بسم الله الرحمن الرحيم

لطایف حمد و ثنا و ستایش لا یع ... اوند جل شانه و عظم

سلطانه لایق و سزاست که سمند ...

و کشکول دست دعا از کرمش لب ریز ...

بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و درود و ...

محمود در سفر گزین حوالة سبحان الذی اسری عالم

جناب ... سرخیل انبیا و قافله سالار اصفیا محمد

و آله و سلم و بر ... بیت اطهار و اولاد ابرار آن پیش ...

حضرت کردگار که ره نوردان طریق هدایت امت ود ...

و امامتند سیما کبار غیر فرار مظهر کریمه الذین ...

قاتل الکفار شهسوار شهربند هل اتی یکه تاز مضمار لا فتی امیر المؤمنین و
امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه الی
یوم الدین و بعد زبان گوهربار قلم فصیح البیان و لسان بلاغت اثار خامه
عنبرین الحان باداء این مدعا گویا میگردد که چون بدایع صنایع حضرت آفریدگار
و لطایف آثار قدرت کامله جناب پروردگار در عرصه روزگار فزون از حد
و شمار در اطراف و اکناف هر دیار برنگی و شیوه جلوه گر و نمودار است و جهانگردی
و مسافرت و سیر غرایب و عجایب بی ضنت سبب زیادت دانش و بصیرت و موجب
شگفتگی خاطر و نزهت طبیعت میشود لهذا شیخ فاضل جلیل و عالم فاضل نبیل
[illegible] ارباب فضل و حال دانشمند صاحب کمال جامع انواع علوم و حکم حاوی فنون
[illegible] و معارف [illegible] اسوة المحققین و سند المدققین شیخ بهاء الدین [illegible]
الله [illegible] و جزاه [illegible] [illegible]
[illegible] مجموعه مشتمله [illegible]
[illegible] غرایب توایح و حکایات رقم
[illegible] و دران مجموعه مندرج و مسمی بکشکول ساخته تا غایت شهرت
[illegible] و توصیفات [illegible] صاحب فضایل و کمالات [illegible] درجات [illegible]
[illegible] مند فیض [illegible] یقین [illegible] همراه اصحاب [illegible] ملا حاجی بابا
[illegible] بعضی از آنکه [illegible] علوم [illegible] کز [illegible] صحبت
[illegible] در اکثر اوقات سفر رفیق و همراه بوده و بطریق [illegible] مسموع
زبان فارسی و اکثر آن عربی و مشتمل بر احادیث شریفه و حکایات

لطیفه و محتوی بر مواعظ و نصایح بحر بین و نکتهای بلیغ و اشعار رنگین است لباس
تحریر پوشیده و از راه ادب و رعایت آن را مشکول نامیده و اصل نسخه مرقوم
خط شیخ المحققین مذکور نیز در آن هست که بجهت یادگار روزگار بجناب صاحب
مجموعه نوشته در این اوان سعادت اقتران بنظر کیمیا اثر بندگان ثریا مکان
نواب کامیاب فلکجناب عالم و عالمیان مآب مقدس القاب شاهنشاه جهان پادشاه
پادشاه نشان حافظ عباد الله حامی بلاد الله المنصور المؤید من عند الله رافع
الویه عدالت و دادگستری بانی مبانی دینداری و رعیت پروری آراینده محافل وجود
گشاینده ابواب خیر و جود مظهر الطاف سبحانی مهبط تأییدات یزدانی ممهد مصالح
رعیت و سپاهی مدبر امور ملک و پادشاهی نام آور عرصه عالم پناه اصناف بنی
آدم گوهر اکلیل شهریاری فص خاتم جهانداری واسطه نظام لیالی و ایام شیرازه
اوراق مجموعه شهور و اعوام واضع میزان عدل و انصاف قامع بنیان جور و
اعتساف مطلع انوار الملک والدین توأمان مجمع آثار الجود والاحسان ناصر ملت حضرت خیر البشر مروج مذهب ...
عتبات بیت ولیان دین خدمتکار روضات عقد ...
درگاه سید المرسلین کلب آستان امیر المؤمنین ... شر
واشرفهم حسبا و نسبا ظهیر الملوک و ملجأ السلاطین ... المنصور بعنایة الدنیا والدین المظفر علی الاعداء بعنایة رب العالمین
الامم باسط بساط الجود والکرم مولی ملوک العرب والعجم السلطان
والخاقان المکرم المؤید بجنابیدات الملک المنان والموفق بحو...

المستعان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان
خلد الله تعالی ظلال معدلته وافضاله علی رؤس المسلمین ومد ایام سلطنته
واجلاله الی یوم الدین بحرمة آبائه المعصومین صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین رسیده امر ومقرر فرموده اند که آنچه از مجموعه ورام بعینه فارسی باشد
بجنسه وآنچه عربی ومناسب صحبت باشد فارسی شود ودر پیشگاه مناظر کروبی
ناظر بعرض اقدس رسد امتثالا لامره الاشرف الاعلی لازال نافذا فی ابقاع
بسیط الغبراء داعی دوام دولت قاهره محمد باقر بن اسمعیل الحسینی وبعضی از
از اهل علم که حاضر بودند آن را فارسی نموده بمجالی انظار خورشید انوار آن خسرو معدلت
آثار فلک اقتدار رسانید امید که مقبول طبع والای سپهر اعتلا گشته بجلوه گاه
استحسان درآید وسایه بلند پایه آن ظل ظلیل پروردگار الی یوم القرار
بر مفارق مستظلان شادروان لطف واحسان وکافه اهل ایمان مستدام و
باقی باد بحق النبی وآله الطاهرین الامجاد صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
الی یوم التناد

بسم الله الرحمن الرحیم
ان لله عبادا فطنا طلقوا الدنیا
وخافوا الفتنا نظروا فیها فلما علموا
انها لیست لحی وطنا جعلوها لجة
واتخذوا صالح الاعمال فیها سفنا
معنی این ابیات اینست که برای خدای بندگانی
زیرکی باشند که طلاق داده اند
دنیا را وخوف از
فتنها

دانند نظر کرده اند در دنیا پس چون دیده اند که نیست دنیا وطن برای زندهٔ کرداینده اند آن را بمنزلهٔ دنیا و کرفته اند عملهای صالح را در آن بمنزلهٔ کشتیها

در مدح امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفته

شاهی که تربت او باب کرامت اینجاست
گنجینه گوهر امامت اینجاست
گر بار از کعبه و کربلا دور
امید نجات شد و تمامت اینجاست

پیوسته ز حضرتت نظر میخواهیم
هر لحظه عطیهٔ بیشتر میخواهیم
ما گرسنه چشم خوان احسان توایم
هر چند عطا کنی دگر میخواهیم

معروف کرخی گفته که حرف زدن بنده در چیزی که احتیاج بآن نباشد مذلت و خواریست از جانب خدای عز و جل که باو رسیده است

سری السقطی که شاگرد معروف کرخی بوده گفته است که کسی که خود را بیاراید برای مردم بچیزی که در او نباشد می‌افتد از نظر خدای عز و جل یعنی کسی که خود را آراسته کند پیش مردم بچیزی که در او نباشد و خود را خوب نماید می‌باشد خدای تعالی او را از نظر لطف خود انداخته

جنید

جنید بغدادی گفته که سری السّقطی روزی نوشته بمن داد که در آن نوشته بود این بیت

سَمِعتُ حادِیاً یحدُو فِی البادِیَة	اَبکی وَما یُدریکَ ما یُبکِینی
شنیدم سرودخوانی اگر چه خواند در بیابان	بگریم چه میدانی که چه چیز بگریاند مرا
اَبکی حِذاراً اَن تُفارِقینی	وَتقطعی حَبلی وَتهجُرینی
بگریم از جهت ترس آنکه مفارقت کنی مرا	و ببری ریسمان وصل مرا و هجر کنی مرا

اوّل
کسی از اولاد رضوی محمد بن [illegible] علیه [illegible] از قم
وارد قم شد ابو جعفر [illegible] الرضا ابو جعفر [illegible]
موسی بن محمد بن علیّ بن موسی [illegible] ابو جعفر [illegible]
السلام بود و تاریخ ورود ابو جعفر و پنجاه و [illegible] هجری
بقم سال [illegible] و ابو جعفر [illegible] و ام
بعد و [illegible] ابو جعفر [illegible] زینب و ام محمد بن
شد [illegible] موسی بن محمد [illegible] و فوت شد
و میمونه [illegible] علیه السلام [illegible]
علی الرضا علیه [illegible] ماه ربیع الآخر سال
ابو جعفر [illegible] و نود
و دویست و نود و
و ملحق

شد بمقبره در قم که الحال مشهور است بمقبره ابو جعفر بعد از آن فوت شد میمونه
او و مدفون شد بمقبره ما بلا اند رقبّه که چسبیده است بقبّه بی بی فاطمه علیها
التحیّة والثناء و امّا خواهر دیگر ابو جعفر که امّ محمّد نام داشت مدفون شده است
در قبّه فاطمه نزدیک بضریح مقدّس او و قبر امّ اسحق کنیز محمد بن موسی نیز در همان
قبّه مبارکه است پس در آن قبّه مبارکه سه قبر است یکی فاطمه علیها التحیّة والثناء
و دیگری قبر امّ محمّد دختر موسی بن محمّد دیگری قبر امّ اسحق کنیز محمّد بن موسی این سنه

سعدی

با خرد دوش در سخن بودم / کشف شد بر دلم مثالی چند
گفتم ای عالم به هر دانش / دارم از خدمتت سؤالی چند
چیست این زندگانی دنیا / گفت خوابیست یا خیالی چند
گفتم این مال و ملک دنیا چیست / گفت درد سری و بالی چند
گفتم آن یار جز چه حاصل است بگو / گفت غم خوردن و ملالی چند
گفتم این نفس رام کی گردد / گفت چون دید گوشمالی چند
گفتم اهل ستم چه طایفه‌اند / گفت کرکس و سگ و شغالی چند
گفتم اهل زمانه در چه روند / گفت در بند جمع مالی چند
گفتم این جنس اهل دنیا چیست / گفت بیهوده قیل و قالی چند
گفتمش چیست که خدای گفت / هفته عیش و غصه سالی چند
گفتمش چیست گفته سعدی / گفت پند است و حسب حالی چند

در حدیث وارد شده که کسی که راه غمازی کند بر کسی مثل الست که آن کسی را خود کشته باشد و نیز در حدیث وارد شده که کسی اعتماد کند بر غیر خدا محروم میشود از رحمت خدای عزّ وجلّ

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که بنده از جمله متقین و پرهیزکاران نمیشود تا آنکه ترک کند چیزهائی را که باکی نیست و حلال است از جهت ترس از چیزهائی که باکی است و معصیت دارد یعنی در وجهی که مشغول تحصیل دنیا میشوند از تحصیل مال مباح میکنند و الهیئة الهسیة

ایضا

مرتکب مکروهات میشوند تا آنکه منتهی میشود بجائی که از حرام پروا نمیکنند و مال
حرام تحصیل مینمایند پس کسی که خواهد از متقین و پرهیزکاران باشد اولا ترک
اموری که باکی در ارتکاب آنها نباشد میکند تا بحرام نیفتد ه

از
حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله منقول است
که فرموده بد بمکر بنده و
دشنام مدهند او را کارکنان
بدترسی که آنها اینها
یا جبر کرده اند و جزای
عمل خود را باز یابند

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرموده لنا حالات مع الله
هو فیها نحن و نحن فیها هو و مع ذلک هو هو و نحن نحن یعنی ما را
حالتها می باشد با خدا که او در آن حالتها ما ایم و ما در آن حالتها او ییم و با
وجود این خدا خداست و ما ما ایم مؤلف کتاب گوید که آنچه آن حضرت فرموده که ما
اشاره است بفرموده جد آنحضرت صلی الله علیه و آله که مرا با خدای عز و جل حالتهاست
تا آخر کلام و معنی این حدیث را نمیفهمد مگر کسی که از معدن نبوت و معدن
رسالت باشد بیان حدیث که بعضی از علما معنی این حدیث شریف را چنین
گفته اند که چنانچه بدن با نفس ناطقه اتصالی میباشد که هر کار شخصی که بدن اشا(م)
بنفس و بدن هر دو بیک شان اشان کرده است با آنکه نفس و بدن دو چیز اند
همچنین بعضی از نفوس قدسیه را بسبب کمالاتی که کسب کرده اند اتصالی با ذات
واجب الوجود می باشد که هر چند آن نفوس مخلوق واجب الوجودند و اتحادی با ذات

مقدس تعالی شانہ نداند لا اما بسبب تصالی که با ذات واجب دانند کویا یك
ذاتند و اشان باحد هاعین اشان بدیکری است و باین وجه تفسیر کرده اند بعضی
از علما قول خدای عز و جل را که میفرماید وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
و احادیث دیکر باین مضمون از اهل بیت علیهم السلام بسیار نقل شده جمله که
متخلق باخلاق الهی کردد او را با مباینتی که با ذات مقدس الهی میباشد نوع
اتحادی با ذات مقدسه بهم رسد که بسبب آن نوع اتحاد میتوان کفت این ذات
آن ذاتست والله تعالی و رسوله اعلم ۵

از ابن مسعود منقولست که کفته نماز ترازوی است پس کسی که تمام و کامل کند
آن را خدای تع ثواب او را کامل میکند و کسی که آن را بکاهد و کم کند پس شنید
قول خدای عز و جل را که میفرماید ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس
یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی انواع عذاب برای
جماعتی است که کاهند کاسند و وزن آنانی که چون میستانند از مردمان
برای خود تمام میستانند و چون می پیمایند برای مردمان یا می سنجند برای ایشان
زیان میرسانند بر ایشان و میکاهانند آن را ۵

کفتند [illegible]

حکیمی

منع تحفظ دنیا
اعتبار بعد دنیا

بحکیمی گفتند که نصیب خود را از دنیا بگیر بدرستی که دنیا بر طرف میشود بزودی حکیم گفت که حالا بر من واجب شد که نصیب خود را از دنیا نگیرم ۵

بیت

عزیزا بعد راه را اندر دنیا باشد این قدر ؛ یکقدم بر نفس خود نه دیگری بر کوی دوست ۵

از کلام حکماست که گفته اند دوست تو کسی است که راست گوید تو را نه آنکسی که بگوید راست میگوئی و برادر تو کسی است که ملامت کند تو را نه آنکسی که معذور دارد تو را ۵

امثال تو در خاک در رفته است و پراکنده شده است گفتهای ایشان و بهم ریخته و بر طرف شده است در مدتها بدلهای ایشان فراموش کرده اند آنها را اصحاب و همسایهای ایشان واهل و یاران ایشان ۵

بعضی از حکما گفته اند که هر گاه خواهی بدانی مردی مال را از کجا تحصیل کرده بر بین که در چه راه صرف میکند یعنی چون به بینی که مردی مال خود را در راههای خوب صرف میکند بدان که آن مال را از راه حلال بهم رسانیده و هر گاه در راه بد صرف میکند بدان که آن مال را از حرام تحصیل ۵

ابو العتاهیه گفته است که غضب مکن بر مردی که نمیدهد بتو آنچه را دارد و غضب کن بر طمع که تو را داشته است بر اینکه طلب کنی چیزی را که دارد ۵

از پیغمبر صلی الله علیه
و آله منقول است که
بد بختی که بود مال
خود را و بقیت یابد
را از بهر یک از مواریث
بد بخت بود هر دو
را با بد در آنها آن مال
صرف کند و از آن دیگر
خیر کند و از آن یکی
ولیعهد از او نفع
دارد

مال آنها خواهد بود پس چنین مکن که بهره تو در مال تو کمتر از آن دو شریک شود

باشد ه

فرد

خاطر تنگی رود منظر بنه بر بهتان
مکرا ز نقش بیاکنده ورق ساده بشنو
خط بیرج هما انکه ز ...
سهکه تو بس تقریر بیان ... حرفی
سخن بعض ...

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود مصاحب تو وصله ایست بر جامه تو
پس نظر کن که بکه وصله میزنی آن را یعنی مصاحب حکم وصله جامه دارد و چنانکه
کسی که میخواهد جامهٔ خود را وصله زند بپارچه مناسب آن رخت وصله میزند باید
مصاحبی که بهم رساند از جنس و مناسب او باشد و با جمعی که مناسب او نباشند مصاحبت
نکند ه

صاحب تفسیر کشاف نقل کرده که نبود میان نوح و ابراهیم علیهما السلام مگر دو پیغمبر
یکی هود و دیگری صالح و مدت در میان نوح و ابراهیم دو هزار و ششصد و چهل
سال بود مترجم گوید که مراد آنست که درین بین اوصیای پیغمبران بوده اند و اگر نه
با اینست عمر شریف حضرت هود و صالح دو هزار و ششصد و چهل سال بوده باشد و این
خلاف آنچه نیست که از عمر ایشان در کتب تاریخ ضبط کرده اند ه

عزابی
در بیان بعضی از رسالهای
مهر گفته کر واجبست تفسیر
بر کسی کر خواهد اهل تفسیر نظر
در آن کند اینکه ازان بهفت
سر بند در آن اهفت
بهفت اول از بهفت
لغت و بعد از اهل الفاظ
دوم از بهفت استعارها
و کنایها سیوم از بهفت
چهارم تعلیم از بهفت ...

الفاظ

الفاظ مفرده وجمله ها واحوال مفرد وجمله بنحوی که بیان شده در علم معانی پنجم
از جهت عادت وطریقه عربان در مثلهائی که میزنند وگفتگوهائی که میکنند ششم
از جهت رمزهائی که حکیمان الهی دان را میباشد هفتم از جهت کلام صوفیه ومقصدهائی که
ایشان را می باشد ٥

یعنی از مرا نصیحت میکند فرزند خود را که ای پسر من تکلیف مکن کسی را که حاجتی بتو داشته
باشد تردد کردن وآمد وشد نمودن از برای طلب یعنی از وی توقع مکن که مکرر پیش تو آید وطلب
کند حاجتی را که بتو دارد بجهة آنکه دفع میکند شرم یعنی روا کردن حاجت او تلخی آمد وشدی که
برای طلب آن حاجت نزد تو میکند ٥

یعنی از مرا گفتند که صاحب جرئت شده اند بر تو خدمتکاران تو بمرتبه که هرگاه آنها را
طلب میکنی جواب نمیگویند او در جواب گفت که من فرزند دشمن میباشم از آنکه خدمتکاران من
اهمال شوند یا خود را باطل وضایع کنم پس یا ضرر فساد آنها را باشان ترا زفساد خود
یعنی اگر میخواستم که ایشان را باصلاح آورم بایست که متوجه تنبیه وتهدید ایشان
شوم وچیزی چند را مرتکب شوم که باعث افساد خلق من باشد پس آسانتر این بود که
در اصلاح حال خود بکوشم هر چند که آنها ضایع باشند ٥

اطاعت کنی و بپائی پس راحت شد استراحت از مشقتها و مهالک و روزهای خوشبو
و بوستان پر نعمت و اگر اباکنی و اطاعت نکنی مسلط خواهم کرد کسی را که از تو باشد بر تو
پس مباش مثل کاوش کننده هلاکت خود را بر سم خود و برنده بینی خود بدست
خود مصنف جیم گوید که این مثل است در میان عرب برای کسی که خود را بدست خود
بمهالک اندازد و اصل این مثل آنست که گویند شخصی گوسفندی دزدیده بود خواهد بر بد که
ذبح کند گوسفند را خوابانید و دست در کمر کرد کاردی نداشت گوسفند سم خود را
بر زمین میزد و کاوش مینمود که ناگاه کاردی که دیگری در آن جا بر پنهان کرده بود
ظاهر شد دزد کارد را برداشت و گوسفند را ذبح نمود پس این مثل شد برای کسی
که بدست خود خود را بمهالک اندازد ٥

شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه گوید
بلند از علم رسمی که نزاع وقیل وقال است
تو و درس عشق ای دل که تمام ذوق وحالست
ز مرا اهل الهی نتوان برید امید
مشو جدا ز واعظ که نشید نشر و بالست
طمع وصال الفتی که بکنش محال است
تو بگو ز خون عاشق بکدام دین حلال است
حباب در دو منفذ ان بکشادنی بگشا
کمترین که حمال که اعد اسئوال است
غم هجر ماهایی بتوا عیب ستم بکش
بزبان حال گو به که زبان قال لال است

وله

با انک زنکین بتو در کلبه دید بلاله زار

بالله زنفای ابدایم بدو رنشیا انا هست

ای انکه دمی زخویشتن فرد نزای

داری صد درد و صاحب درد نزای

خمسه

ای جان مرد خدا کو کز از هند نو نیست

اندر ان فیض کنج حور زاره سوزند اهل درد

دایم پی خورد و خواب و لهو و لعبی

تو دایه طفل عادتی مرد نزای

وله

صد بار عروس توبه را بستی عقد

تا یافته کام از تو طلاق ش داری

ای انکه زدو دیده نل زاری داری

برخیز چه بیهوده کناری داری

وله

ای دل ابکدام معصیت افتادی

ور راه خطا قدم برون ننهادی

بلبل شو اگر بگلستانت هوس است

پروانه شو ار بشمع کاری داری

وله

هشدار که از خم سوی ای نکنی

تا خلق زند کامی نکنی

هلا بخود مانیخان نسلند [illegible]

بر مور قدم که گران نکنی

یکبار نخواندی که مضمون به سعی

هر چند که عشق نامه بنام نوشت

هر که که گناه من و عرفی بهم افتاد

وله

ای دوری تا امید از ان نخل بهشت

خود گو که خدا است از برای چه سرشت

دادیم بهم تحفه دردی و گذشتیم ۵

با بستن تا زخته کو راحت

درخون نشسته کلام الستایش

وله

ای مجلد تنعمت بنام الستایش

هان تا نکنی بجز حرام الستایش

ولـه

ای آنکه همیشه در پی تزویری
وز بهر فریب خلق در تشویری

در فرق زیارت مسجد و رمند
این زرّاقان که پیشوای دردند

صدرای عدوری

مستان خرابات که توبه شکنند
دردی کش بادهای عصیان هستند

رباعی

بر سینه غم فزای من رحمت کن
بر جان و دل اسیر من رحمت کن
بر پای خرابات رو من بخشای
بر دست پیاله گیر من رحمت کن

صدرا در مذمت نفس خسیس در ندره گفته

دامی ز صلاح در زهد انداخته
صیاد صفت منتظر نخجیری
ای آنکه بسی ز آدمیت دوری
با سگ صفتی با آدمی مشهوری
چون نفرت ازآنکه با چنین پستی ذات
از کسوت و صورت سگان چون عوری

ابن بابویه علیه الرحمة در کتاب
امالی از طاوس یمانی نقل کرده
او از حضرت سید ساجدین زین عابدین علیه

این نقطه که بر بزم در سیمای امید
بر لوح جود هر حرفی نفشانم

ولـه

بعد کس نباشدم جای امید
بو یا نشود دهر در یا امید

این شعله که میکند بهر لحظه ظهور
نور رخ دهر است یا نار غرور

ولـه

دستی ز نیاد رنق و بشتر زیر
خوش با آتش کر ابا بسعادت شدی

ولـه

ای آنکه زند رند نخراباتیم
فارغ ز نفاق تقی و ابنا رشدی

یا شمع و چراغ کعبه یا از کنشت است
یا برق خوش است یا آتش طور

ه

شمردن صفت آنها میشود و از عبارت دویم که ازواج طاهره باشد همین قدر ظاهر
میشود که آن زنان پاکیزه اند معلوم نمیشود که کسی آنها را پاکیزه کرده باشد بعد
ازان صاحب تفسیر گفته که درین مقام چند چیز ظاهر میشود یکی آنکه هرگاه زنی
که حایض شود خدای تعالی منع فرموده از مباشرت او در آیه کریمه فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
فِي الْمَحِيضِ یعنی کناره کنید و مباشرت مکنید زنان را در وقت حیض ایشان با آنکه
حیض آن زن اختیاری نیست و در نجاست معذور است پس هرگاه زنانی که در بهشت
باشند و خدای تعالی آنها را پاکیزه کرده باشد از جمیع کثافات و نجاسات بطریق اولی
مردانی که بحیض باشند بسبب گناهانی که کرده اند و خود را بلوث معاصی در دنیا
ملوث کرده باشند با آنکه دران گناهان معذور نیستند و باختیار خود آنها را
کرده اند ازان زنان پاکیزه ممنوع خواهند شد دیگر آنکه هرگاه کسی که قضا
شهوت خود را از حلال یعنی مباشرت کند با حلال خود و جنب باشد ممنوع است
از داخل شدن در مسجد که هر خوبی و فاجری را جایز است داخل شدن در آن پس کسی که
جنب شده باشد بحرام چگونه ممکن است او را داخل شدن بهشت که ساکنان آن نیستند مگر
پاکیزگان و کافی است تو را دلیل برین مدعا بیرون کردن آدم علیه السلام از
بهشت بسبب لغزشی که ازو سرزد دیگر هرگاه کسی که بر جامه او ذره از نجاست باشد
جایز نیست برو نماز کردن در آن جامه یا مکروه است پس چگونه است حال کسی که بجنابت
نماز کند و بقلب او کوه نجاست بالسنه گناهان و معاصی باشد و خلد پیش
معتزله ثبات همیشه است و بقاء لازمی که هرگز منقطع نشود دلیل بر گفته معتزله
آنکه خدای تعالی میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ یعنی قرار ندادیم برای

بشری پیش از تو خلد را و ظاهر است که در اینجا خلد بمعنی ثبات دایم است نه
ثبات طویل بسبب آنکه پیش از آن حضرت معمرین بوده اند مثل حضرت نوح علیه السلام
وغیر او و خدای تعالی در آیه دیگر میفرماید که وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ یعنی و از شما
کسی هست که برمیگردد بزبون ترین عمر یعنی بپیری و فرتوتی و خلد نزد اشاعره ثبات
طویل است خواه همیشه باشد و خواه همیشه نباشد و دلیل بر رد گفته معتزله آنکه اگر
خلد بمعنی ثبات دایم بودی در قول خدای تعالی که فرموده خالدین فیها ابدا تکرار لازم
می آمد زیرا که خلد هرگاه بمعنی ثبات دایم باشد لفظ ابدا بعد از آن تکرار معنی دوام میست
که از خالدین فهمیده شده بود دلیل دیگر آنکه عربان میگویند که حبس کرد فلان را حبس
مخلد و وقف کرد فلان چیز را وقف مخلد و ظاهر است که اینجا حبس و وقف شده ثبات
دایم نمیدارد و آخر بر طرف میشود پس از این دو دلیل ظاهر میشود که خلد بمعنی ثبات
طویل است خواه دایم باشد و خواه غیر دایم لیعدازین صاحب تفسیر گفته که حق آنست که
زمین منقطع طویل است خواه دایم باشد و خواه غیر دایم شدن بهشت باعث نقص
نعمت میشود و نقص سزاوار نیست باکرم الاکرمین مترجم گوید که اینجا صاحب کتاب گفته که
کسی که بر جامه او ذره از نجاست باشد جایز نیست بود نماز کردن در آن جامه یا مکروه است
یعنی اگر آن ذره زیاده از درهم بغلی باشد یا از نجاستهائی باشد که مطلق نماز با
آنها کردن عفو نشده جایز نیست نماز کردن در آن جامه و اگر آن ذره نجاست خونی
باشد بقدر درهم بغلی مکروه است نماز کردن در آن جامه و باید که مکروه را برین
معنی حمل کرد که خوش نمی آید آن کس را نماز کردن در جامه که در آن نجاست معفوه باشد
و اگر نه قلیل از فقها نقل نشده در اینکه هرگاه بر جامه شخصی خون بقدر درهم بغلی

یا کمتر باشد دران جامه مکروه شرعی است نماز کردن و آنچه صاحب کتاب گفته که حق آنست
که ترس منقطع شدن بهشت باعث نقص نعمت میشود و نقص سزاوار نیست با کرم الاکرمین
ظاهر است که مؤید مذهب معتزله است و مراد اینست که اگر مذهب اشاعره حق باشد و خلود
بمعنی ثبات طویل باشد خواه دائمی خواه غیر دائمی پس معنی آیه چنین میشود که از برای مؤمنان
در بهشت زنان مطهره می باشند و آنها در بهشت مخلد می باشند یعنی ثبات طویل خواهند
داشت و درین صورت مؤمنان را خوف انقطاع نعمت و بیرون آمدن از بهشت بعد
از مدت متمادی خواهد بود و این معنی لایق جناب مقدس الهی نیست پس باید خلود بمعنی
ثبات دائم باشد و ظاهر است که این تایید تمام نیست چرا که اگر مذهب اشاعره حق باشد
و مراد از خلود ثبات طویل باشد بمعنی اعم باشد ممکن است که در آیه کریمه بقرینه آن که
ثبات دائم است مراد باشد بقرینه آنکه در جای دیگر نقض نعمت لازم آید به قرینه آیات
دیگر از آن جمله قول خدای تعالی که خالدین فیها ابداً که خلود بهشت مقید بدوام
شده و در دلایل طرفین و تحقیق حق گفتگوهای دیگر هست که مناسب مقام نیست والله

تعالی اعلم

حکایت کرده اصمعی که میخواندم وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً
بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در پهلوی من اعرابی بود پس اعرابی
گفت که اینکه میخوانی کلام کیست گفتم کلام خدای تعالی اعرابی گفت باز دیگر بخوان
آنچه را میخواندی بار دیگر خواندم اعرابی گفت این کلام الهی نیست پس من آگاه شدم
که غلط خوانده ام آیه کریمه را و خواندم وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اعرابی گفت حالا درست
خواندی این کلام الهی است از اعرابی پرسیدم که قرآن خوانده گفت نه گفتم

پس چه دانستی که اول غلط کردم و آخر درست خواندم گفت این شخص غالب شد پس حکم کرد پس برید و اگر می آمرزید و رحم میکرد هر اینه نمی برید یعنی یافتم که غالب شدند و حکم کردن مناسب بریدن است و آمرزیدن مناسب عفو و بخشش است ٥

خدای تعالی میفرماید فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنكُثُ پس جز این نیست که میشکند عهد را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر او بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ یعنی باز نگردد مکر بد مکر مکر باهل وی یعنی مکر هر آینه گرد وی احاطه کند و اطراف و جوانب و عفر و کیر بده هرچه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده کند نماید و ابن یمین را درین باب قطعه ایست این دو بیت

انانجا ثبت افتاد که ٭ در باب من زروی حسد بکند و ناشناس ٭ دهها زدند کور تزویر تافتند ٭ نعماً لانفهم همه نیکو بمن رسید ٭ و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند ٭ دوم إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُم سیم نقض عهد فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ و درین باب گفته اند که ٭ پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست ٭ از پای درافتاد و بیرون شد از دست ٭ آن را که درست بود پیمان الست ٭ نشکست

بهیچ حالی عهد که بست ٭

سبب گرفتگی زبان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

قَالَ گفت موسی رَبِّ ای پروردگار اشْرَحْ لِي من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا گرد روی بخبا نخبه من وحی مکیفی یا مرا و تحمل بیخ با

شان

سازد تا از هر سخنی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ
رسالت است وَاحْلُلْ و بکشای عُقْدَةً گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا
قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را علیه السلام در
زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد و تندی ازان
بکرفت و برکند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون که زن فرعون
بود عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر درخشان دیده بدان متوجه شد
واکر جمره آتش بیند هم دست بدان خواهد ساخت پس طشتی آتش وظرفی پر از
یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره
برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت کرهی بران بماند سخنش مفهوم نمیشد اینجا
از حق سبحانه و تعالی درخواست کرد تا آن عقده محل شود در آنجائی که کفت فرعون
فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى پس کیست پروردکار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید
ندا را مخصوص ساخت بموسی با آنکه خطاب با هر دو برادر بود نکته این بود که فرعون
دانسته بود که بر زبان موسی علیه السلام عقده هست سخن او نیک مفهوم نمیشود
خواست که او را در حضور مجلس انفعال دهد واز انحلال عقده خبر نداشت پس موسی
بزبان فصیح قَالَ کفت رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى

رباعی

چون باده و جام بهم پیوستی
میان بستین کردند بالادستی
جام است شراب عشق و حقیقت باده
حین جام شکستی بشکن بدمستی

حکایت سفر حضرت موسی و رسیدن او برتبهٔ والای پیغمبری

هَلْ اَتٰیكَ حَدِیْثُ مُوْسٰی اِذْ رَاٰی نَارًا در اخبار آمده که چون موسی از شعیب
علیهما السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و پدر خود را ببیند شعیب علیه
السلام اجازت داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف
میبارید ایشان راه را گم کرده بزمین وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب
علیه السلام که حلیلهٔ او بود درد وضع حمل پدید آمده باتش محتاج شد موسی علیه
السلام چندانکه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور
آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِاَهْلِهِ امْکُثُوْا مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ
کنید در همین موضع که اِنِّیْ اٰنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّیْ اٰتِیْکُمْ
شاید بیاورم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ ازان آتش بشعله در سر چوب یا نی گرفته
یا جمره خورد ازان یعنی فتیله یا چوب روشن کنم یا اخگری بیارم اَوْ اَجِدُ یا
شاید بیابم عَلَی النَّارِ بر سر آن آتش هُدًی راه نمائی که ما را بشارع رساند
پس کسان خود را بگذاشته تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا اَتٰهَا پس آن هنگام
که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید و درختی سبز بر فروخته و در حوالی
آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه
نُوْدِیَ یَا مُوْسٰی ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیْ اَنَا رَبُّكَ بدرستی که من منم پروردگار
تو تکرار ضمیر از برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو با نکه من
آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نَعْلَیْكَ نعلین
خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار مدبوغ و اصح آنست

که

که نعلین از جلد حمار بوده و ظاهر اما حق سبحانه و تعالی حکم خلع آن فرموده تا قدم
موسی علی نبینا و علیه السلام تراب ارض مقدس را مس کند و برکت آن بپای وی رسد
محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان
رفت و لهذا طایفهٔ از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند
بیت کنجی که زمین و آسمان طالب اوست ٭ تا در نگری برهنه پایان دارند ٭
و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام قشیری رحمه الله
فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون
نه اِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه مبارک ستوده که
طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَىٰ و من برگزیدم ترا برای نبوت
فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا یُوحَىٰ مر آن چیز را که وحی کرده میشود بتو و آن
وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای
بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که
منتهای علم است و امر بعبادت که کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده
فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را که لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن
یا من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستی که ساعت رستخیز آتیه
آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آن را جهت تخویف لعذابی
که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد است و اگر اخفا را بمعنی سلب خفا دارند معنی
آنست که نزدیک شد که ظاهر کردانم آن را لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة یعنی
قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا تَسْعَىٰ

بآنچه شنا بدان عملها و میکنند فلا یصدنک پس باید که تو را باز ندارد عنها از ایمان بقیامت من لا یؤمن انکسی که منکر وجود بها بوقوع آن و اتبع و پیروی کرده است هواه آرزوی نفس خود را پس یصدک و این دو کس از تو مردی فتردی که هلاک شوی خطاب بموسی علیه السلام است و مراد امت او و شد امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث بر آنند که از و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و برین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار کرفت خطاب رسید که و ما تلک و آن چیز است بیمینک یا موسی بدست راست او ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن کفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی آگاه باش تا عجایب بینی قال کفت موسی علیه السلام هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول آن ده کز و سر آن دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده و نام مش علیق بود یا نبعه از آدم علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از او بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعمت ربانی افزود و کفت اتوکؤا تکیه میکنم علیها بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم و می چرند و اهش و فرو میریزم برک از درخت بها بدان عصا علی غنمی بر کوسفندان خود ولی فیها و مرا در آن عصا ما یب اخری کارهای دیکر هست آورده اند که در راه با موسی علیه السلام سخن کفتی و از سباع و هوام او را نکاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون

در خواب بودی رمه را محافظت نمودی و بر چاهی که رسیدی تنه او حبل
و شعبتین آن دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه
که مرغوب موسی علیه السلام بودی برو پدید آمدی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ بودی نور دادی و چون موسی اجمالا گفت که مرا با آن کارهاست
قال گفت خدای تعالی که القها یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی که آن
بره که او را بین همچو نعلین دور می باید افکند فالقاها پس بیفکند آن را از
قفای خود فی الحال آواز عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فاذا هی پس ناگاه
آن عصا حیة ماری بود تسعی میشتافت بهر جانب آورده اند که اول مار
زرد شد ببزرگی عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر
چهار قائمه سطبر کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کتفهای دهن او هفتاد یا
چهل ذرع و در دهان آن دندانهای بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید
بر سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ را از بیخ بر کندی
و بخوردی چون موسی علیه السلام و عدا بدید ترسان شد روی بگریز نهاد
قال خذها گفت خدای تعالی که بگیر آن را و لا تخف و مترس از وی سنعیدها
سیرتها الاولی

در
حدیث وارد
شده است که نیست نزد شامی که علم خدای
پروردگار تو نه صالحی و نه شامی را آنست که علم حضور لیست و انبیا ع
علما گفته اند که مرا بحیثیها حضور است
سیکانه بحیثیها بکلیت شده و اجتنبها بیح
و متصف بکلیت مثل علم ما حیثها
نمیشود مثل علم بعضی حیثها
علم بعضی زمان

کذشته و آینده و امروز
[illegible]

نقانی بکرنکی از ان ریسمان را که برابر چشم آن آدم میبیند و آن رنک که میکذرد دیکر را می بیند پس نظر به بدن آن مورکذشته و حال و آینده میباشد چنانکه قطعه از ان ریسمان که از نظر آن کذشت آن قطعه را در زمان کذشته دیده و قطعه را که در کار بدیدن است در زمان حال می بیند و قطعه را که بعد ازین از نظر آن خواهد کذشت در زمان آینده می بیند بخلاف آن کسی که ریسمان را در دست دارد که او همه آن رنکها را در یکحال می بیند و نظر باو زمان کذشته و حال و آینده نمی باشد پس علم خدای عز و جل بمعلومات از قبیل علم کسی است که ریسمان را در دست دارد و علم ما بمعلومات از قبیل علم آن مور است و برای امثال باین معنی

ملای رومی در مثنوی کفته

لامکانی که در او نور خداست ∴ ماضی و مستقبل و حال از کجاست
ماضی و مستقبلش پیش تو است ∴ هر دو یکچیزند و پنداری دو است

یارب تو بفریاد من بیکس رس
لطف و کرمت یار من بیکس بس
هر کس بکسی و حضرتی می نازند
جز حضرت تو ندارد این بیکس کس

نقدی چو بقا نباشد ...
محرم شی که تا شوی محرم ما

۸۰

بر کوبچه رو تلبیه خواهی گفتن ∴ بخت سیهت کجا و لبیک کجا ∴

منقول است
که روزی حضرت عیسی
علیه السلام میگذشت بر مردی
کر نابینا و ابرص و مقعد و مبتلا بجذام
و فالج بود و گوشتهای او از
جذام ریخته بود و میگفت حمد
مر خدای را سپاس که مرا عافیت داد
از آنچه بسیاری از خلق را مبتلا
ساخته است پس عیسی علیه السلام گفت ای
مرد کدام

بلائیست که خدای عز و جل ترا از آن صحت داده و در تو نیست آن مرد گفت ای روح الله
من بهترم از کسی که قرار نداده خدای تعالی در دل او آنچه را در دل من قرار داده از
شناخت خود پس عیسی علیه السلام فرمود که راست گفتی بده دست خود را و دست آن
مرد را گرفت پس آن مرد صحت یافت و نیکوروی تر و خوش صورت تر از اکثر مردم شد
و بطرف کرد خدای عز و جل از آن مرد آزارهائی را که در او بود پس رفیق شد با حضرت
عیسی علیه السلام و همیشه در خدمت آنحضرت علیه السلام بود ۵

در کتاب کلینی از حماد بن عثمان روایت شده که گفت موسی بن عیسی در خانه که
مشرف بود بر مسعی نشسته بود دید حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام را که می آید

از مروه
و آنحضرت سوار استر
بود امر فرمود ابن هیاج را
که مردی بود از قبیله همدان تا
برود لجام استر آنحضرت را
بگیرد بگوید این استر از من است
ابن هیاج بنزد آنحضرت
آمد و لجام استر را گرفت و
دعوی کرد بر آنحضرت که استر از او
آنحضرت
پای

مبارک خود را از استر بزیر آمد و بغلامان خود فرمود که زین آن را بگیرید

استرار
باو وصیلش از رنج
هیاج ادّعا کرد زین رنج
فرمود که دروغ مسکوی من زینب
شاهد ادای امر کرد اینکه زینب السلام
از محمد بن علی علیه السلام
فاما اسبح وامر دین را بنام
خدیع امر نقیصل نام
الخیه صیکو

در کتاب کلینی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را غلامی بود که از آنحضرت مالی طلب کرد حضرت
فرمود که چون بیرون آید عطای من از بیت المال نصیبی از آن بتو دهم غلام گفت من
اکتفا بآن قدر نمیکنم و از خدمت حضرت رفت نزد معویه پس چون بنزد معویه
رسید مکتوبی بآنحضرت نوشت و او را خبر داد بمالی که از معاویه باو رسیده بود امیر
المؤمنین علیه السلام در جواب آن غلام نوشت که اما بعد پس بدرستی که آنچه
در دست تو است از مال بتحقیق که بود برای آن صاحبی پیش از تو و آن مال میرسد بصاحبی
دیگر بعد از تو و نیست برای تو از آن مال مگر چیزی که تمهید کرده برای خود پس اختیار
کن نفس خود را بر صلاح اولاد خود پس جز این نیست که تو جمع کرده آن مال را برای یکی
از دو مرد یا مردی که عمل کند در آن بطاعت خدای تعالی پس نیک بخت گردد بآنچه

برای او مرا بسته بخاطر جمع او یعنی طلب کن
او را بر خود و بر آنکه بجا آورد
سزاوار آن نیستند که احتیاج دارند
برای او و هیچ یک از آن دو لیکن
یعنی بدبخت شود بآنچه جمع کرده
در آن معصیت خدای تعالی
از دنیا امری است که عمل کند
بسبب تقوی در تحصیل بجز

برای آنکه گذشته است و رفته است رحمت خدای تعالی را و اعتماد کن بر کسی که باقی

خواهد

ثواب زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

خواهد
بود لعبد از تو
بروزی خدای عز وجل
مستحب بعد باید کرد دو رکعت
در روز غدیر هفتصد هزار
بایستد نماز علی را نخواند
نقل شده و حال علی این
عبادت کرد از این کار
را جای این لیل و این روز
که در این کار اجر
بخواند ۵

برای او بهشت خود

حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام فرمود که کسی که بیرون رود
از منزل خود باراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام اگر پیاده باشد مینویسد خدای عز
برای او بهر گامی حسنه و محو میکند بهر گامی سیئه را و اگر سواره باشد می نویسد بهر گامی که
مرکوب او برداشته حسنه برای او و محو میکند بهر گامی سیئه را تا برسد بحایر مینویسد خدای
عز وجل او را از رستگاران و حاجت روا شدگان در روز قیامت پس هر گاه زیارت
کند آن امام را می نویسد خدای عز وجل او را از فیروزی یافتگان و وقتی که اراده
کند برگشتن را میآید او را ملکی و میگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ترا سلام
میرساند و میگوید ترا از سر گیر عمل را پس بتحقیق که آمرزیده است خدای عز وجل ترا
و از آنحضرت علیه السلام منقولست که هر مردی که بیرون رود بزیارت قبر حسین
علیه السلام پس از برای اوست هر گاه بیرون رود از پیش اهل خود اول گامی که
بردارد آمرزش گناهانش لعبدا زان پاک میشود از گناهان بهر گامی که بردارد
تا نزدیک شود و برسد بقبر امام حسین علیه السلام پس چون نزدیک شود و برسد
بقبر امام حسین علیه السلام خدای عز وجل میخواند او را پنهان و میفرماید بنده
من سؤال کن مرا عطا میکنم بخود را طلب کن سؤال کن مرا قضای حاجت
تو میکنم و از آنحضرت علیه السلام منقولست که فرمود که از برای زیارت کنندگان

امام
حسین علیه السلم ابیات
زیادتناست مردم در سود و قیامت
لعمک بلکه رسول اللّه
از انقضی آن و علیه کی
حرص اینست زیادت
آنها نمود که از افضل
مشغول نفس خود را بینی
از مرم آنچه اهل ابدال
و دنیا بی رحم او در
موفق

ایستاده و مشغول حسابند ۵

از کلام
بعض حکما است کرم
کفته است اکر واکذارم
مال را العلی از برای خود
برای دشمنانم بهتر است
از انکه محتاج شوم در
حیوة خود بدوستانم
و نیز کفته اند که اکر
دشمن که هلاک شود
خود را بعد از الطبع
از نیز

بهتر است از دوستی که محتاج شوی باو ۵

و نیز کفته اند که هرکاه محتاج شود بتو دشمن تو خوش می آید او را بقای تو و هرکاه مستغنی شود از تو کسی که با تو دوست باشد خار و ذلیل میشود بر او لقاء تو

اینکه مستغنی بود
احتیاج شود نزد
غیر خدا تعجیل میکنند برای او
که بردم مصیبت خدای
انکه فقیر شد بسیار
خدای عقوبت تعجیل کنند برای او
که معصیت خدا کرده که معصیت
از نشانه فقر اینست
حکما است کر کفته اند
بعضی
و از کلام

و لهذا کرده این معنی الجمهور وراق بس این بیت را کفته است

یا عائبَ الفقرِ الا تزدجرُ — عیبُ الغنی اکثرُ لو تعتبرُ

ای عیب کننده فقر آیا ممنوع نمیشوی — عیب مالداری بیشتر است اکر نظر کنی

إنّكَ تعصی لتنالَ الغنی — ولستَ تعصی اللهَ کی تفتقرُ

بدرستی که تو عصیان میکنی برای آنکه برسی بمالداری — و نیستی تو که عصیان کنی خدا را برای آنکه فقیر شوی

ارسطو کفته مالداری که در غربت باشد کویا در وطن است و بی چیزی که

در وطن

لهم عقائد لا ترضى العقول بها | فلا يشابهها غير طفرة النظام

انه برای ایشان اعتقاداتی است که راضی نمیشود عقلها بآنها | پس مانند نیست آن اعتقادات را غیر از طفره نظام

يلفقون لها من في كلامهم حججا | كانها هذيانات صاحب البرسام

ترکیب میکنند برای آن اعتقادات در کلام خود حجتها | گویا که آن حجتها هذیانهای صاحب آزار برسام است

فنح قلبك عن اتباع ملتهم | وول وجهك تلقاء قبلة الاسلام

پس دور کن دل خود را از متابعت ملت آنها | و بگردان روی خود را بطرف قبله اسلام

ودع عديا وتيما ومن يدين لهم | ووال حيدر واترك عبادة الاصنام

و بگذار قبیله عدی و تیم را و کسی که متابعت کند آنها را | و دوست دار حیدر را و ترک کن عبادت بتها را

ولاؤه سبب الفوز والنجاة غدا | عليه من ملك العرش الف الف سلام

دوستی او سبب رستگاری و نجات است فردا | بر او باد از ملک عرش هزار هزار سلام

بلا استجار بهائيه الحزين فلا | يخاف من زلل يوم زلة الاقدام

با او پناه برده بهائی اندوهناک پس | نمی ترسد از لغزش روز لغزیدن قدمها

من کلام شیخ بهائی

رندان تجرد که ملوک زمنند
در میکده ها پیاده من باده زنند
وین زهد فروشکان تحت الحنکی
در زرق و ریا وشید کرده فنند
ه

من کلامه

ای زاهد خودنمای سجاده بدوش
دیگر پی نام و ننگ بیهوده مکوش
زراقی تو چو گشت در عالم فاش
پنهان چه خوری باده چو ما فاش بنوش
ه

مولانا نظام استرآبادی

تا انجمن و خرقه پشمین و آب شور
سی پاره کلام و حدیث پیمبری

هم نسخه شفا ز علی کرانعا بیت
درویش ز لغو نوعی و ز انوری

تا بیت کعبه کرد روشنی آن
بیهوده منتی نهد شمع خاوری

با بلبله همنشین که نبرد ز نیرم جو
در پیش ملک همنشان ملک سنجری

خسروا از همه اسباب فراغت دارند
وانهم چون فراغت بکنم بخشیدند

این آن سعادتست که بروی حسد نبرد
آب حیات و رونق ملک سکندری

زین مرغان که دیوار ایشان حذر کند
در گوشه لهان شده بنشسته چون پری

ناتمام

عربان در مثل میگویند بجای آنکه اعلی
بکوی ابنها امیر یعنی آمدند آن جماعت
بر تشریف پدر خود این مثل زده
میشود برای جمعی که همه بیایند
و هیچ یک تخلف نکنند و اصل
این مثل زده میشود برای جمعی که
همه بیایند مثل السنة کرمردی
از عربان ده پسر داشته که
همه بیرون رفته بودند بشکار
و بر زمین دشمن افتاده بودند
دشمنان همه آنها را کشته و
سرهای ایشان را در توبره
گذاشته بودند و بر گردن
شتر پدر آنها آویخته و شتر را
روانه کرده بودند آن شتر
لعبد

ارزقانی

ان زمانی از شب بجانه آن مرحه آمد و آن
مرحه بیهها ی خود را
بکشتن گرفت و تخم بیشتر مشغول شد
که بیهها ی او بسیار کردند
آنها را بجز بیشتر که
آوردند و فرستاده اند
هیچ نیابت بکر است
و بعد که بسیار بیهها ی
اوست

پس مردم کفتند جاؤ بنو فلان علی بکرة ابیهم و این مثل شد در میان عرب ۵

اسکندر بلغت یونانی اخشندروس
است یعنی فیلسوف
و این لفظ مخفف فیلقوس
است و بیونانی محب
را فیلو گویند و حکمت
را سوفا نامند و بعد
نقل بمعنی فیلسوف
محب حکمت باشد ۵

ازحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرموده من ندیدم چیزی را که
ضررکننده تر باشد بدل مردان از خوردن نعل بر زمین در عقب آنها یعنی چون
کسی رود و جمعی از تبعه و لحقه او از عقب او روند و صدای کفش آنها که بزمین
آید بگوش آن کس رسد باعث عجب و تکبر آن کس میگردد ۵

از کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده بقیه عمر مؤمن را قیمت نمی باشد
در می یابد بآن چیزی را که فوت شده از وی و زنده میکرداند بآن چیزی را که
میرانده است یعنی قدر بقیه عمر مؤمن باقی مانده بآن تدارک میکند آنچه را از او
فوت شده و چیزی که این کار از او آید قیمت نمیدارد و هیچ چیز بهای آن نمیشود
و نیز فرموده که روی آورید بمقاصد خود بسوی کسی که دوست دارد رو رواهای
شما ظاهر است که مراد از این فقره شریفه اینست که هر کاه [illegible] های شما کسی را دوست

دارد البته او نیز دوست شما خواهد بود چنانچه احادیث باین مضمون وارد شده
پس هرگاه مقاصد خود را از او طلب کنید بعمل آورد آنها را و نیز فرموده که مردمان
از ترس خواری در خواری و مذلّت می باشند یعنی مذلّت در تحصیل دنیا میکشند
که مبادا در وقتی بی چیز باشند و ذلیل مردم شوند و نیز فرموده که بعضی از خاموشیها
هست که مبالغه در آن بیشتر است از جواب گفتن چنانچه هرگاه شخصی تکلیفی بدیگری
کند که مرجوح شرعی باشد که جواب گوید که این کار خوب نیست محض جواب گفتن
خواهد بود و اگر متعرض جواب او نشود از سکوت مستنبط میشود که این تکلیف گفتن
قابل جواب نیست و این قدر منکر و بد است که باید متوجه جواب صاحب این کلام نشد ٥
و نیز فرموده که بهترین مال آن قدری است که ترا غنی کند و بهتر از آن مالی است
که کفایت کند ترا

عبید بن زراره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت
فرمود نیست مؤمنی مگر آنکه گردانیده است خدای عزّ و جلّ از برای او از ایمانش انسی
که خو گرفته است حتّی آنکه اگر بوده باشد بدل او بندی وحشت نمیکند ٥

از کلام بعضی حکماست که گفته اند سبب وحشت آدمی از خود در وقتی که تنها باشد
خالی بودن او از فضیلتها و اوصاف کمال است پس لازم است او را همنشینی
مردم برای دور کردن آن وحشت از نفس خود پس هرگاه در ذات آن شخص فضیلتی
و کمالی باشد طلب میکند تنهائی را تا معین او باشد بر فکر و استخراج علم و استنباط
حکمت و بسوی این معنی اشاره کرده کسی که گفته استانس گرفتن بمردم از علامتهای

افلاس است

اندلاس است یعنی علامت آنست که در او کمالی و فضلی نیست و اگر نه بایست اختیار
پنهانی کند تا معین او باشد بر فکر ٥

بعضی
از اکابر گفته اند ه
سزاوار است اینکه استنباط
کنی برای غلط و لغزش
که برادر مومن تو کند
هفتاد عذر پس اگر دا
تو قبول آن عذر ها نکنی
بگو بد لخود که چه بسیار
قساوت داری عذر آر
میکنی

بسوی تو برادر تو هفتاد عذر و تو قبول آن نمیکنی پس تویی عتاب کرده شده یعنی
لایق عتاب نه آن برادر مومن ٥

منقول است
که چون نزدیک شد
نزع شبلی بعضی از خاصان او
گفتند او را شیخ بگو لا اله الا الله
شبلی گفت آن بیتی الذی انت ساکنه
غیر محتاج الی السراج یعنی
بدرستی که خانه که تو ساکن آن
است محتاج نیست بار و حسن
نزاع یعنی گفتن لا اله الا الله
اینست بار او

که دل روشن شود پس دلی که غیر خدا در آن نباشد محتاج باین قول نیست مجملاً

این
کلام بطریق تصوف است
و با ظواهر شرع موافقت
نمیکند مگر بتاویل
بعید که کرده شود
در نزد اهل آن نیست ٥

در
کتاب عدة الداعی
از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آنحضرت
بعضی از اصحاب خود فرمود
که نعمتی نداده خدای عز
و جل بر بنده خود بزرگتر
از آنکه نباشد در دل
او

بالخدای عز و جل غیر او یعنی هیچ نعمتی برای بنده بزرگتر از آن نیست که در دل او غیر خدا نباشد

بعضی از حکما گفته اند مسکین ابن آدم اگر میترسید از آتش دوزخ چنانکه میترسد

چنانکه میترسد از خلق — لعجل در باطن اگر میترسید از خلق — هر اینه میسعید بود — چنانکه رغبت دارد به — وگر رغبت میکرد بهشت — هر اینه یافت آن هر دو — بیشتر از فقر و ایمان از

او در ظاهر هر آینه نیکبخت میشد در دو عالم ٥

گفتگوی شیطان با حضرت عیسی علیه السلام

منقول است که ظاهر شد شیطان روزی بحضرت عیسی علیه السلام پس گفت بآنحضرت که تو نگفته که نمیرسد بتو مگر آنچه خدای عز و جل تقدیر کرده و نوشته است برای تو عیسی گفت بلی شیطان لعین گفت پس بینداز خود را از سر این کوه پس اگر خدای عز و جل تقدیر کرده برای تو که سلامت بمانی و آزاری بتو نرسد نخواهد رسید عیسی گفت ای ملعون بدرستی که خدای عز و جل آزمایش میکند بنده گان خود را و بنده نیست که آزمایش کند پروردگار خود را

وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی بعضی از انبیاء که اگر خواهش داری لقای مرا فردا در حظیرهٔ قدس پس باش در دنیا غریب و تنها و اندوهناک و وحشت کننده از خلق مثل مرغ تنهائی که پرواز میکند در زمین وسیع و دانه میخورد از سر درختان و میوه را پس چون شب شود بر میگردد به آشیانه خود و با مرغی دیگر در طالق که انس و نباشد

بر آنکه بپروردگار خود و وحشت گیرد از مردم — باشتیغ آنکه آیه — دوست و تمامی نیاید — در شرح ابناء بعضی — گوید که ممکن است — که ده از مردم مرتضی — باشد با من و وحشت کردند

در شرح پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر است که تفریح و با دیگری بودن راجح است

و عکس

وممکن است که مراد از وحدت و وحشت از مردم آن باشد که همیشه مشغول اختلاط

با مردم نباشد بلکه غالب اوقات تنهائی را بجهت عبادت اختیار کند

میر محمد باقر داماد علیه الرحمة گوید

فِی الشَّوقِ غَدَا ابی فِی الکَأسِ رَحِیقٌ ‌‌ فِی البَلقَعِ هِمتُ هَل اِلَی المُحِیِّ طَرِیقٌ

در شوق چو شیخ من ایا در جام آب کوارا است ‌‌ در بیابان حیران شده ام آیا بسوی قبیله راهی هست

یا قَومِ مَعَ الهَوَی اِذَن کَیفَ اُطِیقُ ‌‌ الصَّبرُ لَغَی وَمَا لِی الیَومَ صَدِیقٌ

ای قوم من با عشق درین هنگام چگونه تاب آورم ‌‌ شکیبائی زیادتی عود و نیست مرا امروز صدیقی و دوستی

آن کلام بعضی از حکمای
یونان است که گفته اند بس بیماری
حیف است که در آنها عاری نیست
و بعضی بی مروت ۵ و گفته اند که
حیف است که در آنها روشنی خورشید نتابد
یا آنکه بجهت وجود بعضی از آنکه نبیند
خود کسی نباشد یا آنکه ببیند
[illegible] آشنا علی [illegible] میکنند
[illegible] آنکه [illegible] خوانند

خوانند کی کنند ۵ و گفته اند سزاوار نیست برای کوچکترها اینکه پیشی گیرند بر بزرگترها

مگر در سه موضع هرگاه سیر کنند در شب یا داخل شوند سیلاب گاه و بعد خانه را

یا روبرو شوند سواران را که درین سه موضع لایق است که جوانان و جمعی که سن آنها

کمتر باشد پیشی گیرند بجهت آنکه آنها را بسبب قوتی که میباشد خود را از مهالک نجات دهند

دیگر با [illegible] علی [illegible] باشند [illegible] نشود
حسن بن سهل گفته ۵ که سه چیز است که صلاح [illegible]
خلاصی میکنند و [illegible] که رنگست [illegible] عبارت کنند [illegible] ۵

دیگر مالی که آن بذل و بخشش نکند ۵

حافظ

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده | خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچه باده فروش | گفت بیدار شو ای ره رو خواب آلوده
شست و شوئی بکن آنگه بخرابات خرام | تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن | خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق | غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده
پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی | که صفائی ندهد آب تراب آلوده
گفتم ای جان و جهان دفتر پاکی من است | که شود فصل بهار از می ناب آلوده
گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش | آه ازین لطف بانواع عتاب آلوده

من قصیده مطلعها

زهر بعکر شود انی هزار چندانم
مرا نهاد ازین کونه کس که من دانم
بیک صغیره مرا رهنمای شیطان بود
بصد کبیره کنون رهنمای شیطانم

ملکنا چه بعشقان دهقی بیست یمن

یا رب بخود رضت عمر ما لیست مکن
ما را ز شراب بیشی مست مکن

یا رب بکس مرا جهان مزان تا

حکایت کرده اند انکه داخل شد
عبد الملک بن مروان روزی بجا
ابی الاسود دوئلی و او مردی عابد بود
احول کین [illegible] عبد الملک کفت ای
ابی الاسود اگر می آویختی بتعوید
ابی الاسود از تو چشم
بد بینی دفع میکرد ای
مردم را ابو الاسود کفت ای
امیر تو را جواب نیست و این

بیشخواند

بیت خواند هذا

انفی الجدید الذی فارقت جدته ∴ کر الجدیدین من ات ومنطلق

لم یتر کالی فی طول اختلافهما ∴ شیئا یخاف علیه لذعة الخلق

خلاصهٔ معنی این بیت انکه مرور ایام وطول اختلاف روز و شب و انکه اشته عمر

چیزی اکه بران ترس چشم زخم داشته باشم ۵

از بعضی حکما منقولست که گفته اند سه شخص اند که منتفع نمیشوند از سه کس صاحب

علم از احمق و مؤمن از فاجر و شریف از وضیع ۵

و نیز گفته اند مودت بر سه نوع است مودتی که در راه خداست بی طمع چیزی

و ترسی پس این مودتیست که مشوب بغدر و خیانت نیست دیگر مودتیست که از راه

محبت و معاشرت باشد دیگر مودتیست که از راه طمع چیزی یا ترسی باشد و این بدترین

مودتهاست و زود برطرف میشود ۵

نقل است که مامون گفته که مردان بر سه نوع اند مردی که مثل غذاست و از او

مستغنی نمی توان شد چنانکه از غذا مستغنی نمی توان شد و مردی که مثل دواست که گاهی

احتیاج باو میشود و مردی که مثل درد است نعوذ بالله از او ۵

در حدیث وارد شده که چهار چیز از گنجهای بهشت است پنهان کردن صدقه و پنهان کردن فقر و پنهان کردن مصیبت و پنهان کردن درد ۵

از افادات شیخ الاسلام الدین محمد علیه الرحمه است که گفته است یکی از اسباب شور و حصول علوم بعضی علوم دینیه یعنی تحصیل علوم دینیه نکنند و در مصحف خوردن

تحصیل فنون حکمت پس زبان او حالش زود باشد که گویا شود در وقتی که شروع
کند آفتاب عمرش در فرو رفتن باین بیت ؛ تمام عمر با اسلام در داد و ستد
بودم ؛ کنون میمیرم و از من بت فرو نا رضا ماند ؛ و نیز از کلام شیخ است طاب
ثراه که گفته غفلت دل از حق تعالی از عظیم ترین عیبها و بزرگترین گناهانست
اگر چه بقدر ساعتی از ساعات یا بقدر لمحه از لمحها باشد حتی اینکه اهل دل
شمرده اند غافل را در حال غفلت از جمله کفار چنانکه گویا است بآن کلام عطار
بیت هر انکو غافل از حق یک زمانست ؛ در آن دم کافر است اما نهانست ؛
اگر آن غافلی پیوسته بودی ؛ در اسلام بروی بسته بودی ؛ و همچنانکه معاتب
خواهند عوام بر گناهان خود همچنین معاتب خواهند شد خواص بر غفلتهای خود
پس دوری کن غفلت را بر هر حال اگر میخواهی که بوده باشی از جمله اهل کمال ؛ کم
نشین با قوم از حق بیرهن ؛ یا بکش بر خانمانا نکشت نیل ؛ یا مکن با پیل بانان
دوستی ؛ یا بنا کن خانه در خورد پیل ؛
از کلام بعضی صوفیه است خوب طلبکاری است که هنگی دو دیشود از نو بهر چه عطا

کف اوراه

از اشعار بعضی اهل سنة است

اَهْوَی عَلِیًا اَمِیرَ المُؤْمِنِینَ وَلا ‖ اَرْضَی بِسَبِّ اَبِی بَکْرٍ وَلا عُمَرا

دوست دارم علی را که امیر مؤمنان است ‖ راضی نیستم بدشنام ابو بکر و عمر

وَلا اَقُولُ اِذا لَمْ یُعْطِیا فَدَکا ‖ بِنْتَ النَّبِیِّ رَسُولِ اللهِ قَدْ کَفَرا

و نمیگویم چون ندادند فدک را ‖ بدختر پیغمبر فرستاده خدا اینکه کافر شدند

الله

دروطن باشد گویا در غربتست

از کلام
حکماست که گفته اند
هر کسی که نیاز نشستی
پیش کشاده ترش
را باش بغمای کسی که
نیابند از نشاندن
مرهم هر صد مکیفد
ویرانه بکنید

مدح مشورت کردن با عقلا

از کلام حکماست که گفته اند سزاوار است از برای عاقل اینکه جمع کند با عقل خود عقل عقلا را و با رای خود رای حکما را پس بدرستی که رای فرد بسا باشد که غلط کند و عقل یک کس گاه باشد که گمراه شود و از کلام حکماست که گفته اند تو بلخی امید داری نزدیکتری از آنچه امید داری

مضى الزمان فقم يا غلام واملأ الجام ... لعلنا نتلافى سوالف الأيام

گذشت وقت پس برخیز ای پسر و پر کن جام را ... شاید که ما تدارک کنیم گذشته روزها را

فداك روحي روّح براحة الأرواح ... ليضمحل بها رجس عالم الأجسام

فدای تو شود جان من شاد کن بشراب خود جانها را ... تا برطرف شود بآن کثافت عالم اجسام

مدامة عرس الأكرمون كرمها ... قديمة عصرت قبل عصر سام وحام

شرابی که فشانیده اند کریمان درختان آن را ... شراب کهنه که فشرده شده پیش از زمان سام و حام

هي الطهور فطهر بها فؤادي من ... هواجس نشأت من وساوس الأوهام

این شراب پاک است پس پاکیزه کن بآن دل مرا از ... چیزهائی که بخاطر میرسد که سر زده از وسوسهای اوهام

ويا نديم ادم ذكرها فإن بها ... شفاء كل مريض ودواء كل سقام

ای ندیم همیشه مشغول باش [illegible] بذکر آن ... شفاء هر بیمار هست و دواء هر آزار است

ومن ملام ذوي النهى لكن وجد ... لساننا عربي وهم من الأعجام

[illegible] صاحبان ذهن [illegible] ... زبان ما عربیست و آنها از عجمانند

نعم ولا تخف الإثم من تناولها فإن حب علي يكفر الآثام
پس بخور و مترس گناه را از نوشیدن آن پس بدرستی که دوستی علی ع بر طرف میکند گناهان را

صفاته بلغت في الكمال غايتها فقيل تلك صفات الجلال والإكرام
صفات او رسیده است در کمال بنهایت پس گفته میشود که این صفات جلال و اکرام است

قد اقترنت بالنبي فاتحدا كما تقارن مثلان حالة الإدغام
صفات و ذات او پیوسته است بر پیغمبر پس یکی شده اند همچنانکه پیوسته میشوند هر دو حرفی که مانند هم باشند در وقت ادغام

له العوالم منقادة برمتها ولا يزال على الكل نافذ الأحكام
مر او راست عالمها فرمان بردار بالتمام و همیشه بر همه عالم روانست حکمهای او

فلو قضى بسكون على الطباق السبع لما جرين على السير سائر الأعوام
پس اگر حکم کند بایستادن بر طبقات هفتگانه آسمان هر آینه جریان نمیکنند بر رفتار در باقی سالها

ولو يروم من الصم جذا لما نطقت به ولم يتعسر عليه ما قد رام
و اگر قصد کند از سنگ سخت سخن گفتن آن را گویا میشود بآن و دشوار نیست بر او آنچه را قصد کرده

وإن يشأ قلب الدهر عن طبيعته فلا يزال شفيقا على ذوي الأفهام
و اگر خواهد باز میگرداند زمانه را از طبیعتش پس همیشه بر همه عالم مهربان خواهد شد بر صاحبان فهمها

خصوم زعمت إلهنا لغايله متى الثعالب صارت تغايل الضرغام
دشمنان او گمان کرده اند اینکه همتای اویند کدام زمان روباهان گردیده اند همتای شیران

فلا تعد أناسا لنهجهم سلكوا من الأنام ولكنهم من الأنعام
پس مشمار مردمی را که طریق دشمنان او سلوک میکنند از خلایق و لیکن آنها از چهارپایانند

هم

السلام روایت کرده که آنحضرت میخواندند این دعا الهی وعزتك و

خدایا قسم بعزت تو و

جلالك وعظمتك لو انّي منذ بدعت فطرتي من اوّل الدهر

بزرگی تو وعظمت تو اگر من از وقتی که تازه کردی خلقت مرا از اوّل زمان

عبدتك دوام خلود ربوبيّتك بكلّ شعرة في كلّ طرفة

بندگی کرده باشم ترا همیشه که ثبات پروردگاری تو بهر موی در هر چشم بهم زدن

عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت

که دراز باشد تا آخر بحمد همه ایشان و شکر همه ایشان همه هر آینه بودم

مقصّرا في بلوغ اداء شكر اخفى نعمة من نعمك عليّ ولو

تقصیر کننده در رسیدن بجای آوردن شکر پنهان ترین نعمتی از نعمتهای تو بمن واگر

انّي كربت معادن حديد الدنيا بانيابي وحرثت ارضيها

من کنده باشم معدنهای آهن دنیا را بدندانها خود وکشته باشم زمینهای آنرا

باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات و

بمژگانهای چشم خود وگریه کرده باشم از ترس تو مانند دریاهای آسمانها و

الارضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا منّي في كثير

زمینها خون را وزرداب هر آینه باشد آن اندک از من در بسیار

ما يجب عليّ من حقّك عليّ ولو انّك الهي عذّبتني بعد

چیزی که واجبست از حق تو بر من واگر خدایا عذاب کنی مرا بعد

ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظّمت للنار خلقي و

بعذاب خلائق همه وبزرگ کنی تو برای آتش اندام من

جِسْمِي وَمَلَأْتَ جَهَنَّمَ وَأَطْبَاقَهَا مِنِّي حَتَّى لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي

جسم مرا و پرکنی جهنم و طبقهای آنرا از من تا آنکه نبوده باشد در آتش عذاب کرده شده غیر از من

وَلَا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوَايَ لَكَانَ ذَلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي

و نبوده باشد برای جهنم هیمه غیر از من هر آینه هست این بعدالت تو بر من کم از

كَثِيرِ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ

بسیار چیزی که مستوجب شده ام از عقوبت تو

نیشابوری در تفسیر آیه کریمه وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
یعنی از برای مؤمنان است در بهشت زنان پاکیزه کرده و ایشان در بهشت
خالدند گفته که مراد بتطهیر ازواج پاکیزه کردن آن زنانست از کثافتها و نجاستها
خصوصاً آن کثافتهائی که مخصوص زنانست مثل حیض و استحاضه و غیر آنها و
همچنین پاکیزه کردن آن زنان از اخلاق و عادتهای بد و چون ازواج صیغه
جمع است و مطهرة صیغه مفرد بحسب ظاهر مناسبت ازواج مطهرات باشد
صاحب تفسیر گفته که بلفظ مفرد نیز فصیح است و عربان میگویند النّسآء فعلت و
النّسآء فاعلة که لفظ نساء جمع است و فعلت و فاعله هر دو لفظ مفرد اند و تقدیر
اینست که جماعة نساء ازواج مطهرة بعد از آن گفته که خدای تع فرموده است که
ازواج مطهرة یعنی زنانی که پاکیزه کرده شده اند و نفرموده استکه ازواج طاهره
یعنی زنانی که پاکیزه اند بسبب آنکه در عبارت اوّل که ازواج مطهره باشد معلوم
میشود که کسی آن زنان را پاکیزه کرده و آن جناب مقدس باری سبحانه است و
ظاهر است که کاریکه کرده خدا باشد عظیم است پس این باعث تعظیم و بزرگی

شمردن

الله يعلم ماذا يأتيان به … يوم القيمة من عذر إذا اعتذرا

خدا میداند آنچه را اتیان میکنند آن دو … در روز قیامت از عذر هرگاه در مقام عذر آیند

جوابی که شیخ بهاء الدین محمد عاملی طاب ثراه گفته

يا أيها المدعي حب الوصي ولم … تسمح بسب أبي بكر ولا عمرا

ای آنکه دعوی کننده دوستی وصی پیغمبر را و … بخیلی میکنی در دشنام ابی بکر و نه عمر را

كذبت والله في دعوى محبته … تبت يداك ستصلى في غد سقرا

دروغ گفتی قسم بخدا در دعوی دوستی علی … بریده باد دستهای تو زود باشد که انداخته شوی فردا [illegible]

وكيف تهوى أمير المؤمنين وقد … أصبحت في سب من عاداه مفتكرا

وچگونه دوست میداری امیر المؤمنین را و [illegible] … که گردیده در دشنام کسی که دشمن اوست فکر کننده

فإن تكن صادقا فيما نطقت به … فابرأ إلى الله ممن خان أو غدرا

پس اگر راستی در آنچه میگوئی … پس بیزاری بجو بخدا از کسی که خیانت کرده یا مکر کرده

وأنكر النص في خم وبيعته … وقال إن رسول الله قد هجرا

وانکار کرده نص را در غدیر خم و بیعت علی را … و گفته [illegible] که پیغمبر بتحقیق هذیان میگوید

أتيت تبغي قيام العذر في فدك … [illegible] الأمر بالتمويه مستترا

آمده که بجوئی قیام عذر را در فدک … آیا [illegible] امر را با خیالات واهیه پنهان نمائی

إن كان في غصب حق الطهر فاطمة … سيقبل العذر ممن جاء معتذرا

که بوده باشد در غصب حق پاکیزه فاطمه … قبول کرده شود عذر از کسی که بیاید عذر گوینده

فكل ذنب له عذر غداة غد … وكل ظلم يرى في الحشر مغتفرا

پس هر گناهی را [illegible] … و هر ظلمی دیده میشود در [illegible] آمرزیده شده

فلا تقولوا لمن آبائه مصرفتٌ | في سبّ شيخكم قد ضلّ او كفرا

پس گویند برای کسی که آبائی خود را صرف کرده | در دشنام شیخ شما که گمراه شد یا کافر شده است

بل سامحوه وقولوا لا نؤاخذه | عسى يكون له عذرٌ اذا اعتذرا

بلکه سهل انکاری کنید و بگوئید که مؤاخذه نمیکنیم با او | شاید بوده باشد برای او عذری هرگاه در مقام عذر برآید

فكيف والعذرُ مثل الشمس متضحٌ | والامر منكشف كالصبح اذ ظهرا

پس چگونه و حال آنکه عذر مثل آفتاب واضح است | و امر ظاهر است مثل صبح هرگاه ظاهر شود

لكنّ ابليس اغواكم وصيّركم | عُمياً وصُمّاً فلا سمعاً ولا بصرا

لکن شیطان اغوا کرده است شما را و گردانیده است شما را | کور و کر پس نه گوش دارید و نه چشم

میگویند که آنکس گمراه یا کافر است

حسن خویش از روی خوبان آشکارا کرده‌ای
پس بچشم عاشقان خود را تماشا کرده‌ای

ذره‌ای از نقش خیال خویشتن بستی آخر

گرچه معشوق لباس عاشقی پوشیده‌ای
آنکه از خود جلوه بر خود تماشا کرده‌ای

تاب دل عکس جمال خویشتن بنموده‌ای
شمع گلرخسار و ماه سرو بالا کرده‌ای

هیچ از انجا عشق خود و مظهر از آن آفاق

بر رخ از مشک سیه مشکین سنبل و سنبل بسته‌ای
عالمی را بسته زنجیر سودا کرده‌ای

موکب

مکان چیست تا کنجد در زمین و آسمان   سخن ماند از عاقلان یادگار
در درون سینه چونانم که چون خالی بود   ز سعدی همین یک سخن گوش دار

مسکین جامی که ماند در عشق اسم و رسم خویش   گنه‌کار اندیشناک از خدای
آفرین باد این پریرخ که برپیچد از ره ۵   بسی بهتر از عابد خودنمای ۵

منقول است
از اصمعی که گفت روزی
در بیابان به سیر میکردم
که کذشتم به بعضی از
قبایل عرب دیدم زنی را
که شوهر او در پیش
روی او خوابیده و
مشتغل بود به امور
نزع و آن

زن تلقین میکرد او را و میگفت ای پیر اگر تو از اهل بهشتی پس مرا ضرری نمیرساند شوی
ما اگر از اهل دوزخ پس زنند کانی نفعی ندارد برای تو ای پیر اگر مرد بد بود خدای

عزّ و جل
خبر داد پیغمبر
خود را محمد صلی الله
علیه و آله و کرد نظر
جز بعیب و پای تو
زنده عیبکن است
دشمن خود شیطان را ۵

کلام شیخ ابوطالب مکی است که خلایق مشرك و محجوب و ممنوع از رحمت خدای عزّ و جل
میشوند بسه چیز بدوستی مال و بطلب ریاست و سرکشی و باطاعت زنان ۵

قصیده برده

قصیده برده

بسم الله الرحمن الرحیم

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانٍ بِذِي سَلَمِ — مَزَجْتَ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمِ

ای ز یاد صحبت یاران اند بذی سلم — اشک چشم آمیغتی با خون روان کشته بهم

أَمْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ تِلْقَاءِ كَاظِمَةٍ — وَأَوْمَضَ الْبَرْقُ فِي الظَّلْمَاءِ مِنْ إِضَمِ

یا مگر از کاظمه بادی وزید از کوی همدوست — یا مگر درخشید شب برقی که جهد از ... اضم

فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا — وَمَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهِمِ

چیست چشمت تو ... گریان مشو گریان شوی — چیست دل را کو ... شو شیفته گردد زغم

أَيَحْسَبُ الصَّبُّ أَنَّ الْحُبَّ مُنْكَتِمٌ — مَا بَيْنَ مُنْسَجِمٍ مِنْهُ وَمُضْطَرِمِ

ای تو پندارد که عشق عاشقان پنهان شود — با وجود آتش دلسوز و آب چشم نم

لَوْلَا الْهَوَى لَمْ تُرِقْ دَمْعًا عَلَى طَلَلٍ — وَلَا أَرِقْتَ لِذِكْرِ الْبَانِ وَالْعَلَمِ

گر نبودی عشق اشک بر طلل کی ریختی — کی بدی بی خواب چشمت از غم بان و علم

فَكَيْفَ تُنْكِرُ حُبًّا بَعْدَمَا شَهِدَتْ — بِهِ عَلَيْكَ عُدُولُ الدَّمْعِ وَالسَّقَمِ

چون کنی انکار عشقت چون گواهی میدهد — بر تو اشک چشم و روی زرد و سستی از سقم

وَأَثْبَتَ الْوَجْدُ خَطَّيْ عَبْرَةٍ وَضَنًى — مِثْلَ الْبَهَارِ عَلَى خَدَّيْكَ وَالْعَنَمِ

عشق ثابت کرده بر دو خط و اشک لاغری — چون بهار روی یا رو سرخی شاخ عنم

نَعَمْ سَرَى طَيْفُ مَنْ أَهْوَى فَأَرَّقَنِي — وَالْحُبُّ يَعْتَرِضُ اللَّذَّاتِ بِالْأَلَمِ

چون خیال دلبرم آمد مرا بیخواب کرد — عشق آرد در میان خرمی رنج و الم

بالالم

يا لائمي في الهوى العذري معذرة　　منى إليك ولو أنصفت لم تلم

ای که در عشقم ملامت میکنی معذور دار　　گر تورا انصاف باشد عذر دم آیی ز کرم

عدتك حالي لا سري بمستتر　　عن الوشاة ولا دائي بمنحسم

حال من از تو گذشته سر من از دشمنان　　نیست پنهان درد من زایل نگشته از دلم

محضتني النصح لكن لست أسمعه　　إن المحب عن العذال في صمم

تو نصیحت میکنی نیکو و من می نشنوم　　عاشقان باشند دایم ز ملامت در صمم

إني اتهمت نصيح الشيب في عذل　　والشيب أبعد في نصح من التهم

شیب پندم داد و من بردم گمان بد باو　　ور چه شیب اندر نصیحت دور باشد از تهم

فإن أمارتي بالسوء ما اتعظت　　من جهلها بنذير الشيب والهرم

نفس فرمان ده ببدها میکند دیم خرا　　وز جهالت پند ننپذیرد ز پیری وهرم

ولا أعدت من الفعل الجميل قرى　　ضيف ألم برأسي غير محتشم

هم نکرد او کار نیکو بهر مهمانی کراو　　بر سرم آمد فرود و من نکشتم او محتشم

لو كنت أعلم أني ما أوقره　　كتمت سرا بدا لي منه بالكتم

گر بدانستمی که مهمان را نمیدارند بزرگ　　کردمی تغییر اسپیدی مو هم بر کتم

من لي برد جماح من غوايتها　　كما يرد جماح الخيل باللجم

نفس سرکش را ز بیراهی که میآرد براه　　چون لجامش اسب سرکش آورد با راه هم

فلا ترم بالمعاصي كسر شهوتها　　إن الطعام يقوي شهوة النهم

پس مجو بر فعل عصیان کسر شهوتهای نفس　　زانکه قوت میدهد شهوت طعام اندر شکم

والنفس كالطفل إن تهمله شب على   حب الرضاع وإن تفطمه ينفطم

نفس چون طفل است اگر شیرش دهی دایم خورد   ور ز شیرش باز گیری او نخواهد هیچ دم

فاصرف هواها وحاذر أن توليه   إن الهوى ما تولى يصم أو يصم

باز گیرش از هوا بر خود هوا حاکم مکن   چون هوا حاکم شود دینت ببندد یا کشد

وراعها وهي في الأعمال سائمة   وإن هي استحلت المرعى فلا تسم

نفس را مهمل مکن چون در عمل جولان کند   ور بچربی اش کند باز دارش از ستم

كم حسنت لذة للمرء قاتلة   من حيث لم يدر أن السم في الدسم

لذتی کان با مضرت باشد آید بشخص   آنچنان کو در نیابد کاندرو زهر است در دسم

واخش الدسائس من جوع ومن شبع   فرب مخمصة شر من التخم

خوش بترس از حیلهای نفس چون جوع و شبع   که گهی شد گرسنگی بدتر ز سیری و تخم

واستفرغ الدمع من عين قد امتلأت   من المحارم والزم حمية الندم

پس ببار از دیدگان اشک گر چشمت پر شد   از محارم پس ملازم شو بدرگاه ندم

وخالف النفس والشيطان واعصهما   وإن هما محضاك النصح فاتهم

برخلاف نفس و شیطان باش فرمانشان مبر   ور نصیحت میکنندت قولشان دان متهم

ولا تطع منهما خصما ولا حكما   فأنت تعرف كيد الخصم والحكم

ترک کن فرمان ایشان خود که خصمند یا حکم   زانکه میدانی تو مکر خصم و هم مکر حکم

أستغفر الله من قول بلا عمل   لقد نسبت به نسلا لذي عقم

میکنم استغفر الله از کلام بی عمل   بچه میجویم از آن زن کو بود صاحب عقم

أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ لَكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهِ ... وَمَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ

امر کردم بخیر و خود نکردم هیچ خیر ... تا سخن در وی نکردم راست شو بر گفتنم

وَلَا تَزَوَّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً ... وَلَمْ أُصَلِّ سِوَى فَرْضٍ وَلَمْ أَصُمِ

سنتی هرگز نکردم بهر زاد آخرت ... وز نماز و روزه جز فرضی بنامد از تنم

ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ أَحْيَى الظَّلَامَ إِلَى ... أَنِ اشْتَكَتْ قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمِ

من ستم کردم بسی از سنت خیر الرسل ... زانکه از احیای شبها کرده پای او کرم و ورم

وَشَدَّ مِنْ سَغَبٍ أَحْشَاءَهُ وَطَوَى ... تَحْتَ الْحِجَارَةِ كَشْحًا مُتْرَفَ الْأَدَمِ

سنگ بستی بر شکم آن نازنین از گرسنگی ... مر شکم بر دره حق جمله دنیا زر و درم

وَرَاوَدَتْهُ الْجِبَالُ الشُّمُّ مِنْ ذَهَبٍ ... عَنْ نَفْسِهِ فَأَرَاهَا أَيَّمَا شَمَمِ

کوه از زر کرده خود را عرضه نا کرده قبول ... روی گرداند از آن زر مصطفی خیر الامم

وَأَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا ضَرُورَتُهُ ... إِنَّ الضَّرُورَةَ لَا تَعْدُو عَلَى الْعِصَمِ

با ضرورتها که بودش ترک دنیا بیش کرد ... از ضرورت خسته نبود آنکه بود راست از حرم

وَكَيْفَ تَدْعُو إِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ ... لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ

چون تواند خواند بر دنیا ضرورت آنکه گر ... او نبودی نامدی بیرون دنیا از عدم

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ ... وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمِ

آن محمد سید کونین و فخر انس و جان ... بهتر از اهل دو عالم بهتر عرب و عجم

نَبِيُّنَا الْآمِرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ ... أَبَرَّ فِي قَوْلِ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمِ

آمر و ناهی پیمبر آن رسول راستگو ... راستگو تر زان نبد در قول لا و در نعم

هو الحبيب الذي ترجى شفاعته لكل هول من الأهوال مقتحم

آن حبیب که بود امیدگاه مردمان در شفاعت بر همه سختیهای پیچیده بهم

دعى الى الله فالمستمسكون به مستمسكون بحبل غير منفصم

مردمان خواند بحق هر که در آن دست زد دست زد در حبل محکم در حبل محکم کان برید

فاق النبيين في خلق وفي خلق ولم يدانوه في علم ولا كرم

بهترین انبیا در خلق و در خلق آمده کس چو او نا آمده در علم و نه اندر کرم

وكلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم

جملگیشان از رسول الله بوی التماس یک کف از دریای علم و شربتی زاب دیم

وواقفون لديهم عند حدهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم

نزد او استاده جمله هر یکی بر حد خود نقطه از علم دارند یا نصیبی از حکم

فهو الذي تم معناه وصورته ثم اصطفاه حبيبا بارئ النسم

از خدا بی او بود در صورت و معنی تمام برگزیدش بر محبت خالق روح و نسم

منزه عن شريك في محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم

او منزه از شریک اندر محاسن آمده جوهر حسن محمد پاره نامد در قسم

دع ما ادعته النصارى في نبيهم واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم

آنچه ترسایان بگفتند در حق عیسی مگو پس بگو در مدح سید هرچه خواهی ای حکم

وانسب الى ذاته ما شئت من شرف وانسب الى قدره ما شئت من عظم

هرچه خواهی نسبتش با ذات او کن از شرف وانچه خواهی نسبتش بر قدر او کن از عظم

فإنّ فضل رسول الله ليس له　　حدٌّ فيعرب عنه ناطقٌ بفمِ

زانکه فضل مصطفی حدی ندارد (کمال)　　تا تواند کرد روشن سخنی آن از بیش و کم

لو ناسبت قدرَه آياتُه عظماً　　أحيا اسمُه حين يُدعى دارسَ الرمم

در خور قدر بزرگش گر نمودی معجزات　　زنده کردی یاد نامش استخوانهای رمم

لم يمتحنّا بما تعيى العقولُ به　　حرصاً علينا فلم نرتب ولم نهمِ

عجز او فرموده عقل از فهم آن عاجز (نشد)　　بر صلاح ما حریص است بی گمان و بی تهم

كفاك بالعلم في الأمّيّ معجزةً　　في الجاهلية والتأديب في اليتم

ایفقد را معجزش کافی که بیش از وحی　　امی پر علم بود و پر هنر اندر یتم

أعيا الورى فهمُ معناه فليس يُرى　　للقرب والبعد فيه غيرُ منفحمِ

عاقلان از فهم معنی محمد عاجزند　　اهل عالم جمله از وصفش کشیده ستند دم

كالشمس تظهر للعينين من بُعُدٍ　　صغيرةً وتُكِلّ الطرفَ من أَمَمِ

همچو خورشید است حالش کو بود کوچک (ز دور)　　در برابر چشمهای مردم اندازد بهم

وكيف يدرك في الدنيا حقيقتَه　　قومٌ نيامٌ تسلّوا عنه بالحلمِ

چون بدانند حقیقت اهل دنیا خفته (بود)　　مست خواب و دیدنش در خواب دانند مغتنم

فمبلغ العلم فيه أنه بشرٌ　　وأنه خيرُ خلق الله كلِّهمِ

غایت معلوم مردم آنکه سید آدمی است　　بهترین خلق باشد این رسول محتشم

حتى إذا طلعت في الكون عمّ هدىً　　للعالمين وأحيت سائرَ الأممِ

چون برآمد طلعت خورشید عالم روشن (است)　　از شعاع آن و کرده زنده مجموع امم

وكلُّ آيٍ أتى الرُّسْلُ الكرامُ بها	فإنَّما اتَّصلتْ مِن نورِهِ بِهِمِ

هر چه آوردند مجموع رسل از معجزات	آن ز نور مصطفی آمد بر ایشان لاجرم

فإنَّهُ شمسُ فضلٍ هُم كواكبُها	يُظهِرنَ أنوارَها للنّاسِ في الظُّلَمِ

او بود خورشید و فضل دیگران استارگان	روشنی استارگان پیدا شوند اندر ظلم

أكرِمْ بخَلقِ نبيٍّ زانَهُ خُلُقٌ	بالحُسنِ مشتمِلٍ بالبِشرِ مُتَّسِمِ

خلق پیغمبر نکو نز خلق خوش آراسته	مشتمل بر حسن باشد بر بشارت متسم

كالزَّهرِ في تَرَفٍ والبدرِ في شَرَفٍ	والبحرِ في كرمٍ والدَّهرِ في هِمَمِ

چون گل تر بد لطافت نازکی بد همچو بدر اندر شرف	همچو دریا در کرم چون روزگار اندر همم

كأنَّهُ وهوَ فردٌ في جلالتِهِ	في عسكرٍ حينَ تلقاهُ وفي حَشَمِ

در بزرگی بود یکتا همچو سرتاپان بدی	چون بدیدندی ورا در لشکر خیل و حشم

كأنَّما اللُّؤلُؤُ المكنونُ في صَدَفٍ	مِن مَعدِنَي منطقٍ منهُ ومُبتَسَمِ

در پنهان در صدف بد گوییا دندان او	در سخن گویا گر پیدا بدی مروارید هم

لا طِيبَ يَعدِلُ تُرباً ضمَّ أعظُمَهُ	طُوبى لمُنتَشِقٍ منهُ ومُلتَثِمِ

هیچ بو چون بوی خاک خوابگاه او نبود	نیک بخت آنکس که بوسید است و بوسید استش هم

أبانَ مولِدُهُ عن طِيبِ عُنصُرِهِ	يا طِيبَ مُبتَدَإٍ منهُ ومُختَتَمِ

وقت زادن پاکی ذات شریفش شد پدید	پاک بودش مبتدا و پاک بودش مختتم

يومٌ تفرَّسَ فيهِ الفُرسُ أنَّهُمُ	قد أُنذِروا بحُلولِ البُؤسِ والنِّقَمِ

اهل فرس آن روز دانستند کایشان را بود	بعد از این درد و ملال و خواری و رنج و نقم

فبات

وبات ایوان کسری وهو منصدع   کشمل اصحاب کسری غیر ملتئم

طاق کسری شد خراب وکنکر ایوان فتاد   حال کسری شد شبه بالشکر وخیل وحشم

والنار خامدة الانفاس من اسف   علیه والنهر ساهی العین من سدم

آتش کبران بمرد و آندهِ کبران فزود   چشم آب روان شد خشک در جوی از سدم

وساء ساوة ان غاضت بحیرتها   ورد واردها بالغیظ حین ظمی

ساوه غمکین شد که گشتش آب از دریا چه خشک   تشنگان زان باز گشتند خشمگین با درد وغم

کان بالنار ما بالماء من بلل   حزنا وبالماء ما بالنار من ضرم

گوییا بر جای آتش آب بودی سرد تر   از غم بر جای آب آتش بدی سوزان وگرم

والجن تهتف والانوار ساطعة   والحق یظهر من معنی ومن کلم

لشکر شیطان فغان کرده ندا زانجمله تمام   نور حق تابان ز معنی کلم شد دم بدم

عموا وصموا فاعلان البشائر لم   تسمع وبارقة الانذار لم تشم

کور وکر گشتند ونشنیدند بشارات خدا   هم ندیدند برق هم از غایت رنج والم

من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم   بان دینهم المعوج لم یقم

بیش ازین اخبار ایشان کرده بودند کاهنان   زانکه دینشان کج شد است ونیست خواهند گشت هم

وبعد ما عاینوا فی الافق من شهب   منقضة وفق ما فی الارض من صنم

دیده بودند ز آسمان کاتش بدو افتاده بود   در زمین هم سرنگون افتاده از خوا بو صنم

حتی غدا عن طریق الوحی منهزم   من الشیاطین یقفو اثر منهزم

از طریق وحی دیوان جملگی بگریختند   دل شکسته از پی هم میدویدند انهزم

كأنهم هربا أبطال أبرهة … أو عسكر بالحصى من راحتيه رمي

چون دلیران یمن بودند کو یاد رگریز … یا چو آن لشکر کزان دو کفش کشتند رجم

نبذا به بعد تسبيح ببطنهما … نبذ المسبح من أحشاء ملتقم

او فکنده در پس تسبیح از دست رسول … مثل تسبیحی که یونس را بیفکند از شکم

لا تنكر الوحي من رؤياه إن له … قلبا إذا نامت العينان لم ينم

پس مکن انکار وحی از خواب پیغمبر از آنکه … چشمهاش اندر خواب رفتی دل بدی بیدار هم

فذاك حين بلوغ من نبوته … فليس ينكر فيه حال محتلم

وحی در خواب مثل پیغمبر بودی ورا … خواب او منکر نبودی مثل خواب محتلم

تبارك الله ما وحي بمكتسب … ولا نبي على غيب بمتهم

پس بزرگ است این خدا کاین وحی نی کسبی بود … هم رسول او ستانند در علم غیبش متهم

آياته الغر لا تخفى على أحد … بدونها العدل بين الناس لم يقم

واضح است آیات او پوشیده نبود بر کسی … عدل بی آن نیست قائم بی شکی اندر جهم

كم أبرأت وصبا باللمس راحته … وأطلقت أربا من ربقة اللمم

بس کسان را او شفا دادی بمالیدست … وا رها بندی بسی دیوانگان را از لمم

وأحيت السنة الشهباء دعوته … حتى حكت غرة في الأعصر الدهم

دعوتش او قحط و تنگی از جهان برداشتی … تا چو در اسفید بودی در سیاهی و ستم

بعارض جاد أو خلت البطاح بها … سيب من اليم أو سيل من العرم

بر رهی غایش آمدی باران و وادی پر شدی … کو نیا دریا بدی یا کو نیا سیل عرم

دعنى

جاءت لدعوته الأشجار ساجدة تمشي إليه على ساق بلا قدم

هم درخت آمد بفرمانش و بنزدش سجده کرد میدوید سوی سید او بساق بی قدم

كأنما سطرت سطرا لما كتبت فروعها من بديع الخط في اللقم

بازکشید بیخ او بنوشته خطی بر زمین چونکه اندر لوح کاتب صف بسیار زقلم

مثل الغمامة أنى سار سائرة تقيه حر وطيس للهجير حمي

ابر بودی بر سرش با او برفتی هر کجا تا نگاهش داشتی از گرمای تابستان گرم

أقسمت بالقمر المنشق إن له من قلبه نسبة مبرورة القسم

میخورم سوگند بر آن مه کز اشارت پاره شد در دلش نسبتی کان راست کرده اند قسم

وما حوى الغار من خير ومن كرم وكل طرف من الكفار عنه عمي

جمع کرده غار خیرات و کرامتها بسی با محمد چشم کافر گشته از ایشان کور هم

فالصدق في الغار والصديق لم يرما وهم يقولون ما بالغار من أرم

صدق و صدیق اند در غار و کس ایشان را ندید کافران گفتند کس اینجا نباشد گفتنم

ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على خير البرية لم تنسج ولم تحم

تخم بنهاده کبوتر بافته بر در عنکبوت کافران راشد گمان کاینجا نیاسوده نسیم

وقاية الله أغنت عن مضاعفة من الدروع وعن عال من الأطم

چون خدا او را ز مکر دشمنان محفوظ داشت بزره حاجت نبودش نیز بقصر و قلعه هم

ما سامني الدهر ضيما واستجرت به إلا ونلت جوارا منه لم يضم

رنجی ار دیدم ز دهر و خواستم از وی امان در جوار او خلاص از هر بلائی یافتم

وَلَا الْتَمَسْتُ غِنَى الدَّارَيْنِ مِنْ يَدِهِ ... إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرِ مُسْتَلَمِ

هرچه کردم التماس از نعمت هر دو سرا ... یافتم بر وجه بهتر آنچه از وی یافتم

دَعْنِي وَوَصْفِي آيَاتٍ لَهُ ظَهَرَتْ ... ظُهُورَ نَارِ الْقِرَى لَيْلًا عَلَى عَلَمِ

کوش کن تا معجزاتش گویم که آن روشن بود ... همچو آتش در شب تاریک بر فوق علم

فَالدُّرُّ يَزْدَادُ حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَظِمٌ ... وَلَيْسَ يَنْقُصُ قَدْرًا غَيْرَ مُنْتَظِمِ

دُر اگر پیوسته باشد حسن او زاید شود ... ور نه پیوسته بود قدرش نباشد هیچ کم

فَمَا تَطَاوَلَ آمَالُ الْمَدِيحِ إِلَى ... مَا فِيهِ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالشِّيَمِ

هرچه گویم در مدیح مصطفی نیست بسیار ... کو مزین شد به خلق نیک واحسان وشیم

آيَاتُ حَقٍّ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثَةٌ ... قَدِيمَةٌ صِفَةُ الْمَوْصُوفِ بِالْقِدَمِ

آیتهای حق که از رحمن پدید آمد فرو ... آن قدیمست و بود موصوف بر وصف قدم

لَمْ تَقْتَرِنْ بِزَمَانٍ وَهِيَ تُخْبِرُنَا ... عَنِ الْمَعَادِ وَعَنْ عَادٍ وَعَنْ إِرَمِ

مقترن نامد بوقتی دایما ثابت بود ... او خبر داد از معاد و حشر وا ز عاد و ارم

دَامَتْ لَدَيْنَا فَفَاقَتْ كُلَّ مُعْجِزَةٍ ... مِنَ النَّبِيِّينَ إِذْ جَاءَتْ وَلَمْ تَدُمِ

زنده ما باقی بماند بهتری از معجزات ... معجز پیغمبران جاوید نماند بر امم

مُحَكَّمَاتٌ فَمَا يُبْقِينَ مِنْ شُبَهٍ ... لِذِي شِقَاقٍ وَلَا يَبْغِينَ مِنْ حَكَمِ

محکم است آیات قرآن شبهه‌ئی کس را نماند ... و نجوید الفاظ آن تا بان بود بر حکم

مَا حُورِبَتْ قَطُّ إِلَّا عَادَ مِنْ حَرَبٍ ... أَعْدَى الْأَعَادِي إِلَيْهَا مُلْقِيَ السَّلَمِ

هر که با قرآن بجنگ آمد باخر باز گشت ... آنکه دشمن تر بدی بندش بیفکندی سلم

ردّت

رَدَّتْ بَلاغَتُها دَعْوى مُعارِضِها ... رَدَّ الغَيُورِ يَدَ الجانِي عَنِ الحُرَمِ

از بلاغت دعوی جمله معارض کرد رد ... چون غیوری کو کند رد دست جانی از حرم

لَها مَعانٍ كَمَوْجِ البَحْرِ فِي مَدَدٍ ... وَفَوْقَ جَوْهَرِهِ وَالحُسْنِ وَالقِيَمِ

معنی بسیار مثل موج دریا دارد آن ... بهتر است از در دریا جمله در حسن و قیم

فَما تُعَدُّ وَلا تُحْصى عَجائِبُها ... وَلا تُسامُ عَلى الإِكْثارِ وَالسَّأَمِ

پس عجایب اندر آن و کس چه شواند شمرد ... ور چه این بسیار خوانند کس نبیند زان سأم

قَرَّتْ بِها عَيْنُ قارِيها فَقُلْتُ لَهُ ... لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ

چشم خوانندهٔ بدان روشن شود من گفتمش ... یافتی حبل خدا محکم بگیر ای معتصم

إِنْ تَتْلُها خِيفَةً مِنْ حَرِّ نارِ لَظى ... أَطْفَأْتَ حَرَّ لَظى مِنْ وِرْدِها الشَّبِمِ

گر بخوانی آن ز ترس آتش دوزخ کنی ... سرد بر خود گرمی آتش بر آن من صافنم

كَأَنَّها الحَوْضُ تَبْيَضُّ الوُجُوهُ بِهِ ... مِنَ العُصاةِ وَقَدْ جاؤُوهُ كَالحُمَمِ

آن چو حوض دان که دارد روی خاطیان سفید ... گر چه عاصی آمده است رو سیه همچون حمم

وَكَالصِّراطِ وَكَالمِيزانِ مَعْدِلَةً ... فَالقِسْطُ مِنْ غَيْرِها فِي النّاسِ لَمْ يَقُمِ

چون صراط است آن و چون میزان بود در راستی ... راستی از غیر اینها کس ندیده بیش و کم

لا تَعْجَبَنْ لِحَسُودٍ راحَ يُنْكِرُها ... تَجاهُلاً وَهْوَ عَيْنُ الحاذِقِ الفَهِمِ

گر حسود انکار آن کرده مدار آن را عجب ... کز تجاهل کرده و در نزد عاقل کرده آن را فهم

قَدْ تُنْكِرُ العَيْنُ ضَوْءَ الشَّمْسِ مِنْ رَمَدٍ ... وَيُنْكِرُ الفَمُ طَعْمَ الماءِ مِنْ سَقَمِ

که گهی چشم از رمد منکر شود خورشید را ... هم دهن منکر شود طعم خوش آب از سقم

يا خير من يمم العافون ساحته — سعيا وفوق متون الاينق الرسم

ای بهترین آنکه مردم قصد درگاهش کنند — یا بپیاده یا بر پشت اشتران بادوم

ومن هو الاية الكبرى لمعتبر — ومن هو النعمة العظمى لمغتنم

ای که هستی آیت کبری که باشد معتبر — وی که هستی نعمت عظمی که باشد مغتنم

سريت من حرم ليلا الى حرم — كما سرى البدر في داج من الظلم

در شبی رفتی ز مکه تا باقصای شریف — چونکه ماه چهارده کرد روان اندر ظلم

وبت ترقى الى ان نلت منزلة — من قاب قوسين لم تدرك ولم ترم

برشدی بالا و کردند قاب و قوسینت مقام — وان ندیدست و بجسته هیچکس در هیچ دم

وقدمتك جميع الانبياء بها — والرسل تقديم مخدوم على خدم

انبیا و مرسلینت پیشوا کردند از آن — همچو مخدومی که کردد پیشوا بر هر خدم

وانت تخترق السبع الطباق بهم — في موكب كنت فيه صاحب العلم

تا سماها بر گذشتی بر جمیع انبیا — در گروهی که در ایشان تو بدی صاحب علم

حتى اذا لم تدع شاوا لمستبق — من الدنو ولا مرقى لمستنم

رتبتی از قرب بهر هیچکس نگذاشتی — جای بالاتر نهشتی دیگری را در رقم

خفضت كل مقام بالاضافة اذ — نوديت بالرفع مثل المفرد العلم

پست کردی پیش قرب هر مقام دیگری — چون ترا بردند بالا واندر آن گشتی علم

كيما تفوز بوصل اي مستتر — عن العيون وسر اي مكتتم

تا مقام وصل پنهان یافتی از چشم خلق — سر پنهانی بدانستی ز اوصاف قدم

فحزت

فحزت كل فخار غير مشترك | وجزت كل مقام غير مزدحم

جمع کردی هر بزرگی کان نبودی مشترك | بر شدی انهر مقامی کان نبودی مزدحم

وجل مقدار ما اوتيت من رتب | وعز ادراك ما اوليت من نعم

وليت

بس بزرگست انچه دادندت زقدر و منزلت | بس عزیزاست انچه بخشیدت خدا و نعم

بشرى لنا معشر الاسلام ان لنا | من العناية ركنا غير منهدم

مژده کانی باد ما را ای عزیزان مسلما کرما | از عنایت هست رکنی کان بود دور از هدم

لما دعى الله داعينا لطاعته | باكرم الرسل كنا اكرم الامم

چون خدا ما را بطاعت خواند و بفرستاد او | بهر پیغمبران گشتیم ما خیر الامم

راعت قلوب العدى انباء بعثته | كنبأة اجفلت غفلا من الغنم

دشمنانرا دل بترسانید اخبار رسول | همچو آوازی کرناکه برجهانید غنم

ما زال يلقاهم في كل معترك | حتى حكوا بالقنا لحما على وضم

چون بجنك دشمنان رفتی بدی در جنك گاه | آن ببطان برسرنیزه چو لحم اندر وضم

ودوا الفرار فكادوا يغبطون به | اشلاء شالت مع العقبان والرخم

آرزو شان بد گریز و غبطه بردندی از آن | عضوهائی کان بپرید باعقاب و بارخم

تمضي الليالي ولا يدرون عدتها | ما لم تكن من ليالي الاشهر الحرم

بس شبی بگذشت کس آن را ندانستی عدد | در غزاها چون نبودی از شب ماه حرم

كانما الدين ضيف حل ساحتهم | بكل قرم الى لحم العدى قرم

گوییا دین بود مهمانی که وی آمد فرود | در سرای آنکه بد مشتاق لحم دشمنم

يجر بحر خميس فوق سابحة ترمي بموج من الابطال ملتطم

میکشیدی بحر لشکر جمله بر اسبان سوار موج میزد زان دلیرانی که میرفتند بهم

من كل منتدب لله محتسب لسطو بمستأصل للكفر مصطلم

جمله از بهر خدا در کار بودند در غزا بیخ کفر از بن بکندند نیست کردند آن ستم

حتى غدت ملة الاسلام وهي بهم من بعد غربتها موصولة الرحم

تا قوی شد ملت اسلام از سعی همه دین در اول بد بغربت بار رحم شد محترم

مكفولة ابدا منهم بخير اب وخير بعل فلم تيتم ولم تئم

دین از ایشان یافت بهتر شوهر و بهتر پدر آن نماند در بیوگی و هم نماند در یتیم

هم الجبال فسل عنهم مصادمهم ماذا راوا منهم في كل مصطدم

کوهها بودند زان کوه ریزه آمد بپرس تا بگویند انچه دیدستند از ایشان در رزم

وسل حنينا وسل بدرا وسل احدا فصول حتف لهم ادهى من الوخم

از حنین و بدر و دیگر از احد میکن سؤال تا بخوانند فصلهای مرگ سختر از وخم

المصدري البيض حمرا بعد ما وردت من العدى كل مسودة من اللمم

سرخ کردندی بخون دشمنان شمشیرها چون فرو شد در سیاهی هر سر موی لمم

والكاتبين بسمر الخط ما تركت اقلامهم حرف جسم غير منعجم

مینوشتندی بنیزه خط سرخ بر بدن حرف جسمی بی نقطه پیوسته بودی از قلم

شاكي السلاح لهم سيما تميزهم والورد يمتاز بالسيما من السلم

آن قلم سختان که سیما شان بدان ممتاز بود گل بزهت بوی آن ممتاز کردد از سلم

هدي إليك رياح النصر نشرهم فيحسب الزهر في الأكمام كل كمي

میرساند باد نصرت بر تو بوی سعیشان چون بهار اندر سر غنچه ببند ثابت قدم

كأنهم في ظهور الخيل نبت ربى من شدة الحزم لا من شدة الحزم

گوییا بر پشت اسبان چون درختی پشت کوه استواری بود زدین و نه کثرت از لسم

طارت قلوب العدى من بأسهم فرقا فما تفرق بين البهم والبهم

لرزه بر دلهای کفار اوفتاد از ترسشان چارپای از آدمی نشناختند از ترس و غم

ومن يكن برسول الله نصرته إن تلقه الأسد في آجامها تجم

هر که او را از رسول الله نصرت آمده شیر اگر بیند بهم بستان ز ترس او آید بهم

ولن ترى من ولي غير منتصر به ولا من عدو غير منقصم

دوستانش را نبینی غیر منصور و عزیز هم نبینی دشمنش جز خوار بشکسته ز هم

أحل أمته في حرز ملته كالليث حل مع الأشبال في أجم

امت خود را نشانده در حصار ملتش همچو شیری کو بود با بچگان اندر اجم

كم جدلت كلمات الله من جدل فيه وكم خصم البرهان من خصم

هر که با قرآن بجنگ آمد بیفکندش بجان گفتگوی منکر از برهان او گشتست کم

كفاك بالعلم في الأمي معجزة في الجاهلية والتأديب في اليتم

این قدر کافی ز معجز آنکه پیش از وحی او امی پر علم بود و پر هنر اندر یتیم

خدمته بمديح أستقيل به ذنوب عمر مضى في الشعر والخدم

خدمتش کردم بمدحی تا بخشیدم گناه زانکه عمرم صرف شد در گفتن شعر و خدم

إِذْ قَلَّدَانِي مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ ۔ كَأَنَّنِي بِهِمَا هَدْيٌ مِنَ النَّعَمِ

کرده اند در گردنم عصیان چنین سم ازان ۔ گوییا با شعر و خدمت مثل هدیم از نعم

أَطَعْتُ غَيَّ الصِّبَا فِي الْحَالَتَيْنِ وَمَا ۔ حَصَلْتُ إِلَّا عَلَى الْآثَامِ وَالنَّدَمِ

برده ام فرمان یار گو فکی در هر دو حال ۔ هیچ حاصل زان ندارم جز گناهان وندم

فَيَا خَسَارَةَ نَفْسٍ فِي تِجَارَتِهَا ۔ لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسُمِ

پس زیان کارا که نفس اند تجارت یافته ۔ گو بدنیا دین بخرید و نکرده صحبت م

وَمَنْ يَبِعْ آجِلًا مِنْهُ بِعَاجِلِهِ ۔ يَبِنْ لَهُ الْغَبْنُ فِي بَيْعٍ وَفِي سَلَمِ

هر کرد دنیا را بعقبی بدنیا صبر شد و خاسر است ۔ غبن او روشن شود البته در بیع و سلم

إِنْ آتِ ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ ۔ مِنَ النَّبِيِّ وَلَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمِ

گو گنه کردم بسی من عهد را نشکسته ام ۔ با محمد حبل دین مصطفی نبریده ام

فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَتِي ۔ مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ بِالذِّمَمِ

عهد او دارم که نام من محمد کرده اند ۔ کس وفا چون او نکرده در همه عهد وذمم

إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي مَعَادِي آخِذًا بِيَدِي ۔ فَضْلًا وَإِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ

گر ز فضلم دست گیرد در قیامت خرم ۔ ورنگیرد وای بر من چون بلغزانم قدم

حَاشَاهُ أَنْ يُحْرَمَ الرَّاجِي مَكَارِمَهُ ۔ أَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ غَيْرَ مُحْتَرَمِ

دور باد او کو کند نومید هر امیدوار ۔ یا کرانوی باز گردد جار غیر محترم

وَمُنْذُ أَلْزَمْتُ أَفْكَارِي مَدَائِحَهُ ۔ وَجَدْتُهُ لِخَلَاصِي خَيْرَ مُلْتَزِمِ

زانکه من مشغول کردم فکر خود در مدح او ۔ بهر خلاص خود و را خوش یافتم من ملتزم

ولن

وَلَنْ يَفُوتَ الْغِنَى مِنْهُ يَدًا تَرِبَتْ إِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْأَزْهَارَ فِي الْأَكَمِ

دست درویش از غنای رحمتش خالی نشد زانکه باران جمله رویاند بهارا اندر اکم

وَلَمْ أُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا الَّتِي اقْتَطَفَتْ يَدَا زُهَيْرٍ بِمَا أَثْنَى عَلَى هَرِمِ

من نخواهم بهار ومال دنیا چون زهیر کان بجید دست وچون مدح کفت اندر هرم

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِي مَنْ أَلُوذُ بِهِ سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِمِ

ای کرامی تر زخلقان من ندارم ملجأی جز تو چون آید قیامت یا بوعد مرك تم

وَلَنْ يَضِيقَ رَسُولَ اللهِ جَاهُكَ بِي إِذَا الْكَرِيمُ تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ

یا رسول الله حمایت بیك می باید بمن چون کریمی انتقام آرد بارباب نقم

فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ

شمه از جود تو دنیا بود با آخرت وز علومت در دو عالم علم لوح است وقلم

يَا نَفْسُ لَا تَقْنَطِي مِنْ زَلَّةٍ عَظُمَتْ إِنَّ الْكَبَائِرَ فِي الْغُفْرَانِ كَاللَّمَمِ

ای دل از رحمت مشو نومید با جرم بزرك چون کبائر نزد غفران خدا شد چون لمم

لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي حِينَ يَقْسِمُهَا تَأْتِي عَلَى حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسَمِ

رحمت رحمن مکر اندم که قسمت میکند بر من آید در خور جرم وکناه اندر قسم

يَا رَبِّ وَاجْعَلْ رَجَائِي غَيْرَ مُنْعَكِسٍ لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِسَابِي غَيْرَ مُنْخَرِمِ

یا رب امیدم بر آور وامکردان وازکون در قیامت نزد تو اینکه حساب آسان کنم

وَالْطُفْ بِعَبْدِكَ فِي الدَّارَيْنِ إِنَّ لَهُ صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْأَهْوَالُ يَنْهَزِمِ

لطف کن با بنده خود در دار دنیا وآخرت زانکه صبرش نزد سختیها کریزد انشام

وَاذْنْ بِسُحْبِ صَلٰوةٍ مِنْكَ دَائِمَةً		عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمِ

پس درود بی کران باران زابر رحمتت		بر همیشه تا شود ریزان و باشان آن نعم

وَالْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ		اَهْلِ التُّقٰى وَالنُّهٰى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ

بعد از آن بر آل و اصحاب کرام و تابعین		اهل علم و حلم و عقل و فضل و تقوی و کرم

مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيحُ صَبًا		وَاَطْرَبَ الرَّكْبَ حَادِي الْعِيسِ بِالنَّغَمِ

تا بجنباند صبا از دیر شاخ درخت		تا براند اشتران را بنده کاندش بر نغم

زمخشری در تفسیر کشاف نزد قول خدای تعالی که فمن عفی و اصلح گفته است که منقول است
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قیامت برپای شود منادی ندا کند که کسی که
او را بر خدا اجری هست باشد برخیزد پس برخیزند خلق پس سؤال کنند از ایشان که
چه چیز است اجر شما بر خدا گویند که مائیم آن جماعتی که عفو کردیم و درگذشتیم از
جماعتی که ظلم کرده اند بر ما پس گفته میشود با ایشان که داخل شوید بهشت را باذن خدا

حدیث

در باب ریا از کتاب کافی بطریق حسن منقول است از زرارة از حضرت ابی جعفر علیه السلام
که گفت سؤال کردم از آنحضرت از مردی که میکند عمل خیری پس می بیند عمل او را
انسانی پس خوش می آید او را دیدن آن شخص حضرت فرمود که باکی نیست نمی باشد
کسی مگر آنکه دوست میدارد اینکه ظاهر شود از او در میان مردم نیکی بشرط آنکه
آن عمل را برای آن نکرده باشد که دیگری ببیند مراد آنست که هرگاه شخصی عمل

خیری کنند بحسب اتفاق دیگری بر بیند و بر آن مطلع شود و آن شخص را از دیدن و اطلاع غیر بر آن عمل خوش آید باکی نیست هرگاه آن عمل خیر را برای آن نکرده باشد که دیگری بر آن مطلع شود بلکه برای خدا کرده باشد و دیگری بحسب اتفاق بر آن مطلع شود شده باشد ۵

در کتاب کافی بطریق
صحیح از حضرت ابی عبدالله ع
منقول است که کسی که آمرزیده
نشود در ماه مبارک
رمضان آمرزیده نمی
شود تا ماه مبارک
رمضان دیگر مگر آنکه
حاضر شود در عرفات ۵

بعضی از آداب روزه

در کتاب کافی مذکور بطریق صحیح از حضرت ابی عبدالله علیه السلم منقولست که هرگاه روزه بداری باید که روزه بدارد گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست تو و سایر اعضای تو و فرمود که نباشد روز روزه تو مثل روز افطار تو مراد آنست که روزه محض آن نیست که اینکس خود را از خوردن و آشامیدن باز دارد بلکه روزه دار باید که همه اعضای خود را از معصیت الهی باز دارد و تفاوت در روز روزه و روز افطار در عبادات الهی قرار دهد ۵

روایتست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت وقتی که آفرید خدای تعالی عقل را گویا گردانید او را بعد از آن با و فرمود که اقبال کن و متوجه شو پس متوجه شد بعد از آن فرمود با و که پشت کن پس پشت کرد بعد از آن فرمود بعقل که قسم بعزت و بزرگی خود که نیافریدم آفریده را که دوست تر باشد بسوی من از تو و کامل نکردم ترا مگر در کسی که دوست میدارم او را که انبیا و اوصیا و مانند ایشانند آگاه باش بدرستیکه من بتو امر میکنم و بتو نهی میکنم و ترا عذاب میکنم و ترا ثواب میدهم ۵

دلیل بر رد قول وعیدیه

از جمله اقوی دلایل بر بطلان قول وعیدیه که میگویند صاحب گناه کبیره مخلد در

آتش است هرگاه بمیرد بجای توبه بر قول خدای عزّ و جلّ است که فرموده است إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد کسی را که شریک قرار دهد برای او و می آمرزد هر گناهی را که پست تر از این باشد برای هر که میخواهد بسبب آنکه مراد از نیامرزیدن شرک آن شرکیست که بعد از آن توبه نکرده باشد و همچنین مراد از آمرزیدن ما دون شرک آنست که بی توبه باشد و الّا هر گناهی خواه شرک و خواه غیر شرک هرگاه بعد از آن توبه باشد البتّه آمرزیده می شود منقول است که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة اوّلا قایل بود با نچه وعیدیّه میکویند بعد از آن برکشت از آن مذهب ۵

در حدیث وارد شده که نهی کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله از قیل و قال صاحب کتاب فایق کفته است یعنی نهی کرده است از زیاد کفتن کلامی که کفته کو میکنند با آن مردمان مأخوذ است از قول عربان که میکویند کفته شده است چنین و فلان چنین کفته و از این باب است قول عربان که میکویند که جای نیست که در دنیا قیل و قال است و لفظ قیل و قال دو فعل محکی اند و جاری مجرای اسم شده اند و داخل میشود بر آنها حرف تعریف ۵

از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که روز العطوای است بسته شده که میبرد آن را طالب پس نظر کن که نزد چه کس می دهی آن را ۵

منه قدس سره

در باب
آنکه تا چهل روز قبول نمی
شود نماز کسی که شراب
خورده باشد و آنکه کسی
همیشه با ... چهل روز
خواهد بود ...
و اگر توبه کند ...
خدای تعالی ...
او را ...

وارد

وارد شده در کتاب کافی وغیر آن پس در کافی یازده حدیث نقل شده در باب اینکه
قبول نمی کند تا چهل روز خدای تعالی نماز کسی را که شراب خورده باشد که همه آنها در یکباب از
کتاب مذکور و بعضی از احادیث منقوله صحیح است و بعضی موثق و بعضی حسن و بعضی ضعیف است
و در سه حدیث از ان احادیث که یکی موثق و دو تا ضعیف است وارد شده که کسی که بمیرد
در ان چهل روز مرده است مردن جاهلیة و در دو تا از ان سه حدیث که یکی از آنها ضعیف
و دیگری موثق است وارد شده که اگر توبه کند خدای تعالی قبول توبه او میکند ٥ از افادات
شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه است

نجاست شراب

حدیث

در آخر باب شارب الخمر از کتاب کافی بسند حسن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که
فرموده نمی یابد شفاعت مرا کسی که استخفاف کند بنماز خود و وارد نمیشود بر من نزد
حوض کوثر نه و الله قسم بخدا که در نمی یابد شفاعت مرا کسی که بیاشامد مست کننده را و وارد
نمیشود بر من نزد حوض کوثر نه و الله قسم بخدا و در کتاب باب وافی از کتاب الاطعمه کافی حدیثی
بسند موثق منقول است که صریح است در نجاست شراب ٥

از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت است که گفت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده است که نمی باشد قسمی برای پسر با پدر خود و نذر برای بنده با
آقای خود و نذر برای زن با شوهر خود و نمی باشد نذری در معصیت و نه قسمی در قطع
کردن رحم یعنی این قسمها و نذرها چنین منعقد و صحیح نیست

حکایتی از حضرت سلیمان علیه السلام

تفسیر سلام هی سلامت است از همه آفات شب قدر برای انکه ملائکه دعا میکنند برای تو
و استغفار میکنند و آمین میگویند برای دعای تو منقولست که حضرت سلیمان علیه السلام

بدعای باران رفت ودعای او مستجاب نشد پس برکشت و شنید صدای مورچه را که دعا

میکرد و میکفت بار خدایا ما مثل تو را بکناهان بندکان خود پس امین کفت حضرت سلیمان محرم ۲

و در همان ساعت باران آمد پس کفت حضرت سلیمان علیه السلام الهی من خوارترم از این

مورچه نزد تو که اجابت کردی دعای او را و اجابت دعای من نکردی خدای عزوجل فرمود

که یافت آن مورچه برای دعای خود آمین کوینده که پیغمبر تو در دعای خود مثل آن آمین

کوینده را پس هرکاه دعا کننده مورچه باشد و آمین کوینده سلیمان و مستجاب بشود دعای

او پس چکونه خواهد بود هرکاه دعا کننده موحدی باشد و آمین کوینده کان معصومین باشند

وکان تحته کنز لهما بعضی از مفسرین رفته اند بآنکه کنز و نقره از طلا و نقره بوده و کتب علم بعد و این قول ابن عباس است و زمخشری در کشاف و بیضاوی در تفسیر خود و در کافی کلینی از حضرت امام رضا علیه السلام

تفسیر کنجی که در زیر دیوار شکسته برای دو یتیم بود

منقول است که بود کنجی که خدای تعالی عزوجل است که وکان تحته کنز لهما یعنی بود درقول ۲

در زیر آن دیوار کنجی برای آن دو پسر و آن کنج این بود که بسم الله الرحمن الرحیم و

کلماتی چند که تفسیر آنها اینست که عجب دارم از برای کسی که یقین دارد بمردن چکونه شاد

میشود و خنده میکند و عجب دارم از برای کسی که یقین دارد بقدر یعنی باندازه که

مقتضای حکمت الهی است در تدبیر حوادث چکونه اندوهکین میشود و عجب دارم برای

کسی که دیده است دنیا را و کردانیدن آن اهل خود را از حالاتی بحالاتی که ضد

آنها ست چکونه میل میکند بسوی دنیا و سزاوار است از برای کسی که فهمید از جانب

خدای تعالی مواعظ و نصایح او را اینکه بدکمان نشود بخدای تعالی در قضا و قدر

وکاهل

وکاهل نشمرد خدای تعالی را در آوردن رزق خود چه این منافات دارد با رضا بقضا
راوی گوید پس گفتم با امام علیه السلام که فدای تو شوم میخواهم بنویسم این را که گفتی پس زود
متوجه ساخت دست خود را سوی دوات تا بگذارد آن را نزد من پس گرفتم دست مبارک
او را و بوسیدم و فرا گرفتم دوات را پس نوشتم آن را که فرموده بود در کشاف نزد تفسیر
قول خدای عز و جل که وکان ابوهما صالحا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل
شده که میان آن دو پسر و پدری که مذکور است هفت پدر فاصله بود ۵

در کتاب کشاف مرویست که برادران یوسف علیه السلام بعد از آنکه یوسف را در چاه
شناختند فرستادند بسوی او که تو میخوانی ما را بسوی طعام خود صبح و شام و ما حیا

نشستیم ... که
نه چشم ... او را دید و میگویند
از نظر ما ...
پس پدر سوی کنعان
عجب ... پادشاه قدیم
که در میان اهل مصر
گفت پدر ... هر چیز
تو پسر یوسف علیه السلام
که واقع شد از فساد حق
از تو بسبب تقصیری میکنیم

رسانیده بنده را که خریده شده بود بر بیست درهم بمرتبه که رسیده است و بتحقیق که
شرف یافتم حالا بشما و بزرگ شدم در چشمها چون دانستند مردمان که شما برادران
منید و من از اولاد ابرهیم علیه السلم
۵

بابا طاهر
اگر آئی بجانت وانوازم
اگر نائی بهجرت هم بسازم
هر آن دردیکه داری بر دلم نه
بمیرم یا بسوزم یا بسازم ۵

لغیره

اوکه بی جان وبی مانی منم من
اوکه سرکشته سامانی منم من
اوکه از دوستان بی بهره بازور
اوکه با دشمنان کامی منم من

شهی بشهی ان بکیروم عالم این بی
سرینم سنك وبهلویم زمین بی
جهنم این بی که من نه نه دوست دارم
هرکه تن دوستدار حالش این بی
خم اامان نه سر دارین نه سامان
ها نشینه و یا ایجند بی سامان

مثنوی

بمشغولان درکاه الهی (ودر صبحکاهی)
بمقبولان درکاه الهی
بپاکانی که دایم در حضورند
بخاصانی که در جلباب نورند
بدرویشی که از هستی کند ننك
بحاجی که زدد رنیستی جنك
که رحمی بر دل پر خونم آور
وزین کرداب غم بیرونم آور

خریفه معده

کفتم که کنجها ندر سر آن کوکنم نشد
تا با شکان آن سر کوخو کنم نشد
عمری بحسن ملازم ارباب درد بود
بیچاره خواست تا که از ایشان شود نشد

منقولست که فراء نحوی معلم دو پسر مأمون خلیفه بود و هرکاه از مجلس خود برخواستی هر یك از پسران مأمون مبادرت میکردند که نعلین او را پیش پای او کذارند پیش از آنکه دیکری بیاورد و این بفرمان پدر ایشان بود

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که بدان علماء امتانند

کر

که میروند نزد امراء و بهشت بر امراء ایشان که میروند نزد علماء ۵

و از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله م
منقول است که خلق شش
چیز را از برای چهار چیز
چیز خلق شده است
دنیا برای عقبی نه از
برای عبادت نه علم برای
عمل نه از

برای مناظره و مال از برای آنکه در راه خدا بفقرا داده شود نه از برای نگاه داشتن

و عمر برای بندگی خدا کردن نه از برای تنعم ۵

منقول است که راهبی گفتند که روزه داری گفت روزه ام بذکر خدا پس هرگاه یاد کنم غیر خدا را

افطار کرده خواهم بود ۵

در کتاب
احیاء علوم مذکور است
که ابن عباس از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت کرده است
که علمای این امت دو
گروهند یکی مردی که
خدای تعالی او را علم
داده است و او علم را
بمردمان و میکند و بر آن علم طمعی و بحری نخرد

بمردمان و میکند و بر آن علم طمعی و نمی خرد بآن علم قیمتی را پس این مردیست که رحمت میفرستند بر آن مرغان آسمان و ماهیهای دریا و جنبندهای زمین و کرام الکاتبین و می آید این مرد در روز قیامت نزد خدای عز و جل در حالتی که بزرگ و صاحب شرف است تا آنکه میرسد بمرتبه پیغمبران مرسل و دیگری مردی است که داده است او را خدای تعالی علمی در دنیا پس بخیلی کرده است بسبب آن علم به بندگان خدا و یاد گرفته است آن را برای طمع و خریده است بآن قیمت را می آید این مرد در روز قیامت در حالتی که در دهان او لجامی است از آتش ندا میکند منادی بر سر ایشان که این فلان مرد است داده است او را خدای تعالی در دنیا علم را پس بخل کرده است بآن علم بر بندگان

خدا و یاد کرده است آن را برای طمع و خریده است بآن قیمت را عذاب کرده میشود این

مرد تا فارغ شوند خلق از حساب ه

تفسیر حسن خلق و حکایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حسن خلق [illegible]
[illegible]

آن غلام تا سه مرتبه او را خواند غلام جواب نگفت پس حضرت علیه السلام نزد آن غلام

رفت دید که به پهلو خوابیده است از وی پرسید که آیا نشنیدی صدای مرا غلام گفت شنیدم

حضرت فرمود که چه بر این داشت ترا که جواب نگوئی غلام گفت ایمن بودم از عقوبت تو و

اعتماد کردم بر کرم تو حضرت فرمود که برو که آزاد کردم ترا برای خدا ه

جهت رفع ضرر مار و عقرب

کسی که بخواند هر شب سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي

رحمت خدا باد بر نوح در میان جهانیان بدرستی که ما همچنین پاداش

الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ضرر نمیرساند او را مار و عقرب

نیکوکاران را بدرستی که او از بندگان ما است که گرویدند

و در کتاب مکارم الأخلاق از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است که

کسی که بخواند این عوذه را من ضامن میشوم برای او که ضرر نرساند باو

عقرب و نه جانوری تا صبح شود و عوذه اینست أَعُوذُ

بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ

پناه میبرم بکلمات تامه خدا که تجاوز نمیکنند از آنها نیکوکار و نه بدکاری از شر آنچه آفرید

ومن شر

وَمِنْ شَرِّ مَا بَرَءَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّي آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ

و از شر آنچه خلق کرده است و از شر هر جنبنده که پروردگار من گرفته است موی پیشانی او را بدستش

رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و در مسند احمد منقولست که پیغمبر صلی الله

پروردگار من براه راست است علیه و آله فرمود بمردی که مسلمان شده بود اگر

بگوئی در وقتی که شام شود اعوذ بکلمات الله التامات من شر

ما خلق ضرر نمیرساند پناه میبرم بکلمات تامه خدا از شر

آنچه آفریده است تو را عقربی و در فواید قطبی مذکور است که کسی که بگوید در وقت

فرو رفتن آفتاب این کلمات را ضرر نمیرساند او را در آن شب چیزی ه

از کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام است که
شکسته است پشت مرا
دو مرد یکی عالم که در دین
باشد پرده پوش حرمت خود و دیگر
رفیعی که مبالات نباشد
و جاهلی که متعبد باشد
بی علم و عمل

معزور میکند مردمان را بعبادت خود و عالم متنفر میسازد مردمان را به

بی پروائی خود در امور دین

شیخ سعدی

خبر یافت گردنکشی در عراق
که میگفت مسکینی از زیر طاق
تو هم بر دری هستی امیدوار
پس امید بر در نشینان برآر
نخواهی که باشد دلت دردمند
دل دردمندان برآور ز بند

تتمه

پریشانی خاطر دادخواه
براندازد از مملکت پادشاه
ستانند داد آنکس خدا است
که نتوانند نباشد و شر دادخواست

کمال اسمعیل

ای کسی که جمال امکنی میکند رد
در نگه جمال امکنی میکنند
عالم همه سر بسر خیال است خیال
هر لحظه خیال امکنی میکنند ۵

دعا بجهت کشایش کار

دعائی که مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای فرج اینست
یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ وَیا رَبَّ الْعالَمینَ وَیا خالِقَ الْخَلْقِ
ای فریادرس فریادرسی کنندکان و ای پروردکار عالمیان و ای خلق کننده خلایق
اَجْمَعینَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ
همه سؤال میکنم تو را بحق پیغمبر تو محمد که خاتم پیغمبرانست
وَعَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَبِحَقِّ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرینَ اَنْ
و علی که فرمان فرمای مؤمنان است و بحق امامان طاهرین اینکه
تُفَرِّجَ عَنّی وَعَنْ کافَّةِ الْمُؤْمِنینَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ
کشایش دهی از من و از جمیع مؤمنان برحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کسی که برخورد باو سختی یا کبتی
یا تنکی سی هزار مرتبه بکوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتوبُ اِلَیْهِ روزی او
میکند خدا تعالی فرج و کشایش را راوندی کوید که این خبر صحیح است و
تجربه کرده ام این را نقل کرده سید بن طاوس در کتاب مهج الدعوات ۵

سبب اینکه نمازت نماند دکافر نا امیدانند

روایت کرده است شیخ بزرگوار عبد الله بن جعفر حمیری در جزء سیم از کتاب

قرب

صحیح الاسناد از
هم محمد بن مسلم از مسعده
بن صدقه که گفت شنیدم از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام و از
که پرسید و شنیدم بعضی جهت
را دیگر زنا کننده را کافر
نامیدم انکه نماز ترک کننده نماز
نامیده است کافر
چرا است حجت در این باب
فرمود برای انکه زنا کننده و
امثال آن را میکنند این
کار را

بسبب خواهش و ترک کننده نماز ترک نمیکند آن را مگر از جهت استخفاف بنماز و این بسبب لذتست که می‌یابد زنا کننده را کافر نان کند نمیخواهد مگر انکه لذت برد و کسی که انداخت و قصد کند نماز را ترک نکرده است آن را برای لذتی و می‌یابد ترک نماز لذتی پس هرگاه برای لذت نباشد برای استخفاف خواهد بود و هرگاه برای استخفاف باشد کافر خواهد بود

در بیان ارواح مؤمنان و کافران در عالم برزخ

حدیث

روایت کرده است شیخ
بزرگوار ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله
محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن از
حسن بن محبوب از ابراهیم بن اسحاق
حازمی که گفت عرض کردم بخدمت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام
که کجا باشند ارواح مؤمنین
حضرت فرمود ارواح مؤمنین

در حجره‌های بهشت‌اند میخورند از طعامهای بهشت و می‌آشامند از شرابهای بهشت و یکدیگر را دیدن میکنند و میگویند پروردگارا قیامت را برپای کن تا وفا کنی برای ما وعده‌هائی که کرده راوی گوید که عرض کردم بخدمت حضرت پس کجا اند ارواح کافران حضرت فرمود که در حجره‌های جهنم‌اند میخورند از طعامهای جهنم و می‌آشامند از شراب آن و یکدیگر را میبینند و میگویند پروردگارا برپای مکن قیامت را تا وفا نکنی بوعدهائی که کرده بما ۵

منقصت باقی بودن تار عنکبوت در خانه

در کتاب قرب الاسناد از حضرت امام جعفر صادق از پدران او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود که پاک کنید خانه‌های خود را از تار عنکبوت

پس بدرستی که گذاشتن آن در خانه باعث فقر میشود ه

حدیث

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که حضرت پیغمبر خدا صلعم فرموده است که کسی که وعده کند با و خدای عز و جل بر عملی ثوابی را البته وفا بآن وعده میکند و کسی که خدای عز و جل با و وعید کند بر عملی عقابی را در آن باب مختار است میخواهد عقاب را باو میرساند و میخواهد عفو میکند از و ه

للادری

در دنیا دو یا جرم و غرامت دارم
وامن دامن اشک ندامت دارم
خاکم بسر گر تو بپوشی گنهم
کی تاب جزا و روز قیامت دارم ه

با این همه نومید نیم از کرمت
زیرا که همه توقع رحیم و غفاریست
در سلسله زمین همه نه اسکان غیبیست
بیم از من و ... و ... نیست

وله

با من بکرم گر بطالت خواهم بنشین
بیگانه نمائی آشنا هم بنشین
ای آنکه همیشه در حجاب ... بنشین
مضطر زمیان بیا بجا هم بنشین ه

وله

از کلام نظامی در قناعت

کر دل خورسند نظامی تو راست
ملک قناعت بتمامی تو راست

تا نخوری زین سینه خونابه آب
وازجکر خویش چو آتش کباب

آن خور و آن پوش چو شیر پلنک
کاوری آن را هم ز روباه جنک

تا شکمی نان و کفی آب هست
کج مکن از بهر کلاسر درست

قرص جوی میشکن و میشکیب
تا نخوری کندم آدم فریب

از کلام نظامی در خسرو و شیرین

اگر باشی بتخت و تاج محتاج
زمین را تخت کن خورشید را تاج

بجز شنعه براود سر کهرستی
بلای محکم آمد خود پرستی

درین هستی که یابی نیستی زود
نباید شد بر هست و نیست خشنود

لباسی پوش چون خورشید و چون ماه
که باشد تا تو باشی با تو همراه

وله در لیلی و مجنون

جز آدمیان هزار جنس هستند
بر شقه قانع نشستند

زر دولت بدست بیکار میساز
با گردش روزگار میساز

احسنت خورد و رستنی خود باش
گر محتشمی ز گنج خود باش

خورسندی را بطمع در بند
مپاش بدانچه هست خورسند

جهان نجحه نه الغی بیچ است
بخواه از عمر که قدر دست هیچ است

ه

حکایت صخره حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام

تتمه

در جستن رزق خود شتابند
سانند بدان قدر که یابند

آنگاه رسی به سربلندی
کاین شوی از نیازمندی

خورشید همیشه نازنین است
خورسندی دولت یقین است

از بند کسی نماند آزاد
غم شاد باد و او بغم شاد

چون توانم دل ز تو برداشتن ای غم کرد تو
از برای خاطرها از آن عالم کرده

حدیث صخره حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام من تاریخ حبیب السیر

آورده اند که حضرت موسی را چندان حیا غالب بود که
جسد مطهرش را هیچکس برهنه ندیده بود و چون بنی اسرائیل
کشف عورت با یکدیگر حیائی نمی کردند جمعی
از فساق بنی اسرائیل ذات او را بعلتی از علل قبیحه
منسوب داشتند و این افترا میان ایشان شهرت
تمام گرفت و فاش و ظاهر که آن حضرت
بعزم غسل در آمد و
عزیمت نقل بر فرمود که چون آن سنگ از انتقام
جامها بر سر سنگ نهاد فی الحال آن سنگ
خود حرکت کرده با جامها روان شد و بعد از
اتمام مراسم غسل موسی برهنه از آب بیرون
آمده هر چند میدوید بدان سنگ نمی رسید
و طایفه که در آن حال نظر بر بدن همایونش
افتاد غیر از طهارت و لطافت چیزی ندیدند شبهه
آن معنی گشته بنی اسرائیل رفع کردند و
ستایش نمودند از خاطر

بکمال صفای ظاهری و باطنی وی جازم شده از اعتقاد ناپسند استغفار نمودند بعد
از ان وحی نازل شد که موسی آن سنگ را نگاه دارد که بدان او را احتیاج خواهد افتاد
و چنین گفته اند که آن سنگ را چهار روی بود در وقت حاجت بضرب عصا از هر
روی سه چشمه ظاهر شدی و در ابتدا از هر چشمه قطره چند ترشح نموده آخر الامر جوی
آب روان گشته که دوازده سبط را کفایت کردی هر سبطی چشمه بخود مخصوص کرده اند
و در سفر نوبت بر چهارپایان بار کرده از منزل بمنزل می بردند و چنین گویند که
در وقت رحلت آب از ان سنگ منقطع شدی

قال الله تعالی
یوم یاتی بعض آیات
ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن
آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا اهل اعتزال
گویند که ایمان بی عمل صالح هیچ فایده ندارد و صاحب کبیره بی توبه در
دوزخ مخلد باشد و باین آیه مستمسکند که دلالت میکند بر آنکه احداث ایمان در آن روز
سود نکند و همچنین سود نکند ایمانی که پیشتر بوده باشد لیکن از عمل خیر خالی باشد
پس معلوم شد که سعادت آخرت بتصدیق است و عمل صالح و اگر آن هر دو جمع نشوند
هلاکت و شقاوت است و اشعری بر آنست که ایمان نافع است و مؤمن اگر عمل صالح نداشته
باشد در دوزخ مخلد نماند بلکه اگر عفو و شفاعت [illegible] دریابد بقدر معاصی
معذب شود و بعد از آن به بهشت رود و آیه کریمه بحسب ظاهر
دلیل معتزله است و قول شیعه
درین مسئله اتباع
اشعری

وابه کریمه ان الله
لا تنقضوا آن لشهادتین آیه ق
تنقضها دون ذلک ودلیل
اشعری علیست وصحیح است
ودانیکه الله تعالی کمال و
نماحی را می آمد سبب
متعین باوجود گناه در
دو فتح نماند و تقلید
صاحب

کشاف درین آیه خلاف ظاهرست ۵

در کتاب کشف الغمه منقولست که کشته شد عمار یاسر رضی الله عنه در جنگ صفین وصتواتر است روایات در اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که عمار پوستیست درمیان دو چشم من میکشند او را فئه باغیه یعنی گروهی که ابغی و طغیان کننده اند ابن اثیر نقل کرده که بیرون رفت عمار بن یاسر بر مردمان پس گفت بار خدایا بدرستی که میدانی که اگر من میدانستم که رضای تو در اینست که خود را بدریا افکنم هر آینه میکردم بار خدایا تو میدانی که اگر من میدانستم که رضای تو در اینست که بگذارم دم شمشیر خود را در شکم خود و کج شوم بر روی آن تا بیرون رود از پشت من هر آینه میکردم و بدرستی که نمیدانم چیزی که راضی تر باشی بآن از اینکه جهاد کنم با این فاسقان و اگر میدانستم کاری که تو راضی تر باشی بآن هر آینه میکردم آن را

قال تعالی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ این قراءت ابن عباس است وامت هیچیک انکار نکرده اند بر آن درین قراءت ۵

که نزد ایشان متعه که در زفاف
از او خلاف آن
و آل هم که امت بعد
رسول خدا صلی الله علیه
دو چیز در زفاف
عائشه منقولست که گفت
متعه بعضه اند و ازن
همنا حنفی با احمد
و زفر و ابن ابی لیلی از
مالک

حضرت رسول بود وامت بعد از وآن را ترک کردند و هیچ دلیلی بر آن نگفته اند و هم

مسح بر خفین که در زمان آن حضرت نبود و امت بعد از او احداث آن کردند ۵

حقیقت این لفظ را وقتی گفتند
کتاب الله را جای بیرون در
الله و با انس فی صحف مسطورین
حضرت فرمود که این
و بکار او بعی آمد لیکن
میگفت که جنابز بود
تحمیده است که تحمید چیز
که حضرت امیر المؤمنین ع
منقول است

چه میگوئی و مراد آنحضرت از کتاب نامهٔ عمل است ۵

از کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که وصیت میکنم شما را به پنج کلمه که اگر برای تحصیل آن کلمات بر شتران سوار شوید و در رفتار شتابان نمایید تا آنکه تهیگاهای شتران بجهت بسیار

شد رفتن آنها بزنید هر آینه این کلمات لایق بآن خواهد بود و آن کلمات شریفه اینست اول باید که امیدوار نباشد هیچیک از شما مگر از پروردگار خود دوم باید که نترسد هیچیک از شما مگر از گناهان خود سیم باید که شرم نکند هیچیک از شما چون پرسیده شود از چیزی که نداند که از اینکه بگوید که نمیدانم و آن را عیب خود نداند چهارم باید که شرم نکند هیچکس از شما چون نداند چیزی را از آنکه بیاموزد آن را و خود را دانا کند پنجم لازم است صبر کردن پس بدرستی که صبر نسبت با ایمان همچون سر است نسبت به بدن نیست نیکوئی در بدنی که سر با او نباشد و نیست نیکوئی در ایمانی که صبر با او نباشد

شیخ سعدی

بکم کردن عادت خواب و خورد
توان خویشتن را ملک خوی کرد ۵

خسی آدمی سیر بیشی بکن
پس آنگه ملک خوی انسان مکن ۵

باندازه خور زاد اگر مردمی
چنین پر شکم آدمی یا خمی

درون جای قوتست و ذکر و نفس
تو پنداری از بهر نانست و بس

دو چشم و شکم پر نگردد بهیچ
تهی بهتر این روده پیچ پیچ

شکم بند دستست و زنجیر پای
شکم بنده نادر پرستد خدای

برو اندرونی بدست آر پاک
شکم پر نخواهد شد الا بخاک

قاسم انوار

رندیم و عاشقیم و جهانسوز و سینه چاک — بیباک می‌رود دل من در ره فنا
با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک — چون شوق غالب است چه اندیشه هلاک
جان مست حیرتست که عشق است دلفروز — دل غرق هیبتست که عشق است خشمناک

صد لاله زار عشق ز خاک سرم دمید
تا سوختم ز آتش سودای یار پاک

بعد از وفات من چو بخاکم گذر کنی
بیرون کنم بمهر تو سر از درون خاک

مستان خاص عشق تو بودند عقل و جان
زان پیشتر که باده انگور بود و تاک

قاسم بسوی وصل تو بزند ... [illegible]
یا غایة الامانی ... [illegible]

ادرکلام

از کلام حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام
که بخیل تعجیل میکند برای خود فقر را زندگانی
میکند در دنیا مثل زندگانی
فقرا و حساب کرده میشود
در آخرت مثل حساب
توانگران ه

منقولست که شخصی در اوان پیری تعلیم میگرفت باو گفتند که شرم نمی آید ترا که درین سن تعلیم میگیری گفت هرگاه مرا شرم نباید از جهل و نادانی چگونه شرم آید مرا از تعلیم گرفتن در پیری ه

حکایتی در باب اسرار قضا و قدر

حکایت

مرویست که پیغمبری عبادت
میکرد در کوهی که زیر آن
کوه چشمه بود پس بگذشت از آن
چشمه سواری و آب از آن چشمه
خورد و کیسه زری که همراه داشت که در آن هزار دینار بود فراموش
کرد و در آن موضع
بعد از آن مردی

دیگر بآن موضع رسید و کیسه را برداشت بعد از آن مردی فقیر بآن موضع رسید که بر پشت او پشته هیزم بود آب خورد و خوابید که تا استراحت کند آن سوار که کیسه را فراموش کرده بود برگشت بطلب کیسه و نیافت آن را مرد فقیر را گرفت و از و مطالبه کیسه میکرد و عذاب میکرد او را تا فقیر کشته شد پیغمبر گفت بار خدایا چه حالتست این که کیسه را ظالمی دیگر برد و مسلط کردی این ظالم را بر این مرد فقیر تا کشتش و را پس وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی آن پیغمبر که مشغول شو بعبادت که نیست فهمیدن اسرار ملک ایشان تو بدرستی که این مرد فقیر کشته بود پدر آن سوار را و آن سوار گرفته بود از مال آن مردی که کیسه زر را برداشت هزار دینار پس برگردانیدم از مال آن سوار هزار دینار را بصاحب آن پس کسی که یقین داشته باشد بامثال این اسرار تعجب نمیکند از افعال خدای تعالی و تعجب میکند از جهل خود و نمیگوید چرا و چگونه و راضی است بانچه تقدیر کند خدای تعالی

در مملکت خود ٥

ذکر یاد کردن مرگ

در ذکر مرگ

حضرت پیغمبر صلی الله علیه
واله فرموده است که
بسیار کنید یاد برهم شکننده
لذتها را و فرموده است
که اگر بهایم بدانستند چه آنچه
از مرگ را فرزند آدم میدانند
البته نمی یافتید
از چربی شان
تنها یکی را

یعنی بسبب یاد مرگ همه ضعیف و لاغر میشدند و فرموده است که کافی است در موعظه کردن
شما مرگ و فرموده است که گذاشتم در میان شما دو پند دهنده که یکی بی زبان و دیگری
گویاست پس بی زبان مرگ است و گویا قرآن است و مرد از انصار گفت یا رسول الله کیست
زیرکترین و گرامی ترین مردمان حضرت فرمود کسی که بیشتر یاد مرگ کند و آماده تر باشد برای
مرگ و نیست سبب برای دور آوردن مردم بد بنا مگر قلت تفکر در مرگ و طریق تفکر در
مرگ اینست که فارغ سازد آدمی دل خود را از هر فکری غیر مرگ و بنشیند در خلوت و
مشغول شود بیاد مرگ بتصمیم قلب و فکر کند اول در اقران و امثال خود که گذشته اند
پس یاد کند یک یک ایشان را و بیاد آورد حرص ایشان را و میل ایشان را بجاه و مال پس یاد
آورد موضع هلاکت ایشان را از دم مرگ و حسرت ایشان از برطرف شدن عمر و ضایع کردن
آن پس فکر کند در بدنهای ایشان که چگونه پراکنده شده و پوسیده است در خاک و خورده است
بدن ایشان را کرمها پس رجوع کند بنفس خود و بداند که او نیز مثل یکی از ایشان است و
آرزوی او مثل آرزوی یکی از ایشان است و موضع هلاکت او مثل موضع هلاکت ایشان است
پس چون چنین کرد دشمن میشود نزد او دنیا و خواهی شد بیک بخت بسبب آنکه نیکبخت
کسی است که پند گیرد بغیر خود و از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که ای مردمان گویا مرگ نوشته شده است بر غیر ما ٥

از جهت

از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایتست که هرگاه در
خانه مؤمنی هزار لقمه حلال باشد و در میان
آن یک لقمه حرام باشد موکل میکند حق تعالی
ملکی را که نگاه دارد آن لقمه حرام را تا
نیاید فاسقی بخورد و آن لقمه حرام را
و هرگاه بعکس بوده باشد در خانه فاسقی
هزار لقمه حرام و در میان آنها لقمه
از حلال بوده باشد موکل میکند
خدای تعالی
ملکی را که نگاه دارد آن لقمه حلال را تا بیاید مؤمنی بخورد آن را ٥

سحابی

گفتم که مگر تخم هوس کاشتنیست
نی نی غلطم که جمله بگذاشتنیست
بگذاشتنیست کار عالم یکسر
الا غم تو که آن نگه داشتنیست ٥

سحابی ٥

توحید چو آفتاب تابان شده است
زین شپره طبعان نه هراسان شده است ٥

ای آنکه دعای خویشتن فرد نه
دارد صمدی و صاحب درد نه ٥

وله

گر خلق از این غزل حاجت نیست
از کوه چه احتیاج پنهان شدنست

سحابی

وله

دایم پی خورد و خواب و لهو و لعبی
تو دایه طفل غافلی مرد نه

وله

با کس نه خطاب و نه عتاب باید
وز کس نه سؤال و نه جواب باید
چشمی داری و عالمی جلوه گراست
دیگر چه معلم و چه کتاب باید

وله

عالم همه پر خروش لا اله الا هوست
غافل بگمان که دشمنست این یا دوست

تا خیمه ز شهر نفس بیرون نزنی
بر لشکر عافیت شبیخون نزنی
کام دل و خلعت مرادت ندهند
تا جامهٔ نام و ننگ بر خون نزنی

بی دوستی علی و اولاد علی
ایمان کفر است و حرف ایمان کفر است

مولوی معنوی

هر که گستاخی کند در راه دوست
ره زن مردان شد و نامرد اوست

قسمی استرابادی

دنیا طلبیدن از زیرکان کفر است
رو آوردن بغیر جانان کفر است

ای خنک چشمی که او گریان اوست
وی همایون دل که او بریان اوست

دریا بکنار خویش موجی دارد
خش پندارد که این کشاکش با اوست

رباعیه

ای فضل تو فضل ایزدی بر عالم
عالم ز سحاب بحر فضلت خرم

فرد

بس که تن صافتر از آب زلال است ترا
می توان دید که در دل چه خیال است ترا

صوفی تو خرقه پوش و ما رند جرعه نوش
ما ابتلینا و ما ابتلیناک الا صبابة

گفتم توان جمال تو دیدن بعشوه گفت
که صاف دل چو آینه باشی چو آینه

آیینه باش و عکس رخ دوست بین در آینه
مشغول خود که نیست خبر چون معاینه

از همی دو سیاه کبرم باز
بر آب آمد ز چشم چهره انشو رانش ٥
تن چون برات کاه کبرم راه
کاه این کم کوه او کردم باز
آن کم کرده راه کبرم راه
گر بتیم ره بد بکر نمای

راجی

جز ایستم بارگاه کبرم راه
نه یقمان زیا اله کبرم راه

صد جز عیسوی تو را در هر دم
صد مریم معنوی تو را در هر لفظ

دو چشم اسهنده در لاواش کاهان
دایه کشتم واه کبرم راه

منده بین چاه زندان ترانم
کر چین زندان راه کبرم راه

نوای عشقبازان خوش نوائیست
که هر آهنگ او راه بجائی است

اگرچه صد نوا خیزد ازین چنگ
چو نیکو بنگری باشد یک آهنگ

سعدی

ای سخت کمان سست پیمان
کر با همه آن کنی که با من

اگر تو بر کل کوه کردم کند رکنی زودی
بوی خون بشناسی که ز اینکه الم کلاست

حسن دهلوی

هنوز پای من اندر دست تو زنجیر کل است
هنوز دست بدامان عهد متصل است

فرد

قاسم جانا بیفضل بتا بیهیچ باب
هر کرا آن مقید و از اسند و ارز و ست

بسیار کسی که جان شیرین
در پای تو ریخت و اول من

ولہ

کدام چاره سگالم که با تو درگیرد
کجا روم که دل من دل از تو برگیرد

خجسته بر کسی کز صحبتش بیفزاید
بمرده در نگری زندگی ز سر گیرد

مکن که روز خجالت سرآید از سعدی
شبی بدست دعا دامن سحر گیرد

من از دست کمان داران ابرو
نمی یارم نظر کردن بهر سو

ولہ

من از آن هر دو کمانخانهٔ ابروی تو چشم
برندارم اگرم چشم بدوزند بتیر

ولہ

ما درین شهر غریبیم و درین ملک فقیر
بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

ندانم قرص خورشیدست یا ماه
دو چشم خیره گشت از آشنایی

ولہ

خانه زندان است و تنهایی وبال
هر که چون سعدی گلستانیش نیست

ولہ

اگر سرو به بالای تو باشد
نه چون قد دل آرای تو باشد

خوش است اندر سر شوریده سودا
بشرط آنکه سودای تو باشد

دو عالم را

در عالم ار بایت بار از دولتت
بر من کریم تا جای تو باشد

سر سعدی چو خواهد رفت بر باد
همان بهتر که در پای تو باشد

لا ادری

این موی نیست بر سر من خار محنت است
دریای من خلیده و از سر بر آمده

هو

تار تار دل را اگر تو جانش باشی
معشوق بیدار و نهانش باشی

زان میترسم کاز ازل آزاری تو — صرحوب — هستی برای ثبت ثنایت صحیفه ایست — در جنب آن صحیفه چه باشد اگر بفرض

دل خون شود و بود زمیانش باشی — فرمود کو بنده — کاغاز آن ازل بود انجام آن ابد — صد نامه در ثنای تو انشا کند خرد ۵

میرزا علی اکبر اردوبازی
محمد حسین ضابطه نویس
تا بعد ممکن نباید برایش انگشت نه
هر که گوئی را که نتوان بر دهانش مشت زد

توبة بن حمیر عاشق شده بود لیلی
اخیلیه را و در سال هفتاد و پنج
وفات یافته از اشعار او اینست

وَلَوْ اَنَّ لَيْلَى الْاَخْيَلِيَّةَ سَلَّمَتْ
واگر اینکه لیلی اخیلیه سلام کند
عَلَيَّ وَدُونِي جَنْدَلٌ وَصَفَائِحُ
برمن و بدون من سنگریزه و سنگهاء پهن باشد
لَسَلَّمْتُ تَسْلِيمَ الْبَشَاشَةِ اَوْ زَقَا
هر آینه سلام کنم سلام کشاده روئی یا بلند شود
اِلَيْهَا صَدًى مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ صَائِحُ
بسوی او مرغی از جانب قبر که فریاد کننده باشد

ولهُ ایضاً

وَلَو تَلتَقِی اَصدَاۤؤُنَا بَعدَ مَوتِنَا وَمِن دُونِ رَمسَینَا مِنَ الاَرضِ سَبسَبُ

لَظَلَّ صَدَی صَوتِی وَاِن کُنتُ رِمَّةً لِصَوتِ صَدَی لَیلَی یَهَشُّ وَیَطرَبُ

قصه غریب

ابن جوزی در تاریخ صفوة الصفا نقل کرده است که لیلی اخیلیه بعد از فوت توبه شوهر کرد روزی شوهر با لیلی از قبر توبه میگذشت از زن خود پرسید که میدانی این قبر کیست زن گفت قبر توبه است شوهر گفت سلام کن بر وی زن گفت چه کار داری با کسی که پوسیده است استخوانهای او شوهر گفت میخواهم تکذیب کنم در شعری که گفته است زن بر او سلام کرد و گفت اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یَا تَوبَةُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَارَکَ اللهُ لَکَ فِیمَا صِرتَ اِلَیهِ پس ناگاه بیرون آمد مرغی از قبر توبه و خود را بر سینه آن زن زد و آن زن در حال بمرد

حکایت

در اسرار التبیان منقول است
که زنی شیشه روغن نزد بعضی از اکابر
صوفیه آورد و گفت ای شیخ میخواهم
که روشنی قندیلهای مسجد از این
روغن شیخ گفت الا هر پیش تو
السنة که نور این روغن بسقف
رسید با البحر تن گفت هست
السنة که بعرش رسد

شیخ گفت هرگاه این روغن را در قندیلها کنم نور آن بسقف مسجد رسد اگر در طعام فقرا کنم نور آن بعرش رسد زن گفت طعامی برای فقرا طبخ کنند و این روغن را در طعام ایشان کن شیخ چنین کرد پس چون فقرا آن طعام را خوردند شیخ گفت بگویید لا اله الا الله از روی صدق و اخلاص ثواب آن را برای آن زن قرار دهید ٭

ودرین

حاضر شدم در مجلس حق تا بشنوم آنکه شیخ گفت ودرین
خوانند معنی این آیه فقولا له قولا
لینا را پس گفت این آیه جرا جو و گفت آنست
رفق و مدارا آنکه با کسی که کرد باید
لطف حال و اینست رفق تو با کسی
منم حال این چگونه است رفق تو با کسی که بدی تو
اینست با ...

کردشمنی کند با تو پس چگونه است رفق تو با کسی که دوست تو باشد و ثنا کند تو را

اینست رفق تو با کسی که گوید صنم پروردگار پس چگونه است رفق تو با کسی که گوید صنم

بنده و تو فی پروردگار با خدا یا گفتن لا اله الا الله بر طرف میکند کفر پنجاه ساله را

پس چه خواهد کرد گناهان یکساعت را ۵

مولوی معنوی

کر هادم را مذاق شکر است — تا مرا می نه مراد دلبر است

تا خوش او خوش بود بر جان من — جان فدای یار دل رنجان من

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش — بهر خوشنودی شاه فرد خویش

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد — ای عجب من عاشق این هر دو ضد

ای جفای تو ز دولت خوبتر — وانتقام تو ز جان محبوبتر

آن ... از نعیم و جنات — ای لطیف از ... و از الحاجات

وله

هر چه از تو غیر شود دیو آنکیست — اندرین مرتبه ... نیست

وله ایضا

آنکه جان بخشد ... — از ترش روی او خطش چه کردند

مدح و ذمت گر ثنا و ... میکند — بت گری با شکل او بت میکند

شیخ ابوسعید ... عطار

ایکه بر خوان خدا نان میخوری — وین همه فرمان شیطان میبری

دیو را از ره بدر اخوالیشنیست
ور پشیمانی بجز خوالیشنیست

ره روان رفتند و تو در ماندهٔ
حلقه بر در زن که بس وا ماندهٔ

تتمه

گر نداری شای ای از وصل یار
خیز تا بر عالم هجران برار

دستها اوّل ز خود کوتاه کن
بعد از آن سر بر ره عزم راه کن

شیخ ابو علی سینا

یک یک هرم بین و گنه ده ده بخش
جرم من خسته جبنه لله بخش

از باد هوا آتش کین بر مفروز
ما را بسر خاک رسول الله بخش

حیف بر حال آن خاکی
از اشکالی نیست

منقولست که ذو القرنین کتابی نوشت بابی بسطاس بوعی و تهدید کرده بود ابو بسطاس را در آن کتاب ابو بسطاس در جواب او نوشت که قضا

مقید است
ولیکن قبل به شرط تغییر
نمی باید و پیش از آنکه واقع شود معلوم کی نشود
و بعد از آنکه واقع شد رد نمی شود پس من از تو
کردن فرازی تو از من چه راه است ۲

حدیث

وحی فرستاد خدای عزّ و جلّ بموسی بن عمران
علیه السلام که آیا هیچ عمل خالصی کرده موسی گفت
آری نماز کردم برای تو و روزه داشتم برای
تو و تهلیل کردم برای تو و تکبیر گفتم برای
تو خدای عزّ و جلّ فرمود که نماز برای گذشتن
از صراط است و روزه سپری است از آتش جهنم
و تکبیر و تهلیل باعث زیادتی درجات
تو است در بهشت نکردی هیچ عمل خالصی
پس گریست موسی علیه السلام و گفت راه
نمائی کن مرا بر عمل خالص خدای عزّ و جلّ
فرمود آیا سیر کرده گرسنه را و آیا آب

داده

دادی تشنه را و ایا پوشانیدی برهنه را و ایا اکرام کردی عالمی را و ایا یاری کردی
مظلومی را اینها عمل خالص است

حدیث

در حدیث حسن عبد الله سنان از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده است که فرمود
بدخلقی فاسد میکند عمل را چنانکه فاسد میکند سرکه عسل را ٥

روایت کرده است کلینی از ابن
ابی یعفور که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که میگفت که کسی که تعلق
گرفته است خاطرش بدنیا
گرفته است شغل او بسه
خصلت غمی که هرگز برطرف
نمیشود
و آرزوئی که در نیابد و امیدی که بآن نرسد

در حدیث وارد شده که نظر کردن در روی علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است ٥

در حدیث
قدسی وارد شده که نگاه
داشتن نفس از باطل روزه است
و مشغول ساختن نفس بنیکی
حج نماز است و بر
نفع خلایق رکوع است
و طلبیدن از اهل حق نشین
حج است و باز داشتن
آزار از
مردمان تصدق است و نگاه داشتن اعضا از چیزی که سزاوار نیست عبادت است و ترک
خواهش نفس جهاد است کافی است ترا اینکه حفظ کنی این کلمات را ٥

حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام
از پدران بزرگوار خود و ایشان از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که دنیا هیچ
جیفه است کفار ابر هیچ نیستند
حضرت فرمود که دنیا را بغیر که نام
کرده اند که حرمت داده را یافته
مانده است

برایشان جهاد اکبر صحابه کفتند یا رسول الله چه چیز است جهاد اکبر حضرت فرمود که جهاد کردن
با نفس است پس فرمود که بهترین جهادها آنست که کسی مجاهده کند با نفس خود که در میان

دو پهلوی اوست ۵

در حدیث وارد شده که مردی برای حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله هدیه آورد
و التماس کرد از آنحضرت ظرفی تا آن هدیه را در ان ظرف کند حضرت فرمود که آن را در
زمین خالی کن پس شروع فرمود بخوردن آن و کفت میخورم همچنانکه میخورد بنده و می‌آشامم
همچنانکه می‌آشامد بنده اکر بعد بنیاز دخدا برابر پرمکسی نمی‌آشامانید بکافری از آن

شربت آبی ۵

ذکر کبیره
که منقولست از کلام شیخ فخر الدین
اسعد علیه الرحمه بدانکه کناهان کبیره
دوازده قسم است چهار از آن بزبان تعلق
بدست و سه از آن بشکم و یکی بفرج و یکی
بپای و یکی بجمیع اعضا اما آنچه بزبان متعلق
بزبانست شرک بخدا است و شهادت
دروغ و تعلیم کردن سحر و دشنام
دادن زن پارسا و آنچه بدست متعلق
است

قتل ناحق و دزدی است و آنچه متعلق است بشکم خوردن سود و خوردن اموال یتیمان
بظلم و آشامیدن شرابست و آنچه متعلق است بفرج زنا کردنست و آنچه متعلق است
بپا کریختن از جهادست و آنچه متعلق است بجمیع اعضا عقوق والدین است

مسئله
شیخ فخر الدین علیه
الرحمه کوید که بعضی از طالبان
علم ... زبیده ...
در شهر ... افغان ...
الموضع ... انکه ...
ما جنب ... است ...
خفانی ... است ...
جواب ...

آموختن

مسئله در باب حکم تعلیم قرآن بعجمی

اموختن قرآن بعضی از آن واجب عینی است بر همه کس و آن سورهٔ فاتحة الکتاب است
و بعضی از آن واجب تخییریست بر همه کس و آن سوره ایست که صحیح باشد بآن نماز و چیزی
که دلالت کند بر یگانگی خدا و بعضی از آن واجبست بر بسیاری از مردم که مجرای نیست
کمتر از آن و آن تمام قرآنست برای حفظ معجزهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بعنوان تواتر
و بعضی از آن واجب کفائی است بر هر واحد واحدی و آن بالاتر تمام قرآنست بعد از انکه
حفظ معجزه شده باشد برای انکه عدد تواتر کم نشود و بعضی از آن واجب کفائی است
عینا و آن چیزیست از قرآن که برای اجتهاد در احکام شرعیه باشد و بعضی از آن
واجب کفائیست تخییری و آن دو آیه است یا بیشتر از قرآن مجید که متفق باشند در دلالت
بر یک حکمی از احکام الهی

حدیث
در کتاب بستان الکرام
که از کتب اهل سنت است
روایتست که جبرئیل ع
نزد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نشسته بوده
داخل شد علی بن ابو طالب
علیه الصلوة والسلام
پس

برخاست جبرئیل علیه السلام حضرت رسول ص فرمود که آیا برمیخیزی برای این جوان جبرئیل
گفت بلی بدرستی که این جوان را بر من حق تعلیم است حضرت فرمود که چگونه بوده است
این حق ای جبرئیل جبرئیل ع گفت که چون خلق کرد مرا خدای عز و جل پرسید از من که کیستی
تو و چه چیز است اسم تو و کیستم من و چه چیز است اسم من متحیر شدم من در جواب
و خاموش ماندم پس حاضر شد این جوان در عالم نور و جواب [illegible] تعلیم نمود و گفت
بگو توئی پروردگار بزرگ و اسم تو جمیل است و منم بندهٔ خوار [illegible] من جبرئیل است
و از این جهت برخاستم و تعظیم کردم این جوان را حضرت فرمود چه قدر است عمر تو

ای جبرئیل جبرئیل ع گفت ستاره هست که طلوع میکند از عرش در سی هزار سال

یکمرتبه و طلوع کردن آن ستاره را من سی هزار مرتبه دیده ام ۵

بیست و پنج چیز است که فقر می آورد

انحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله منقول است که
بیست و پنج چیز فقر می آورد
نفر از بیست و پنج چیز کف باشد
بول کردن در حالتی که
که بجه هنه باشد و
چیزی خوردن نزد حال
جنابت و حیض شمردن
دریزه فان و سوزانیدن و

پوست سیر و پیاز و پیسی کردن بر پیراهن در راه رفتن و خواندن پدر و مادر باسم
و خلال کردن بهر چوبی و شستن دستها بجاک و نشستن بر در کاه و وضو ساختن
در جائی که آب استنجا بجنه باشد و ترک شستن رخت و خیاطی کردن جامه در حالی که
پوشیده باشد و پاک کردن رو بدامن و چیزی خوردن در حالی که ایستاده باشد و
گذاشتن تار عنکبوت در خانه و بیرون رفتن بمسجد ناشتا و داخل شدن ببازار در شب
و بیرون رفتن ببازار ناشتا و خریدن نان از فقرا و دعای بد کردن بپدر و مادر
و خاموش کردن چراغ بباد صیدن بدهان و رو رفتن خانه بلته و چیدن
ناخن بدندانها

گناهانی که عمر کوتاه میکند و گناهانی که سبب زنا میشود

و در کتاب بعدة
الداعی منقول است که گناهها
که باعث آن میشود که ضحه
آنکه گناهها نعمت کوتاه
که عمر دو زود بوطرف شود
قطع رحم است و حرم
و دروغ و گفتار دروغ
و زنا کردن

و بستن راه مسلمانان و دعوی پیشوائی کردن بغیر حق و در کتاب کافی منقول است که
گناهانی که باعث میشود نناسب و لواطه و کم کردن در وزن و پیمانه

چنانت

قیامت دو قیامت است قیامت کبری که روز حشر و روز جزا است و قیامت صغری و
آن حالت مردن است و اشاره باین معنی است قول صاحب شرع صلی الله علیه و آله کسی
که بمیرد پس بتحقیق که بر پا شده است قیامت او و در ین قیامت میباشد انسان تنها و
گفته میشود با یشان که بتحقیق که آمدید پیش ما تنها چنانکه خلق کردیم شما را بار اول
واما در قیامت کبری که جامع اصناف خلایق است میباشند ایشان در انجا تنها و هولهای
قیامت صغری نظایر و امثال قیامت کبری است و تفاوت همان قدر است که هولهای قیامت
صغری مخصوص تو است و هولهای قیامت کبری شامل جمیع خلایق است ٥

در کتاب احیاء العلوم منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت بجانب
چاهی که غسل کند حذیفة بن الیمان نجامه آن حضرت را گرفته حضرت را بان پوشانید
تا غسل کند و حذیفه نشست تا حضرت غسل را تمام کرد پس حضرت جامه حذیفه را برداشت
که او را بپوشاند تا غسل کند حذیفه گفت فدای تو شود پدر و مادر من ای پیغمبر
چنین مکن حضرت صلی الله علیه و آله ابا کرد و او را بجامه پوشانید تا غسل کرد و فرمود
که مصاحب نشده اند دو کس هرگز مگر آنکه دوست تر آنها بسوی خدا آنست که مهربان تر
باشد با مصاحب خود و از کلام آنحضرت است که مثل دو برادر مثل دو دست است که
میشوید یکی از آنها دیگری را

نظم
قال الله تعالی
ویقولون یا ویلتنا ما
هذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا
احصیها صاحب الکشاف
گفته که از ابن عباس
منقول است که ما از
صغیره تبسم است و از ان

کبیره قهقهه و از فضیل منقول است که هرگاه این آیه را میخواند میگفت وای کنید از

صغایر پیش از کبایر

در بعضی تفاسیر در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَكُونُوا یَحْتَسِبُونَ
یعنی ظاهر شد برای بدکاران از جانب حق تعالی گناهی چند که گمان نداشتند که
آنها را کرده باشند و بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد از آن گناهان اعمالی است که گمان
کرده اند که اعمال نیکوست پس در روز قیامت ظاهر شده است که اعمال بد بوده است

حدیث

در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده که کسی که برسد باو چیزی از خیر پس عمل کند
بآن خواهد بود برای او از ثواب آنچه رسیده است باو هر چند که امر چنان نباشد که بسوی
او نقل شده مراد آنست که هرگاه روایتی از ما بکسی برسد که هر که فلان کار کند فلان ثواب
باو میرسد و آن کار را بکند آن ثواب باو میرسد هر چند فی الواقع آن نقل از ما نباشد
مثلا هرگاه بکسی برسد که امام علیه السلام فرموده است که هر که پنجشنبه اول ماه را
روزه بدارد خدای تعالی گناه صد ساله او را می آمرزد و او پنجشنبه اول ماه را روزه
بدارد البته گناه صد ساله او آمرزیده میشود هر چند در واقع امام علیه السلام نفرموده
باشد

حدیث هفتم

ذکر بعضی از حدیث مشهور حماد در بیان کیفیت نماز

حدیثی است که روایت کرده است حماد بن عیسی که گفت حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد
صادق علیه السلام فرمود بمن روزی که ای حماد آیا میدانی که چگونه نماز میکنی
حماد گوید که گفتم ای آقای من حفظ کرده ام کتاب حریز را در نماز حضرت فرمود که
نیست باکی بر تو ای حماد برخیز و نماز کن حماد گوید که برخواستم در حضور حضرت

و روی خود را بجانب قبله کردم پس ابتدا کردم بنماز پس رکوع کردم و سجده کردم حضرت
فرمود ای حمّاد نیکو نماز نمیکذاری چه بسیار قبیح است برای مردی از شما که شصت ساله
یا هفتاد ساله شده باشد و یک نماز با حدود مقرّره که تمام باشد نکرده باشد حمّاد
کویدکه از فرموده حضرت در نفس من خواری و مذلّتی بهم رسید و کفتم فدای تو شوم
تعلیم من کن نماز را پس برخواست حضرت ابا عبدالله علیه السّلام رو بقبله و راست ایستاد
و دستهای خود را بر پیش زانوی خود انداخت و انکشتان خود را بهم آورد و قدمهای
خود را از یکدیکر بقدر سه انکشت که از یکدیکر جدا باشد دور کذاشت و انکشتان پاهای
پای خود را رو بقبله کذاشت و منحرف نکردانید آنها را از قبله پس کفت بخشوع اللّه
اَکبَر و خواند سوره حمد و قل هُوَ اللهُ اَحَد را بترتیل پس صبر کرد با ایستاده بقدر نفس
کشیدنی پس بلند کرد دستهای خود را تا پیش روی خود و کفت اللّهُ اَکبَر در حالتی
که ایستاده بود پس رکوع کرد و کذاشت کف دستهای خود را تا پیش روی خود بر
زانوهای خود و دست خود را پر کرد از زانوهای خود در حالتی که انکشتان او از
یکدیکر دور بود و بر پشت شکست زانوهای خود را پس هموار کرد پشت خود را
بحیثیتی که اکر قطره آبی بر پشت او ریخته میشد نمی ریخت و کشید کردن خود را
و چشم خود را بر هم کذاشت و تسبیح کفت سه مرتبه شمرده باین نحو که سُبحانَ رَبِّیَ
العَظیمِ وَ بِحَمدِهِ پس راست ایستاد و چون درست ایستاد کفت سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ
پس تکبیر کفت ایستاده و برداشت دستهای خود را تا برابر رو پس سجده کرد و پهن کرد
دستهای خود را بر زمین پیش روی زانوها در برابر روی خود و کفت سُبحانَ رَبِّیَ
الاَعلی وَ بِحَمدِهِ سه مرتبه و عضوی از اعضای خود را بر روی دیکر نکذاشت

و بر هشت عضو خود سجده کرد بکفهای دست و زانوها و سر انگشتان پاها و پیشانی

و بینی و گفت هفت عضو از اینها واجبست بران سجود و یکی مستحب

حمدون ... گفته است که
هر عملی که نخیزد
از ان ... دوست
هر که قاصر کند در راه
تحقیق دعوی با سخن ...
که لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون
در تفسیر قول خدای عز و جل
عارف ...

سازد صاحبش را بخدا خیر است و حاصل نمیشود تقرب بخدا مگر بپرهیز از رشدن از ما سوی

او پس کسی که دوست دارد چیزی را پس بتحقیق که محجوب شده است از خدا و شرک آورده است

باو شرک خفی بسبب آنکه متعلق شده محبت او بغیر خدای عز و جل چنانچه خدای تعالی

میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ یعنی از جمله

مردمان گروهی هستند که فرا میگیرند از غیر خدا خدایان دیگر دوست میدارند آن

خدایان را مثل دوست داشتن خدا ۵

حکایت

از رابعه عدویه پرسیدند که چه وقت راضی است بنده از خدای عز و جل رابعه گفت هرگاه

خوشحالی و بمصیبت مثل خوشحالی او باشد بنعمت ۵

و از کلام رابعه است که آنچه ظاهر شود از عمل من آنرا چیزی نمی شمارم یعنی عملی که از من

در میان مردم آشکارا شد گویا برای خدا نیست ۵

منقول است
که چون نازل شد این آیه
که لن تنالوا البر ... و رسوله
بیعت آمد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله ... تصدق کنی ...
... عطا کرد ...
مسکین ... ...
حین ... مسکین ...
... حضرت ...
... کرد ...

ایستاده

ایستاده و اشارت کرد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت فرمود در چه حالت انکشتر را
بتو داد گفت در حالتی که در رکوع رفته بود پس تکبیر گفت حضرت رسول الله صلعم پس عبد الله
بن سلام گفت راضی شدیم بخدا و بر پیغمبر او و باین مؤمن که ولی خداست نقل کرده است
این حدیث را مقاتل بن سلیمان در تفسیر خود و همچنین منقولست از محمد بن جریر طبری
و سدی و سایر مفسرین و در این باب حسان بن ثابت این ابیات را گفته: أَبَا حَسَنٍ
تَفْدِيكَ نَفْسِي وَمُهْجَتِي: وَكُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهُدَى وَمُسَارِعِ: أَيَذْهَبُ مَدْحِي
وَالْمُحِبَّةُ ضَائِعًا: وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعِ: فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ
إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا: فَدَتْكَ نُفُوسُ النَّاسِ يَا خَيْرَ رَاكِعِ: فَأَنْزَلَ فِيكَ اللهُ خَيْرَ
وِلَايَةٍ: وَبَيَّنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ: یعنی ای ابا الحسن فدای تو شود روح من
و دل من و روح هر کسی که در هدایت آمده و روح هر کسی که زود بهدایت آمده آیا باطل
میشود مدح کردن من ترا و دوستی من بتو و حاشا که چنین شود بجهت آنکه مدح کردن
تو از جهت حق تعالی باطل و ضایع نمیشود پس بدرستی که تو آنچنان امامی که تصدق داده
در حال رکوع فدای تو باد جانهای مردمان ای بهترین رکوع کنندگان پس حق تعالی نازل
گردانید در شان تو بهترین ولایت و امامت را و بیان کرد آن را در آیات محکم قرآن
مجید که شریعت را در آن بیان نموده

بعضی از مفسرین در تفسیر این کریمه
یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری حتی [illegible]
[illegible] الایمان
آورده‌اند [illegible]
منقول است [illegible]
که مستی با [illegible]

گفته‌اند مستی بر چند قسم است یکی از آنها مستی شراب است و آن زود تر از همه مستیها

برطرف میشود دیگر مستی غفلت است دیگر مستی هوا و خواهش است دیگر مستی دنیا دیگر مستی
مال دیگر مستی اهل و فرزند دیگر مستی معصیت دیگر مستی طاعت و همه این اقسام مستی و
انچه شبیه باینها باشد منع میکند صاحب خود را از تمام کردن نماز و قیام در آن
بشرایط عبودیت و بندگی ۵

شغل بفقر تا کردی ظاهر
جبر تا شدی لیکن اکر مبتلا
چون خود اکر بحقی از
در حضرت رابی بنام خود
جبر از در خود دم ایوست
گفته علیه السلام خویشتن
ازلقمان که بفقر زند بخود
کما فی روایت شنیده
در کتاب

مسا زبر مردمان آن را که خوارند صبر ساند نشود و نفع نمی رسانند تو را الحیرتی و رجوع کن
با نکسی که مبتلا کرده است تو را بفقر که او قادر است بر فرج و گشایش تو و سوال کن
از خدا کیست که سوال کرده باشد او و بسائل عطائی نکرده باشد یا اعتماد کرده باشد
بخدا و او را نجات نداده باشد ۵
نیست خوبی همسایگی بازداشتن خود از اذیت همسایه ولیکن صبر کردن است بر اذیت
همسایه ۵

بین او و قات بنده از خدا
بین تو دوستی و داشته
با شنیده او دور دور
بخدا و فضا است که سلب
که تو دیدیک باشد بنده
تو دیدیک تر ترین و وقت کم
علیه السلام منقول است که
امام جعفر صادق
ازحضرت

وتحاشت که شکم اوپر باشد خَیالُکَ فی عَینی وَذِکرُکَ فی فَمی وَمَثواکَ
فی قَلبی فَاَینَ تَغیبُ
خیال تو در چشم من است و ذکر تو در زبان من است وجای تو
در دل من است پس کجا غایبی

ازینج

کلماتی که چون در وقت رؤیت هلال اول گفته شود درد دندان را بگویند آن نرسد

از شیخ بهاء الدین علیه الرحمه منقولست که در وقت دیدن ماه نو هر که این کلمات را
بگوید درد دندان او بر طرف میشود کلمات اینست عاهدتُ الله أن لا آکلَ
الهندبا و لا لحمَ الفرسِ و معنی این کلمات این است که عهد کردم با خدا اینکه نخورم
کاسنی و گوشت اسب را ه

ملا جامی

خوش آمد صحبت احباب جامی / ولیکن ترک صحبت زان به آمد
طراز صحبت سکوت در این بزم / وجدتُ الناسَ اُخبُر تَقلِه آمد

میرزا ملک

زین ورطه چو بخت جان رسانم بکنار
یعنی که روان کنم درین راه نثار
تا مست چرخ بر دلم نبود بار
از پرده دل کفن کنیدم زنهار

[illegible]
رحم النفس ... الا انفس

بگذشت ز اتفاق فلک اهل لعون
بیهوده مرد کوش برآورد از چرخ

سید علی

خونگشته دلم ورد ما برخت بلخ
و آن غم رسید ماه شاد بسر بلخ
یا به چه زبان سیاه بود آن گفت
بخت هم شود با رعیتش تلخ ه

وله

ننشست درین دایره شمعی بفراغ
کز شعله پروانه نیفروخت چراغ
افروخته ... که درون سوزش داغ
[illegible]

محقق طوسی

تا ظن نبری که مشکلی نیست مرا — در دهر نفسی درد دلی نیست مرا

مشکل‌تر از این چیست که ایام شباب — بگذشت و هیچ حاصلی نیست مرا

خواجه بابا

چنان سخت شد روزگار بلخ

که مدت نمی‌گشت شیرین ز تلخ

مشوش چنان شد خواطر ز غم

که کس می‌ندانست غم از بلخ

انکه هرگز خاطر غمگین نکردم شاد از او

یاد من یکباره شد از خاطرش فریاد از او

فرد

جهان جای یکی بهر درویش نیست

کر جولا نگه بیت نظر بیش نیست

منظومه

مؤمن حسین یزدی

ما حرص شیر روی قناعت شکنیم

وندر دل خلق خار منت شکنیم

یا بر سر تاج کیقبادی بنهیم

انجا که کله گوشه همت شکنیم

خواجه بابا

چگونه سازمت آگه ز حال زار کسی

بدرد دل نرسی تا بدرد دل نرسی

فرد

بگذشت عمر و نوشته ره بر نداشتیم

ما حسرتا که عمر بحسرت گذاشتیم

خوش صورت نسخه الوصال الملا بود

این نقشها که بر رخ دل نگاشتیم

ثنایی

خرم دل آن کسی که نور او دید و جان سپرد

واقف نشد که هجر که نام است و وصل چیست

وله

زانکه دید به نظاره نو خیزان بود

تمام روز و شام ابلهانه نگاه گذشت

مولوی معنوی

هیچ قلبی پیش او مردود نیست
زانکه قصدش از خریدن سود نیست
گفت پیغمبر که حق فرموده است
قصد من از خلق احسان بوده است
آفریدیم تا زمن سودی کنند
تا ز شهدم دست آلودی کنند
نی برای آنکه من سودی کنم
وز برهنگی قبائی بر کنم

۵

عطار

شنیدستم ز ابراهیم خواص
که در بحر حقیقت بود غواص
که داروی دل بیمار رنج است
دوا اینست هر دل را که رنج است
کلام الله و شب خیزی و کم خوردن
تضرع در سحرگاه از سر درد
ذکر با صالحان صحبت خدا را
که روزی باد ما را و شما را

میر سید محمد صالح مشهدی

بنوش باده تحقیق از صراحی دل
دمی خلاص شو از تنگنای عقل الا بعقل
ز درد اگر نشوی واقف ای طبیب مرنج
نبوده بجا نبری چون ندیده منزل

آورده‌اند که حسان بن ثابت که از مداحان سرآمد حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بود بعضی از اصحاب با او گفتند که مجلد ملحی در شان آنحضرت بنویسد تا که از استماع آن محبان را بتازگی جان و جان آشنا باید در جواب تمنای ایشان این چند بیت را فرموده

شعر حسّان در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

قِيلَ لِي قُلْ لِعَلِيٍّ مَدْحًا ... ذِكْرُهُ يُخْمِدُ نَارًا مُوصَدَةً
گفته شد مرا که بگو در شأن علی مدحی را ... یاد او خاموش میکند آتش برافروخته را

قُلْتُ لَا أُقْدِمُ فِي مَدْحِ امْرِءٍ ... حَارَ ذُو اللُّبِّ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ
گفتم که اقدام نمیکنم در مدح مردی ... که حیران شده است صاحب عقل تا آنکه عبادت کرده است او را

وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا ... لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ
و نبی مصطفی گفته است برای ما ... در شب معراج چونکه بالا رفت او

وَضَعَ اللهُ بِظَهْرِي يَدَهُ ... فَأَحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ
گذاشت خدا بر پشت من دست خود را ... پس احساس کرد دل اینکه سرد کرد آن را

وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ ... فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللهُ يَدَهُ
و علی گذاشت پایهای خود را ... در جائی که گذاشته است خدا دست خود را

مناجات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ أَعُوذُ بِكَ
پناه میبرم بعفو تو از عذاب تو پناه میبرم برضای تو از غضب تو پناه میبرم بتو
مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ
از تو نمیتوانم شمرد ستایش تو را تو چنانی که ستایش کرده خود را

دعا بجهت زیادتی فرزند و روزی و خیر دنیا و آخرت

کسی که خواهد که بسیار شود اولاد او و روزی او کند خدای تعالی خیر دنیا
و آخرت را باید که بخواند هر روز هفتاد مرتبه این دعا را
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
بار خدایا بدرستی که من طلب آمرزش میکنم از تو و توبه میکنم بسوی تو بدرستی که تو توئی آمرزنده رحم کننده

در تدبیر

تدبیر حال البدن در فصل
ها بهار و تابستان و پائیز
و زمستان

و بدین سبب
اثر کند در منکو معتدل است
کرمزاج فصل بهار در کرم و تر است
و طبیعت وی آن طبیعت خون است پس باید
دینکو در این فصل استفراغ
نفی و فصد کند و حجامت
کرده و جماع و مسهل خوردن
و اغذیه در عین غذاهای معتدل
مثل گوشت مرغ و جوجه ها و خم تیهو
و بره و گوسفند و

و فصل تابستان کرم است و خشک و طبیعت آن طبیعت خلط صفرا است باید که نگاه
دارد خود را درین فصل از هر چیز کرم خشک و بخورد هر چیز سرد رطب را و تقلیل
کند در مکث در حمام و در حرکت و در جماع و بهترین ایام سال برای قی کردن
این فصل است و فصل پائیز سرد و خشک است و طبیعت آن طبیعت خلط سودا است
باید که نگاه دارد درین فصل خود را از چیزهای سرد خشک و بخورد چیزهای
کرم تر را مثل آشهائی که از کندم طبخ شده باشد و استعمال کند روغنهای مرطب
کننده را و احتناب بکند از خون کرفتن مکر آنکه ضرور افتد و از قی کردن بجهت آنکه
باعث تب می شود و فصل زمستان سرد و تر است و طبیعت آن بلغم است باید که استعمال
کند درین فصل غذاهای کرم را مثل گوشت کنجشک و درّاج و گوشت حیوانات
وحشی را و حرکت و بحمام رفتن و احتناب بکند از مسهل خوردن و مخصوص دارد آن رها
بخود کشیدن در اول و وسط آن و حزیران و تموز را با آنکه بیاشامد جرعه آب سردی
بناشتا و احتناب بکند از آشامیدن آب سرد بناشتا در فصل پائیز بجهت آنکه تقویت
میکند خلط سودا را و کانون ماه را با شامیدن جرعه آب کرم بناشتا و خوردن
مویز و انجیر و عسل و مستحب است ابتدا بنمك و ختم بنمك
در هر قتی

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که گفت حدیث کرد مرا پدرم از پدران خود از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت گفت که فرمود خواست پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله که کسی که بیرون رود بسفر و با او عصای چوب بادام تلخ باشد و بخواند این آیات را

بر داشتن عصای بادام تلخ در سفر و آیه خواندن

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

و چون متوجه شد موسی بجانب شهر مدین گفت شاید که پروردگار من راه نماید مرا براه راست

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ

و چون رسید باب مدین یافت بر سر آن آب گروهی را از مردمان که آب میدادند چهارپایان خود را

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا

و یافت از غیر ایشان دو دختر را که دور میکردند گوسفندان خود را از آب گفت چیست حال شما

قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

آن دو گفتند که آب نمیدهیم تا باز گردند این شبانان و پدر ما پیریست بزرگ

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ

پس موسی آب داد برای ایشان پس باز گشت بسوی سایه درختی پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه من بچیزی که فرستادی بسوی من

مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ

از خیر و خوبی محتاجم پس آمد بسوی موسی یکی از آن دو دختر در حالتی که راه میرفت با حیا و شرم گفت که

أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ

پدر من طلب میکند ترا تا جزا دهد بتو مزد آنچه آب دادی گوسفندان ما را پس چون آمد موسی نزد شعیب و او را حکایت کرد

الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَتْ

سرگذشت خود گفت شعیب که مترس که نجات یافتی از شر گروه ظالمان گفت

احدیهما

احديهما يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين

یکی از آن دو دختر گفت ای پدر مزدور گیر این مرد را بدرستی که بهترین کسی که مزدور گیری کسی است که قوی و صاحب امانت باشد

قال اني اريد ان انكحك احدى ابنتي هاتين على ان تأجرني

گفت شعیب بدرستی که میخواهم که نکاح کنم بتو ای موسی یکی از این دو دختر خود را بر آنکه مزدوری کنی مرا

ثماني حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وما اريد ان اشق

هشت سال پس اگر تمام کنی ده سال پس تبرعی و کرمی است از نزد تو و نمیخواهم که سختی کنم

عليك ستجدني ان شاء الله من الصالحين قال ذلك بيني

بر تو زود باشد که یابی مرا اگر خواسته باشد خدا از جمله صالحان گفت موسی که این عهد میان من

وبينك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي والله

و میان تو هر یک از این دو مدت که بجا آورم پس تعدی و ستم نباشد بر من و خدا

على ما نقول وكيل خدای تعالی او را از هر جانور درنده و هر دزدی ایمن میکند

بر آنچه ما میگوئیم وکیل و گواه است عادی و هر حیوان صاحب زهری تا آنکه برگردد بسوی اهل

خود و منزل خود و می باشد با او هفتاد و هفت ملک که استغفار میکنند برای او

تا برگردد و بگذارد آن عمل را

حدیث

روایت شده است از بریده رفاعی از انس که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را پس چون فارغ شد از نماز روی بما آورد و گفت ای گروه مردم

... که شیعیان اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند

مردمان کسی که نیابد آفتاب را باید متمسک شود و چنگ زند بفرقدین پس سید

از آن حضرت معنی این کلام را پرسیدند که من آفتابم و علی ماه و فاطمه زهره

وحسن وحسین فرزندان ذکر کرده است این حدیث را طبری در کتاب خصایص

درخشنده نه نفر از ائمه
ظاهر اند
پس گفت اما ستارهای
بستارها که درخشنده
شوید و چنگ زنید
بپایه فرزندان رهتمسك
فاطمه رضی الله عنه که هرگاه
کرده است قاسم از نسل نه
و روایت

از صلب امام حسین ع و هم آلها هدیست ٥

روایت شده است از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر ع که در تفسیر آیه
کریمه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ فرموده است که شهور
معدوده دوازده است و آلها علی بن ابیطالب است و یازده امام بعد از وی پس بعد از
کلام طویلی در تفسیر مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ فرموده اند که چهار تا از ان ائمه موسوم اند
بیک اسم علی بن ابیطالب و علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد پس ظلم مکنید
در حق ایشان بر خود یعنی قایل شوید بامامت آلها هم تا هدایت یابید ٥

و آن الدين القيم
و از نسل نه
لهم بعد از نهم قائم
پس اول قول حضرت قائل الزمان
محمد علیهم السلام
و حسین و فاطمه آل
که علی است و حسن
منقول است که چهار نفر
و در خبر دیگر

قصری منقول است که پرسیدم از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام از عدد ائمه
فرمود که عدد ایشان عدد ماههای سال است ٥

از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست در تفسیر آیه کریمه اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
که فرموده است که حق تع هدایت کننده کسی است که در آسمانها ست و هدایت کننده
کسی است که در زمین است و در روایت دیگر چنین وارد شده است که هدایت کننده

اهل

اهل آسمانها را و هدایت کننده است اهل زمین را ۵

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که این مثلی است که زده است آن را خدای تعالی برای ما و فرموده است که خدا نور سموات و ارض است یعنی زینت دهنده آسمانها و زمین است و صاحب کتاب مصباح الواعظ ذکر کرده است که زینت داده است خدای تعالی همچنین بدوازده چیز آسمان را بدوازده برج و فرموده است وَ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا و زینت داده است سال را بدوازده ماه و فرموده است اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا یعنی بدرستی که شماره ماهها نزد حق تعالی دوازده ماه است و زینت داده است دریاها را بجزیرها و جزیرها دوازده تا است ۵

روایت کرده است جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این که میفرماید وَ الْفَجْرِ وَ لَیَالٍ عَشْرٍ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ یعنی قسم بصبح و ده شب و بشفع و وتر که ای جابر فجر جد منست و لیال عشر ده امام اند و شفع امیر المؤمنین است و وتر نام قائم است علیه السلم

حدیث

در کتاب امالی از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که گفت حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم از پدر خود از جد خود از پدرش از جد خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده است که بر شما لازم است خلقهای پسندیده پس بدرستی که خدای عز و جل مبعوث کرده است مرا بخلقهای پسندیده و از خلقهای پسندیده اینست که عفو کند هر از کسی که ظلم کرده باشد او را و بخشش کند بکسی که محروم کرده باشد او را و مواصلت کند با کسی که قطع کرده باشد او را و عیادت کند کسی را که عیادت او نکرده باشد ۵

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی وحی کرد بفرشته که فلان

شهر را از یوز بکن گفت یا رب العزة فلان کس یک طرفة العین معصیت نکرده است و در آنجاست چگونه کنم گفت بکن که هرگز یک ساعت روی خود را ترش نکرده است بسبب معصیت دیگران ۵

در خبر است که ایزد تعالی وحی فرستاد به یوشع بن نون که صد هزار مرد را از قوم تو هلاک خواهم کرد چهل هزار از نیکان و شصت هزار از اشرار گفت و یا رب خدایا نیکان را چرا هلاک میکنی گفت از آن

برای آنکه با بدان و اشرار دشمنی نکردند و از خوردن و خواستن و معامله کردن با ایشان حذر نکردند ۵

چه خوب فرموده

با بدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را
ذره‌ای ابر ناپدید کند ۵

ذکر بعضی از فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و شیعیان او

کهف در شرح السنة انقلبوا روایت کنند که چون علی علیه السلام فتح خیبر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اگر نه بیم از آن بودی که طایفه چند از امت من گویند در حق تو آنچه نصاری گفتند در حق مسیح

ابن مریم هر اینه میگفتم امروز در حق تو قولی را که نمیگذشتی بر گروهی مگر اینکه بر میداشتند از خاک قدمهای تو و از زیادتی آب وضوی تو برای اینکه طلب شفا کنند بآن و لیکن بس است ترا اینکه تو از منی و من از تو و اینکه نسبت بمن بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و اینکه تو راست گرمی چشم مرا و اینکه تو جنگ میکنی

با کفار

با کفار بر سنت من و اینکه تو در آخرت بر حوض کوثر خلیفه و جانشین منی و اینکه تو اول کسی خواهی بود که وارد میشود بمن در حوض کوثر و اینکه تو اول کسی که جامه بهشت پوشانیده میشود با من و بدرستی که شیعه تو بر منبرهای نور و روهای ایشان سفید خواهد بود و می باشند فردای قیامت در بهشت همسایگان من و بدرستی که جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است و پنهان تو پنهان من است و آشکار تو آشکار من است ۵

بکام عاشق دلخسته تا کی آیی صبح
کز انتظار تو عمرم بپایان آمد

چه خوش فرموده
عم فخذه کرا و تره شبل کریم
چو روز نگار دجله آتی البشر

لا یعلمه
حجت حق ابو علی سینا
در شجع آمد از عدم بوجود ۳۷۳
در شصا کسب کرد کل علوم ۳۹۱
در تکز کرد از جهان پدرود ۴۲۷

امانی ایضا
ای دل تو اگر سالک راه خدا شوی
در عالم حقیقت از اهل صفا شوی

امانی
ترک جان گیر امانی در عشق
اگرت عالم دل می باید

خواهی که آشنای سگان درش شوی بیگانه شو ز خویش که تا آشنا شوی

در رتبه خویش را بملایک توان رساند
گر هیچ نفس کرده پی مقتدا شوی

از ذره کمتری بحقیقت درین جهان
داری هوای آنکه بر اوج سما شوی

خواهی وصال دوست امانی در آن بکوش
کز هر چه غیر اوست بکلی جدا شوی

شعری در مذمت تریاکی

وله ذم تریاکی

گر نداری نشان تریاکی
بشنو داستان تریاکی

نه زن است و نه مرد و نه خنثی
آشکارا صفات تریاکی

سخن راست هیچگه جاری
نشود بر زبان تریاکی

از کمال کثافت و امساک
هست در جیب نان تریاکی

هیچو عهد مخنثان دایم
سست باشد میان تریاکی

قول و فعلش نقیض یکدیگر است
کرده ام امتحان تریاکی

میدهندش خود بخود هر روز
چند باشد توان تریاکی

از تعرض دمی نباید داد
ای امانی امان تریاکی

وله ایضا

از صبح من پیر مغان رفت از هوش
ور ناله من فتاد در شهر خروش

۵

دان شیخ

وان شیخ که خرقه داد و زنار خرید   تکبیر و زمن کرفت در میکده دوش

دیدند ز بس خراب عالم بره‌ش
این کفر که سوی مسجد روشن بدوش
کفتا الفقر حاجی بابا

کز همنفسان در بدر خواست خویش
مستی مجتبم چنان برد از هوش
کفتم بر این منوال

بیان در تحقیق صبح که از مفتاح الفلاح نقل شده

ذکر کرده است علامه جمال الملة والحق والدین در کتاب منتهی المطلب در تحقیق فجر اول و دویم کلامی را و آن این است بدان بدرستی که روشنی روز از روشنی آفتاب است و روشن نمیشود با آفتاب مکر چیزی که تیره باشد فی نفسه و کثیف باشد فی ذاته مثل زمین و ماه و اجزاء زمین و ماه و اجزاء زمین خواه متصل باشد و خواه منفصل و هر چیز روشن شود بسبب آفتاب سایه از آنچیز بطرف دیکر می افتد و بتحقیق که تقدیر کرده است خدای عز و جل بلطیف حکمت خود کردیدن آفتاب را در دور زمین پس هر کاه آفتاب در زیر زمین باشد سایه زمین می افتد در بالای زمین بر شکل مخروطی و احاطه می کند هوائی که روشن شده بروشنی آفتاب بهمه اطراف این مخروط پس روشن میشود اطراف این سایه مخروطی بروشنی آن هواء روشن اما چون روشنی هوا ضعیف است بسبب آنکه روشنی ذاتی نیست و از دیکری که آفتاب باشد کسب شده است بسیار در اجزای آن مخروط نفوذ نمیکند بلکه هر چند دور میشود آن روشنی زیاده ضعیف میشود

آن پس هرگاه ما در وسط آن مخروط باشیم در تاریکی سخت خواهیم بود پس چون نزدیک شود
آفتاب بافق شرقی میل کند آن مخروط سایه از بالای سر و بطرف مغرب می‌افتد و نزدیک
میشود بچشم آن اجزای کرهٔ اطراف سایه روشن شده بود بروشنی هوائی که از آفتاب روشن
شده بود و درین وقت اندک اندک قوتی میگیرد روشنی آن اجزا پس درمی‌یابد آن را چشم
در وقت نزدیک صبح و همچنین هرچند زیاد میشود نزدیکی آفتاب بافق زیاد میشود نزدیکی
روشنی اطراف سایه بچشم تا وقتی که طلوع آفتاب میکند بافق زیاد میشود و اول مرتبه که ظاهر
میشود روشنی نزدیک صبح باریک و بلند است مانند ستونی و آن را صبح کاذب میگویند و
شبیه است بدم گرگ بسبب باریکی و بلندی آن و صبح اول نیز میگویند باعتبار آنکه پیش از صبح
دویم است و آن را صبح کاذب میگویند بجهت آنکه افق در آن وقت تاریک است و بالا از آن
روشن شده یعنی اگر راست میگفت که آن روشنی آفتابست بایستی که آنچه نزدیک باشد
بآفتاب که آن افق است روشن باشد نه آنچه دور است از آن که بالای افق باشد و این
روشنی صبح کاذب تا مرتبه ضعیف است و باریک است در آن وقت روی زمین
نیز تاریکی که داشت باقی است بسبب سایه که دارد بعد از آن زیاده میشود آن روشنی
تا آنکه میرود بطرف طول و عرض و پهن میشود در عرض افق بشکل نصف دایره و این
صبح دویم است و این را صادق میگویند باعتبار آنکه راست خبر داده است نور
از صبح و ظاهر کرده است صبح را برای تو این است کلام شیخ علاء صر بلند گرداند خدای تعالی

مقام او را

و از دعاهائی که خوانده میشود نزد صبح دعائی است که روایت کرده است آن را در کافی
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده است که گذشت

دعائی که در صبح و شام گفته میشود

رسول

رسول خدا صلی الله علیه و آله بمردی که میکاشت درختی در باغی که داشت پس آنحضرت

در آنجا توقف کرده فرمود که آیا راه نمائی کنم ترا بر درختی که ثابت تر باشد بیخ

آن و زود تر باشد وقت چیدن میوه آن و پاکیزه تر باشد میوه آن آن مرد و باقی

تر باشد آن مرد گفت بلی راه بنما مرا ای پیغمبر خدا پس آنحضرت فرمود که هرگاه داخل صبح

شوی و داخل شام شوی پس بگو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ

اللهُ اَکْبَرُ یعنی تسبیح میکنم تسبیح خدا و ستایش میکنم مر خدا راست و نیست خدائی

مگر خدا و خدا بزرگست پس بدرستیکه از برای تو است اگر بگوئی این را بعوض هر تسبیحی

ده درخت در بهشت از انواع میوه و اینها از جمله باقیات صالحاتند حضرت امام محمد

باقر علیه السلام فرمود که پس گفت آن مرد بدرستیکه من گواه میگیرم ترا ای پیغمبر خدا

که این باغ من صدقه است مقبوض کرده شده برای فقرای مسلمانان که اهل صدقه باشند

پس خدای تعالی فرستاد این آیات قرآن را فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی وَاتَّقٰی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی

فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرٰی یعنی پس هر که بداد حقوق مال خود را در راه خدا و پرهیز کرد

از معاصی و تصدیق کرد بکلمه نیکو که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ است

پس زود باشد که آسانی دهم او را برای طاعتی که مأمور باشد و امّا کسی که بخیلی

کرد بدادن حقوق مال خود و بی احتیاج دید خود را و تکذیب کرد کلمه نیکو را پس مهیا

کرده ایم او را برای حالتی دشوار

سوانح سفر از قزوین بجانب اصفهان از شیخ بهاء الملة والدین محمد علیه الرحمة

و شاگردان که با او بودند از عرب و عجم

روز شنبه شد پس از قزوین　　　قاصد اصفهان بصد تمکین

دیده تو مبتلا شدیم درد
رفت اوراق ما با آب خرد

بینه انک و بین اراسنک
کل شخص ببصر ربک و دیک

ایها الناس حبذا ساوه
من یقل لا هو قول یاوه

جعفرآباد هست جای ملال
نیست در وی بغیر آب زلال

نان وصلوا اگر نه حاضر بود
میشدیم از گرسنگی نابود

کل من جاء قهروا نادی
وجعلنا الجبال اوتادا

هرکه گوید تمنّی ام لا
در جوابش نعم شنید و بلی

ان کاشان بلدة حسنة
ساعة فیه مثل عیش سنة

چون هلالی از سفر ضعیف شدیم
تا ببد ربه لطیف شدیم

قاسم آباد فیه شعیر
ان بطیخه کثیر کثیر

بین قهرود و بین مورچه خار
وقنا عنها عذاب النار

هست بین سر و فرق بر بین
حسن اورا چه حاجب بحسین

انکه دریا ... ازان شاد است
بیقین دان که دولت آباد است

بروز سه شنبه شعبان
که رسیدیم ما باصفهان

اصفهان جنة لغیر کلام
ختم شد والسلام والاکرام

۵

عالم

ذکر بعضی از فضایل خواندن آیة الکرسی

عالم فاضل محمد بن حسین مشهور بفخر الدین سماکی حسینی در شرح آیة الکرسی ذکر
کرده است که روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده است کسی که
بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز نه حاجبی مانع او نمیشود از داخل شدن بهشت مگر موت
یعنی چون نمرده است داخل شدن بهشت نمیشود و بعد از موت البته داخل بهشت خواهد شد
و مواظبت نمیکند بر خواندن آیة الکرسی مگر صدیقی یا عابدی و کسی که بخواند آیة الکرسی را
در وقتی که خواهد بخوابد ایمن میگرداند خدای عز و جل او را بر نفس خود و همسایه اش و همسایه
همسایه اش و خانهای حوالی او ۵

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گفته است که همه خیر در سه چیز است در نظر و خاموشی و حرف زدن پس هر نظری که نبوده باشد از برای عبرت و هر خاموشی که نبوده باشد از فکر آن غفلت است و هر حرف زدنی که نبوده باشد در ذکر خدا
آن حرف زدن لغو است و کسی که نبوده باشد نظر او برای عبرت کردن پس آن نظر لهو است

خدای عز و جل میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه شیخ عارف ابو سعید گفته است توکل واگذاشتن امر است بحق سبحانه و تعالی ... او

و توکل از صعب ترین منازل عامه است و ضعیف ترین راه هاست نزد خاصه از برای
آنکه حق تعالی واگذاشته است همه امور را بوجود و مایوس کرده است عالم را از مالک بودن
چیزی از آن امور ۵

شیخ عارف شیخ عبد الرزاق کاشانی گفته است که نیست سبب آنکه توکل صعب ترین
منازل عامه است مگر آنکه چون عامه محجوب و باز داشته شده اند باسباب برای محقق

که ایشان را می باشد بنفسهای خود و چیزهائی که موافق نفوس و خواهشهای ایشانست

از چیزهای مشتبه پس در آویخته اند بچیزی که حاصل میشود بآن از اسباب و اموال

از برای انکه مال مادّه خواهشهاست پس میل کرده اند بسوی آن پس ایشان میترسند

از تلف شدن نفوس خود اگر ترک کنند اسباب را پس اعتماد نمی کنند بر خدای عزّ و جلّ

و تعلیل میکنند افعال خود را بعقلهای خود که مشوب بوهم است و میگویند که خدای عزّ و جلّ

عطا کرده است بما عقل و قوّت و قدرت پس قد ایمان آنها قوّت ندارد که معارضه کند

با وهمهای آنها و نمیدانند این را که امر چنین است نیست و تاثیری نمی باشد قدرت ایشان را

پس غافل شده اند از آنکه خدای عزّ و جلّ واگذاشته امرها را بآنها پس ازین جهت است که توکل

صعبترین منازل است بر آنها و امّا خاصّه چون یقین میدانند که همه امور با خداست و اینکه

اشرف و اکمل خلایق یعنی پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله مخاطب شده بقول خدای عزّ و جلّ که

فرموده لَیسَ لَکَ مِنَ الأمرِ شَیءٌ یعنی نیست برای تو از امر چیزی پس چگونه نزد دیگری از

مخلوقات از اختیار امری تواند بود و هرگاه نبوده باشد امور ایشان بر دست ایشان

و همه امور بدست خدا باشد پس چه چیز را میگذارند بخدا و در چه چیز او را وکیل میگردانند

پس توکّل اضعف راههاست نزد ایشان

از کلام بعضی اکابر است که گفته اند ای شخص بهترین عبادات شما رد نفسهاست با خدای

عزّ و جلّ و اگر چشیده باشی شیرینی بندگی را با پروردگار خود میدانی که هر چیزی غیر او

باطل است ای شخص عباد رحمن آنچنان جماعتی اند که گذشته اند از مهالک نفس و رسیده اند

بحضرت عدل و دیده اند از جانب طور دل آتش را ۵ این فقره اشاره است بآیه کریمه

که در باب حکایت موسی علیه السّلام در قرآن مجید مذکور است و مراد ازان آنست

که چون بخیر

که چنانچه موسی علیه السلام دید از طرف کوه طور آتشی و باهل خود گفت درنگ کنید
در همین مکان بدرستی که دیدم آتشی را شاید که بیاورم از برای شما از آن آتش جزوی
یا بیاورم پاره از آن آتش شاید که شما گرم شوید بآن پس چون آمد بدان آتش ندا
کرده شد از کنار طور در بقعه مبارکه از درخت آنکه ای موسی بدرستی که منم خدائی که
پروردگار عالمیانم شما نیز دل خود را مثل آن بقعه یا آن درخت کنید که از آن ندای
وحی شنوید ۵

از کلام اکابر است که اگر بوده باشد نان لقمه در دست که همی شکند آن را در دهان
مهمان خود ۵

وگفته‌اند که ثنا باشد که بوده باشد بخشش غلط والتفات گناه یعنی بخشش بی جا
و بیموقع و التفات بکسی کردن که اهل آن نباشد گناه است ۵

وگفته‌اند که اگر مصور شود راستی بصورت شیر خواهد بود و اگر مصور شود
دروغ بصورت روباه خواهد بود یعنی راستگو مثل شیر است که از کسی خوفی و خجالت
نمیدارد و دروغگو مثل روباه است که بی جهت ترسناک است ۵

در پیری نیز گفته

سیه تا بود بادام او از جور ایام
شد از عین سفیدی مغز بادام

بیاض موی او شد عیب او را
[illegible]

میرزا ابراهیم [illegible]

افکنده است یارم از عشق آتشی بجانم
آن آتشی که سازد خاکستر استخوانم ۵

در بوستان ندیدم سرو روان خود را — زین غم برون شد از تن یکبارگی روانم

بهر لیلی بدل کرد هیچکس ندیدم را هی — اکنون نمی‌توانم از بسکه ناتوانم

بس کامدم بکویت کشتم سبب بچشمت — دانسته‌ام که اکنون بر خاطرت گرانم

ای دهلی چگویم در وصف آن جفاجو — هر چند بیش گویم قاصر بود بیانم

انوری

دنیا که گرفته در دل و جان تو جایت
هان تا به بخیلی نکند رسوایت
آن را بکسی ده که بگیرد دستت
یا پیش سگی نه که نگیرد پایت

ملا محمود دهلی

گر چرخ فلک نان ندهد دندانگو
ور دلبر مهوشم دهد دهدانگو
گر این دهدم آن ندهدم آن ده گو
هنگام جوانی و لب خندانگو

داشتم حرمت خود از خدا ز غنا ننگ و عار
کم خدا از مفلسی صد سال است
چشم حرمت خدا الحمد در عالم آشکار

ولد ایضا

پیر پیری درکار مسکنت فقیر

ولد ایضا

عمر صد من و جوانی بودم
این زمان که خدا و مفلسی پیر

ده که گر بر کرم جهان کرم و زن جهان را بحکم است
هیچکه مانع نشد این جهان را این حصار

ولد ایضا

لعبت و ذات و خلق و جود و دم سبو کنند
چون اشکنند سفال سنگ کوی او کنند
ای شاه منظر از همه حضرتت ما را نکو است
هر چند که رعایت خود هم نکو کنند

سوی

جای سکش مرا رسنی در کلو کنید
سوی شکار می‌رود آن شهسوار حسن

بخولی نا همان چو حباب صبا
انفس کرنا بعد صبا است همه ۵

تا کی ز تصرف خم خوبان آوردن
بهای بکی بکنی صفا ار آوردن
تا موش کرا حاصل همه یکسخن است
رواز همه تا فتن بیار آوردن ۷

رباعی

خوش آنکه ز سوز عشق تابی دارد
در دیده ز ابر شوق آبی دارد
از همدمی بخبران نامه روی
کنجی و کفافی و کتابی دارد

نفسی صلا اکر ز نفس و فضیلت است همه
اسباب ضرب عمر و زینت است همه

فرد

بحر بقطره اگر خطاب نویسید
قطره بدریا چنین جواب نویسید ۵

مطلع

ز دوست هر که ترا بی تو از خود خواهد
مرا ز خاطر سعدی را ز خاطر بدر است

مولانا حسن زاده

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در نهج البلاغه فرموده است که خوشا
حال کسی که همیشه در رضا نه خود
باشد و بجوید وقتی را که خدای تعالی
برای او تقدیر کرده و مشغول
شود بطاعتی که خدای تعالی
از او طلب نموده و بکرید بگناهان
خود ۵

حضرت علی بن الحسین زین
العابدین علیه السلام فرموده است
که فخر نکند کسی از شما بر یکدیگر که

پس بد رسی که شما بندگانید و آقا یکی است پس هیچ یک از شما را نمیرسد که بر دیگری فخر و
مباهات کند بسبب انکه همه بنده اید و آقا دیگری است که خدای تعالی است

منقول است که چون عصیان کرد حضرت آدم علیه السلام پروردگار خود را گریست بلو هر چیز که در بهشت بود بعضی از طلا و نقره پس نگاه کرد حق عز و جل بسوی طلا و نقره که چرا آنرا پسندید آدم گفتند که ما گریه میکنیم بر حال کسی که عصیان تو کند خدای تعالی فرمود

که قسم بعزت و جلال خود که میگردانم قیمت هر چیز را از شما و میگردانم فرزندان ادم را بنده شما

ذکر حدیث شریف در مذمت طلا و نقره

سخنانی چند نقل شده است از کتاب مجمل الحکمة

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه ایزد عز و علا انسان را بیافریده اند و چیز از تن و جان تن جسدی است از ارکان و باز کشت
او هم با ارکان است و جان جوهریست روحانی از واهب صورت بتن پیوسته و باز کشت
او هم بواهب صورت بود و هر چیز بجنس خویش باز گردد و این تن و جان متضاد آیند هم بصورت
و هم باحوال اما تا دو لعل هستی کنند پس مردم از بهر انکه جان وی همه از جای دیگر است بیشتر
تمنای وی از بهر آخرت باشد و تن از انکه مردم خواهد باشد همه تمنای وی آراستن و جستن
لذت باشد و بیشتر خصالها که در انسانست متضاد آیند چون مردن و زندگی و خواب و بیداری
و علم و جهل و عقل و حماقت و بیماری و تندرستی و پارسائی و بخل و سخاوت و الم و لذت
و رجا و خوف و صدق و کذب خواهد بود و حق و باطل و صواب و خطا و خیر و شر و
مجموع این جمله از تن و جانست و انچه ما بر شمردیم بتن اضافت توان کردن بلی همه
خصال حمیده است بجان اضافت و هر چه نه مهملست بتن اضافت و اما حد انسان
که قرار داده ایم و آن حی ناطق است و حیات و نطق از جهت نفس است و مرات و فساد

ازجهت

از جهت تن ونفس جوهریست نورانی وسماوی وحی است از خویشتن نه از چیزی دیگر
وتن بجان زنده است وجسم طبیعی است کرا ورا طعم ولون وبوی وثقل وسکون است وباز
کشت او بمرکز خاکست واخلاط وی هر یک برکن تا رشود وجان عالمست بالقوة ومقابل
تعلیم است تا بدان درجه رسد که استنباط کند وتن جاهل است قطعا چه اگر علمی هست
بجان قایم است نه بتن پس اگر جان انچه اندوخته باشد پسندیده ونیکو بود بهتر بن جای
وی بود واگر بضد آن بود بضد میدان چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
آیا پس گمان میکنید اینکه خلق کردیم شما را عبث واینکه شما بسوی ما بازگشت نمیکنید   همچنانکه بدید آوردیم ما نخستین آفرینش
نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ پس گوییم همچنانکه مال وسیم
اعاده کنیم او را وعده ایست بر ما بدرستی که هستیم ما کنندگان   وغنیمت ضیعت است علم ومعرفت
حقایق ضیعت جان است پس آدمی که نفس او بالقوة عالم است این علم او را از قوة
بفعل نیاید الا بدو چیز اول استادی زیرک معتمد دویم استنباط کار خود تخریج کند
اما انکسی تخریج کند که نفس او را بغایت قوت باشد چون نفس انبیا واولیا وحکما
پس دانش بر دو وجه بود یکی آنکه انبیا راست بی واسطه استاد مرشد وجواب سؤال
باشد دویم بآموختن باشد وآموختن بی سؤال وجواب واستاد نباشد وعدد سؤالات
نه است وآن هل هو ومتی هو ولم هو وما هو وکم هو وکیف هو وای شیء هو
واین هو ومن هو است

میر حسینی سادات

نه مبتدی و نه منتهی میبینم   نه در ربدی و نه در رهی میبینم

در من نگر ای هر دو جهان خاک درت   کز هر دو جهان دست تهی می‌میرم

حکیم سنائی

زانکی کرد سر بر حرف زنهفت
کشتهٔ خویش خشت و دیبه چه گفت

کای همه زان تو و هم آن کهن
رزق بر توست هر چه خواهی کن

از هزار اندر نیاید یک او
وانکه اندک نباشد اندک او

دل به شغل فضول خلق مبند
دل در و بند و ستی از غم و بند

کار تو جز خدای نگشاید
بخدای از خلق هیچ آید ۵

شخصی با بن مبارک گفت که وصیت کن مرا بوصیتی مختصری که جامع باشد ابن مبارک گفت بر تو لازم است که اصلاح کنی دل خود را بسبب آنکه دل پادشاه بدن است پس هرگاه باصلاح آید کار پادشاه باصلاح می‌آید کار سپاه

واز ذی النون منقول است که گفت دل مثل خانه است که احتیاج دارد به عمارت و تعمیر و بدن مثل جلد و پوست است محتاج می‌باشد به پاکی و نقش

مثل چهار پاست محتاج میباشد به یاضت

موعظه در نقود نثر مذکور است که کسی که ایمان نیاورد بقضای من و صبر نکند ببلای من و شکر نکند نعمتهای مرا

پس باید که بگیرد پروردگاری غیر من ۵ کسی که شب را صبح کند در حالتی که اندوهناک باشد بر دنیا پس گویا که صبح کرده در حالتی که غضبناک است بر من ۵ کسی که تواضع کند برای مالداری بجهت مالداری او برطرف میشود دو ثلث دین او ۵

ای فرزند

ای فرزند آدم هیچ روز تازه نیست مگر آنکه می آید بسوی تو از جانب من روزی تو
و هیچ شب تازه نیست مگر آنکه می آیند ملائکه از پیش تو با عمل قبیح که کرده تو خیر
من بسوی تو فرود آینده است و شر تو بسوی من ببالا می آید ۵ ای فرزندان
آدم مزارعه کنید با من و معامله کنید با من و سلف بفروشید بمن نفع میرسانم شما
از جانب خود بنفعی که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و خطور نکرده
باشد بخاطر هیچکس ۵ ای فرزند آدم بیرون کن دوستی دنیا از دل خود پس بدرستی
که جمع نمیشود دوستی من و دوستی دنیا در یک دل هرگز ۵ ای فرزند آدم بکن آنچه را
امر کرده ام بتو و ترک کن چیزی را که نهی کرده ام ترا میگردانم ترا زنده که هرگز نمیری
ای فرزند آدم هرگاه بیابی سختی در دل خود و بیماری در جسم خود و کمی در مال خود
و تنگی در روزی خود پس بدان که تو تکلم کرده در چیزی که حاجتی نیست ترا بآن
ای فرزند آدم پس بسیار کن توشه را پس راه دور است و تخفیف ده بار را پس راه
باریک است و خالص کن عمل را پس بدرستی که مترصد عمل بینا است و تاخیر کن خواب را تا قبر
و ببر بزرگی خود را بسوی میزان و لذت بقاء خود را بسوی بهشت و برای من باش که خواهم بود
برای تو و نزدیک شو بسوی من بسهل انگاری بدنیا که باعث این میشود که دور شوی
از آتش ۵

کلام غزالی در فرق
میان رجا و امنیه

از کلام غزالی است در اینکه فرق
میان رجا و امنیه اینست که رجا می باشد بسبب
اصلی شئ نمیباشد بر اصل مثال آن اینکه شخص کاه
کسی که زراعت کند و سعی کند بعد امید دارد اینکه
بعد از آنکه بعمل [illegible] زراعت تحصیل فضل
حاصل شود از [illegible] باشد و دیگر بعد از عمل
نکند و هیچ زحمتی نکشد
کار نکند

وبجوابد و در همه سال غافل باشد پس هرگاه برسد وقت خرمنها بگوید که امید دارم اینکه حاصل
شود برای من صد قفیز پس گفته میشود باو که از کجا حاصل شد برای تو این امیدی که اصلی
برای آن نیست پس همچنین بنده خدا هرگاه سعی کند در عبادت خدای عز و جل این عبادت
و ترک کند معصیتها را و بگوید امید دارم اینکه قبول کند خدای عز و جل این عبادت کم را
و تمام کند این کوتاهی و تقصیر مرا و عظیم کند ثواب مرا پس این رجا ست اما هرگاه غافل
باشد و ترک کند طاعت خدا را و مرتکب شود معصیتها را و پروا نکند بغضب خدا و رضای
او و وعدهای رحمت او را و وعیدهای عقاب او را بعد از آن گوید که امید دارم از خدای تعالی
بهشت را و نجات از دوزخ را پس این تمنی است که حاصلی برای او ندارد نامیده است این را
رجا و حسن ظن بخدا و حال اینکه چنان نیست

شخصی
نقل کرده که روز قیامت امر میشود
عابدی را که ظاهر شده بود از او
اورا امر میشود بعبادت بسیار
بسوی جهنم پس ملتفت میشود
تعالی بنور امید بسیار
رحمت خدای عز و جل
و اسیر بهشت ببرند
در غضب شده
الرابع

از من چیزی را که دلالت کند بر یاس از رحمت خدای عز و جل بدرستی که رحمت خدا نزدیک است
بنیکوکاران تا قایل گوید پس قسم بعزت خدا که بکر بیرآورد کلام او مرا و باید که نظر کند عاقل
بحال پیغمبران و ابدال و اولیا و سعی آنها در طاعات و صرف کردن آنها عمر خود را در
عبادات که ضعیف و ناتوان میشوند از عبادت نزد روز و نزد شب آیا نبود از برای
آنها حسن ظنی بخدا بلی قسم بخدا اگر ایشان دانا تر بودند بوسعت رحمت خدا و نیکو تر
بود گمان آنها ببخشش خدا از هر گمان کننده ولیکن دانستند اینکه این معنی بی جد
و سعی تمنی محض است و غرور محض پس باید که سعی کند در عبادت و طاعت تا حاصل

شود

ثنانی و خشک که مفصلا است
از آیات زعلیه الرحم

شود برای ایشان رجائی که ان نیکوترین بضاعتر است ۵

مجموعه روایت

از جمله کفته شد باید که بیش جهل
فعل کنید از طاعت معبود
یعنی تا جمع کنید زاد برای آنها
دینار او و جوال کجا بود آورد
کفت برای آنکه شما نعمتی کرده بد
تا خوش داریم که آن را ابوذر
کفتند که چه سبب است شما را اکر
با مرد زن رضی الله عنه

می بینی قدوم ما را بر خدای عز و جل ابوذر کفت اما نیکوکار مثل مسافر یست که وارد شود باهل خود و اما کناه کار پس غلام کریخته ایست که بیاید پیش آقای خود آن مرد کفت پس چکونه می بینی حال ما را نزد خدای عز و جل کفت عرض کنید عملهای خود را بر کتاب خدا بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که بدرستی که نیکوکاران هر آینه عملهای در نعمتهای بهشت اند و بدرستی که فجار و بدکاران هر آینه در جهنم اند پس آمرد کفت پس کجا است رحمت خدای عز و جل ابوذر کفت بدرستی که رحمت خدای تعالی نزدیکست بر نیکوکاران

از کلام
عمکین اعرابی است
که جهاد کرده بود در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و کار از و پرسیدند که
چه امید داری در
جهاد نعلکه در خدمت
حضرت بود عمر ابن
کفت که تحقیق دانیم
است از فنا صوف

و امید داریم که اکر بار دیکر جهاد کنیم تخفیف داده شود از ما ضعف دیکر ما ن ۵

ذکر ایام سعد و نحس و مبا
که در ماههای عرب واجب مباشند

اختیارات
ماه
ایام

از اهل بیت علیهم السلام که نقل
شده از خط ابن ادریس رحمه الله ایام
مبارکه هفده روز است روز اول
ماه عرب و دوم و سیم و ششم و هفتم
و ششم و پنجم و دهم و چهاردهم
و هفدهم و نوزدهم و
بیستم و بیست و
دویم

و بیست و سیم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی ام و ایام

میان شش روز است روز چهارم و دوازدهم و یازدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و ششم و ایام نحوست هفت روز است روز سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم

بعضی از عارفین گفته اند که جمع شده است خصلتهای نیکو در چهار چیز کم گفتن و کم خوردن و کم خواب کردن و گوشه گیری از خلایق ۵

منقولست که شخصی از عارفین بعیادت عارفی رفت پس دید او را که مبتلاست بمرضهای بسیار و المهای سخت در مقام تسلی با او گفت ای شخص کسی که صبر نکند بر بلا پس صادق نیست در دعوای خود در محبت عارف بیمار گفت نیست چنانکه گفتی و لیکن کسی که نیابد لذت بلا را در بلا پس نیست صادق در دعوای محبت ۵

منقولست که عابدی اراده کرده بود که بفروشد ملکی را که داشت برای اینکه قیمتش را آن را تصدق کند بعضی از اصحاب او گفتند که اگر نگاه میداری آن ملک را برای عیال تو بهتر خواهد بود پس عابد گفت نه

بلکه ذخیره میکنم آن را برای خود بپیش خدا و ذخیره خواهد کرد خدای عز و جل برای عیال من ۵

منقولست از بعضی عارفین که هرگاه بیاشامد دل دوستی دنیا را نفع نمیکند در آن بسیاری موعظه همچنانکه بدن هرگاه مستحکم شد در آن درد نفع نمیکند در آن بسیاری دوا ۵

منقولست که عابدی چهل سال روزه داشت که هیچ کس را از دور و نزدیک بر آن علم حاصل

نشد

نشد بر همیاشت غذای خود را که در راه تصدق کند پس گمان میکردند اهل او که میخورد غذا را در بیرون و اهل بازار گمان میکردند که خورده است غذا را در خانه خود

در کتاب کافی مذکور است که آمد مردی صاحب ثروت بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که جامه پاکیزه پوشیده بود پس نشست نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آمد مردی تنکدست که جامه چرکن پوشیده بود و نشست نزد آن صاحب ثروت پس جمع کرد آن صاحب ثروت اطراف جامه خود را از پایین رانهای خود حضرت پیغمبر ص با آن صاحب ثروت فرمود که آیا ترسیدی که ملاقات کند تو را از فقر او چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که برسد باو از مالداری تو چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که چرکن کند اطراف جامه تو را گفت نه گفت پس چه باعث شد تو را که بر اینچه کردی آن مرد گفت یا رسول الله بدرستی که مرا رفیقیست که زینت میدهد برای من هر بدی را و بد وا مینماید برای من هر خوبی را و بتحقیق که گردانیدم برای آن بی چیز نصف مال خود را پس حضرت پیغمبر ص فرمود با آن بی چیز که آیا قبول میکنی گفت نه پس از روی تعجب آن مرد صاحب ثروت گفت با آن بی چیز که چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که داخل شود مرا آنچه داخل شده تو را که آن رفیق باشد که زینت میدهد هر بدی را و بد وا مینماید هر خوبی را

در کتاب کافی روایت شده که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ای گروه مسکینان خوش باشید و بدهید خدا را بخوشنودی رضا بمسکین بودن خود از دلهای خود تا ثواب دهد شما را خدای عز و جل بسبب بی چیز بودن شما پس اگر چنین نکنید نیست ثوابی برای شما

بسبب الحجری ۵

شیخ بهاء الدین

عادت ما نیست رنجیدن ز کس
ور بیازارد نگوییمش بکس

ور برآید دود از بنیاد ما
آه آتش بار ناید یاد ما

ور بنوما شوریکان در یک سبد
تخم ظالم را براندازیم زود

رخصت ار یابد ندا آه سحر
عالمی بر هم کند زیر و زبر

وله ایضا

ای وعید و وعده ات اخیر آمده
زهر قهر تو شکر ریز آمده

جان ببوسی محو آن شهریار
مژده ای عشاق کاسان کشت کار

شیخ بهاء الدین ایضا

کس نشد از جرم جاندان رد
عفو بحد جرم خواهد بعید

لطف تو بالذات مقرون بالعرض
وز عتابت رحمت باشد غرض

ابذلوا ارواحکم یا عاشقین
ان تکونوا فی هوانا صادقین

در حیلتی کن تا شاید دوستان
تدعوان بین ذلک الرایجهوان

پیر چون کشتی گران جانی مکن
گوسفند بی شعبانی مکن

هر که در اول نشاند جان نثار
جان دهد آخر ز درد انتظار

از تو تا مقصود یک گام است و بس
گام برداری بکام دل برس

برهلا را مشب بر انتظار اینیاز
پاسبان در خواب و در شه عزیز ناز

بکون

بر کف پای سکش بی خیل و قال
چشم خود هر چند میخواهی بمال

ولد ایضا

آنانکه شمع آرزو در بزم وصل افروختند
از تلخی جان کندنم از عاشقی واسوختند

دی مفتیان شهر را تعلیم کردم مسئله
وامروز از اهل میکده رندی ز من آموختند

چند رشته ایمان من بگسسته و بند اهل کفر
یک رشته از زنار خود بر رشته من دوختند

یاد بر چرخ طالعنا تا نکه در بازار عشق
الا ایش در د استند دنیا و دین بفروختند

شوریدگان عشق او در هر قدم در هر نفس
صد کوه بلا [illegible] و بلا [illegible] اندوختند

صاحب مجموعه
آنانکه صرف عاشقی از بهر عشق آموختند

فرماید
وارسته گشتند از خود و [illegible]

گر [illegible] ما تا نظر بجمال و کمال
از خرقه من پارها بر طیلسانها دوختند

دیدند اهل صومعه تا طالم از عشق و جنون
از طاعت و طامات خود یکبارگی واسوختند

شعری از اصحاب حال گوید

با آتش عشق و درد دلم زد تابی
بگشاد درم بیم ز حقیقت بابی
این معرکه شعبده تا بعد خیال
در چشم خدا بین نبود جز خوابی

ایضاً

این خوش نفسی چیست که با باد صباست | وین بوی گل و نوای بلبل ز کجاست
باغیست که اینها همه گلدستهٔ اوست | این جنبش مختلف نه از باد هواست

وله

انجا که تو بکند رعد و برکه‌ی پی | گل بعید و لاله رویدا ندمه وی

سؤال

چه فرمایند سید المحققین سند المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین ایده الله علی مسند الاجتهاد الی یوم الدین درین مسئله که مخالفان دین مبین متین حق حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که عبادت و طاعت بطریق اهل سنت و جماعت بجای آورند آیا طاعت و عبادت آن جماعت مقبول باشد یا نه و ستیان آیا داخل دوزخ شوند یا نه و مخلد در آتش و معاقب بعقاب ابدی خواهند بود یا نه و ستیان کافر باشند یا نه و نجس ایشان حکم میشود یا نه و اگر برطوبت با ایشان ملاقات کنند نجس میشوند یا نه و اهل سنت دشمن حضرات مقدسات باشند یا نه بینوا توجروا

جواب

بدرستی که عبادت این جماعت مثل خاکستری است که سخت بوزد باد باد در روزی که باد سخت می آمده باشد و احادیث از پیغمبر صلعم و اهل بیت و صلوات الله علیهم درین باب بیانیه برانست که بحدید و احصاء آن شنو نتوانند شد و شماره و استقصاء آن توان کرد حتی اینکه عامهٔ اهل سنت چهر جای خاصه نقل کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه بنده خدا اگر عبادت کند خدای تعالی را میان رکن و مقام تا اینکه بگردد مثل حبات کهنه در حالتی که روزه بگیرد روز را و برپای دارد عبادت را در شب و حج کند و عمره بیاورد چندین هزار مرتبه مقبول نکند خدای تعالی نافله را و نه فریضه را از او

مادام که مقترن نباشد بولایت حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و اولاد معصومین
او و نمانده شبهه از برای احدی از امامیه درین باب بسبب اجماع و احادیث که از ائمه
علیهم السلام منقولست پس این دو دلیل است از جانب پروردگار و بر آنکه هر طاعت از صحت
عبادت و مستحق ثواب شدن بسبب عبادت مشروط است بایمان با آنکه اجماع کرده اند
بر آنکه داخل نمیشود بهشت را مگر کسی که اقرار داشته باشد بولایت علی بن ابیطالب و بیزاری
از دشمنان او و نیست بعد از دنیا منزلی مگر بهشت یا دوزخ و مأوای منافقان جهنم است
در حالتی که مخلد خواهد بود و بد مکان بازگشتی است جهنم و جایگاه ایشان در درک
اسفل است از دوزخ هرگاه پخته شود پوستهای ایشان بدل میکند خدای عز و جل
ایشان را پوستهای غیر آنها و تخفیف داده نمیشود از ایشان عذاب و نه یاری کرده
نمیشوند بلکه از حضرت سید الصادقین مرویست که اهل سنت بدترند از یهود و نصاری
و دلایل واضحه از عقل و نقل و کتاب خدا و احادیث اهل عصمت از طرق مخالف و
مؤالف دلالت کرده است بر کفر ایشان و کسی که اراده داشته باشد که بتفصیل بر آن
مطلع شود باید رجوع کند بکتاب ما که موسوم است بنقض دعائم الخلاف در بیان کفر
همه اهل نفاق و در آن کتاب شفائی است برای کسی که علیل باشد و آب خنکی است برای کسی که
تشنه باشد و بتحقیق که فضا کرده ایم در آن کتاب حق بیان را و اقامه کرده ایم در آن موازین
برهان را و کفر اهل سنت ظاهرتر است از شمس و واضحتر است از آنکه گذشتن دیروز
متفرع میشود بر کفر آنها حرام بودن ذبیحه ایشان و نجاست ایشان و سهلترین چیزی
که تعریف کرده اند اصحاب ما بآن اصحاب ما ناصبی را اینست که ناصبی کسی است که بغض یکی
از ائمه علیهم السلام داشته باشد یا بغض شیعه ایشان داشته باشد و بعضی گفته که مخالف

باشد شیعه را بمذهب وانا بن حیثیت که مخالفاست از ضروریات است و دلیل است برین
قول خدای عز و جل که فرموده است که وَمَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَاِنَّهُ مِنهُم یعنی کسی که دوست دارد
ایشان را از شما پس بدرستی که او از ایشان است و قول خدای عز و جل که فرموده است
لا تَجِدُ قَوماً یُؤمِنُونَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَن حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَو کانُوا
آباءَهُم اَو اِخوانَهُم اَو عَشِیرَتَهُم یعنی نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بخدا و بروز
بازپسین که ایشان مودت ورزند و دوستی کنند کسانی را که خلاف کنند با خدا و رسول
یعنی هرگز مؤمنان اهل خلاف را دوست ندارند و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول
پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و از جمله دلایلی
که صریح است در نجاست هر کس که مخالف فرقه ناجیه باشد قول خدای عز و جل است که فرموده است
کَذلِکَ یَجعَلُ اللهُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ یعنی همچنین میگرداند خدا خباثت و
نجاست را بر آنانکه ایمان نمی آورند و هر مخالفی نیست مؤمن باجماع امامیه و معلق
ساختن حکم گردانیدن نجاست آنانکه ایمان نمی آورند بوصف ایمان نیاوردن از ظاهر
ترین دلایل است بر نجاست غیر مؤمن و چگونه نمی باشد کسی که مقدم و پیش دارد خسیس یعنی
ابو بکر و بخیل قبیله تیم (یعنی ابوبکر) و ضعیف قبیله عدی و ولد الزنا (یعنی عمر) و بخیل بنی امیه (یعنی عثمان) را دشمن یا کسی که
نسبت است در کمال بمرتبه که بسیاری از مردم شک کرده اند که آیا او خدا است حال آنکه
خدای عز و جل برای هیچ مردی دو دل قرار نداده که بیکی از آنها دوست دارد کسی را و بدیگری
دشمن دارد او را و شاهد است برین مدعا قول شاعر که گفته است تُحِبُّ عَدُوِّی ثُمَّ
تَزعُمُ اَنَّنِی ٭ صَدِیقُکَ اِنَّ الرَّأیَ عَنکَ لَعازِبُ یعنی دوست میداری دشمن
مرا و گمان میکنی که من دوست توام بدرستی که عقل از تو پنهان شده است و هدایت

فرموده است

وهدایت فرموده است بسوی این ما را سیّدا وصیّا علیه الصلوة والسلام بقول خود که
فرموده است دوستان تو سه کس اند و دشمنان تو سه کس اند دشمن تو و دشمن دوست
دشمن تو و دشمن دوست تو بجمله که از اهل خلاف وحلول مخلّد بودن آنها در دوزخ
اظهر من الشمس است و در اینجه مذکور شد غنا و بی احتیاجی است از زیاده بر آن برای کسی که
از اهل فهم باشد و متمسّک شود بعروة الوثقی ولایات اهل بیت و نیست بعد از حق
مگر گمراهی و راه نجات یافتن در آخرت بسبب دین باطل محال و ممتنع است و فائز شدن
ببهشت بر دوستی اهل بیت حواله شده است نوشته است این فقیر احسین بن حسن
الحسینی ٥

حکایت عجیبه

حکایت صاحب کتاب حیوة الحیوان از ابن اثیر نقل کرده که در کتاب کامل التاریخ
گفته است که در حوادث سال ششصد و بیست و سه هجری همسایه داشتم که او را
دختری بود صفیّه نام چون عمر آن دختر بپانزده سالگی رسید روئید برای او
آلت رجولیّت و ریش بهم رسانید ٥

و شیخ بهاء
الدین محمد علیه الرحمه گفته است
که نظیر این نقل شده
ذکر کرده است حکایة
مستوفی در کتاب نزهة
القلوب و بعضی دیگر از
ارباب تاریخ نیز
نقل کرده اند که دختری
بود در تفرش که از ولایات اصفهان است بشوهر رسید برای آن دختر در شب زفاف
خارشی در موضع او بعد از آن در آن شب بیرون آمد برای او آلت رجولیّت و انثیان
و مرد شد و بود این واقعه در زمان اولجایتو خدابنده ٥

عشق

افلاطون گفته است که عشق
فعلیست طبیعی که متولد
از وسوسهای طمع آدمی
و نقصان نشود از بلایا
هیکل طبیعی که احداث
میکنند برای شجاع و جبان
و برای بخیل دل بخشیدن

و میپوشانند هر انسانی را عکس طبیعت او ۵

بعضی از حکما گفته اند حسن آهن ربائی است روحانی که جذب کرده آن دلها را بالعلّی
و سببی نیست غیر از آنکه حسن این خاصیت دارد و بعضی از حکما گفته اند عشق
الهامی است شوقی که افاضه میکند او را خدای تعالی بر هر صاحب روحی تا حاصل شود
برای او بسبب عشق چیزی که ممکن نیست حصول آن برای آن صاحب روح بغیر عشق

بدان نفس تمام کرد
از
و تشنه دریغ میشود
لطیف میکند از سبب آن
کرد عارض میشود درد را
چرا سببی که گفته عارض نیست
از یحیی بن اکثم که عشق چیست
منقولست که مامون پرسید

حضار آن مجلس بود گفت خاموش شو ای یحیی بر تو نیست که جواب گوئی در مسئله طلاق
یا محرمی که صید کند اما مسئله عشق از مسائل ماست و ما صید اهیم آن را مامون گفت ای ثمامه
بگو تمام گفت عشق همنشینی است صاحب نوبت مصاحبی است مالک راهای آن مشکل است
و حکمهای آن جاریست مالک میشود بدنها را تا ارواح و دلها را با خاطرها و عقلها را
با همتها پس مامون گفت بتمام نیکو گفتی و بخشید باو هزار دینار ۵

شیخ ابوعلی
سینا تصنیف کرده است
رساله در باب عشق و طول
داده است گفتگو را و ابرام
و ذکر کرده است در آن
رساله آنکه عشق مخصوص
بنوع انسان نیست
بلکه سرایت کرده در جمیع
موجودات

اما ازین

افلاك و عناصر و موالید ثلاث یعنی معدنیات و نباتات و حیوانات ٥

معلوم حال نشد که
از آنها را پیش چون
آن پسر عاشق شده بود
هنوز ضرورت تا آنکه
که کنیزان و معشوقان
النفس پس بهرام بود مسلط
پسر بود که همت و دین
که بهرام کودرا بک منقول است

عاشق شده بآن کنیز معشوقه گفت که پنهان شو از آن پسر و بکو که در دست نیفتم من
مکر بصاحب همت عالی و نفس سخی پس ترك کرد آن پسر دون همتی را تا آنکه صاحب ملك
شد و آن پسر نیکوترین پادشاهان بود بحسب تدبیر و رای و نفوذ حکم

شیخ بهاء الدین

قد صرفنا العمر في قيل و قال
يا نديمي قم فقد ضاق المجال
واسقني تلك المدام السلسبيل
انها تهدي الى خير السبيل
واخلع النعلين يا هذا النديم
انها نار اضاءت للكليم ٥

ضاق وقت العمر عن آلاتها
هاتها من غير عصر هاتها
هاتها صهباء من خمر الجنان
دع کؤوسا واسقنیها بالدنان

ثم زل عنی کتابات تشمم الفهم
ان عمری ضاع فی علم الرسوم
علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال
دو نکرد بر بقوهر که کشف راز
که بود شاگرد تو صاحب راز ٥

طبع را افسرده کی آرد مدام
مولوی باور ندارد این کلام

علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تلبیس ابلیس شقی

گر دلت خالی بود از عشق یار
سنگ استنجای شیطانش شمار

وین علوم و وین خیالات و صور
فضلهٔ شیطان بود بر آن حجر

تو بغیر علم عشق ار دل دهی
سنگ استنجای شیطان میدهی

دل منور کن با نوار جلی
چند باشی کاسه لیس بو علی

چند و چند از حکمت یونانیان
حکمت ایمانیان را هم بخوان

لوح دل از فضلهٔ شیطان بشو
ای مدرس درس عشقی هم بگو

شرم بادت زانکه داری ای دغل
سنگ استنجای شیطان در بغل

سینه را در عاشقی صد چاک کن
دل از این آلودگیها پاک کن

تا بکی افسون و زرق بیشمار
از خدا و انبیا شرمی بدار

از هیولی تا بکی این گفتگو
رو بمعنی آر و از صورت مگو

گر ترا گویند کز عمرت همین
هفت روزی مانده وین گر یقین

تو در این یک هفته مشغول کدام
علم خواهی گشت ای مرد تمام

فلسفه

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم
هندسه یا رمل یا اعداد شوم
بادوفنخی دوش آن مرد عزیز
وه چه خوش میگفت با یاران [illegible]
أيها القوم الذي في المدرسة
كلما حصلتموه وسوسة
فكركم إن كان في غير الحبيب
ما لكم في النشأة الأخرى نصيب

ساقیا یکجرعه از روی کرم   بر بهائی ریز از جام قدم   تا کند شق پرده پندار را   هم بچشم یار بیند یار را ٥

غزالی در کتاب احیاء علوم
نقل کرده است که پرسیدند از ابراهیم
بن ادهم در مطالی که فرود می آمد از کوه که از کجا
می آئی ابراهیم گفت از آرام بخدای عز و جل
و مرویست که حضرت موسی علیه السلام چون
میشنید کلام خدای عز و جل را چنان بود که
کلام دیگر بعد از آن میشنید ناخوش می آمد او را

موعظه

غزالی در کتاب احیاء علوم نقل کرده است
که شنیدن علمی که نافع باشد در آخرت
بهتر است از مشغول شدن بنوافل پس تحقیق
که روایت کرده است ابوذر که حاضر شدن
مجلس علم بهتر است از هزار رکعت نماز
انس بن مالک در تفسیر قول خدای
عز و جل که فرموده است

فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوْا فِی الْاَرْضِ وَابْتَغُوْا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ گفته است یعنی پراکنده
شدن برای طلب دنیا بلکه برای عیادت بیماران و حاضر شدن جنازه و آموختن علم و زیارت
برادر ایمانی است مترجم گوید که تفسیر این آیه بمعنی تفسیر اکثر مفسرین اینست که پس چون گذارده
شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و بجوئید از فضل خدا یعنی طلب
روزی کنید بوسیله معامله اتو بعضی گفته اند که انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن
بمجلس علما و واعظان و بعضی گفته اند مراد عیادت بیماران و حضور بجنازه و امثال آنست
و غزالی آیه کریمه را بمعنی آخر تفسیر کرده بعد از آن غزالی گفته است که نامیده است خدای عز
و جل علم را فضل در چند جای قرآن یکی در قول خدای عز و جل که میفرماید وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ
تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا یعنی آموخته است بتو آنچه را نمیدانی و فضل
خدای عز و جل بر تو عظیم است پس علم را فضل نامیده است دیگر قول خدای عز و جل است
که میفرماید لَقَدْ اٰتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا یعنی بدرستیکه دادیم بحضرت داود از جانب خود فضل را
و مراد از فضل علم است که بحضرت داود عطا شده

موعظه
در کتاب تفسیر کشاف مذکورست
که زوجه حضرت ایوب علیه [illegible]
روزی با آنحضرت گفت که اگر
بخوانی خدای عز و جل را
نجات دهد ترا
از بلاها و از رهانی
کرد او عز حضرت ایوب
علیه السلام
[illegible]

خود گفت که چند سال بود مدت سعت عیش تو زوجه آنحضرت گفت هشتاد سال حضرت فرمود
که من حیا میکنم از خدای عز و جل اینکه بخوانم او را و نرسیده باشد مدت بلای من بمدت
سعت عیش یعنی آن قدر که مرفه و در عیش بوده ام با آن قدر در بلا نباشم
فضیلت علم غزالی در کتاب احیاء علوم گفته است از جمله شواهد فضیلت علم در قرآن

مجید

مجید قول خدای عز و جل است که فرموده است شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِکَةُ
وَاُولُوا الْعِلْمِ یعنی گواهی داده است خدا اینکه نیست خدائی مگر او و ملائکه و صاحبان علم پس
نظر کن که خدای عز و جل ابتدا کرده اول بخود و ثانیاً بملائکه و ثالثاً باهل علم دیگر قول
خدای عز و جل است که فرموده است یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ
یعنی بر میدارد خدا آنان را که ایمان آورده اند از شما و آنان را که داده شده اند علم درجهای
ارجمند و مرتبهای بلند از ابن عباس مرویست که علما را هفتصد درجه است بر بالای درجهای مؤمنان
که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد دیگر قول خدای تعالی است که فرموده است قُلْ هَلْ
یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ یعنی بگو ای محمد بکفار از روی سرزنش و انکار
که آیا برابرند آنان که میدانند دلایل توحید او و یقین دارند بیگانگی خدا و آنانکه علم ندارند
بیگانگی او دیگر قول خدای تعالی که فرموده است اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا یعنی جز این
نیست که میترسند از خدای تعالی از بندگان آنانکه دانایانند دیگر خدای تعالی فرموده است قُلْ
کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهٗ عِلْمُ الْکِتٰبِ یعنی بگو ای محمد کافیست خدا شاهد
میان من و میان شما و کسی که نزد اوست علم کتاب دیگر قول خدای تعالی است که فرموده است
قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهٗ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتٰبِ اَنَا اٰتِیْکَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ یَّرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ یعنی
گفت آنکسی که نزد او بود دانشی از کتاب الهی من بیاورم تخت بلقیس را پیش از آنکه باز گردد
بسوی تو چشم تو یعنی چندان درنگ نکنی تا چشم از آن برداری تنبیه فرموده است خدای
عز و جل بر اینکه قدرت او بر این کار بقوت علم است و دیگر قول خدای تعالی است که فرموده است
وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللّٰهِ خَیْرٌ یعنی گفتند آنانکه داده شده بودند
دانش آن کسانی را که آرزو طالع میکردند وای بر شما ای طالبان دنیا ثواب خدا در

آخرت بهتر است از مالهای دنیا بیان فرموده است در این آیه شریفه اینکه بلندی قدر و منزلت
آخرت دانسته میشود بعلم دیگر قول خدای تعالی است که فرموده است وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ
نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ یعنی این مثلها را که مثل خانه عنکبوت و نظیر
آن باشد بیان میکنیم برای مردمان بجهت معرفت آنها بقبح ایشان بر آنند از عبادت اصنام
و نیکوئی معرفت و توحید در نمی یابند وجه حسن و فایده این مثلها را مگر دانایان دیگر
قول خدای تعالی است که فرموده است وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ یعنی اگر باز گذارند آن چیزها خبر را که بسوی پیغمبر
که اگر صلاح داند خود آشکارا نماید و بسوی صاحبان امر از اهل اسلام هر آینه دانستندی
آن را آنانکه استنباط میکنند خبر را از این جماعت که خدای تعالی درین آیه کریمه واگذاشته است
حکمت را در وقایع و خبرها را باستنباط ایشان و ملحق ساخته است بمرتبه ایشان را
بمرتبه پیغمبران در کشف حکم الهی و بعضی از مفسرین قول خدای عز و جل را که یَا بَنِي آدَمَ
قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا را تفسیر کرده اند بعلم و ریشا را تفسیر
بیقین کرده اند وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ را تفسیر بحیا کرده اند و بنا برین تفسیر معنی آیه کریمه اینست
که ای فرزندان آدم بتحقیق که فرستادیم بر شما پوششی یعنی علمی که میپوشانید عورتهای
خود را که شیطان قصد کشف آن کرده و یقین را و حیا را دیگر خدای عز و جل فرموده است
وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ یعنی بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار کتابی را که
بیان کردیم معانی آن را بر دانش خود یا در حالتی که آوردیم برای گروه کفار مشتمل بود
بر علم شریعت بر اصول و فروع دیگر قول خدای عز و جل است که فرموده است فَلَنَقُصَّنَّ
عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ یعنی پس هر آینه بخوانیم حکایت کنیم بر رسولان و امثال ایشان کفار

و کردار

تفسیر حدیث ارواح مؤمنین

وکرد ایشان را بدانش دیکر خدای عزّ و جلّ فرموده است خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَیَانَ
یعنی بیافرید آدمیان را و بیاموخت بنی آدم را بیان یعنی تعلیم ایشان کرد حلال و حرام
و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر را و این در معرض امتنان است و امّا اخبار در باب
فضیلت علم از اهل بیت بسیار است که شیخ بهاء الدّین نموده تفسیر حدیث ارواح قوم مؤمنین
روایت از حمّاد از ابی بصیر که گفت سؤال کردم اباعبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام را
از ارواح مؤمنین پس حضرت فرمود در بهشت اند بر صورت بدنهای ایشان اگر ببینی
آن ارواح را هر آینه خواهی گفت که فلانی است بدان آنچه شاید محتاج باشد ببیان
درین حدیث سؤال کرد از ارواح مؤمنین یعنی از چیزی که ارواح مؤمنین بآن
راجع میشود حال ایشان بعد از بر طرف شدن بدن و بسیار است که اطلاق میشود روح
بر جسمی بخاری که بهم میرسد از لطیف خون منجّر که منجذب میشود بسوی تجویف ایسر از
قلب و مراد از روح اینجا چیزی است که اشاره میکند بسوی خود آن آدمی بقول خود که من
یعنی نفس ناطقه و این معنی مراد است از روح در آیات قرآنی و احادیث و این معنی مراد
اطبّاء نیست از روح بلکه معنی اوّل که جسم بخاری است مراد اطبّاء است و بتحقیق که متحیّر شده اند
عقلا در حقیقت روح بمعنی ثانی که نفس ناطقه باشد و بسیاری از عقلا اعتراف بعجز
کرده اند در معرفت حقیقت روح حتّی آنکه بعضی گفته اند که قول حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که
فرموده است که کسی که شناخته است نفس خود را پس بتحقیق که شناخته است پروردگار خود را
این معنی دارد که چنانکه ممکن نیست معرفت نفس ممکن نیست معرفت پروردگار و قول
خدای عزّ و جلّ که فرموده است یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی وَمَا
اُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیلاً یعنی میپرسند ترا از کیفیت روح که آدمی بآن زنده است

بگو روح از امر پروردگار من است یعنی از مخلوقات اوست و داده نشده اید شما از دانش
مگر اندکی مؤید این مطلب است و اقوال در حقیقت روح بسیار است و مشهور چهارده
قول است که ذکر کرده ایم آن اقوال را در مجلد چهارم از مجموعه موسوم بکشکول و آنچه محققین
بآن رفته اند درباب روح اینست که روح جزء بدن و حال در بدن نیست بلکه آن بری و
منزه است از صفات جسمیه و عوارض مادیه و متعلق است ببدن تعلق تدبیر و تصرف
و نسق و این معنی است مختار اعاظم حکماء الهی و اکابر صوفیه و اشراقیین و براین قرار گرفته
اند اکثر متکلمین امامیه مثل شیخ مفید علیه الرحمة و بنا براین گذاشته اند نوبخت و خواجه نصیر
الدین طوسی علیه الرحمة و علامه جمال الدین حلی علیه الرحمة و از اشاعره راغب اصفهانی
و ابی حامد غزالی و فخر رازی و اینست مذهب بصیرت داده شده که اشاره کرده است بآن
کتب آسمانی و منطویست برآن اخبار نبویه و معاضدت کرده است او را دلایل عقلیه و تایید
کرده است آن را علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه و درین حدیث دلالت است
بر وجه چنان قول آنکه نفوس باقی میمانند بعد از خراب شدن بدنها و این مذهبی است اکثر
فضلاء ملیین و فلاسفه و انکار نکرده اند این را مگر فرقه قلیله مثل جمعی که قایل شده اند
بآنکه نفس عین مزاج است و امثال این جمع از کسانی که اعتنائی بایشان و بکلام ایشان
نیست و شواهد عقلیه و نقلیه برین معنی بسیار است و مشتمل است بر آن دلایل کتاب مطالب
العالیه بنحوی که یافت نمیشود در کتابهای دیگر و کافی است درین باب قول خدای
عزوجل که وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی مپندار آنان را که کشته شده اند در راه

خدا مردگان بلکه ایشان زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از
نعمتهای بهشت شادمانند نزد پروردگار خود بآن چیزی که عطا کرده است خدا
ایشان را از فضل خود و مستبشر میشوند بآنانکه ملحق نشده اند بایشان هنوز از
پس ایشان بشارت ایشان باینست که هیچ ترسی برای ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند
در مفارقت احباب دویم آنکه نفوس تعلق میگیرند بعد از مفارقت از بدنهای عنصری
بشبحهای مثالی که شبیه اند باین بدنها و براین مذهب رفته اند صوفیه و حکمای
اشراقیین و آنچه دلالت میکند برین مذهب احادیثی است که منقول است از ائمه
علیهم السلام که تعلق باین اشباح مثالیه می باشد در مدت برزخ و آن ارواح متنعم
یا متألم میشوند بسبب این بدنهای مثالی تا روز قیامت پس چون روز قیامت شود
آن ارواح برمیگردند بسوی بدنهای اول چنانچه بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن حسن طوسی در کتاب تهذیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که گفت یونس
بن ظبیان که چه میگویند مردمان در باب ارواح مؤمنین یونس گفت میگویند که ارواح
مؤمنین می باشند در چینه دان مرغ سبزی در قندیلهائی که آویخته است در پای عرش
حضرت فرمود سبحان الله مؤمن گرامی تر است پیش خدای عز و جل از آنکه بگرداند روح او را
در چینه دان مرغ سبزی یونس مؤمن هرگاه قبض کند خدای تعالی روح او را میگرداند روح را
در قالبی مثل قالبی که در دنیا داشت پس میخورند ارواح مؤمنین و می آشامند هرگاه وارد
بر آنها کسی میشناسند او را بآن صورتی که در دنیا داشت و امثال این حدیث از اهل
بیت علیهم السلام در طرق خاصه بسیار نقل شده است و روایت کرده اند علمای سنی نیز احادیثی
که مضمون آنها قریب باینست

بیان آنکه ارواح
مؤمنین در عالم برزخ
بجسم مثالی باشند

وهمی و تنبیهی بعضی توهم کرده اند که قول بتعلق ارواح بعد از مفارقت از این بدنها ببدنهای مثالی چنانچه حدیث مذکور بران دلالت کرده قول بتناسخ است و این توهمی است در نهایت سخافت بسبب آنکه تناسخی که اجماع کرده اند اهل اسلام بر بطلان آن اینست که تعلق میگیرد ارواح بعد از خراب شدن بدن باجسام دیگر ازین عالم یا اجسام عنصریه چنانکه گمان کرده اند بعضی از اهل تناسخ و تقسیم کرده اند آن را بنسخ و مسخ و فسخ و رسخ یا تعلق میگیرد باجسام فلکی اولا یا بعد از آنکه مکرر تعلق میگیرد ببدنهای عنصری بعد از ان تعلق میگیرد باجسام فلکی اما قول بتعلق ارواح ببدنهای مثالی در مدت برزخ تا اینکه قایم شود قیامت کبری و برگردند ارواح ببدنهای اول باذن پروردگار با اینکه اجزای متفرقه بدن او را جمع کند یا آنکه آن بدن را تازه ایجاد کند چنانکه اولا بی ماده و مدت ایجاد کرده بود محل شناخت نیست و اگر تو نام این تعلق را نیز تناسخ گذاری مضایقه در اصطلاح نمی باشد

مرد صوفی در بازاری از بازارهای بغداد میگذشت خیار فروشی را دید که ندا میکرد که خیار ده تا بیکدرهم صوفی طپانچه بر روی خود زد و گفت هرگاه خیار ده تا بیکدرهم باشد پس حال اشرار چگونه خواهد بود

بخرید سرعت بازگشتن است بوطن اصلی خود و اتصال بعالم عقلی اینست مراد از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است دوستی وطن از ایمان است و اشاره است باین مطلب قول خدای عز و جل که یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من باز گرد بسوی پروردگار خود در حالتی که شاکر و راضی باشی بانچه بتو رسیده و پسندیده شده باشی نزد خدا تعالی و مبادا ابفهمی از وطن که در حدیث

مذکور است

مذکور است دمشق و بغداد و امثال آن را بدوستی که نزد خدای تعالی اینها از وطنهای

دنیاست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه فرموده است که دوستی دنیا راس هر خطیئه است پس

چگونه میفرماید که دوستی وطن از ایمانست پس بیرون روا زین قریه که ظلم کننده اند اهل آن

و بهمان بلد خود قول خدای عز و جل را که فرموده است که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا

إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی کسی که بیرون رود از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او و بعد از آن دریابد

او را مرگ پس بتحقیق که لازم شده است مزد او بر خدا و خدای عز و جل آمرزنده و رحم

کننده است ۵

می آیم هذا بار از خویش کرم تو را
زوان بود دلم یا کریم ببینه
تسوی بسم غلم دران
یا الهی عی غفر شاد حذا
کرم نیاز خواست نکردی
می جرم قد معصیت تو
کرجواند میکشد اعیدی درکار
از بنی اسرائیل دعا مرد صالحی

و در دنیا فتی تو اما بر طرف نکردم از تو شیرینی مناجات خود را ۵

از شیخ جنید است
کلام شیخ کرد رحمت فرو و می ایل باب
عالم بلطف رسه موضع
در وقت بیجز خود دون
حجاب وانکه جنس عام نفع
مکرد و دو فر مرکی
حفظ و دوادو
مرضی از ذرات نحیم
انکه مرض عز بد نکر
دروس

ضرورت و در وقت شنیدن بجهت آنکه نمیشنود مکر از خدای سبحانه ۵

واز کلام شیخ جنید است
انکه تنک الانسان کرسی
اشتغال نشخ بعب
نیفتها عن حد ل تعالی
بجمع تنها عی او
یعنی ببقتها عی اولا
وسیله معصیتها
نکند ۵

پرسیدند از شبلی که چه معنی دارد قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است سر هلاک و بر بیشتر اهل بلا و اسفل کنند از خدای عز و جل غافل اند شبلی گفت مراد از اهل بلا اهل غفلت از خدای عز و جل اند چه ظاهر است که بلائی عظیم‌تر از این نیست که کسی از خدای عزّ و جل غافل باشد

از کلام اکابر است که گفته‌اند بیرون کن طمع را از دل خود که گشاده میشود بند از پای تو بیرون رو بسوی بیابانها خلوت و مصاحبت مکن کسی را مکر ذکر و فکر را

خواجه عبدالله انصاری

گر بر پی شهوت و هوا خواهی رفت ∴ از من خبرت که بینوا خواهی رفت
بنگر که کئی و از کجا آمده ∴ میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

از کلام بعضی است که پرسیدند از بعضی فقرا که اعظم چه چیز بود که دیدی گفت قادر بالنجر بهشت دارد که بیعت نمی‌تماید و زنان در ایشان قانع‌اند و نمیدهند بحق خدای تعالی الحق الخدمت ایشان صاحبجر عفت و نمایند

منقول است که زاهدی به پیره زنی اسیابان گفت که گندم مرا آرد کن و اگر نه دعا میکنم که خری که داری سنگ شود پیره زن گفت دعا کن که خر مرا سنگ شود و دعا کن که گندم تو آرد شود

صاحب تاریخ کامل در حوادث سال چهار صد و هشتاد و نه نقل کرده است که منجمان حکم کردند که در این سال شش کوکب سیاره در برج حوت جمع شوند و طوفانی خواهد شد مثل طوفان نوح و مستظهر خلیفه فرمان

داد باحضار مستظهر بن عیسون منجم و از وی پرسید که چه خواهد شد مستظهر گفت که در طوفان نوح هفت کوکب جمع شده بود در برج حوت و درین وقت شش کوکب در برج حوت

جمع شده

جمع شده و زحل داخل نیست دران و این دلیل است بر اینکه غرق خواهد شد شهری یا
بقعهٔ که دران خلق بسیار باشد خلیفه ترسید که مبادا آن شهر بغداد باشد بسبب کثرتی که
از خلایق در بغداد بود پس فرمود که سیل بندها در اطراف بغداد بنا کنند پس اتفاق افتاد
که اهل حاج دران سال فرود آمدند در وادی مناسب و رسید بآنها سیلی عظیم و غرق شدند
اهل حاج و نجات نیافتند از غرق مگر چندکسی که خود را بکوهها کشیدند و تمام اموال و
چهارپایان حاج غرق شد و خلیفه خلعتهای فاخره بمستظهر داد ٥

لطیفه

حکایت

مفلسی که نزاع شد
میان مرد عارضا جهان ادب
تا زنی که در حباله او بود آن
که عم که کرد زن خورد را
طلاق گوید آن زن بگرید
بیاد آورد طول صحبت را
که گفت بخر ابریشم کوزرا
کاغذی نیست

زدمن سوای طول صحبت ٥

کلام اکابر

از یحیی بن معاذ سؤال کردند
از حقیقت محبت چه گفت
محبت چیزیست که بزیاده
نشود بنیکوئی و کم
نشود بجفاه

بعضی از عارفین گفتند که چه فرق است میان محبت و خواهش در جواب گفت خواهش
حلول میکند در دل و محبت حلول میکند در اندل ٥

منقول است که
روزی چند روز مجلس مأمون
زاهدی چند روز حاضر نشد بعد از چند روز
که حاضر شد مأمون سؤال کرد
از او که چرا چند روز نیامدی
زاهد گفت بسبب نقلی که
در کفش من بهم رسید بعد
چند روز نیامدم از
ترس آنکه
مبادا تعب باشد تورا از سؤال و استفهام از من مأمون گفت حالا خوبست صحبت تو

انچه را خواهیم میشنوانیم بتو وانچه را نخواهیم پنهان میداریم از تو پس هم غایبی و هم

حاضر

نقل لطیف

حکایت

راغب در کتاب محاضرات
نقل کرده است که مرد پشمی
در بغداد دید که در آن کوی با
که میگفت کیست که فلسی عز
دهد سیراب کنند خدا ع
تمام اورا بدست خواهم
لدستم گفت من هزار
آن کماله تمام تا رسیدم
بخلوت

سبیلی بران کیلا زدم کفتم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را معزول کرده از حوض کوثر
کدا کفت که میخواهی سیراب کند خدای تعالی این مرد بدست امیر المؤمنین ع بیت

فلس بزد اسد چنین نیست ۵

منقولست که پیری کفت که من پیر شده ام که چون پیر شوم بی رغبت شوند زنان پیش چون
پیر شدم بی رغبت تر بودم من بزنان از زنان بمن ۵

ذکر سبب اجابت نشدن دعا

زمخشری در کشاف نقل کرده است که از ابراهیم بن ادهم پرسیدند که چه شده است ما را
که میخواهیم خدای عز و جل را و اجابت نمیکند ما را ابراهیم کفت برای اینکه خوانده است
خدای عز و جل شما را پس اجابت نکرده اید او را بعد از ان خواند این کریمه وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ
دَارِ السَّلَامِ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

شیخ ابو سعید ابو الخیر

خواهی که خدا کار نکو با تو کند
ارواح ملایک همه رو با تو کند

یا همره رضا او در آن شب کن
یا آنچه رضای تست او آن کند

کمال

در چشم و دستگاه تو نگنجد
شادی و غم جهان نگنجد
ما طالب خراب کشتگان را
در دل غم خان و مان نگنجد

او خواهم

امیر خسرو

چو آن دو پیکر در بند مال و فرزندند
نه غافلند که طفلان ناخردمندند
خوش آن کسان که ز بند بلا رهیدند چو خورشید
که سایه بر سر این جهان نیفکندند
بجان نکرده جان نمی‌توان بستن
چرا بلا اند کسانی که دل همی بندند
بسبزه زار فلک طرفه باغبانانند
که هر نهال که کشتند زود برکندند
جمال طلعت هم‌صحبتان غنیمت دان
که می‌روند ز پیشان که باز پیوندند
بقا که نیست دو طالعی همه هیچ است
چه بنگری همه عالم بهیچ خرسندند

ای خواجه تو مرد خود فروشی
رخت تو درین مکان نگنجد
پیشت ندرود ببام یار ارزنها
اغیار بدر آن میان نگنجد
یا دوست گزین کمال یا جان
در خانه دو مهمان نگنجد

لبان تو شده زهر مسافران بجود
که مهمان عزیزند و روزکی چندند
اگر تو آدمی و دستگاه نظر بینی
که جز از من و تو بنده خداوندند
بجوی صحبت آن اهل همی خرد
که از نعمه بود ز اوصاف بپسندند

من المثنوی

گفت لیلی را خلیفه کان توی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی
گفت خامش چون تو مجنون نیستی

٥

مثنوی ایضاً

گفت پیغمبر که معراج مرا
نیست بر معراج یونس اجتبا

آن من بر چرخ و آن او نشیب
زانکه قرب حق برونست از حسیب

قرب نه بالا و پستی رفتن است
قرب حق از حبس هستی رستن است

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم

گفته اند که خواندن این دو بیت نفع بسیار دارد و از برای جمیع چیزها خوبست

عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدستست دام را

جان علوی از فراز جسم خاکی شد ملول
یوسفا اندر قعر زندان تا بکی سازد نزول

والسلام علی من اتبع الهدی

شیخ رضی کیا کیلانی

مکن بدست جزع دامن صبوری چاک
که فوت اجر مصیبت مصیبت دگر است

اگر ز بیم حوادث مصیبتی رسدت
درین نشیمن حرمان که موج خطر است

لتعصي الاله وانت تظهر حبه
نافرمانی میکنی خدا را و حال آنکه تو اظهار میکنی دوستی او را

هذا وربي في القياس بديع
این امر بهتم به پروردگارم که عجیب است در قیاس عقل غریب است

لو كان حبك صادقا لاطعته
اگر صادق بود دوستی تو راستی هر آینه فرمان بردار میشدی او را

ان المحب لمن يحب مطيع
بدرستی که دوست دارنده مر آنکس را که دوست میدارد فرمانبردار باشد

منقولست که خواندن این دو بیت
نفع بسیار دارد و از برای جمیع
چیزها خوبست

یا رب ما زال منك لطف يشملني
ای پروردگار من همیشه لطف از تو شامل من باشد

وقد تجدد بي ما انت تعلمه
و بتحقیق تازه وارد شده بر من آنچه تو میدانی

فاصرفه عني كما عودتني ابدا
پس باز گردان آن را از من چنانکه همیشه عادت دادی

من

فَمَنْ سِوَاكَ لِهٰذَا الْعَبْدِ يَرْحَمُهُ

پس کیست سوای تو از برای این بنده که رحم کند او را

خدای تعالی جزای خیر دهد قائل این بیت را

عَلَى الْمَرْءِ اَنْ يَسْعٰى لِتَحْسِينِ حَالِهِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ اَنْ يُسَاعِدَهُ الدَّهْرُ

بر مرد است که سعی نماید از برای نیکو کردانیدن حال خود و نیست بر مرد که موافقت و یاری نماید او را روزکار

شیخ ابو اسحق شیرازی فوت شد در روز یکشنبه و بعضی گفته اند در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه جمادی الآخر و بعضی گفته اند ماه جمادی الاول در سال چهار صد و

هفتاد و شش و تولد او در فیروزاباد که از دهات شیراز است بوده در سال چهار صد و ده و خوانده بود فقه را نزد علی بن عبد الله بیضاوی و نزد علی بن رامین که شاکرد داركی بوده بعد از ان داخل شد بصره و خواند نزد جریری بعد از ان داخل شد در بغداد در شوال در سال چهار صد و پانزده پس خواند اصول را نزد علی بن ابی حاتم قزوینی و فقه را نزد جمعی که از ایشان بود ابو علی زجاجی و قاضی ابو الطیب تا انکه جانشین قاضی شد و شیخ اول کسی بود که مشغول درس کفتن شد در نظامیه بغداد و شیخ الاسلام بود در علم و عمل و ورع و زهد و تصنیف و املاء و شاکردان و اشتغال بمدارسه و مسافرت میکردند باین بسوی او طلبه از مشرق و مغرب و در فتاوی باو رجوع

میکردند از بر و بحر

در بعضی تفاسیر مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و خضر علی نبینا و علیه السلم بیکدیکر برخوردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بخضر علیه السلم کفت افاده فرمای برای

حکایت سخن کفتن خضر با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ...

من کلمه را حضرت خضر گفت چه نیکوست مهربانی اغنیا بر فقرا از جهت رغبت در ثواب خدای عز و جل پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت بهتر از این بزرگی فقراست بر اغنیا از جهت اعتماد بر خدای تعالی

علامت آنکه در آدمی خیری هست یا نه

از حضرت ابی عبد الله جعفر علیه السلام منقولست که فرموده است که هرگاه خواهی که بدانی اینکه در تو خیری است پس نظر کن بسوی دل خود اگر دل تو دوست دارد اهل طاعت خدا را و دشمن باشد با اهل معصیت خدا تعالی پس در تو خیر است و خدای عز و جل دوست میدارد تو را و اگر دل تو دشمن دارد اهل طاعت خدای تعالی را و دوست دارد اهل معصیت او را پس در تو خیری نیست و مرد با کسی است که دوست او باشد ٥

رباعی
بیکی از ظرفا گفت
که مبتلا کرده است خدای تعالی
ترا بدوستی فلان زن
و آن زن زشت و قبیح منظر است
ظریف گفت ای احمق
مبتلا نشده بودم بدو
او در نظر من نیکو بود
از هر عیب

ولیکن خدای تعالی مبتلا کرده است ترا باینکه در رضا نیز تواست و تو دوست نمیداری او را و میخواهی که خلاص شوی از دست او و ممکن نیست ترا ٥

حدیث
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم پرسیدند از اولیاء
خدا که کیستند ایشان
یعنی و نیستند ایشان
آنکسانند که نظر میکنند
حضرت فرمود که آنها
بجانب باطن دنیا

هنگامی که نظر میکنند مردم بظاهر دنیا پس اهتمام مینمایند باجل آن یعنی آخرت هنگامی که اهتمام مینمایند مردم بعاجل آن و میمیرانند از دنیا آن چیزیرا که میترسند که بمیراند ایشانرا یعنی دنیا یعنی ترک میکنند آنچه را خوف داشته باشند که باعث هلاک ایشان شود و میگذارند

از دنیا

پس عارض نمیشود ایشان را
از دنیا مگر آنکه ترک
میکنند آن را و فریب
نمی دهد ایشان را هم

از دنیا چیزی را که میدانند که وا میکند ایشان را از رفعت دنیا فریب دهنده
مگر آنکه پشت میکنند و ترک میکنند آنچه را میکنند آن را کهنه شده است دنیا
نزد ایشان پس تجدید نکرده اند آن را و خراب شده است دنیا در میان ایشان
پس تعمیر نکرده اند آن را بلکه خراب کرده اند آن را و بنا کرده اند با آن آخرت خود را
و فروختند دنیا را پس خریده اند با آن چیزی را که باقی می ماند برای ایشان نظر
میکنند باهل دنیا در طالبی که افتاده و مرده اند و حلول کرده با ایشان عذابها پس
نمی بینند امانی را غیر آنچه امید دارند و نترسی را غیر آنچه حذر میکنند

تفسیر زهد

حدیث

در کتاب معیشت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود
که نیست زهد در دنیا آنکه ضایع کنند مال را
و حرام کنند حلال را
بلکه زهد در دنیا این است که اعتماد تو بآنچه در دست تو است بیشتر نباشد
بآنچه نزد خداست

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
دینش را قوی را اختیار
فرمودند عیسی علیه السلام را
آنچه اعتقاد در که احوال
علیه السلام رسید نذکر
وا از آنحضرت

حضرت فرموده که اصحاب عیسی باز داشته شده بودند از تحصیل معاش و اصحاب پیغمبر
مبتلا شده اند بتحصیل معاش

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه نقل کرده است که در بعضی از تواریخ مذکور است
که عثمان بن عفان داخل شد بر عبدالله بن مسعود که عیادت کند او را از بیماری

که دران بیماری فوت شد عثمان گفت از چه چیز شکایت داری گفت از گناهان
خود گفت بچه چیز خواهش داری گفت برحمت پروردگار گفت آیا میخواهی که طلب کنم
طبیبی گفت طبیب بیمار کرده است مرا گفت آیا میخواهی که عطیه بتو دهم که بگذاری
برای دختران خود گفت دختران من مستغنی اند از عطا بدرستی که تعلیم کرده ام ایشان را
سوره واقعه و بتحقیق که شنیده ام از دوست من رسول خدا صلی الله علیه که فرموده است
خواندن سوره واقعه باعث ایمنی از فقر میشود ۵

در کتاب
عدة الداعی مذکور است
که بسبب اینکه معویه بن
یزید بن معاویه ترک
خلافت کرده آن بود که
دو کنیز داشت یکی صاحب
حسن و جمال بود و
با یکدیگر سخن میگفتند
معاویه

میشنید یکی بدیگری گفت که حسن و جمال تو باعث آن شده است که کسب کرده بزرگی پادشاهان را
کنیز صاحب جمال گفت که کدام پادشاهی است که مقابله کند با پادشاهی حسن و جمال آنکه
پادشاه حسن حکم میکند بر پادشاهان و آنست پادشاه حق کنیز دیگر گفت چه خوبی
دارد پادشاهی و چه فایده میبرد پادشاه بجهت آنکه پادشاه اگر بلوازم پادشاهی
قیام نماید و شکر آن را بجا آورد از پادشاهی خود در دنیا چه لذت برده است و
اگر از پی خواهشهای خود رود و لذتهای خود را اختیار نماید حقوق خلایق را

ضایع کند
و شکر نعمت پادشاهی
[illegible]
دو روز خواهد بود پس
این کلمات تاثیر و مؤثر
افتاد در نفس معاویه
و او را بر ترک داشت که
خود را از خلافت خلع
کرد اهل بیت او

گفتند هرگاه خود دست از خلافت برمیداری ولی عهدی دیگر بکن که در جای تو باشد

معاویه

معاویه گفت چگونه بباشم تلخی فقد خلافت را و بگردن گیرم گناهان آن و ابعد
ازان زنده ماند معاویه بیست و پنج شب و فوت شد و روایت شده است که چون
مادر معاویه شنید که او خود را از خلافت خلع کرده گفت کاش بودی تو لتهٔ
حیض پس معاویه گریست و گفت کاشکی بودم چنانکه میگوئی و نمیدانستم که برای خدا
بهشتی و دوزخی میباشد

در کتاب ریاض
النعیم از ابراهیم بن نفطویه
منقولست که گفت
داخل شدم بر محمد بن داود
اصفهانی صاحب الزهره
در مرضی که بمرد [illegible]
که فوت شد در آن
گفتم [illegible] چگونه
[illegible] گفت

دوستی و عشق انکسی که میدانی حاصل کرده برای من انچه می بینی گفتم چه مانع است تورا
از وصل و قدرت بر وی گفت تمتع و بهره برداشتن بر دو وجه است یکی نظر مباح و دیگری
لذتی که حرام است اما نظر مباح پس بتحقیق که رسانده است مرا بانچه می بینی و اما لذتی
که حرام است پس منع کرده مرا از آن انچه بمن رسیده از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه
و آله که فرمود هر کس عاشق شود و پنهان کند عشق خود را و عفت ورزد و خود را
از ارتکاب آن فعل حرام حفظ نماید بیامرزد خدای تعالی گناهان او را و داخل کرداند
او را در بهشت ابراهیم گفت که بعد از آن خواند بر من بیتی چند از خودش چون رسید
باین بیت که انْ یکنْ عیبُ خدِّهِ من عذارِهِ فعیبُ العیونِ شعرُ الجفونِ
یعنی اگر بوده عیب کردن او از موی بناگوشهای او پس عیب چشمها خواهد بود موی
پلکهای چشم پس گفتم تو نفی میکنی قیاس را در شعر پس گفت غالب شدن هوا و هوس
و ثابت شدن دوستی در دل خوانده است مرا بسوی آن ابراهیم گفت محمد بن داود

وفات یابند در بهشت ۵

حکایت

منقولست که شخصی ابن داود کوفی گفت یا با امین لیکن پادشاه برای فلان ابن داود برخواسته نو پوشیده جامها کهنه آن شخص گفت او را ابن داود را با ... از خود را تمامی جامهای کهنه را و پوشید

جامهای تجمل خود را ابن داود گفت حاشا جامهای تجمل برای مناجات پروردگار است

خسرو دهلوی

خسروا از همه اسباب فراغت دادند ؛ وز همه چیز فراغت بکدا بخشیدند ؛

از کلمات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که نقل کرده است شیخ مفید در ارشاد رحمه الله ... باشید در آن ... آن قول الله ... تمام ... در آن

فکری سهو است هر نظری که در آن عبرتی نباشد لهو است ۵ و از کلام آنحضرت است ع

که بهترین عبادت صبر است و بهتر خاموشی و انتظار فرج و از کلام آنحضرت است علیه السلام

که صبر بر سه گونه است صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت یعنی صبر کردن از اینکه خود را

از معصیت باز دارد و صبر بر طاعت ۵

و از کلام آنحضرت است علیه السلام که سه چیز از کنوز جنت است پنهان داشتن صدقه

و پنهان داشتن مصیبت و پنهان داشتن مرض ۵ و از کلام آنحضرت است علیه السلام

خندانی که معترف باشد به گناه خود بهتر است از گریانی که اعتماد کند بعجب پروردگار

خود و افراط کند بر او ۵

و از کلام آنحضرت است علیه السلام که دنیا محل گذشتن است و آخرت خانه قرار

سه چیز است که از گنجهای بهشت است

گریستن

کرهتن پس برهار پیدا از راه توشه خانه قرار را دیاره مکنید پردهای خود را بر کسی که
پنهان نیست بر او اسرار شما و بیرون کنید دلهای خود را از دنیا پیش از انکه بیرون
رود بدنهای شما پس برای آخرت مخلوق شده اید شما و در دنیا حبس کرده شده اید
بدرستیکه مرد را هرگاه موت در رسد و هلاک شود ملائکه میگویند چه چیز
پیش فرستاده و مردم میگویند چه چیز گذاشته پس از برای خدا پیدا ان شما پیش فرستاده اید
بعضی را که نافع است برای شما و آنکه گذاشته اند همه را که صافی است برای شما پس
جز این نیست که مثل دنیا مثل سم است که میخورد آن را کسی که نداند.

چیستند اللذات الفانیة و در
و تمتع میشود از
از ادراک الدار الی الدار الفانیة
با بنات و زنان تمتع میشود
بتوجه شهوتها و اخذ دنیا
باشد بسبب خواهش
چنانکه چشم هرگاه موی در
کلام اکابر

باشتغال بسبب بعضی از اعضا از آن محروم
میباشد از اشتغال کردن بعض دیگر
آنها بعضی بعضی بصیرت هم
موی و

خدا پاست خبر کسی که گفته است اسیر لذة تن مانده و گرنه تو را چه
عیشهاست که در ملک جان مهیا نیست

امیر قاسم
انوار تبریزی مدفون است
و متعلق به نظام جمیل
میکرد اول زبان شیخ
صدالله زنار دربیک
بعد از آن ناصر شیخ
و مصحف شیخ صدرالله
علی بخاری دروی و معلم
عظام النهر الله

و وفات سید مذکور روی داد در سال هشتصد و سی و هفت هجری و مدفون شد
در ولایت جام در دهی که موسوم است بخرجرد و بسیار همنشینی میکرد با مجذوبین
و صحبت میداشت با آنها نقل کرده است که در وقتی که رسیدم ببلاد روم گفتند که
در اینجا مجذوبی است که رفتم نزد او چون او را دیدم شناختم بسبب انکه در تاب

بتحصیل علم در تبریز باو برخورده بودم از او پرسیدم که چرا این حالت بهم رسانیدی
گفت در اوقاتی که در مقام تفرید بودم صبح که از خواب برمیخواستم یکی مرا بجانب راست
میکشید و یکی بجانب چپ یکروز که از خواب برخواستم فرو گرفت مرا چیزی که خلاص کرد
مرا از جمیع اینها و سید مذکور که این حکایت را نقل میکرد اشک از چشم او میریخت

۸

قاسم بیک حالتی

خو کرده بخلوتی بغم دل فرسا هم
کوتاه شد از صحبت هر کس پا هم
چون تنها هم همنفسم یاد کسی است
چون هم نفس کسی شوم تنها هم

خواجه شانی از زبان ابدالی فرماید

خرم آنان که آمده و گذشتند ز غم
ایشانی خوشدل اینکه من آمدن بغم
وای بر من وی بر من و او وه حوض حشر
نه کاوم ده نه زمین نه شعم و نه شوم

فرصت شمار صحبت کز این دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

خواهم شدن ببستان
چون غنچه با دل تنگ
وانجا بنیک نامی
پیراهنی دریدن

گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن

شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه نقل
کرده است که دیدم در کتابی که بخط
قدیم نوشته بود که حب سر هست روحانی
که فرو می آید از عالم غیب بسوی دل

ازین

وازین جهت است که دوستی نامیده شده است هوا که ماخوذ است از هوی یهوی یعنی
سقط و دوستی را حب گفته‌اند بسبب آنکه میرسد بسوی حبه دل که منبع حیوة است و
چون متصل شد بحبه دل از آنجا ساری میشود و حلول میکند با حیوة در جمیع اجزاء
بدن و منتقش میسازد در هر جزوی از اجزاء بدن صورت محبوب را همچنانکه منقول است
از حلاج که وقتی که قطع میکردند اطراف او را بهر جا که خون او میریخت لفظ الله نوشته
میشد و درین باب گفته است مَا قُدَّ لِی عُضْوٌ وَلَا مَفْصَلٌ اِلَّا وَفِیهِ لَکُمْ ذِکْرٌ
یعنی قطع کرده نمیشد از من عضوی هرگز و نه مفصلی مگر اینکه در آن برای شما ذکری
بود و همچنین نقل کرده‌اند از زلیخا که روزی فصد کرد پس خون او که بر زمین میریخت
یوسف یوسف نقش شیخ علیه الرحمه گفته است که تعجب مکن از این بدرستی که عجایب

دریای محبت بسیار است ۵

منقولست که نخاع ابیه در موقف دعا میکرد و میگفت تسبیح میکنم خداوند تو را
چه بسیار تنگ است راه بر کسی که نباشی تو راهنمای او و چه بسیار صاحب وحشت است

کسی که نباشی تو انیس او ۵

منقولست
که شیخ جنید بگذشت بر
مردی که حرکت میداد
لبهای خود را گفت چه
چیز مشغول کرده آن مرد
گفت بذکر خدا ای شیخ
گفت مشغول شدهٔ
بذکر از مذکور یعنی
بذکر خدا میکنی

و از خدا غافلی ۵

وشبلی گذشت بموذنی که اذان میگفت بموذن گفت سخت و بسیار شده است غفلت

پس تکرار میکنی دعوت را ۵

منقول است که شخصی مردی بر رابعه
علیه گفت که عصیان
کرده ام خدای عز و جل ابا
کرامات میکنی که قبول
کند مرا رابعه گفت ای
بیغو بتو بیسنغر که خدای
عز و جل می خواهد از ان تا
که روی عالم زاد

کرد اینده اند پس چگونه قبول نمیکند آنهائی را که روی آورده اند بسوی او ۵

منقول است که از زنی پرسیدند که حال الکعبه چه بود عشق و ان زن گفت که قسم بخدا که روی شخص عشق و الا فضا خانه کجا کعبه و کجا پای من

پس چگونه داخل شوم کعبه را بپاها ۵

در کتاب ربیع الابرار منقول است که مردی از بنی اسرائیل هر گاه میخواست که بگوید لا الله الا الله کار میکرد اندوه جوده و کوشش مینمود پیش از گفتن لا اله الا الله بچهل روز بعد از ان کلمه طیبه را میگفت — حکایتی لطیف

منقول است که جبرئیل هر گاه ضیافت میکرد کسی را حدیث میکرد او را بسخاوت ابراهیم و هر گاه ضیافت میکرد او را دیگری حدیث میکرد او را بزهد عیسی و قناعت او

و از کلام بعضی از حکما است که عاشق که بحکم کرد که تا شنیده و دیار است را دست نگار عشق و

در کتاب ربیع الابرار منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ناخوش داشت از اینکه کسی تزویج کند یا مسافرت کند در محاق ماه و وقتی که قمر در برج عقرب باشد

در کتاب ربیع الابرار منقول است که اعرابی نماز میکرد پس تخفیف داد نماز خود را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تازیانه زد و فرمود که نماز را اعاده کن پس — حکایتی لطیف

بچون

چون فارغ شد حضرت هود که این نماز بهتر است یا نماز اول اعرابی گفت نماز

اول حضرت هود چرا اعرابی گفت بجهت آنکه اول برای خدا بود و این نماز

برای نان یا نر بود

حکایت

از شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة منقول است که در بعضی تواریخ دیدم که عبد الله

بن المبارک در بعضی از جوایز شام بمستی برخورده بود که این بیت میخواند

اَذَلَّنِیَ الهَوَا فَاَنَا الذَّلِیلُ ۞ وَلَیسَ اِلَی الَّذِی اَهوَی سَبِیلُ ۞ یعنی ذلیل

خوار کرده است مرا خواهش پس منم خوار و نیست بسوی کسی که خواهش او دارم

راهی پس عبد الله بیرون آورد از آستین خود کاغذی و نوشت این بیت را

از وی پرسیدند که آیا می نویسی بیتی را که شنیدی از مستی عبد الله گفت آیا نشنیده اید

مثل مشهور را که بسا گوهری که یافت شود در مزبله ۵

منقول است که زاهدی در غزنه
خواب دیده بود که در پای
از غزنه مسجدی میکنند
و هشت هزار بعد بر بهشتی
با معرفت زاهد
از صاحب علم مسئله بیکی
شد بسی از غزنوی بیکی
آمد و گفت

ای شخص اشامنده حرام بیدار کرده خوابی را و ترنم کردی بر بیت غلط و بیت را

درست خواند و گفت چنین بخوان ۵

احوال حجاج ملعون

حکایت

منقول است که چون حجاج علیه اللعنة والعذاب از دنیا رفت در زندان او

پنجاه هزار نفر محبوس بودند سی هزار مرد و بیست هزار زن ۵

در بعضی از تواریخ مذکور است که حجاج لعین متولد شد در سال شهادت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و خنده کرد او در روزی که وفات یافت

حکایت تعشق مردی و دختری

حضرت امام حسن علیه السّلام و تزویج کرده در روزی که شهید شده بود حضرت امام
امام حسین علیه السّلام

حکایت

یکی از ثقات نقل کرده که من
وارد شدم در سفری
بقبیله بنی عبده و فرود
آمدم در خانه از اهل
آن قبیله و دیدم جوانی
که بعد شنیدم بعد از انتقال
ز بعید کمال الاطلاع
ما حسن ... او

و گفتگوی او در روزی بیرون رفتم از خانه و در میان آن قبیله می گشتم که برخوردم
بجوانی نیکو روی ضعیف تن نهال لاغر و نحیف که از خلال که برافروخته بود آتش
در زیر دیگ و بیتی چند میخواند و اشک بر روی او روان بود از جمله اشعار او قدری
حفظ کردم که ترجمه آنها اینست نیست از تو برای من صبری و نزد من بابت تو تدبیر و حیله
و نیست از تو برای من چاره و نه از تو گریزگاهی و برای من هزار دل نیست که داشته ام
راه آنها را و لیکن من یک دل بسوی کدام میتوانم رفت پس اگر بود برای من دو دل زندگانی
میکردم بیکی و دل دیگر هوای تو معذّب بود گفت پرسیدم از حال آن جوان شخصی
گفت که خواهش دارد این جوان دختری را که شوهر خانه پدر او فرود آمده و آن دختر
از وی پنهانست و چندین سالست که رو باو ننموده گفت برگشتم بخانه که فرود آمده بودم
و نقل کردم آنچه را که دیده بودم با آن دختر دختر گفت آن جوان پسر عمّ من است
باو گفتم که مهمان را حرمتی می باشد و من خواهش دارم از تو و تو را قسم میدهم
که راضی شوی که آن جوان امروز تو را ببیند دختر گفت صلاح حال آن جوان
در این نیست که مرا ببیند قائل گوید که گمان کردم که امتناع و مضایقه آن دختر
بسبب ظنّه است پس مکرّر قسم دادم او را تا آنکه ظاهر شد از او اثر رضا پس چون قبول

کرد از من

که از من گفتم حالا وفا کن بوعدهٔ خود فدای تو شود پدر و مادر من دختر
گفت تو پیش باش و من از عقب تو می آیم تا پیش آن جوان پس من بسرعت رفتم
بسوی آن جوان و گفتم بشارت باد تو را که می آید آنکه خواهش او داری پس من در
حال گفتگو بودم با آن جوان که بیرون آمد از خیمه خود در حالی که رو آورده بود
بما و بر زمین میکشید دامنهای خود را و برانگیخته بود باد غباری از پیش روی او
بحیثیتی که پوشانیده بود غبار شخص او را با آن جوان گفتم که اینک آن دختر است
که می آید پس چون آن جوان نظر کرد بغبار فریاد کرد و برو در افتاد در آتش
ناقل گوید که آن قدر در پیش آن جوان مکث کردم که آتش گرفت سینه و
روی او را پس برگشتم بجانب آن دختر و آن دختر میگفت کسی که طاقت نداشته باشد
مشاهده غبار نعلهای ما را چگونه طاقت می آورد مطالعه جمال ما را مؤلف
گوید که چه شبیه است این قصه بقصه موسی علیه السلام که حضرت رب العزت
فرمود وَلٰکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ تا آخر آیه کریمه ؛ شرح این گو ترک کن و رخ زین
بتاب ؛ دم مزن والله اعلم بالصواب ۵ آن را که دل از عشق
پر آتش باشد ؛ هر قصه که گوید همه دلکش باشد ؛ تو قصه عاشقان همی
کم شنوی ؛ بشنو بشنو که قصه شان خوش باشد

کلام الکاتب

از غارنی پرسیدند که آیا میدانی بلیه را که رحم کرده نمیشود بر آن کسی که
مبتلا بآن بلیه شده و نعمتی را که حسد برده نمیشود که صاحب آن نعمت باشد
گفت بلی آن بلیه که سزاوار نیست که رحم کرده شود کسی که مبتلا بآن شده
حسد است و نعمتی که حسد برده نمیشود صاحب آن فقر است

و منقولست که
چون شنیدی عارفی کلام
مشهور و در آکرد و نعمت
که شکر آن نمیکنند مردم
یکی صحت و دیگری امنیت
گفتا این دو نعمت را
ناز القفا است که اصلا و ابدا
شکر نمیکنند عارف دوم
گفت و امنیت
محض کواهی

بر آنها شکر میکنند از عارف پرسیدند که آن نعمت ثالث چه چیز است گفت فقر پس بدرستی که آن نعمتی است که شکر نمیکنند بر آن هیچ صاحب فقری مگر کسی که خدا تعالی اورا نکاه داشته باشد از کفران نعمت

کل همان بر کریه حرف نبیند از دو کوش   ور نه دردل مرغان چمن بسیار است

سبب ملقب شدن مروان ملعون بحمار

ملقب شدن مروان که آخر خلفای بنی امیه بود بحمار بسبب آنکه عرب آن مینامند هر صد سالی را الحمار و از زمان سلطنت معاویه تا سلطنت مروان صد سال بود از این جهت او را مروان حمار کفتند پس ترکیب اضافی است نه وصفی

اعاظم از ان است
او در دریا حیثیت
از حکما و فضلا بود
داده اند با و یعنی
بحلاوت لفظ نسبت
و تعظیم کننده شریعت
صاحب ورع و زهد
ابن هیثم حکیم مرد عابد

حکایت

وصف نموده اند که و بسیار تعظیم کننده شان علم بوده منقولست که یکی از پادشاهان سمنان که سرخاب نام داشت او را طلب نمود که از و استفاده علوم کند ابن هیثم کفت که اگر ماهی صد دینار بمن دهی تو را تعلیم حکمت دهم پادشاه راضی شد و ماه بماه یکصد دینار را باو میداد چون ابن هیثم عزم مراجعت کرد آنچه را گرفته بود بر پادشاه رد کرد و گفت مرا احتیاج حاجتی بمال نیست و من میخواستم که تو را آزمایش کنم

در رغبت

در رغبت تعلیم علوم چون دانستم مال را قیمتی نیست نزد تو در برابر علم اکنون آن مال را
رد میکنم امرا از رد آن مال امتناع کرده و گفت این مال هدیه است برای تو ابن هیثم
گفت هدیه و رشوه و اجرت در تعلیم نیست و آن مال را قبول نکرد و به پادشاه رد کرده ه

حکایت در باب شراب و گوشت خوک

حکایت

از ابی العینا منقولست که رسولی از پادشاه روم نزد متوکل خلیفه آمده بود پس
خلیفه مجلسی برای رسول پادشاه روم آراست و شراب حاضر کردند رسول گفت ای
گروه مسلمانان حرام کرده است خدای عز و جل در قرآن برای شما شراب و گوشت
خوک را و شما عمل بیکی میکنید و بدیگری نه چه جهت دارد ابو العینا گوید که من در جواب
گفتم که من شراب نمیخورم سؤال کن از کسی که میخورد رسول گفت اگر خواهی من خود جواب
گویم گفتم بگو گفت چون حرام شد بر شما گوشت خوک چیزی بهتر از آن یافتید که حلال
بود بر شما از گوشت مرغان و بعضا پس ترک آن کردید و اما شراب چون نیافتید چیزی
که مثل آن باشد ترک آن نکردید و خوردید آن را ابو العینا گوید که این سخن را از رسول
متحمل شدم و ندانستم که چه جواب گویم ه

ذکر حال بول کسی که سل دیوانه او را گزیده باشد

مسئله

علامه در کتاب شرح قانون در بحث بول نقل کرده که از ابو العجیبه چیزیست که
نقل کرده است ابن مطران در بستان الاطبا اینکه بول مسعور را که شخصی است
که او را سگ دیوانه گزیده باشد هرگاه در شیشه کنند ظاهر میشود از آن
سگ بچهای کوچک که کسی که نگاه کند در آن شیشه جزم میکند که آنها بچه سگ است
در نهایت کوچکی و هرگاه آن بول را از خرقه صاف کنند اثری از آنها در آن خرقه
نمیماند پس چون باز در شیشه کنند آن سگ بچه‌ها مینماید و این از جمله

چیزهای عجیب است و علتی و سببی ندارد بغیر اینکه خاصیت کرهٔ سلت این باشد

حکایت حضرت مریم و محرّر شدن او

اِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي
بعد از آنکه خدای سبحانه ذکر اصطفاء آل عمران را شروع فرمود بقصه مریم
بنت عمران پس فرمود اِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ و اسم امراه عمران حنه بود جده
حضرت عیسی علیه السلام و ایشان دو خواهر بودند که یکی زوجه عمران بوده و دیگری
زوجه زکریا علیه السلام و اسم او اشباع و اسم پدر آن دو زن فاقود بن قبیل
بوده پس یحیی و مریم خاله زاده یکدیگر بودند و عمران را بعضی گفته اند که عمران بن
اشهم است که از اولاد حضرت سلیمان بن داود بوده و بعضی گفته اند که عمران بن ماثان
است و این منقول است از ابن عباس و مقاتل و این عمران عمران موسی علیه السلام نیست
بسبب آنکه میان این عمران و عمران موسی علیه السلام هزار و هشتصد سال فاصله بوده
رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي یعنی واجب ساختم برای تو اینکه بگردانم آنچه را در شکم
من است مُحَرَّرًا یعنی خادم برای معبد که خدمت کند آنچه را در متعبدات ماست
منقول است از مجاهد یا محرّر برای عبادت در حالتی که اخلاص ورزنده باشد بعبادت
این تفسیر منقول است از شعبی یا آزاد و خالص از برای طاعت تو که او را در منافع خود استعمال
نکنم و او را در حوائج خود مشغول نسازم این منقول است از محمد بن جعفر بن زبیر
علما گفته اند که چون کسی را محرّر میکردند قرار میدادند او را در کنیسه که جاروب میکرد
کنیسه را و خدمت میکرد آن را و بیرون نمی آمد از کنیسه تا حد بلوغ میرسید بعد از آن
او را مخیّر میکردند اگر میخواست در آنجا میماند و اگر میخواست میرود بهر جا که میخواست

برفت

میرفت و علما نقل کرده اند که حنه را فرزند نمیشد تا آنکه پیر شد روزی در
زیر درختی نشسته بود دید که مرغی دانه میدهد جوجه خود را خواهش بفرزند
بهم رسانید و خواست از خدای تعالی که فرزندی باو کرامت کند از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام مرویست که فرمود که بدرستی که خدای عز و جل وحی فرستاد بسوی عمران
که کرامت میکنم بتو فرزندی مذکری مبارکی که چاق کرداند نابینا و صاحب برص را
و زنده کند مرده را باذن خدا و حی کردانم او را رسول بسوی بنی اسرائیل پس نقل
کرد وحی خدای تعالی را بزوجه خود که مادر مریم بود پس چون زوجه او بمریم حامله
شد کفت پروردکارا بدرستی که نذر کردم برای تو آنچه را در شکم دارم اینکه
محرر باشد پس قبول کن از من نذر مرا قبول کردنی از روی رضا بدرستی که تو
شنوائی آنچه را میکویم و دانائی آنچه را نیت کرده ام پس از این جهت صحیح و نیکوست
اعتماد من فلما وضعتها پس چون وضع حمل او شد بعضی کفته اند که در هنکامی که
حنه حامله بود عمران فوت شد و بعد از فوت عمران وضع حمل او شد و امید داشت
اینکه بوده باشد حمل او مذکر پس چون وضع حمل او شد و حضرت مریم از او متولد
شد او را اجلی روی داد و حیا کرد قالت کفت در حالتی که سر بزیر انداخته بود
رب انی وضعتها انثی پروردکارا بدرستی که وضع حمل من شد در حالتی که مونث است
بعضی کفته اند که مراد او عذر بود از عدم لزوم نذر بسبب آنکه آن مولود مونث
بود و بعضی کفته اند که مراد آنست که چون بعد از این سؤال میکند از حق تعالی پناه
دادن او و ذریت او را از شر شیطان پس اول کفت که آن مولود مونث است
و سعی او ضعیف و عقل او ناقص است والله اعلم بما وضعت این کلام

اخبار است از خدای تعالی بانکه او داناتر است بوضع آن مولود بسبب آنکه خدای تعالی خلق کرده است او را ۵

فضیلت تلاوت قرآن مجید

از معصوم علیه السلم منقول است که اگر خواهند زندگانی نیک بختان را و مردن شهیدان را و نجات یافتن روز حسرت را و سایه داشتن روز گرم یعنی روز قیامت را و هدایت روز گمراهی را پس بخوانید قرآن مجید را پس بدرستی که آن کلام رحمن است و حرز از شیطان است و سنگینی ترازوی اعمال است ۵

طغرل بن ارسلان بن طغرل بن سلطان ملکشاه بهترین سلاطین سلاجقه بود و او مردی بود خوش صورت نیکو شمایل مرضی الافعال شعر عربی و فارسی را خوب میگفت و از جمله شعرهای فارسی او این رباعی است

دی بود چنان وصال جان افروزی　　وامروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که در دفتر عمرم ایام　　آن را روزی نوشت و این را روزی

ای از تو رسید شاه راهت
و عتبه عرش تخت گاهت
هم عقل دویده در رکابت
هم علم خزینه دار راهت
از چرخ کبود ژنده دلقی
در کرده زبیر خانقاهت ۵

بارفن

جو باغ صناع اوست هستی تو
فرو استکر دو بست نقد فردوس بکف
از مهر چه پا بر بار بر بستی تو
عرفی دم زن عشق و همان مستی تو

افلاک حریم بارگاهت
جبریل مقیم آستانت
یا پیر عقل طفل راهت
با رفعت چرخ خاک پایت

نسیمی

طالب توحید را باید قدم بر لا زدن
بعد از آن در عالم معنی دم از الا زدن

شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست
ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن

دنیا و بوی از حقیقت گر بدست آورده
چون گل صد برگ باید خیمه بر صحرا زدن

از تجلی دم چه حاصل پیش نابینا زدن
ای نسیمی تا مقلد هست حق ضایع مکن

تا توانی همچو دریا لاف از دل دریا زدن
دامن گوهر بدست آر از کمال معرفت

سر بر عهد دست هوس نتوان بدن بر سودا زدن
تا نگیرد دل سر از اندیشه نقش مکن

باسمه سبحانه

یا من لا رب غیره ولا اله
سواه وفقنا فی القول والعمل
لما تحبه وترضاه : دل عشق

رسالۀ در بیان معنی این بیت
ز دریای شهادت چون نهنگ
لا بر آرد سر تیمم فرض
گردد نوح را در وقت طوفانش

تو را مزید باد همه عمر ؛ در دیده تو تا ابد باد همه عمر ؛ لطفی کردی ز ما رهانیدی
ما را ؛ الطاف تو بر مزید باد همه عمر **اما بعد** این چند کلمه ایست که
بر حسب اشارت خدمت سید خصه الله تعالی بمزید التوجه الی جناب جلاله
وجذبه الیه بجذبات العنایة الی مشاهدة جماله نوشته میشود در شرح معنی بیتی
که بر دل درویشان بعضی از اصحاب نطق و بیان گذرانیده اند و بگوش هوش جمعی
از ارباب ذوق و وجدان رسانیده اند و آن اینست ؛ ز دریای شهادت چون
نهنگ لا بر آرد سر ؛ تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش ؛ مراد بشهادت
والله اعلم شهادت ان لا اله الا الله است و تشبیه او بدریا بسبب کمال
احاطه او است بحق سبحانه و تعالی اثباتا و بما سوای او نفیا و همه موجودات بلکه
همه مفهومات درین دو منحصرند و حمل شهادت را بر مقابل غیب اگر چه درین مقام
مستبعد مینماید وجهی هست بتخصیص بر آن تقدیر که بجای لفظ سر کلمه الا هو باشد و
اشارت بغیب هویت دارند و تشبیه کلمه لا به نهنگ بواسطه ابتلاع یعنی فرو
بردن و ناچیز کردن او ست ما سوای حق را سبحانه در نظر ناکر ؛ لا نهنگیست
کاینات آشام ؛ عرش تا فرش در کشیده بکام ؛ هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ ؛
از من و ما نه بوی مانده نه رنگ ؛ و چون تیمم بمقتضای فتیمموا صعیدا طیبا
متضمن معنی قصد و میل است بخاک و بموجب خلقکم من تراب اصل نشأه عنصریه
آدمی است بر آن میل بعدم اصلی و رجوع بوحدت حقیقی که مبدأ و معاد همه آنست
تعبیر توان کرد و چون غالب بر نوح علی نبینا و علیه السلام صفت تنزیه بود
ذاکر را نزد استیلای نفی بر باطن او تنزیه و تقدیس او مرتبه وحدت را از

کثرت توان گفت و چون طوفان عبارت است از کثرت و اجتماع امطار و انهاری که
از آسمان باریدن و از زمین جوشیدن گرفته بود آن را از کثرت احکام و آثاری که
بعضی از سماء اسمای و صفات نازل میگردد و بعضی از زمین استعداد و قابلیات حقایق
ممکنات انفجار می پذیرد کنایت توان داشت حاصل المعنی میگوید که چون ذاکر بتکرار کلمه
طیبه مداومت و ملازمت نماید در طرف نفی کثرت وجود حادث ما سوا را بنظر فنا
مطالعه کند و در جانب اثبات وحدت وجود قدیم حضرت حق اجل ذکره بنظر بقا
مشاهده نماید معنی نفی ما سوی چنان بر باطن او استیلا یابد که طوفان غلبه کثرة
حقیقیه حقایق امکانیه و کثرت نسبیه اسمائیه الهیه در نظر شهود او مضمحل و ناچیز
نماید و نوح وار بواسطه تنزیه و تقدیس حقیقت وحدت از صورت کثرت رجوع او بعدم
اصلی و وحدت حقیقی فرض و لازم گردد ∴ عرصه لا اله دریائیست ∴ کش فرو رفت از
دو کون نهنگانیست ∴ نیست در کارگاه کن فیکون ∴ هیچ نقشی ز موج او بیرون ∴
هر چه مفهوم گردد و مذکور ∴ در حق غیر حق بود محصور ∴ هر چه دانیش ناقص
کامل ∴ نفی و اثبات او بود شامل ∴ لا که آمد نهنگ آن دریا ∴ چون کشاید دهان
نهنگ آسا ∴ گرچه باشد کثرات عیان ∴ در فضای وجود صد طوفان ∴ آنچنان
درکشد بکام فنا ∴ که نماند نمی از آن پیدا ∴ سالک راه را که نوح نهاد ∴ کرد تنزیه
واحد از اعداد ∴ فرض کرد تیمم آوردن ∴ روی در رحالت نیستی کردن ∴ قصد کردن
بمبدء فطرت خویش ∴ باز گشتن باصل وحدت خویش ∴ و چون بجای لفظ سر کلمه
هو باشد مراد برآوردن هو والله اعلم ظهور نور هویت و هستی حق سبحانه و تعالی
تواند بود زیرا که چون ذاکر صادق چند گاه بتکرار کلمه لا اله الا الله بمعنی

نفی الوهیت از ما سوای حق سبحانه و اثبات آن مراد و اکر توحید عوام است و اما اثبات
نماید پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه بر باطن او و نابود هویات همه اشیا را
از نظر بصیرت او دور کرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی در دیده شهود او نماند
و معنی لا اله الا الله لا هو الا هو شود که توحید خاص است ؛ چند کنی
ورد خویش بیکه و کاه ؛ کفتن لا اله الا الله ؛ پرتو نور حق ظهور کند ؛
ظلمت هستی از تو دور کند ؛ که چه بود باورکا ترا نیت ؛ نفی اشراک در الوهیت ؛
زان بتوحید عام ره بردی ؛ دل ز شرک جلی تهی کردی ؛ این دم از غیر نفی بود
کنی ؛ محو اشراک در وجود کنی ؛ با خداوند بلندی و پستی ؛ کس نیابی شریک در
هستی ؛ لب کشاید نهنگ لا و بدم ؛ دو جهان را کشد بکنج عدم ؛ من و ما را بر
تمام فرو ؛ برسر آرد ز فقر کوه هو ؛ پیش چشم شهود تو مطلق ؛ هیچ ناید بجز
هویت حق ؛ بشنود کوش جانت از هر سو ؛ لا هو فی الوجود الا هو ؛ ره دهدت
تند بسر وحدت خاص ؛ یابی از شر شرک خفیه خلاص ؛ لا و هو هر دو نفی و اثبا
تافی غیر و مثبت ذات اند ؛ چند ازین غافلی و کمراهی ؛ لا و هو ورد خود کن ای
لاهی ؛ تا دهد لا و هوت قوت و قوت ؛ ببرد تا بسر اوج لاهوت ؛ لهو او
هوس در و نرسی ؛ تا ز لا نکذری بهو نرسی ؛ هو کنایت ز غیب ذات شناس
مکنش بره کرد ذات قیاس ؛ هیچ ذاتی بذات او نرسد ؛ عقل کل در صفات
او نرسد ؛ این چه مجد و بهاست سبحانه ؛ وین چه عز و علاست سلطانه ؛ ای همه
قدسیان قدوسی ؛ کرده کوی تو در زمین بوسی ؛ دو جهان جلوه کاه وحدت تو ؛
شهد الله کواه وحدت تو ؛ هم مقر کفته با تو هم جاحد ؛ لمن الملک لله

الواحد : پرتو نور توست از همه سو : هر راه رو بتوست از همه رو : هم در راه و راه میجویند : زغمت آه آه میگویند : مبتدی در ره تو مویه کنان : لعزم اهدنا الصراط زنان : منتهی در سجود بین یدیک : گفت کیف الطریق رب الیک : راه بنما که طالب راهیم : ره بسوی تو از تو میخواهیم : قطع این ره براه پیمائی : کی توان کر تو راه ننمائی :

رسالهٔ در تفسیر حدیثی که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست :

باسمه تعالی

ای پاک ز چون و چند و برتر ز مکان : خالی ز تو نی درون و بیرون جهان
از کنه تو کس نه نام باشد نه نشان : در ستر عما ستد دیده عقل و گمان :

عن ابی رزین العقیلی رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال صلی الله علیه و آله کان فی عماء ما تحته هواء و ما فوقه هواء صدق رسول الله یعنی منقولست از ابی رزین عقیلی که گفته است که گفتم یا رسول الله کجا بود پروردگار ما پیش از انکه خلق کند خلق را آنحضرت جواب فرمود که در ابر تنکی بود که زیر آن هوا بود و روی آن هوا بود راست گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله صدور این کلمه جامعه از مشکوة نبوت بصحت پیوسته است اما معنی آن بحسب ظاهر خالی از اشکالی نیست زیرا که کلمه این که در کلام سائل واقع شده در لغت عرب موضوع است از برای سؤال از مکان و ایضا عما که در جواب آن مندرج است در همین لغت عبارت از سحابیست رقیق و آن از مقوله جسم است و حال در جسم جسم می باشد یا جسمانی و ایضا تقیید سؤال بر قبل ان یخلق الخلق مشعر است بانکه حق

سبحانه بعد خلق الخلق در خلق است و آن موهم حلول میشود و هو سبحانه تعالی عن جمیع
ذلک علواً کبیراً و شرح این حدیث بر وجهی که شبهه مرتفع شود و اشکال مندفع گردد
چنانکه از سخنان کبرای دین و کلمات عظمای اهل یقین مفهوم میشود مبنی بر مقدمه‌ایست
و آن اینست که حضرت حق سبحانه و تعالی را من حیث توجهه الی عالم الظهور مراتب
و تنزلاتست و حضرت مرتبه اولی تعینی است کلی جملی شامل جمیع تعینات ازلیه و
ابدیه و جامع جمیع حقایق الهیه و کونیه تا بی تفصیل و امتیاز بعضی از بعضی و این را
تعین اول گویند و فوق آن لاتعین و اطلاقست و مرتبه ثانیه تفصیل و تمیز
مرتبه اولی است و آن مرتبه را تعین ثانی خوانند و درین مرتبه حقایق الهی و
کونی از یکدیگر ممتاز شدند حقایق الهی را وحدت است حقیقی و کثرتی نسبی و حقایق
کونی را بعکس آن کثرتی حقیقی و وحدتی نسبی و درین دو مرتبه حقایق کونیه را اصلا
وجود خارجی نصیبی نیست و متعدد و متمیز نیستند بتعدد و تمیز خارجی مرتبه
ثالثه عالم ارواح مجرده بسیطه است که ادراک آن متصور نیست جز بقوت عقلیه یا
بمشاهده آثار و احکام آن مرتبه رابعه عالم مثالست که ادراک آن بخیالست
مرتبه خامسه عالم حس و شهادتست که مدرک میشود بحواس ظاهره مرتبه سادسه
احدیت جمع جمیع مراتبست و آن مرتبه انسان کاملست و چون هر یک ازین مراتب
بمنزله محلی و مکانی است مر حقیقت مطلقه را پس بر سبیل تشبیه و مجاز بکلمه این از آن سؤال
توان کرد و چون سؤال تقیید یافته بود بر قبل ان یخلق الخلق مقصود ازان مرتبه تواند
بود از مراتب الهیه که مقدم باشد بتقدم ذاتی بر مراتب خلقیه اما تقدمی بواسطه
و شک نیست که آن مرتبه تعین ثانی است چنانکه مذکور شد و مراد بر عما که

در جواب

در جواب سؤال واقع شده است آن مرتبه است نه معنی متعارف لغوی و لهذا هوا را
که از لوازم آنست ازوی نفی فرموده است و مناسبت بین المعنیین آنست
که همچنانکه سحاب بتحقیق حاجب و ساتر آفتاب میشود همچنین کثرت حقایق الهی و کونی
درین مرتبه ساتر وحدت حقیقی میشود زیرا که کثرت حقایق الهی نسبی است نه حقیقی
و کثرت حقایق کونی اگرچه حقیقی است اما علمی عینی است نه خارجی شهادی و از بعضی
مواضع اطلاقات این طایفه چنان معلوم میشود که مرتبه عمائیت را عبارت
از مرتبه اولی داشته اند و آن بحسب ظاهر موافق حدیث نبوی نمی نماید مگر آنکه خلق را
که در حدیث واقع شده بمعنی تقدیر دارند نه ایجاد و مراد بر آن تعیین مراتب از حقایق
و ماهیات باشد بر وجهی مخصوص و اندازه معین از استعداد و قابلیت و شک نیست
که این معنی در مرتبه ثانیه است و مرتبه مقدم بر آن اولی و هو سبحانه و تعالی اجل
واعلی والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب ٥

ذکر حال روز چهارشنبه

حکایت جار الله زمخشری در کتاب ربیع
الابرار نقل کرده که برادری
ببرادر خود گفت که
بیا تا من تا بیرون
رویم برای تفرج ازین بار
آن برادر گفت امروز
چهارشنبه است
نیز گفت

درین روز متولد شده است یونس آن برادر گفت پس ازین جهت ظاهر شد برای یونس
برکت این روز در توسعه جای او در شکم ماهی و نیکو شد پوشش او از بلا که و
مزید گفت درین روز متولد شده است یوسف برادر گفت پس چه خوب کردند با او
برادران او تا آنکه مطول انجامید حبس او و غربت او مزید گفت درین روز وحی
فرستاد خدای تعالی بسوی حضرت ابراهیم عم برادر گفت پس چه سرد شد کوره که در آن انداختند

او را قوم او ودان تا انکه خلاص کرد او را خدای عزّ وجلّ از آن مزید کفت درین روز روی داد حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله بر احزاب برادر کفت ما استکفون ولیکن لعب

از انکه ثلث شد بد ها ورسید دلها بحنجرها ۵

سخن نفیس

زنی نزد ابی بوذرجمهر آمد و از وی مسئله پرسید ابوذرجمهر کفت نمیدانم جواب آن را زن کفت این قدر میکیری از پادشاه و جواب مسئله مرا نمیدانی ابوذرجمهر کفت ای زن ملک الخیر بمن میدهد بازای آن چیزیست که میدانم واکر بازای آنچه نمیدانم چیزی بمن میداد خزاین او وفا نمیکرد ۵

سخن نفیس

پادشاه روزی با بوذرجمهر کفت که کدام یک از مردم را میخواهی که غافل باشند ابوذرجمهر کفت دشمن خود را پادشاه کفت چرا ابوذرجمهر کفت برای انکه دشمن هر کاه غافل باشد از و در امن و عافیت خواهم بود ۵

حسن بصری مردی را دید که لباسهای فاخر پوشیده بود پرسید که چه کاره است این مرد کفتند که بادار خود جدا میکند نزد امرا و ایشان میخندند با و چیزی میدهند حسن کفت طلب نکرده است دنیا را کسی بچیزی که لایق او باشد مکر این مرد ۵

مثل عجب نغز بزبان بهائم

خنجر بره کرکی استخوانی را ورد
کلوی او کرفت کلنکی سر خود را
حلق آن کرک برکرد استخوان را
بعد چو بیرون آورد از آن کرک طلب
اجرتی کرد کرک کفت بجا
نیاوردی که سر خود را از حلقم
من کرکی و

لطیفه

بسلامت بیرون آوردی باز طلب اجرت میکنی

لطیفه

مردی بر خری سوار بود و حرکت مینمود و میجنبانید خود را بر پشت آن خر کویا انده زاران خر میخواست برود برخورد ببعضی از ظرفا پرسید که بفلان ده چه قدر راه مانده

مرد

مرد ظریف گفت سه فرسخ پیر پرسید که چه وقت میرسیم بآن ده مرد [ظریف] گفت اما تو بعد
از یکساعت واما خر که سواری بعد از دو روز دیگر

دعائی که چون قصد کند که برخت خواب رود بگوید

از کفعمی منقولست در اعمالی که نزد خوابیدن باید کرد هرگاه قصد کند
که برخت خواب رود باید بگوید اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ
پناه میبرم بعزت خدا و پناه میبرم بتوانائی
اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِجَمَالِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ
خدا و پناه میبرم بجمیل بودن خدا و پناه میبرم بسلطنت خدا و پناه میبرم
بِجَبَرُوتِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِدَفْعِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِجَمْعِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ
بعظمت خدا و پناه میبرم بدفع کردن خدا و پناه میبرم بجمع کردن خدا و پناه میبرم
بِمُلْكِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ مِنْ شَرِّ مَا
بپادشاهی خدا و پناه میبرم برحمت خدا و پناه میبرم برسول خدا از شر آنچه
خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَءَ وَمِنْ شَرِّ الْهَامَّةِ وَمِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَمِنْ
خلق نموده وآفریده وایجاد کرده و از شر حشرات و از شر گزندها و از
شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ
شر فاسقان جن و انس و از شر فاسقان عرب و عجم و از شر
كُلِّ دَآبَّةٍ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلٰى
هر جنبنده در شب و روز تو ای خداوند گرفته پیشانی آن را بدرستی که پروردگار من بر
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بعد از آن بگوید سه مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ
راه راست است طلب آمرزش میکنم از خدا
الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ وسه مرتبه
آنچنان خدائی که نیست خدائی مگر او زنده و بخود برپا و بازگشت میکنم بسوی او

الحمد لله الذی علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد
حمد و سپاس بر خداوندی که بلند است پس غالب است و حمد برای خداوندی که همه چیزها را عالم است پس خبیر است وحمد
لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی و
از برای خداوندی که مالک است پس توانا است وسپاس از برای خداوندی که زنده میکند مرده‌ها را و
یمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر وهرگاه اراده خوابیدن کند
میمیراند زنده‌ها را واو بر هر چیزی بغایت تواناست
باید که تکیه بجانب راست خود کند وبگوید بسم الله وضعت
بنام خدا گذاشتم
جنبی لله علی ملة ابراهیم ودین محمد صلی الله علیه وآله
پهلوی خود را از برای خدا بر ملت ابراهیم ودین محمد صلعم
وولایة من افترض الله طاعته ما شاء الله کان وما لم
ودوستی کسی که فرض کرده است خدا طاعت او را هرچه خواسته است خدا میشود وهرچه نه
یشأ لم یکن بعد از آن تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بگوید
خواسته است نمیشود بخواند سوره توحید ومعوذتین را سه مرتبه وسوره
قدر را یازده مرتبه وآیه سخره وشهد الله را بعد از آن بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
نیست معبودی بحق مگر خدا در حالتی که تنها است نیست شریکی از برای او از برای اوست پادشاهی واز برای اوست حمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
زنده میکند ومیمیراند واو زنده است که هرگز نمیرد بدست او است خیر واو بر هر چیزی بغایت تواناست

سبح

شیخ شهید علیه الرحمة در رساله نفلیه بقرائت سوره واقعه پیش از خواب از
برای ایمن شدن از فاقه و گفته است که باید که این دعا نیز در وقت خواب خوانده شود

یا من یمسک السماء والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما
ای انکسی که نگاه میدارد آسمان و زمین را از اینکه بر طرف شوند و اگر بر طرف شوند نگاه نمیدارد ایشان را

من احد من بعده انه کان حلیما غفورا صل علی محمد وال
کسی غیر او بعد کسی که او هست بردبار و آمرزنده رحمت بفرست بر محمد وال

محمد وامسک عنا السوء انک علی کل شیء قدیر
محمد و نگاه دار از ما بدی را که بدرستی که تو بر هر چیزی بغایت توانائی

تا آنکه ایمن شود از فرود آمدن سقف خانه بر او و از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله منقولست که کسی که بخواند سوره تکاثر را در وقت خواب نگاه داشته
میشود از فتنه قبر و کسی که بترسد و خوف کند در شب پس باید که بخواند در وقتی
که در رخت خواب خود جای کیرد سوره معوذتین و آیة الکرسی را و کسی که بترسد از
دزدان باید که بخواند در وقت خواب قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
بگو ای محمد ص که بخوانید الله را یا بخوانید رحمن را

ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک و
هر کدام را که بخوانید پس از برای اوست نامهای نیکو و باواز بلند مکن نماز خود را و

لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا وقل الحمد لله الذی
آهسته مکن آن را و طلب کن در میان این دو آواز راهی را و بگو سپاس از برای خداوندیکه

لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
نگرفته فرزندی و نبوده از برای او شریکی در پادشاهی

از جهت دفع ضرر در بنا مجرب بخوانند مجرب

از جهت دفع ضرر دزد باید بخواند

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً وكسی

ونبوده از برای او ولی وصاحب احتیاج بسبب ضعف وخوار و بزرگی یاد کن او را یاد کردنی

که بترسد از محتلم شدن باید که در وقت خواب بگوید

اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الاحْتِلامِ وَمِنْ شَرِّ الأَحْلامِ

خداوندا بدرستی که من پناه میبرم بتو از احتلام واز شر خوابهای شیطانی

وَأَنْ يَلْعَبَ بِيَ الشَّيْطَانُ فِي الْيَقْظَةِ وَالنَّوْمِ ودیدم

واینکه بازی کند با من شیطان در بیداری وخواب

بخط شیخ علیه الرحمة که کسی که اراده کند که بخواب ببیند آنچه را می خواهد

باید که بخوابد بجا نباشد وبخواند سوره شمس وسوره لیل وسوره جحد

وسوره اخلاص وسوره معوذتین را بعد از آن بگوید اللّهُمَّ

أَرِنِي فِي مَنَامِي كَذَا وَاجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجاً وَمَخْرَجاً

خداوندا بنما بمن در خواب من فلان چیز را وبگردان از برای من از کار من گشایش و بیرون شدی

در یکشب والا در سه شب والا هر آینه که در هفت شب بخواند پس بدرستی

که در خواب می بیند آنچه را قصد کرده است انشاء الله تعالی ودیدم که در کتاب

خواص القرآن که کسی که مبتلا شود بمرضی ودشوار شود بر وی علاجی جاق شدن از آن

مرض باید که خود را پاکیزه کند ووضو بسازد و بپوشد پاکیزه ترین جامهای خود را

وبخوابد بر رخت خواب پاکیزه ونزدیکی نزد او نباید وبخواند سوره الم نشرح را

یازده مرتبه وهمچنین سوره والضحی را وطلب کند از خدای تعالی اینکه ظاهر

سازد برای او دوای او را پس بدرستی که ظاهر میشود بر او انشاء الله ودیدم

جهت رفع احتلام خوانده میشود

والمنام خ ل

ذکری چند که هرگاه اراده کنند که چیزی را در خواب ببینند باید که این را بخوانند تا آن را در خواب ببینند

در کتب بعضی از اصحاب ما اینکه کسی که اراده کند دیدن یکی از انبیا یا ائمه علیهم
السلام یا کسی از مردم یا والدین خود را در خواب باید بخواند سوره والشمس و
واللیل و قدر و جحد و اخلاص و معوذتین را بعد از ان بخواند سوره اخلاص را
صد مرتبه و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد صد مرتبه و بخوابد بر جانب راست
در حالتی که وضو داشته باشد می بیند کسی را که خواسته است که در خواب ببیند
و تکلم میکند با او با انچه خواسته است از سؤال و جواب ۵

منقولست که شبلی علیه الرحمه خدمت کرد چهارصد استاد را و گفت خواندم نزد
اینها چهار هزار حدیث پس اختیار کردم از ان احادیث یک حدیث را و عمل کردم بمضمون
آن و واگذاشتم ماسوای آن را بجهت انکه تأمل کردم در ان پس یافتم خلاص و نجات
خود را در ان و تمام علوم اولین و آخرین را مندرج در آن و آن حدیث اینست
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب خود فرمود که عمل کن برای دنیای
خود بقدر حاجت خود و بقای خود در دنیا و عمل کن برای خدا بقدر حاجتی که داری
بسوی او و عمل کن برای آتش بقدر صبر خود بر آتش ۵

ذکر معجزه چند که شقیق بلخی از انحضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده

ابن جوزی نقل کرده است از شقیق بلخی که گفت بیرون رفتم برای حج در سال یکصد و
چهل و نه پس فرود آمدم بقادسیه دیدم جوانی خوش روی گندم گون که جامه
صوفی پوشیده و نعلین در پاهای او بود و تنها نشسته پس با خود گفتم که این
جوان از صوفیه است میخواهد که بوده باشد بار بر مردم بخدا سوگند که میروم نزد
او و توبیخ و سرزنش میکنم او را پس نزدیک او شدم و دید که من رو باو میروم گفت
ای شقیق دوری کن بسیاری از گمانها را که بدرستی که بعضی از گمانها گناه است

پس با خود گفتم که این جوان بنده صالحی است ملحق با او میشوم و سؤال میکنم او را که
با من فرماید پس غایب شد از نظر من چون فرود آمدم بمنزل و جویای او شدم
دیدم او را که نماز میکرد و اعضای او مضطرب بود و اشک از چشمهای او میریخت
با خود گفتم که میروم نزد او و عذر خود را میخواهم پس نماز خود را مختصر کرد و گفت ای
شقیق و خواند این آیه شریفه را که اِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ
اهْتَدی یعنی بدرستی که من آمرزنده ام گناه کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند
پس مهتدی شود پس با خود گفتم که این جوان از ابدال است دو مرتبه آنچه را من در دل داشتم
بزبان آورد و گفت پس چون فرود آمدم بمنزل زباله دیدم او را که ایستاده بود بر سر چاه
و بدست او کوزه بود که میخواست آب از چاه کشد آن کوزه در چاه افتاد نظر بسوی آسمان
کرد و گفت توئی سیرابی من هرگاه تشنه و مشتاق آب شوم و توئی قوت و طعام من هرگاه خواهش
کنم طعام را ای آقای من نیست مرا غیر این کوزه شقیق گفت که بخدا سوگند که دیدم
چاه را که آب آن بلند شد پس آن جوان کوزه خود را برداشت و پر کرد و وضو ساخت و چهار
رکعت نماز کرده گذارد و میل کرد بسوی تل ریگی که در آن منزل بود و مشتی از آن برداشت
و در کوزه ریخت و از آن آشامید پس من گفتم که اطعام کن مرا از زیادتی آنچه خدای
عز و جل روزی تو کرده و انعام بر تو کرده گفت ای شقیق بر طرف نشده است نعمت خدا از ما
در ظاهر و باطن پس نیکو کن گمان خود را به پروردگار خود پس داد بمن کوزه را و چون
آشامیدم از آن سویق و شکر بود که هرگز لذیذتر از آن و خوشبوتر از آن چیزی
نیاشامیده بودم بعد از آن آن جوان را ندیدم تا داخل مکه شدم پس دیدم او را
شبی در جانب قبه میزاب در نصف شب که نماز میکرد بناله و گریه پس چون

طلوع

طلوع فجر شد نماز کرد و طواف خانه کعبه کرد و بیرون رفت من نیز همراه او رفتم
دیدم که از برای او شتران و اموال و غلامان بود و او را دیدم برخلاف آنچه دیده
بودم در راه و مردم در دور او بودند و سلام بر او میکردند و تبرک باو میجستند
از آنها پرسیدم که این مرد کیست گفتند موسی بن جعفر کاظم است علیه السلام با
خود گفتم که عجب بار مگر اینکه بوده باشد این فضایل و عجایب مگر برای مثل این
بزرگواری

احمد غزالی نقل کرده که بشر حافی در مرتبه از زهد بود که آب نمی آشامید از
چاهی که کنده بودند سلاطین

وایضاً از مقالات احمد است که بدان بدرستی که عملی که دور نکند تو را امروز از

بر بنا فاعل صالح کم
نیکو شود
کفت که بر که اینده
نامه تو را عفا و محو
وتدارک ایام کذشته
هنگام امروز نکار نیکو کنی
تو را از آتش جهنم و
قیامت دور خواهد کرد
تو نشود بطاعت الهی فرد
معاصی و بلوغ

ای احمق تو از همان دنیا می آئی که هیچ کار نکردی باز اگر برگردی مثل اول خواهد بود

ابو سعید ابو الخیر

دارم گنهی ز قطره باران بیش ‏ ‏ ‏ از شرم گنه فکنده ام سر در پیش
آواز آمد که سهل باشد درویش ‏ ‏ ‏ تو در خور خود کنی و ما در خور خویش

احادیث و کلام بعضی اکابر در باب ملبوسات و توسع در آنها و مبانزدوف

منقولست که حضرت امام حسن علیه السلام می پوشید جامه که خریده بود بچهار صد
درهم و نیز منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خرید جامه را بهشتاد

شتر و منقولست که یکی از اکابر می پوشید جامه را که خریده بود بهزار درهم و داخل مسجد میشد از او پرسیدند از سبب آن گفت برای آنست که مجالست با پروردگار خود میکنم ۵

و از کلام حکماست که برای
هر صنفی را اغنی است و احمر
جامه‌ای که گروه آنست و جمع
کار نظار و مکبر ازنا
است منقولست که
حجاج بن یوسف را عمامه بود
از پوست سمندر که طول آن بیست

ذرع بود هر گاه که آن عمامه چرکن شدی آن را در آتش می افکندند پس آتش برطرف میکرد چرک آن را و بیرون می آمد از آتش پاکیزه ۵

ذکر عمامه که از پوست سمندر بوده

سمندر حیوانیست که تکون و تعیش آن در آتش است چنانکه ماهی در آبست

یکی از اکابر قریش را عادت چنان بود که هر گاه توسعه بهم میرسانید کهنه‌ترین جامهای خود را می پوشید و هر گاه پریشان میشد بهترین جامهای خود را می پوشید از سبب این پرسیدند گفت هر گاه توسعه روی دهد ما را شناخته میشویم به بخشش و هر گاه محتاج و پریشان شویم شناخته میشویم به جامه نو ۵

منقولست که داخل شد ولید بر هشام دید که بر سر او عمامه ایست نیکو پس گفت به هشام بچند خریده عمامه خود را هشام گفت بهزار دینار و بدرستیکه سر بهترین اعضاء است و تو خریده کنیزی بهزار دینار برای خسیس‌ترین اعضای خود ۵

از کلام بعضی اکابر است که گفت بخور آنچه را خود خواهش داری و بپوش آنچه مردم را خوش آید ۵

حدیث

شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة نقل کرده است که دیدم در بعضی از تواریخ که سفیان ثوری داخل شد بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دید که آنحضرت جامه خزی پوشیده است پس گفت این جامه سزاوار تو نیست ای فرزند رسول خدا حضرت

دامن

دامن جبه خود را برداشت و در زیر آن پوشیده بود جامه پشمینه پس فرمود که این جبه برای مردم است و این جامه برای خدا بعد از ان دامن جبه سفیان را که پشمینه بود برداشت و در زیر آن پوشیده بود جامه از پنبه در کمال نزاکت پس فرمود که امّا تو این جبه را از برای مردم پوشیده و این جامه را برای خدا یعنی جامه پشمینه را برای ریا پوشیده و جامه خوب را در زیر آن ۵

و از کلام اکابر است که گفته اند کسی که خواهد بیابد حلاوت ایمان را پس باید که بپوشد جامه پشمین ۵

حدیث

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که فرمود که بدرستی [illegible] بپوشم جامه نرم را لطیف تر نمیکنند ۵ و از فرزند او یعنی امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خرید در عراق پیراهن سنبلانی کنده را بچهار درهم و دست مبارک خود را دراز کرد تا انکه رسید بنصف ساقش و لهذا از استینهای آن جامه از انگشتهای مبارک آن حضرت گذشته بود برید پس آن جامه را پوشید حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از ان حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر گفت ایا میخواهید که آن جامه را بشما بنمایم حاضرین گفتند بلی حضرت آن جامه را طلب فرمود چون دیدند آستین آن سه شبر و بدن آن سه شبر و طول آن شش شبر بود ۵

حدیث

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطب خود فرموده که رسول [illegible]

باو کرد و در شوا زمن عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى يعني در وقت صبح میستایند قوم راه رفتن در آخر شب را این مثلی است که میزنند از برای کسی که متحمل شود مشقتی را برای کسی که متحمل شود مشقتی را که برای اینکه برسد براحتی چنانکه جمعی که در سفرها شبگیر میکنند متحمل میشوند مشقت آن را و صباح میکنند براحت و اسایش در منزل و ستایش میکنند آن شبگیر خود را و مراد در اینجا اینست که بر خود قرار دادن این تعب در دنیا برای راحت و اسایش در آخرت است ۵

حدیث
از حضرت امیرالمؤمنین
علیه الصلوة والسلام منقولست
که دور کن از خود واردات
هموم را بعزایم صبر و یقین
یعنی جزع مکن از خود غمهای
که بلا تو وارد میشود بصبر و
یقین عمل دنیا و آخرت
که این غمها عجیب بانجام
بجهان از کردن نادم
میشود

و از آنحضرت منقولست که اگر باشی تو جزع کننده بر هرچه بدست آورده بدر رود از دستهای تو پس جزع کن بر آنچه نرسیده باشد بسوی تو مراد اینست که بر تفاوت نیست میانه آنکه نعمتی باینکس رسیده باشد و از دست او بیرون رود یا آنکه باینکس نرسیده باشد اصلا پس کسی که جزع کند بر آنچه از دست او بدر رود پس باید که جزع کند بر آنچه نرسیده باشد باو پس اینکس باید همیشه در جزع باشد بسبب آنکه باینکس نرسیده نهایتی ندارد ۵

از حسن
منقولست که تجربه
کردیم ما و تجربه کردند
تجربه کنندگان پس ندیدیم
چیزی نافعتر از بودن آن
نافعتر نبودن آن
ضرر رساننده‌تر از
صبر باشد دوا کرده
میشود بصبر همه دردها
و دوا کرده نمیشود صبر
بچیز

دیگر یعنی بتجربه ظاهر شده است که نافع‌ترین چیزها در امور صبر است و ضرر دارترین چیزها بی صبری است علاج هر چیزی بصبر میتواند شد و علاج صبر بچیزی دیگری شود

یکی

یکی از عارفین گفته که مصیبت
باید چنین است هر کس آن جزع
کند ثواب آن مصیبت
و هر چیز فوت شود رهد
ثواب مصیبت فوت شد به
رفع جزع که از هزار مصیبت
صبر کنند و جزع کند
در مصیبت خواهد
داشت

داشت یکی مصیبتی که باو روی داده و دیگری عبر طرف شدن ثواب آن بسبب بی حیائی

صبری که کرده ۵

حکایت

از ابی مسلم صاحب دوله پرسیدند که بچه چیز باین رسیدی یعنی چه چیز باعث آن شد که باین مرتبه رسیدی ابو مسلم گفت ردا پوشیدم بصبر و ازار پوشیدم بکتمان و بر خود لازم ساختم حزم و دور اندیشی را و مخالفت هوا و خواهش را بعمل آوردم و دشمن را دوست نه انگاشتم و دوست را دشمن نه انگاشتم مراد این است که در مصایب صبر کردم و اسرار خود را پنهان داشتم و حزم و احتیاط را در امور خود مرعی داشتم و مخالفت هوا و هوس کردم و دشمن خود را دشمن دانستم و دوست را دوست دانستم پس اینها باعث آن شد که باین

مرتبه رسیدم ۵

منقولست که عبد الملک پیش از امارت همیشه در مسجد الحرام بود و مواظبت بر نماز و تلاوت قرآن مینمود تا آنکه مردمان او را کبوتر حرم می نامیدند چون خبر ولایت باو رسید مصحف در دامن او بود آن مصحف را گذاشت و گفت این فراق است میان من و تو

همین که الست یافت
همی بود و در قضا عهای خانه تر مبر
فقیر مع عجایب بلکه بار افت پی شهود
در حضرت پادشاهان عظیم
الشان همین الست یادت
اسعاف متضعیف و تدلی
همی عبانا شیدا یکی در
خزائن ربیتی جزای تجی

جل و علا در آسمان جواهر مجرده ملکیه است و در زمین دلهای اولیا و انبیاست صلوات

الله علیهم اجمعین پس کسی که طلب کند اکسیر سعادت را از غیر انبیا و اولیا گم کرده است راه را
ولغزیده است از راه راست و عاقبت کار او حیله و تزویر است و ظاهر میشود در قیامت
افلاس حیله او و ظاهر خواهد شد حقیقت عاقبت کار او حال و سزاوار خواهد بود باینکه مخاطب
شود بقول خدای عز و جل فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ یعنی پس بر
داشتیم از پیش دیده تو پوشش غفلت تو را پس دیده تو بسبب رفع آن پرده تند است در دیدن
امور حقه و انتهای رحمت خدا و مهربانی او بعباد آنست که فرستاده است بعباد صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر متعاقب یکدیگر تا آنکه تعلیم کنند عباد را سخن اکسیر و رهنمائی کنند عباد را
براهی که برسانند ایشان باشد باین امر نهایت خطیر و ختم کرده شده است خدای سبحانه بارسال
پیغمبر این بقول خود که هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ
يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ یعنی اوست
آنچنان خداوندی که مبعوث کرده است در میان امیین رسولی را که از ایشان بود یعنی
ناخواننده و نانویسنده بود مثل ایشان میخواند بر ایشان آیات خدا را و پاک میسازد ایشان را
از جمله کفر و اخلاق ناپسندیده و می آموزد ایشان را قرآن و احکام شریعت و هر چند
بودند این گروه پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله در گمراهی هویدا و مراد به تزکیه ایشان
والله اعلم پاکیزه کردن ایشان و دور کردن ایشان است از صفات بهایم و سباع و مراد بتعلیم
مزین ساختن ایشان است بصفات ملائکه مقربین و بالجمله تجرید ایشان است از جمیع صفات
ذمیمه و تزیین ایشان است بکمالات جلیله و نتیجه جمیع اینها موجب ساختن دل و قالب است
بسوی خدای تعالی و بر گردانیدن دل و جسد است از جمیع من سوای خدا ۵

ترجمه خطبه که در نهج البلاغه مذکور است

خطبه نهج البلاغه

عمل کنندگان در دنیا
به دو نوع اند یکی مردیست
که عمل میکند در دنیا برای
دنیا و مشغول کرده است
او را دنیا از آخرتش پس
میترسد از برای فرزندان خود

خود از فقر که مبادا بعد از فوت او فقیر و بی چیز بمانند پس این مرد بر طرف و نابود میکند
عمر خود را در منفعت غیر و یکی مردیست که عمل میکند در دنیا برای آخرت پس می آید برای او
از دنیا آنچه نقد بشده برای او بی مشقت عمل پس این مرد دریافته است نصیب دنیا
و آخرت را با هم و مالک شده است خانه دنیا و آخرت را جمیعا پس خوش روی تر نزد خدا
کسی است که طلب نکند از خدا چیزی را که باو عطا نشود ۵

و از خطب نهج البلاغه است که خوار و ذلیل شده است بر کسی نفسش که حاکم کند بر نفس
خود زبانش را ۵

فقر و بی چیزی گنگ میکند زیرک را از غالب شدن بر خصم و لجیز غریب است در شهر
خود و خوب ترین مصاحب است رضا بقضای الهی و فکر آینه ایست صاحب صفا
شتابنده و
درخشنده روشنی
است ۵

آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از بهترین اعمال فرمود اینست
که قناعت کنی بقوت خود و لازم سازی بر خود سکوت را و صبر کنی بر اذیت مردم
و پشیمان شوی از خطاهای خود ۵

از کلام عارفی است که گفته است طلب میکنی دنیا را برای سه چیز مالداری و عزت
و راحت پس کسی که ترک دنیا کند عزیز میشود و کسی که قناعت کند بی نیاز میشود

وکسی که کم کند سعی را در طلب دنیا براحت افتد ۵

سخن شریف

عارفی بمریدی گفت چگونه است حال تو در طلب دنیا گفت سخت طلب میکنم آن را عارف گفت آیا یافته آنچه را که خواسته از دنیا گفت نه گفت پس این دنیائی که با این همه سعی طلب میکنی آنچه را میخواهی نیافته پس چگونه نخواهی یافت آخرت را که طلب آن نمیکنی ۵

در حدیث وارد شده که هرگاه توبه کند بنده که بنهایت برسد سیئه باشد ملائکه باد میکویند که حالا تو بر میکنی و بحقیقت که سالکی نشده است نجوائی تو وسعی نشده است نفسهای تو ۵

حسن دهلوی

ای حسن توبه آن زمان کردی ⁂ که ترا طاقت گناه نماند ۵

بعضی از پادشاهان که گفتند صحیح عاشق در حضر نوشته است پس بفرمایا تا او را بقتل آوردند پس گفتند هرگاه بکشیم او را جمعی که اگر ما را دوست دارند و جمعی که اگر ما را دشمن دارند هر اینه کسی در روی زمین باقی نخواهد ماند

کفی خبر دوست شنیدی چه شنیدی حال ⁂ اینها از کسی بپرس که از خود خبری داشته باشد

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست که فرمود که نمی باشد بنده مؤمن تا آنکه بشمارد بلا را نعمت و رضا را سانی را محنت و بد بستی که بلای دنیا نعمت است در آخرت و آسانی دنیا محنت است در آخرت ۵

منقولست که مریدی بسهل گفت که میخواهم مصاحب شوم با تو سهل گفت که هرگاه من یا تو بمیریم آن دیگری با که مصاحب خواهد بود پس باید که مصاحب شوی حالا با آن کس

هر بن ... حالان کو بدر رفتم ... [illegible]

خود را

خود را شناسد و این کیه یعنی او ۵

از بعضی از علما منقول است که گفت میترسم از زنان بیش از آنکه میترسم از شیطان بسبب آنکه خدای تعالی معروف است که ان کیدکن الشیطان کان ضعیفا یعنی بدرستیکه مکر شیطان ضعیف است و در جد زنان مفعول این کلم

کیدکن عظیم یعنی بدرستیکه مکر زنان عظیم است

غزالی در آفت تا پنجاه از کتاب جواهر القرآن در باب غیبت گفته است که خدای تعالی میفرماید
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی آیا دوست میدارد احدی از شما
اینکه بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده است که غیبت بدتر است از زنا و وحی فرستاد خدای تعالی بسوی موسی علیه السلام
که کسی که بمیرد در حالتی که توبه کرده باشد از غیبت پس او آخر کسی است که داخل میشود در
بهشت را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است که در شب معراج گذشتم بر قومی
که میخراشیدند روهای خود را بناخنهای خود پس گفتند من که اینها آنانند که غیبت کرده اند
مردمان را در دنیا و بیان بدرستیکه حد غیبت چنانکه بیان کرده است پیغمبر صلی
الله علیه وآله آنست که یاد کنی برادر مؤمن خود را بچیزی که ناخوش آید او را اگر باو برسد هر چند
در آنچه نسبت باو گفته راست باشد خواه آنچه نسبت باو گفته نقصی باشد در نفس او یا عقل
او یا فعل او یا قول او یا نسب او یا خانه او یا چهارپای او از چیزهائی که متعلق باشد بآن
برادر مؤمن باشد حتی اینکه اگر نسبت بکسی گوئی که فلان آستین فراخ یا دامن او
آویخته است غیبت او خواهد بود حتی اینکه حرف مزبور مذکور شد در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعضی از حاضرین گفتند چه بسیار عاجز مردیست

حضرت فرمود که غیبت کردید او را و اشاره کرد عایشه بدست خود بزنی که کوتاه قامتست
حضرت فرمود که غیبت کردی آن زن را پس معلوم شد که غیبت محض آن نیست که بزبان
باشد بلکه فرقی نیست میان آنکه تفهیم کنی غیبت او را بدست یا برمز و یا باشاره و
یا حرکت یا تقلید آوردن و تعریض باو که مفهم باشد چنانکه گوئی که بعضی که از پیش ما گذشتند
یا بعضی از دوستان من فلان کار کردند یا فلان صفت دارند و معلوم باشد که آن کیست
و بدان بدرستی که بدترین غیبتها غیبت کردن جمعی است که میگویند حمد مر خدا را است آنچنان
خدائی که مبتلا نکرده است ما را بداخل شدن بر سلطان برای طلب دنیا و پناه میبریم بخدا
از قلت حیا و میفهمانند بحاضرین مقصود از این کلام را و غرض ایشان باین کلام غیبت است
پس جمع میکنند میان غیبت و ریا و اظهار تشبیه باهل صلاح در حذر کردن از غیبت
و حال آنکه این غیبت است پس مغرور میشوند باین و گمان میکنند که ترک غیبت کرده اند
و همچنین گاهی غیبت میکنند شخصی را و حاضرین از آن غافل میشوند پس آن مردی که
غیبت میکند میگوید سبحان الله چه خوب سخنی است این تا آنکه آگاه کند مردم را بر گوش
کردن غیبت پس استعمال میکنند ذکر خدا را در تحقیق غیبت و میگوید دل من مشغولست
بفلان بیامرزد خدای تعالی او را و غرض او دعا نیست بلکه منظور او شناسانیدن آن
شخص است و اگر قصد دعا میداشت اخفای آن میکرد و اگر ملول شده بود دل او برای
آن شخص بایست پنهان کند عیب و گناه او را و همچنین گاهی میگوید که ترک کن غیبت
مردم را و حال آنکه در دل راضی است بغیبت و غرض او آنست که مردم او را بصلاح و
ورع بشناسند جمله بیرون نمیرود اینکس از گناه غیبت باینکه مادام که غیبت را
در دل ناخوش نداشته باشد بلکه بیرون میرود از گناه غیبت باینکه در دل ناخوش

ایذا او را غیبت کردن و تکذیب کند غیبت کننده را و بدل تصدیق او نکند پس بدرستی
که غیبت کننده فاسق و مستوجب تکذیب است و مسلمانی که غیبت او می کنند مستحق
حسن ظن است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که بدرستی که خدای سبحانه
حرام کرده است از مسلمان خون او و مال او را و اینکه کسی گمان بد در حق او کند
پس غیبت کردن بدل حرام است چنانکه غیبت بزبان حرام است مگر اینکه مضطر شود
بشناختن او و ممکن نباشد او را تجاهل ٥

از ابراهیم بن ادهم منقولست که گفت مسرور و خوشحال نشدم هرگز مثل سروری که روی
داد مرا در سه روز یکی روزی که در کشتی با جمعی نشسته بودم و در انکشتی مردی بود
که مردم را میخندانید و اهل کشتی را لعب میکرد و میگفت ما میگرفتیم ترک را در بلاد
ترک همچنین و گرفت موی سر مرا و استهزا کرد بمن پس خوشحال کرد مرا این معنی بسبب اینکه
نبود در میان اهل کشتی حقیرتر از من در نظر او دیگر روزی که بیمار بودم در مسجدی
پس داخل شد موذن در مسجد و گفت بیرون رو من طاقت بیرون رفتن نداشتم
موذن گرفت پای مرا و از مسجد بیرون کشید دیگر وقتی که در شام بودم و پوستینی
داشتم پس نظر کردم روزی در آن پوستین آنقدر شپش در ان پوستین جمع شده
بود که تمیز نکردم میان موی پوستین و شپش بسبب کثرت آن ٥

منقول است که هرگاه ٥
کسی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
ثنا میگفت آن حضرت میفرمود
اللهم اغفر لی ما لا
یعلمون و لا تؤاخذنی
بما یقولون و اجعلنی
خیرا مما یظنون
انک
تعلم و انهم لا یعلمون یعنی بار خدایا بیامرز برای من گناهانی که ایشان

نمیدانند و مؤاخذه مکن مرا بانچه میگویند و بگردان مرا بهتر از انچه ایشان گمان
میکنند بدرستی که تو میدانی و ایشان نمیدانند و از بعضی علما منقول است که چون
کسی او را ثنا میکرد میگفت اللّهمّ انّ عبدک هذا تقرّب الیّ بمقتک و انا
اشهدک علی مقته یعنی خداوندا بدرستی که این بنده تو تقرب جسته است بسوی من
بسبب مدح کردن و گفتن در شان من چیزی چند را که دروغ و خلاف واقع است
و بدین جهت تو را بخشم آورده است و من گواه میگیرم تو را براینکه من دشمن
میدارم او را

حدیث

از کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده کرده نمیکند احدی احدی را
از حاجتی مگر آنکه ظاهر میشود عزت در قفای محتاج و خواری در روی محتاج الیه

شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة

دل جور تو ای مهر گسل میخواهد
خود را بغم تو متصل میخواهد
میخواست دلم که بی تو دین باشم
با آنکه چنان شدم که دل میخواهد

[illegible] از ما چه میخواهد
که هر را از عالم خرام

منقولست که ابراهیم بن ادهم در طواف
مشغول بود دید جوانی امردی نیکوروی را
نظر کرد بسوی او پس روی از او گردانید
و پنهان شد در میان خلق پس چون
خلوت شد از او پرسیدند از سبب نظر
کردن بآن جوان و گفتند متعارف تو
نبود نظر کردن بجوانان امرد ابراهیم در
جواب گفت که این جوان پسر من است او را
طفل در خراسان گذاشتم حالا که بزرگ

شده

شده بطلب من آمده است پس من رسیدم که مشغول کنند مرا از ذکر پروردگار خود و حذف

کردم از اینکه انس گیرم با او اگر بشناسند مرا از این جهت از و دوری کردم بندم و خود را

چنان کردم پس خواند این ابیات را هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَا ‌ وَ اَيْتَمْتُ

الْعِيَالَ لِكَيْ اَرَاكَا ‌ فَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ اِرْباً ‌ لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ اِلَى سِوَاكَا

یعنی دوری کردم خلق را در خواهش تو و یتیم کردم عیال را برای تو از آنکه ببینم ترا

پس اگر قطع کنی مرا ریزه ریزه میل نمیکند دل من بسوی غیر تو ه

از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که هیچ طلبکاری نیکو طلب کننده‌تر از کریمی نیست هیچ چیز دل زنده هر بقول منکند ه

از کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است من و در بابت صفت مؤمن که خفیف و کم زندگی است و خود را حلیم خود خواهش خود را ارام است یا اینکه دل او که بسته شده و لطیف و کم شده

کثیف و کدورت قلب است بریاضت و عبادت و درخشنده شده برای او برق

بسیار که عبارت از لمعان انوار الهی است پس ظاهر ساخت آن نور برای مؤمن راه

هدایت را و سلوک کرد بآن نور راه راست را و دفع کرد او را درهای عبادت

از در بدر گشتن بسوی در سلامت و برای اقامت و خلود و ثابت شد پایهای او

باقرار و اطمینان در قرار امنیت و راحت بسبب بجز بکار داشت دل خود را بآن

از طاعت و خوشنود ساخت پروردگار خود را بعبادت

بود نور خرد در ذات انور ‌ ؞ ‌ بسان چشم سر در چشمه خور ؞

اگر خواهی کز بینی چشمه خور ‌ ؞ ‌ ترا حاجت فتد با جرم دیگر ؞

چو چشم سر ندارد طاقت و تاب — توان خورشید تابان دید در آب

چو از وی روشنی کمتر نماید — تو را ادراک آن دم می فزاید

چو مبصر از بصر نزدیک گردد — بصر ز ادراک او تاریک گردد

در بیان سبب آنکه حضرت پیغمبر صلعم فرموده است انا ابن الذبیحین

منقولست که عبد المطلب شبی در خواب دید که میکند چاه زمزم را و وصف کردند برای او موضع زمزم را پس برخواست و میکند چاه زمزم را و در آن وقت او را یک پسر بود که حرب نام داشت نذر کرد که اگر ده پسر بهم رساند و بالغ شوند یکی از آنها را در راه خدا در کعبه ذبح کند خدای تعالی او را ده پسر کرامت کرد با آن پسرها خبر دادند که بدید شما چنین نذر کرده هر یک از آنها نام خود را در تیری نوشتند پس بیرون آمد تیر بنام عبد الله که پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود عبد المطلب کاردی برداشت که او را ذبح کند قریش مانع ذبح او شدند و گفتند او را ذبح مکن تا در این باب فکری کنیم پس رفتند بسوی عراف قریش عراف گفت حاضر کنید ده شتر را و بزنید تیر را بنام عبد الله و نام آن شتران اگر بنام عبد الله بیرون آید ده شتر دیگر حاضر کنید و همین دستور تا آنکه بنام آن شتران بیرون آید پس چنین کردند و بنام عبد الله بیرون آمد تا آنکه صد شتر رسید بعد از آن تیر بنام شتران بیرون آمد آن شترها را ذبح کردند و انداختند و منع نکردند انسانی و نه سبعی را از خوردن گوشت آنها پس از این جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که انا ابن الذبیحین یعنی من پسر دو ذبیح که یکی حضرت اسمعیل باشد و یکی عبد الله

زمخشری در ذیل تفسیر قول خدای تعالی اِنَّ اللهَ لا یَسْتَحْیِی اَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما

بعوضة

بعوضه گفتا و تو نها نقل کرده است که در کتابهای قدیم دیدیم که خدای تعالی خلق کرده است
جانوری که بنظر در نمی‌آید از کوچکی مگر حرکت آن پس در حال سکون پنهان میشود
از نظر و هرگاه کسی دست بران کند از و اجتناب میکند از مضرت آن پس مبراست از جمیع
عیبها خدائی که ادراک میکند صورت آن و اعضای ظاهره و باطنه آن را و تفاصیل
خلقت آن را و می‌بیند چشم آن را و مطلع میشود بر ضمیر آن و شاید در میان مخلوقات
او کوچکتر از ان جانور و کوچکتر از کوچکتر از ان بهم رسد و مبراست از
جمیع نقصها آن خدائی که آفریده است انواع اشیا را هم آنها از آنچه میرویاند زمین
و از نفسهای مردمان که مذکر و مؤنث و سیاه و سفید و غیر آنست و از آنچه نمیدانند
و خدای تعالی ایشان را بران مطلع نساخته و بعد از ان این ابیات را نقل کرده
یا مَنْ یَرَی هذا البعوضَ جناحَها : فی ظُلمةِ اللیلِ البهیمِ الالیلِ : و یَرَی عروقَ
نیاطِها فی نحرِها : والمخَّ فی تلکَ العظامِ النُحَّلِ : اغفِرْ لعبدٍ تابَ عن
فرطاتِهِ : ما کانَ منهُ فی الزمانِ الاوّلِ : یعنی ای کسی که میبیند بالهای پشه را
در ظلمت شب تار و می‌بیند رگهای دل آن پشه و می‌بیند مغز را در بن استخوانهای
ضعیف بیامرز بنده را که تایب شده از ظلمها و بسیار تقصیرهای خود که صادر شده

از و در ازمنه سابقه

در معتبر مذکور است که حضرت فاطمه علیها السلام مشت خاکی از قبر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله برداشت و بر چشم خود گذاشت و گفت ماذا علی مَنْ شَمَّ
تُرْبةَ احمدٍ : اَنْ لا یَشَمَّ مدی الزمانِ غوالیا : صُبَّتْ علیَّ مصائبٌ
لو اَنَّها : صُبَّتْ علی الایامِ صِرْنَ لیالیا : یعنی چه باکست بر کسی که بوید

خاک احمد را اینکه بنویید هر که غالیه را ریخته شده است بر من مصیبتهای چند که اگر بر ریخته

بر روز نها میگردیدند شب :

رتیمه در لغت عرب ریسمانی را گویند که بانگشت می بندند برای انکه کاری که دارند فراموش

نکنند و رتمه نیز همین معنی است شاعر گفته است :

اِذَا لَمْ تَكُنْ حَاجَاتُنَا فِي نُفُوسِكُمْ : فَلَيْسَ بِمُغْنٍ عَنْكَ عَقْدُ الرَّتَائِمِ :

هرگاه نبود حاجتهای ما در خاطرهای شما   پس نیست فایده مند بر بستن ریسمانها

و بعضی از شعرای عجم در باب ریسمانی که بانگشت می بندند بیتی گفته

نگردد تا فراموش ای که گفتی در دهندان را   بر انگشت تو میخواهم که بندم رشته جان را

بفتراک پاکان در آویز چنگ
که عاصی [illegible]
[illegible]
[illegible] ۵

علما سه وجه نقل کرده اند برای اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را امی گفته اند

یکی انکه امی کسی را گویند که نانویسنده باشد و آنحضرت چون نانویسنده بود از این جهت

او را امی گفتند یا انکه چون منسوب بام القری و از اهل آن شهر بود او را امی میگفتند

یا انکه امی یعنی منسوب بام یعنی چنان بود که از مادر زاییده شده بود و کسب خط

نکرده بود ۵

از کلام بعضی از حکماست که کسی که متحمل نشود خواری تعلم را در بعضی از عمر خود زندگانی

میکند در خواری جهل در طول عمرش ۵

وازکلام

و از کلام لقمان حکیم است که بپوشانید آنچه بر بعضی از مردم نیکو است از افشای الخ
کمان کرده بمردم ۵

و از کلام بعضی از
حکماست که هر که دایم
کاهل باشد

سود و فایده اش باشد ۵
دنیا و آخرت خالی از آن

یعنی اگر اتفاق افتد در
که هم دنیا هم دین و غم است
و از کلام ابن مسعود است

کاهلی او نومید شود امید او و مراد اینست که کسی که غالب باشد بر او کاهلی بطالبی که امید
آنها داشته باشد نمیرسد و نومید میشود ۵
هر که سوار شود بر جد خود غلبه کند بر دشمن خود مراد اینست که هر که خواهد غلبه بر
دشمن کند باید جد و جهد تمام کند تا غالب شود زیرا که اگر اتفاق حال افتد که هر دو طرف جد
تمام داشته باشند ۵

بدشمن تو
نه تیر حرف
صرف کننده
حکماست که
و از کلام

بمراد خود ۵
خود را رسد
جد و جهد
کار دشمن باید
هر که

اینست که نماند تو دشمن اوئی ۵
از حکیمی پرسیدند که چگونه معاشرت و زندگانی میکنی با برادران خود گفت نمیشناسم
کار را با ایشان بجد نفاق و نجاو نمیکنم با ایشان از حد استحقاق ۵

صاحب
کامل نفس العاشر لح
باب قول خدای تعالی که در معبوده است
فیه شفاء للناس که نفس
یعنی در عسل انواع از شفا است
بد ما از لیست زیرا که لفظ شفا
نکره است و نیست هم انواع شفا
در عسل و حال آنکه گفته اند
که حکم تراح او که از اسفل عسل
چون بیاید شاهد مکاه کرده
حرص و جود او باید
است

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هرگاه احدی از شما خواهد که شفا یابد
باید که بنویسد آیه از قرآن مجید در صحیفه و بشوید آن صحیفه را باب باران و بگیرد از زن
خود درهمی برضای آن زن و عسل بخرد و بیاشامد آن را پس بدرستی که آن شفاست
خدای عز و جل فرموده است وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ یعنی ما نازل میسازیم
از قرآن چیزی را که شفاست وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا یعنی و فرستادیم ما از
آسمان آب مبارکی را که باران است ٥ و باز خدای عز و جل فرموده است که فَإِنْ طِبْنَ
لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا یعنی اگر ببخشند بشما چیزی را از جمله مهر
که بایشان داده اید بدل خوش بخورید آن را نوشان و گوارا و در باب عسل فرموده است
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ یعنی در عسل شفائی است برای مردمان

و منقولست که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت که برادرم شکم روش بهم رسانیده حضرت فرمود که بایشان با او عسل ده آن مرد گفت که اشکم برادر خود عسل دادم [illegible] آمد و گفت عسل
باو دادم و شکم روش او زیاده شد باز فرمود که عسل باو ده تا سه مرتبه چهارم
آمد بخدمت آنحضرت آمد و شکم روش برادر خود را عرض کرد باز حضرت فرمود که عسل
باو ده آمد گفت دادم و شکم روش او زیاده شد حضرت فرمود راست گفته است خدای عز و جل
و دروغ گفته است شکم برادر تو پس عسل باو داد و آزار او برطرف شد

و در روایتست که کسی که بلیسد عسل را سه روز در هر ماهی صبح بلیسد باو بلائی نرسد ٥ و از زهری منقول است که گفته است که بر تو باد العسل فانه جید للحفظ
و از ابن شهاب منقولست که عسل باعث تذکر میشود

شفا بودن عسل از هر چیزی دردی و حکایت غریب

علاج لیسیدن عسل ماهی سه روز

حسن بصری بر هی که حاضر شده بود جنازه را گفت آیا چنان میدانی که اگر این میت که مرده
بدنیا عمل صالح خواهد کرد آن مرد گفت بلی حسن گفت اگر او برنمیگردد بدنیا تو که در دنیا
هستی چنان کن یعنی هرگاه چنین میدانی که آن مرد که مرده است از کردهای خود پشیمان است
واگر بدنیا برگردد عمل صالح خواهد کرد پس باید تو عمل صالح کنی که بعد از آن پشیمان
نباشی

رسیدگان بخدا خانه ولایت را
چهار رکن معوّل نهاده اند نهال

خوشی است و کمان ز طوق کرسنگی
بر لب نان ... خشت ز خوابهای خیال

آن بر ... کر خضر ما آکر الیاسی
کس نیشنا سد ... کس نشناسی

خوش کرد بلبل اعتزال الکلی خری
زهر صبر غرض خلد الیست از زفال الدی خیال

سا ... خال ... زنشرام عصیان بر آن بیدادیم

کرشیره ... بر ... اشناسی
در کوشه ... لشان ... سعی ... هر ...

یا رب هم از غبسه فرسان
وان باده شوق بخیر بیان

یا رب ز فغال النامو جز توبه
ورکرده زنشت کاو ... توبه

از هر ... بیق الله توبه
باشد توبه ... نبا الله توبه

... ارشکوه از ... ضع ... کرده ادیم
کو ... شوق کرم ... محشر ادیم

کی ترسم نبک باشد از وجودم خاک محشر را

کاین بستر پر غبار را برچینیم وین کهنه لحاف را از سر برداریم

بیان اختلاجات که منقول است از خط شیخ مرحوم مبرور سید یوسف

بسم الله الرحمن الرحیم

مرویست از حضرت امام جعفر صادق بن محمد علیهما السلام که فرمود حدیث کرد مرا ابوذر غفاری که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که عوام الناس گمان میکنند که اختلاج عینی صحیح و بی اصل است و حال اینکه آن صحیح است و در آن زجر و مواعظ و تخویف است و سید یوسف گفت حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی از سلیمان بن یزید که گفت علی بن الحسن که از جمله موالی جعفر بن محمد علیهما السلام بود گفت سؤال کردم از آقای خود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از اختلاج حضرت فرمود که آگاه باش که تأثیر اختلاج صحیح است و در آن زجر و تخویف و مواعظ است راوی گوید که با آنحضرت عرض کردم که تفسیر کن برای من تا بدانم از روی یقین بدون شکی و ریب پس آن حضرت فرمود که بفهم و بدان که اختلاجی که در سر بهم میرسد هرگاه اختلاج بهم رسد بکاسه سر میرسد بتو شرفی و حکمی و هرگاه بجهد بتو سر تو میرسد بتو میرسد بتو نیکی و صحبت با مردم و هرگاه بجهد طرف راست سر میرسد بتو دلگیری زودی و هرگاه بجهد مغز سر تو میرسد بتو خیر و هرگاه بجهد اصل گوش چپ تو میرسد بتو همی که نجات می یابی از آن و اگر زن باشد مزوج میشود و هرگاه بجهد جانب راست سر میرسد بتو هم بسیاری و هرگاه بجهد جانب چپ سر میرسد بتو روزی فراخی عظیم و هرگاه بجهد کل سر میرسد بتو مال و خیر بسیار

اختلاجاتی که در روی بهم میرسد

هرگاه بجهد پیشانی میرسد بتو خیر بسیار و خوشحالی از جانب پادشاه و هرگاه بجهد ابروی

اختلاجات و حقیقتها که در سر بهم میرسد

اختلاجات و حقیقتها که در روی بهم میرسد

راست پس خبر با و میرسد و هرگاه بجهد ابروی چپ میرسد با و خوشحالی و فرح و چشم
روشنی و هرگاه بجهد پلک پایین چشم راست پس آن حزن و اندوه است و هرگاه
بجهد پلک بالای چشم راست پس آن حزن و اندوه است که بهره دلگیری است و هرگاه
بجهد پلک بالای چشم چپ مردمان او را دشنام دهند و بدگوئی کنند و هرگاه
بجهد پلک پایین چشم چپ بر بیند غایبی را و هرگاه بجهد گوشه چشم چپ یاد
کرده میشود بکلام نیکوئی و هرگاه بجهد جانب چپ بینی ظفر می یابد بحاجت
خود میرسد و هرگاه بجهد جانب راست بینی می بیند نیکوئی و نعمت را و هرگاه بجهد کل
بینی می یابد بطال بسیار و نعمت و رفعت را و هرگاه بجهد شقیقه راست آدمی کسی
مستوبان او میمیرد و هرگاه بجهد شقیقه چپ صحیح میشود بدن او و خوشحال میشود
و هرگاه بجهد گوش راست صحیح میشود بدن او و هرگاه بجهد گوشه راست می آید نزد او
کسی که دوست دارد او را و خواهش او داشته باشد و خوشحال کند او را و هرگاه بجهد
گوشه چپ یاد کرده میشود بکلام نیکو یا بکلامی که صلاح در آن نباشد و هرگاه بجهد
جانب چپ دهان حرف بد در باره او گفته میشود و هرگاه بجهد زنخ او میرسد بخل
و خوشحالی اختلاجاتی که ذکر کردن و شانها بهم میرسد هرگاه بجهد جانب راست
گردن میرسد با و خبر بسیار از جای دوری و هرگاه بجهد جانب چپ گردن صاحب مال
و مسلط میشود و هرگاه بجهد همه گردن پس پناه میبرم بخدا از شر آن و هرگاه بجهد شانه
راست هم با و رسد و هرگاه بجهد شانه چپ عمل میکند عمل صالحی را و برطرف میشود
از او غم عظیمی

با و جزء
اختلاجات و جستنها
که ذکر کردن و شانها
بهم میرسد

موعظه

سزاوار است برای تو ای عاقل کامل اینکه غمگین نشوی هرگاه طعنه زنند بر تو مردمان

ناقص جاهل و مذمت کنند تو را مردمان قاصر حسود بلکه سزاوار است که بسبب این
لهایت لذت بری لذت دیوانگی در سنگ طفلان خورد است حیف مجنون را
زا اوقاتی که در هامون گذشت ٥

حدیث
در کتاب روضه کافی منقول است
که اصبغ بن نباته روایت
کرده است از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام
که آفتاب سیصد و شصت
برج است هر برجی مثل
جزیره‌ای از جزایر عرب
که آفتاب در

هر روز در یکی از آن برجها می‌باشد ٥

و در کتاب مذکور منقول است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که ما بنو هاشمیم
و شیعه ما عربند و سایر مردم اعرابند ٥

نصیحت
وصیت نامه مولوی عارف
قدس سره که گفته است وصیت
میکنم شما را به تقوای خدا
در نهان و آشکارا و بکم
خوردن طعام و کم خواب کردن
و کم حرف زدن و ترک
معصیتها و گناهان و
مواظبت

بر روزه و برخاستن بنماز و قطع خواهشها همیشه و ترک همنشینی سفها و عوام الناس
و مصاحبت مردمان صالح و بزرگان پس بدرستی که بهترین مردم کسی است که نفع رساند
مردمان را و بهترین کلام آنست که کم باشد و مراد از و فهمیده شود ٥

حدیث
وصیت کرد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله
با ابوذر رضی الله عنه
یعنی فرمود که ای اباذر
با تقی الله چو بخیل است
از بخل تو در درهم و
دینار بخور ای اباذر
بخل از چیز غیر الکریم
بتو عذاب رد

و گفتگو مکن در چیزی که تو را احتیاج بآن نیست و نگاه دار و ضبط کن زبان خود را

چنانکه

چنانکه ضبط میکنی دراهم خود را ٥

حدیث
در کتاب روضه کافی
از ابی بصیر روایت کرده از
حضرت ابی جعفر علیه السلام
که گفت روزی نزد بیم
با اصحاب خود نشسته
بودیم که در آن حضرت
از نفس آن حضرت آسوده
که بلا رد آن حضرت
وستم خود حضرت ابو

جعفر گفت که مردمان اجتناب کردند از تو ترسیدند پس من برخواستم و گفتم ای پدر
بزرگوار اگر میفرمائی من بر میدارم حضرت فرمود که منظور من تو نبودی تو از منی
و من از تو بلکه این جماعت مراد من بودند و سه مرتبه تکرار آن قول فرمود پس گفت چه
بسیار است وصف کردن کار خیر و کم است کردن کار خیر بدرستی که اهل کردار کم میباشند
و بدرستی که ما میشناسیم اهل وصف و اهل کردار را همه و نیست این کلام من از راه
اینکه نشناسیم شما را بلکه برای اینست که امتحان کنیم شما را و بشنویم تا رشما را حضرت
ابوجعفر علیه السلام فرمود که نسیم بخیل که گویا کشیده شد با ایشان زمین از جهت
حیا از انچه آنحضرت فرمود حتی آنکه هر مردی از ایشان که نظر میکردیم عرق میریخت و
چشم خود را از زمین بر نمیداشت پس چون حضرت دید ایشان این خجالت را فرمود که
رحمت کند خدا بر شما من اراده نکردم مگر خیر شما را بدرستی که برای بهشت درجات
بسیار میباشد پس درجه جماعتی را که کار خیر را کرده اند ادراک نمیکنند جماعتی که
خیر را گفته اند و خود نکرده اند و بعد از اهل قول را ادراک نمیکنند دیگران حضرت ابو جعفر ع
٥ فرموده که بخدا سوگند که گویا خلاص شدند ایشان از بندهائی که در پای ایشان بود

حدیث

ریان بن صلت روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که این

عباس خبر داد مرا که شما مرحض فرموده اید مرمان را در شنیدن غنا حضرت فرمود
که دروغ گفته است زندیق چنین نبود سؤال کرد مرا از شنیدن غنا من با وگفتم
که مردی آمد نزد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام و پرسید او را از شنیدن غناء
حضرت فرمود که بگو بمن که هرگاه جمع کند خدای تعالی میانه حق و باطل با کدام یک از آنها
خواهد بود غنا آن مرد گفت با باطل حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود بس است ترا
حکم کردی خود بر نفس خود این بود آنچه گفتم من با بن عباس ۵

از کلام راضی باالله است که میگفت کسی که طلب کند عزت را بباطل میرساند خدای
تعالی باو خواری را بحق ۵

مضر بن سیار گفته است که هر چیزی ظاهر میشود صغیر پس بزرگ میشود مگر مصیبت
پس بدرستی که آن ظاهر میشود بزرگ پس کوچک میشود یعنی هر چیزی اولا کوچک
مینماید بعد از ان ظاهر میشود که عظیم است مگر مصیبت که اول عظیم می نماید بعد
از آسان میشود ۵

و از کلام مضر بن سیار است که هر چیز نادر زان و بی قدر میشود نزد صاحبش هرگاه
بسیار شود مگر ادب پس بدرستی که آن هرگاه بسیار شود گران بها میشود و
قدر بالا میرساند

ابراهیم بن ادهم گفت بمردی که غیبت میکرد شخصی از دشمنان خود را که ای مسکین
بخل کردی بد نیای خود بر دوستان خود و سخاوت کردی با آخرت خود بر دشمنان
خود نیستی در آنچه بخل کرده بآن معذور و نه باینچه سخاوت کرده بآن پس م
محمود ۵

بیکی از زهاد گفتند که فلان شخص غیبت تو کرده است زاهد فرستاد برای او طبقی رطب و نوشت باو که رسید بمن که هدیه فرستاده بسوی من حسنات خود را پس من اراده کردم که جزا دهم ترا بان هدیه و عذر میخواهم که قادر نبودم براینکه تلافی کنم ترا بچیزی که معادل هدیه تو باشد ۵

حاضر شدند ابراهیم بن ادهم بضیافتی پس چون نشستند بخوردن طعام شروع کردند بغیبت مردی ابراهیم بایشان گفت ای جماعت جمعی که پیش از ما بوده اند میخوردند نان را پیش از خوردن گوشت و شما ابتدا کرده اید بخوردن گوشت پیش از خوردن طعام

در کتاب محاسن برقی رحمه الله مرویست از ابی سمینه از اسمعیل بن ابان خیاط از ابی عبد الله علیه السلام که گفت حضرت رسول الله صلعم فرموده است که پاکیزه کنید راه قرآن را پرسیدند یا رسول الله صلعم چیست راه قرآن فرمود دهنهای شما گفتند بچه چیز پاکیزه کنیم دهنهای خود را فرمود بمسواک ۵

مرویست از علی بن حکیم حکم از عیسی بن عبد الله بحدیث مرفوع که گفت حضرت رسول الله صلعم فرموده است که دهانهای شما راهی است از راههای شما پس دوست ترین دهانهای شما راهی بسوی خدا است که خوشبوتر باشد پس خوشبو کنید دهان را بانچه مقدور شما باشد ۵

پروردگار

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که هرگاه بلرزد دل مؤمن از ترس خدای تعالی میریزد از و گناهان او همچنانکه میریزد از درختان برگ

چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت معلی [illegible] نیز از جمله مؤمنین تا ... آنچه ... نعم الله ... محبت ... دنیا

نعمت است در آخرت و آسانی دنیا محنت است در آخرت ۵

و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده است که بدرستی که خدای عز و جل میگوید که هرگاه در آورد بسوی بنده از بندگان من مصیبتی در بدن او یا مال او یا فرزندان او پس آن بنده استقبال کند آن مصیبت را بصبر نیکو حیا میکنم ازینکه

نصب کنم برای او میزانی تا بنویسم برای او دیوانی ۵

ذکر خوابی که نواب خاقان گیتی ستان دیده

بتاریخ ششم شهر محرم الحرام سنه الف و ثلاث بعد از طلوع صبح بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب همایون اشرف اقدس ارفع اعلی که دولتش بایام ظهور حضرت صاحب الزمان متصل باد در خواب دیده‌اند که بشکار رفته‌اند و از شکار با معدودی چند که نزدیک بده نفر باشند متوجه زیارت کربلای معلای مزکی علی ساکنها الصلوة والسلام شده‌اند و بزیارت آن مرقد مقدس مشرف گشته‌اند و سر بر پای ضریح اقدس گذاشته گریه بسیار میکنند و از خادمان و حاضران فاتحه میطلبند که حق سبحانه و تعالی توفیق دهد که باردو و لشکر بزیارت این آستانه مقدسه نوبت دیگر مشرف شوند و فتح و نصرت و ظفر نصیب گردد بعد از زیارت گویا آب باران بنظر در می آید با آنجا توجه میفرمایند و میدانند که بواسطه آب خوردن بآنجا تشریف میبرند یا بجهت فرود آمدن در ان اثنا بخاطر میگذرانند که نوبت دیگر بزیارت آمده‌اند باز باستانه مقدسه در می آیند و زیارت می نمایند و بیرون می روند چند قدمی که میفرمایند بخاطر میرسانند که چه نحو شده است که هر چه دو می شود سه می شود امید هست که نوبت سیم باردو و لشکر زیارت این آستان ملائک آشیان روزی گردد و در همین آستانه سلطنت را بحضرت صاحب الزمان علیه السلام بسپارم و بحاضران میگویند که دعا

کنند

کنند که عبدالله خان اوزبک و پسرش را خدای تعالی پست کرداند انشاء الله تعالی امید
که عنقریب اثر این خواب مبارک ظاهر شود و آن اماکن مقدسه بتصرف اولیای
دولت قاهره درآید و اعدای این دولت پست کرده اند بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله وسلم ۵

لله الحمد والمنة که ببرکت انفاس صاحب الزمان فتح بغداد و عتبات در ظهور سنه ۱۳۳
پادشاه جمجاه ظل الله را میسر گشت امید که خطبه ائمه اثنا عشر در قسطنطنیه
خوانده شود بحرمة محمد و آله الطاهرین ۵

کسی از یکی پارسا پرسید تا کی درد دل گوید : پرسید بجهتی چه من با من در دین و ایمان باشی :

از معاذ بن جبل منقول است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمود که بعد از من جمعی پیدا شوند از امت من

بدوستی که بنده گان خدا پرستند نعم کنند کان ۵

جنید بغدادی را بعد از فوت کسی در خواب دید و پرسید که چه کرد خدای عز و جل
با تو جنید گفت برباد شد آن اشارات و برطرف شد آن عبارات و پنهان شد آن علوم
و مندرس شد آن رسوم و نفع نکرد ما را مگر رکعتی که در سحر کرده بودیم ۵

و از بعضی از زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که گفت پرسیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از قول خدای عز و جل و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة

یعنی و آنان که میدهند آنچه میدهند و حال آنکه دلهای ایشان ترسانست یا
الها جماعتی اند که چیزی مانند شراب را و دزدی میکنند حضرت فرمود نه و لیکن

الها جمعی اند که روزه میگیرند و نماز میکنند و تصدق میکنند و چنین پندارند که خدای تعا
قبول نکند از ایشان آن اعمال را ٥

در کتاب معیشت کافی در باب عمل سلطان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم منقول است
در قول خدای عز و جل وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا یعنی میل مکنید بسوی آن
کسانی که ظلم کرده اند پس مس کند شما را آتش فرمود که آن مردی است که می آید
نزد سلطان پس دوست میدارد بقاء او را بقدری که دست خود را در کیسه کند و با
چیزی عطا کند ٥

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقول است که سعی مکن و اختلاط کن با مردم تا
مطلع شوی بر احوال ایشان و چون مطلع شوی بر احوال البته ایشان دشمن میداری
ایشان را ٥

یکی از حکما گفته است که مردمان میگویند باز کن چشمهای خود را تا ببینی و من
میگویم ببند چشمهای خود را تا نبینی ٥

یکی از خلفا با اعرابی گفت چه چیز میخواهی اعرابی گفت شنیدستی و گوشه گیری را
پس بدستی که دیده ام شر را که میرسد بسوی صاحبان شرف و عظمت نزد خلیفه
گفت بخدا سوگند که اگر میشنیدم این کلام را پیش از آنکه متولی خلافت شوم
البته متولی آن نمیشدم ٥

زمخشری در تفسیر سوره انعام نقل کرده که داخل شدن موسی بمصر بعد از داخل شدن
یوسف علیه السلم بود بچهار صد سال ٥

نوشت حسن بصری بسوی عمر بن عبد العزیز که اما بعد پس بدستی که طول بقا منتهی

میشود

میشود بسوی فنا پس بکیر از فنا آخر که باقی نمی‌ماند از برای بقای چونکه فانی نمیشود
مراد آنست که این کس در دنیا باقی نخواهد بود همیشه و آخر بر طرف میشود پس در دنیائی
که معرض فناست باید کاری بکند که در آخرت که هرگز بر طرف نمیشود بکار او آید ۵

حاجی رضای طولانی
ساوجی

الها که با ولای تو می در رسو کنند
قطع نظر ز لذت هر آرزو کنند

والها که ذکر حسن تو رانند بر زبان
زان طراز گیسوی تو هر گفتگو کنند

نازم بآب دیده خونین اهل عشق
کاهل دعا ز اشک اجابت وضو کنند

ما را بسر لقای حق چو رضای ایمان
او را بگرد رشته طلب اندکه جو کنند

تو در سفته دو [illegible] شیخ و شیخی
در بتکده و کعبه تو را جستجو کنند

ما را از آن شکسته دلی کی گذا [illegible]
ایجد ما با غم و درد تو خو کنند

شکوه دارم ز دوری نگاری
ای دریغا که نیست دادرسی

عالمی غم نهاده روی بمن
هم نفس نیستم بجز نفسی

میزنم پشت پا برین عالم
چند باشم اسیر خار و خسی

بلبل لیک دورم از گلزار
پای بندم بگوشه قفسی ۵

تعریف آب گرم سراب
مطلع عبد شیخ بهاء الدین محمد
عاملی علیه الرحمة قال آن جناب
الدین محمد یوسف قزوینی وفقه الله

زدرد پا بعزیزی چه شکوه کردم گفت
شفای مردم دنیاست آب گرم سراب

بآب گرم شدم دست و پای من بهتر شد
که بهترین دواهاست آب گرم سراب

بشارتیست مریض علیل را هر روز
بجای خضر و مسیحاست آب گرم سراب

چو قبله خلق جهان جمله رو بدو دارند
مگر که زمزم دنیاست آب گرم سراب

علاج یک دو مرض بیشتر حکیم نکرد
دوای جمله مرضهاست آب گرم سراب

عجب نباشد اگر مرده میکند زنده
که پاک چون دم عیسی است آب گرم سراب

بآب گرم نبود دهر کی علتی دارد
که بهترین دواهاست آب گرم سراب

طبیب شهر بگو گو در دکان دربند
که جانشین اطباست آب گرم سراب

عجب صفا که کرده ز عکس عارض یار
که در صفا ید بیضاست آب گرم سراب

لطیفه هاضم و خوش طعم و دلنشین سبک
باعتدال مصفاست آب گرم سراب

همیشه

همیشه آب حیات از نظر نهان تو بعی
جبین تو زنجیر پیداست آب گرم سراب

بنای ملت دین خدا ایش مکر نموده قبول
که در رواج هنر اشناست آب گرم سراب

هوای طلعت دین مقتدای روی زمین
که زو همیشه مجلّی است آب گرم سراب

خدایگانا مقبول الطبع عالی توست
که رشک منصب قضاست آب گرم سراب

بسان چشمه زمزم برای اسماعیل
خدا برای تو برپاست آب گرم سراب

بدعات تو علم کشته در تمام جهان
که بهر بنده و هرجاست آب گرم سراب

عرق چکیده زجسم تو تا در آن کوی
تمام عنبر سار است آب گرم سراب

شرافت از قدم تو عالی یافته است
از آن جهت فرح افزاست آب گرم سراب

به درد ناله و سوز دل و سرشک روان
همیشه وصل تو جویاست آب گرم سراب

ز التفات تو پیوسته در سیاتش حق
چو نفس ناطقه گویاست آب گرم سراب

سپاس نعمت ایزد کرمیتوان گفت
که بی عطیه گویاست آب گرم سراب

همیشه تا جهان دارد آب کوه بدشت
روان بجانب صحراست آب گرم سراب

وجود عالی تو در جهان بود باقی
که فایض از تو جهان راست آب کرم سراب
با بقای خلق [illegible]
[illegible]

میر هاشم سبزواری

در دو بیرون ز قیاس او کرد آنکه حیا نیست
مگر آنکس که بدل الذت درد دارد
صد جهان [illegible]
[illegible]

هاشم از زنده کان نخرد او رست
بدل الطاف بجا است چون الماس

هر که از جان غلام شاه نیست
بیقین دان که هست او نشناس

وله ایضا در مدح شاه جهانگیر شاه عباس

آنکه دارد همیشه دین را پاس
کیستند آن شه جهان عباس

اصل شاه [illegible]
[illegible]

شاهم از نسل شاه [illegible] عباس
[illegible]

لوالد سلطان سید محمد المشهور به بدیع

تا غلام ما ن شاه طهماسیم
بر سر ستاره چو الماسیم

تشنه راه دین حق بیقین
تا هی بحر علم و غواصیم

کہ

ولد ایضاً

کهی جو دو کاه با خدائیم
مستغرق رحمت خدائیم
ظاهر نکنیم درد خود را
هرچند بدرد مبتلائیم

میرهاشم

درد دل بسته عمر را کرد دوا کم دارد
وز زخم تو در تن سینه مرهم دارد
هر تخم وفا که کشتم اندر دل ریش
زان کشت امید بر همین غم دارم

شیخ بهاء الدین

یا رب یا رب برحیمی تو
بصفات کمال وکریمی تو
رحمی بر حال اسیران کن
لطفی در کار فقیران کن
وین بنده مجرم عاصی را
وین غرقه بحر معاصی را
از بند وساوس شیطانی
وز قید علایق جسمانی
لطفی بنما و خلاصش کن
واز اهل کرامت خاصش کن
یا رب یا رب که بهائی را
آن بیهوده کرد هوائی را
زین غم برهان که گرفتار است
در دست هوا و هوس زار است
بنما رحمی بدل زارش
بگشا بکرم گره از کارش

ذکر احوال روزهای ماه محرم

در کتاب کفعمی مذکور است
که در فصل چهل و دویم در ذکر
ماههای دوازده گونه
پس میگویم من که ذکر کرده است

شیخ طوسی ره در کتاب متهجد اینکه اول ماهها ماه مبارک رمضانست و اهل تاریخ
میگویند اول ماهها ماه محرم الحرام است و من در این مقام متابعت اهل تاریخ میکنم بسبب
اینکه مراد معرفت اموری است که حادث شده بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و پیش از آن از حوادث ماهها و سالها و شبها و روزها و از خدای
سبحانه سؤال میکنم توفیق و هدایت بسوی راه راست را ماه محرم نامیده شده است
باین اسم بسبب تحریم قتال در آن ماه و جنگ کردن و غارتها نزد عرب و روز اول
از ماه محرم روز بزرگی است نزد پادشاهان عرب و در این روز مستجاب کرده است
خدای تعالی دعای زکریا را و در این روز داخل کرده است ادریس علیه السلام را ببهشت
و در سیم این ماه خلاص شده است یوسف علیه السلام از زندان و در پنجم این ماه
عبور کرده است موسی علیه السلام از دریا و در هفتم این ماه کلیم شده و با جناب اقدس
الهی سخن گفته است موسی علیه السلام در کوه طور و در دهم این ماه بیرون آورده شده است
یونس علیه السلام از شکم ماهی و در این روز متولد شده است موسی علیه السلام و یحیی
و مریم علیهما السلام و دهم این ماه مقتل حضرت امام حسین علیه السلام است
و در سال دهم این ماه گردانیده شده است قبله بیت المقدس و در هفدهم این
ماه نازل شده است عذاب بر اصحاب فیل و در بیست و پنجم این ماه وفات حضرت
امام زین العابدین علیه السلام واقع شده

حکایت غریب

صاحب مجموعه که بخط استاد شیخ بهاء الدین قدس سره ... دیدم ... در بعضی از تواریخ ... [illegible]

جماعتی خروج کردند پس حجاج رفت بجنگ ایشان و اسیر کرده سر کرده ایشان را

دبود

وبود سرکرده ایشان مرهی شجاع وعابد پس امر کرد حجاج بقطع اعضای او وقطع
کردند دستهای او را از بازو و پاهای او را از زانو و واگذاشتند او را درمیان خون
خود غلطان تا صبح پس چون صبح شد فریاد میکرد بمردم راه گذر بآواز بلند که کیست آنکسی
که کسب کند ثواب را و بریزد بر من دو دلو آب پس بدرستی که من محتلم شدم دیشب راوی
گوید که این از اعجب عجایب است که شخصی که قطع شده باشد دستهای او و پاهای او بخوابد
شبی بخوابی که واقع شود در آن احتلام ۵

شیخ بهاء الدین محمد

یک گل ز باغ دوست کسی بو نمیکند
تا هر چه غیر اوست بیکسو نمیکند

روشن نمیشود ز رخ شمع سان دلی
تا از غبار میکده دارو نمیکند

گفتم ز شیخ صومعه کارم شود درست
گفتند او بدُردکشان خو نمیکند

آن دل که پیر دیر بنا هی کند تمام
در صد هزار سال ارسطو نمیکند

کم ز التفات بنگر چون خواجه بنگری
هیچ التفات شوهری او نمیکند

تا نیست خوردن بنج ازل داده ایم از آن
ملت ابد بجانب جارو نمیکند

زخم لسوی هند ... نصف
نقش رآلی ... بطن دو نمیکند

گفتم ز دم مخانه گفتند ...
... نمیکند

لبش زمرد ز غبار عذار سر کوی
بجای سپند دو کافور می بسپند

حدیث علم رسمی در خرابات
برای دفع چشم بد سپند است

ما سیه گلیمان را جز جفا نمیدانند
بر دل لطیفانی نه هر جفا که بتوانی

ولیه ایضا

بعالم هر کی که هوشمند است
به نخجیر جنون عشق بند است

لطافت گرچه می آید ز کعبه
همان در دیر کشش زنار بند است

وله

ما ز دوست بغیر از دوست مطلبی نداریم
حور جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

آن کو نوید آیت لا تقنطوا شنید
کوشش بجز نفس واعظ بر که میکند

زرق و ریاست زهد بنها و کرز او
کار عکس کند که کافر هندو میکند

بیا ساقیا بده جامی زان شراب روحانی
تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی

رسم و عادت رندانست از رسوم بگذشتن
آستین از آنچه میکند گریبانی

دین و دل بیکبار با خیم و خسندیم
در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی

پیش ارباب خرد مایهٔ ایمان ادبست
انکه از وی نشوی هیچ پشیمان ادبست

لاجرم پیشهٔ مردان سخندان ادبست
عاقبت هر که کند صحبت خاصان اشیا انکه بود

بی ادبید السموات بقا ضرا نیست
درسموات بقا ضرا مردان ادبست

آدمیزاده اگر بی ادبست آدم نیست
فرق در جسم بنی آدم و حیوان ادبست

عقل ایمان کوش دل که فنا ایمان ادبست

دامن عقل و ادب گیر که در راه یقین
بهر گنج وجود تو نگهبان ادبست

کرم از عقل بسی فایده گر ایمانت جست

چشم بگشا و ببین جمله کلام الله را
آیه آیه همی معنی قرآن ادبست

گر تو خواهی که قدم بر سر ابلیس نهی
با ادب باش و ببین قاتل شیطان ادبست

چند روزی که درین خانهٔ تن مهمانی
با ادب باش که خاصیت مهمان ادبست

شمس تبریز توئی سر خدای ملکوت   لعمر دستای دم مرغ سحرخوان ادبست

صاحب کشاف
در تفسیر قول خدای تعالی
که یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم
من قوم عسی ان یکونوا خیرا
منهم یعنی ای کسانی که ایمان
آورده اید استهزا نکنند
استخفاف ننمایند گروهی از شما
گروهی دیگر را شاید که
آن گروه که استهزا کرده
شده باشند بهتر از آن گروه که

مذمت تمسخر کردن بدیگران

بهتر از استهزا کنندگان گفته است مبالغه کرده اند در اجتناب از سخریت و استهزا بکسی که بوده باشد ضعیف الحال یا صاحب آفت پس شاید ضمیر او خالص تر و دل او پرهیزکارتر باشد از کسی که بر ضد صفت اوست پس آن استهزا کننده ظلم میکند بر نفس خود بسبب خوار شمردن کسی که توقیر کرده است خدای تعالی او را و خفت شمردن بکسی که بزرگ کرده است خدای تعالی او را شرحبیل گفته است که اگر ببینم مردی را که شیر میخورد از پستان بزی و خنده کنم میترسم که من هم مثل آن را بکنم و از عبد الله بن مسعود مرویست که بلا موکل است بگفتن اگر خنده کنی بر سگی میترسم که من نیز سگ شوم ۵

رباعی

ای عشق تو را روح مقدس منزل ∴ سودای تو را عقل مجرد محمل
سیاح جهان معرفت دل ∴ از دست غمت دست بسر پای بگل

شیخ بهاء الدین محمد

نگشود مرا ز یار دیت کار
دست از دل ما ای طبیب بردار
هیچ نفس من رضاست آن کو بست
تا شسته مرا رضات بسیار

ستند است

رند لب تشنه ره سلامت ای دل
من کرده ام استخاره صد بار

سجاده زهد من که آمد
خالی از عیب و عاری از عار

بودش همگی ز تار چنگست
تارش همگی ز پود زنار

خالی شده کوی عقل و از دوست
از بام و درش جرس بی اخبار

گر غیر صلاح جوانانید
هرچند کنی سوال تکرار

از کهنه بر خرقه ما مست
هان تا نشوی عیان گرفتار

تقوای ریائی چنانست
کو کشته مثال شیخ بازار

گر میکوئی کجاست دلدار
این صفا کجاست دلدار

روز چهارشنبه هجدهم شهر محرم الحرام
سنه الف وثمان بود که از مراجعت
مشهد مقدس بر کبود گنبد ری
رسیدیم حضرت نور دیدگی ام سلمه الله تعالی
این ابیات را نوشته از خیمه بیرون
فرستادند که امروز بک لهجه سعی داد
اگر دماغ داشته باشند زمین بدی
بنشست هنیی بی بضاعت در روز پنجشنبه
شهر مذکور در آستانه امام زاده واجب
التعظیم امام زاده عبدالعظیم رضوان
الله تعالی علیه حسب الفرموده ایشان
این چند بیت را گفت ۵

حاجی بابا

چون افتاده است بار لنگ کار
کار دل با خدای کبار

از قول چه سود در عمل کوش
کین راست نمیشود بگفتار

ور ز دفتر عشق نکته گوئی
بگذار حدیث با دیدار

از شورش عشق فاش گردید
راز دل که نهفته بُد ز اغیار

از دست فغان و زاری دل
جان در ستم آمد به زنهار

عمرم در غم تباه گردید
ملکنا را مرا چنین گرفتار ۲

رباعی

از عمر گذشته جز گناهی نماند
در دست بجز حسرت و آهی نماند
تا خرمن عمر بود در خواب بدم
بیدار کنون شدم که کاهی نماند

بود در اوّل همه بیحاصلی
کودکی و بیدلی و غافلی
باز در اوسط همه بیگانگی
در جوانی شعبه دیوانگی

باز در آخر که پیری بیعار
تن خرف در رهانو جان نگشته زار
چون ز اول تا بآخر غافلیست
حاصل لاجرم بیحاصلی است ۵

مثنوی

کسی کو راست با حق آشنائی
نباید هرگز از وی خودنمائی
هر کسی بود در خلق است زنهار
مگر خود را بدین علت گرفتار ۵

بجواب عام

تتمه

چو با عامه نشینی مسخ گردی چه جای مسخ یکره فسخ گردی

فرخ

شراب ناب توحیدم تواند وارهانیدن
ز دست شرک و کفر و دین و سالوسی و زراقی

رخ دلدار دیدار نقاب بفکنی
چه بی‌م تا یار را چرا بفکنی
بنور پوشیده است مهر رخ حسن
ابر بر روی آفتاب بفکنی

قطعه

هر که متاع وجود ریخت ببازار عشق
عمر بقیمت فروخت عشق بارزان خرید
داغ غلامیت کرد همت خسرو بلند
هر ولایت شود بنده که سلطان خرید

خویشتن بشرع تا بتوان کرد راست
راست کردن شرع را از خود خطاست

اوحدی

زن چو خامی کند بجوشانش
ور نپوشد کفن بپوشانش

مولوی معنوی

سنگ باشد سخت دل و چشم شوخ
می نترسد از جهان پر کلوخ
کاین کلوخ از خشت زن یکلخت شد
سنگ از صنع الهی سخت شد

حافظ

بیا ای شیخ در خمخانهٔ ما
شرابی خور که در کوثر نباشد
بشو اوراق اگر همدرس مایی
که درس عشق در دفتر نباشد

گفتم که مگر بوی خوش نغز دل آسا
از عنبر سارا و زمشک ختن آید
در گوش دلم گفت بجز جان شکسته
پس بوی ز گیسوی دلارام من آید

ای صاحبان جمال در عالم اگر لطافت حسنشان و ملاحت زینتشان نه بر بنغطال الهی بودی دل یعقوب کنعانی جمال یوسف مصری مفتون نشدی و آدم شیفته از غیر جمال دوست

شعر همان آتش نگرفتی و مجنون شوریده دل در زلف ژولیده لیلی نبستی
اگر در صورت خوبان نشانی نیست از حسنت چرا مجنون همی میرد به چشم شوخ لیلی را

حکایت طوطی و خود را مرده انداختن

درخت نشسته این طوطی بکی بر آن آیینه بود وقتی هفت رو با بلبلاغ ذرخی خوش کلام بود و تعلق تمام با طوطی بکی از طوطیان نهار را

بیت را بخواند ~ جلسوا الجسن کلامهم یا کلیهم ~ کانوا سکوت طیب النفوس حیوتهم من شاء ان یحیی یموت یعنی ای طوطیان که محبوس شده‌اند بسبب خوش کلامی ایشان ای کاشکی ایشان ساکت میبودند خوشی ایشان این است که زنده باشند هر که خواهد که زنده باشد باید بمیرد و بیید لمحهٔ که برین گذشت آن طوطی که در قفس بود پر و بال خود را حرکت داد و بیفتاد صاحب آن طوطی را

گمان شد که او مرده است قفس را بشکست و او را بدور انداخت و دست از وی بداشت

آن طوطی چون خود را از قفس خلاص یافت بپرید و دیگر کسی او را ندید

مولوی معنوی

چیست دنیا سر بسر گرمابه
ماه و مهرش سطل و حبس و تابه
اختران چون سلسله شهاب بهر دو زنش
بوده این سفلی غبار گلخنش

چو دمی در بوستان اهل عرفان در روش
که از آن گلبن جز بالا فشیر در حکمت

شعر

فایده عشق ار ابنای عهد را از ان بگست
که از آن ابناء الناس طالع امثال آن بگست

حکایت

سگ بعد مدتی بنفس بیمار بعد کرد
بجا وی شاد آمد گفت چگونه
گفت اسلامت بودم تا تو آمدی
نه بدیع بودم

مثل

موشی از سقف خانه بر پسی
افتاد گربه نشسته بود گفت بهره
فی عافیة پس موش گفت دست
خود را از من بردار که

صاحب کشاف در تفسیر
قول خدای عزوجل
که
عافیتم
مر همچنین در

وما النصر الا من عند الله یعنی نیست یاری مگر از جانب پروردگار گفته است که
مراد اینست که گمان مکنید یاری را از ملائکه پس بدرستی که یاری کننده شما و ملائکه
خداست یا مراد آنست که یاری که بحسب ظاهر از ملائکه و سایر اسباب است واقعا از جانب
خداست و اینها اسباب یاری اند و مضبوط کسی است که خدا یاری او کند

زمخشری در کشاف نزد تفسیر این کریمه اذ تَستَغیثُونَ رَبَّکُم از ابی داود مازنی نقل کرده است که در روز بدر تعاقب کردم مردی از مشرکین را که شمشیر او بزنم سر او پیش من افتاد پیش از آنکه شمشیر من باو رسد ۵

از کلام بعضی از عارفین است که کسی که نظر او در وقت نعمت بنعمت دهنده باشد نه بنعمت خواهد بود نظر او در وقت بلا ببلا دهنده نه ببلائی که براو نازل شده پس در جمیع احوال خود خواهد بود غریق در ملاحظه حق و متوجه بسوی جناب مطلق و این اعلای مراتب سعادت است و کسی که بعکس این باشد خواهد بود در درکات اسفل شقاوت پس در وقت نعمت خایف است از زوال آن و در وقت بلا معذب است بعقوبت آن بلا ۵

بعضی از علما گفته که مبتلا نشدم بهیچ بلیه مگر اینکه بود خدا را بر من در آن بلا چهار نعمت یکی آنکه آن بلا در دین من نبود دیگر آنکه آن بلا عظیمتر از آنچه بود نبود دیگر آنکه محروم از رضای الهی نبودم دیگر آنکه امید ثواب بر آن بلا داشتم

از کلام فضیل بن عیاض است
که سه کس اند که
سزاوار نیست که
ملامت کرده شوند
ببدخلقی و غضب
روزه دار و بیمار
و مسافر ۵

از کلام بعضی از عارفین است که کسی که سنگینی کند در شنیدن حق خواهد بود سنگینی او در عمل کردن بحق بیشتر ۵

پرسید شخصی از فقیهی که هرگاه داخل نهر شوم برای غسل کردن ایستادن بکدام طرف نهر بهتر است فقیه که مرد ظریفی بود گفت از آن طرف که رخت خود را

گذاشته

کذاشتن بهتر است تا آنکه دزد برندارد رخت را ۵

شخصی از اعرابی پرسید که چه سوره میخوانی در نماز کفت هجو ابی لهب و نسبت رب را

یعنی سوره تبت و سوره اخلاص را ۵

از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که زینت فقر برای مؤمن بهتر است

از زینت لجام بر روی اسب ۵

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرموده است که ملعون است

کسی که از پیش خود سر کرده شد ملعون است هر که قصد کرد سر کردگی را از پیش خود ملعون است

هر که با دل خود کفت سر کردگی کند باین معنی که بجویز آن برای دل خود کرده باشد

و در کتاب کافی از
حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام در حدیث
طولانی منقولست که چون
خدای سبحانه بیرون
آورد فرزندان آدم را
از صلب او تا پیمان
گیرد از ایشان نقل کرده ام

بسوی فرزندان خود بر حالی که ارواح ایشان مانند مورچگان کوچک بودند بتحقیق

که پر کرده بودند فضای هوا را

و در حدیث دیگر مرویست که ابی بصیر کفت که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه

السلام که چگونه جواب کفتند و حال آنکه ایشان مانند مورچگان بودند در وقتی

که ارواح بی ابدان بودند حضرت فرمود که پیش از سؤال قرار داد در ایشان الجه را

که اگر سؤال کند از ایشان جواب دهند و مراد آن حضرت دوز پیمان بود ۵

شعر

از فتنه این زمانه شور انگیز — برخیز و هر جا که توانی بگریز

و در پای که ریختن نداری باری   دستی زن و در دامن خلوت آویز

فخر الدین رازی
در کتاب اسرار التنزیل نقل
کرده که مسلمان شد نصرانی
در بغداد شبلی از وی پرسید
که چه چیز سبب اسلام تو
شنیدم از مسلمانان شنیده
گفتند تو طالع که کرد
تعظیم کردند اسلام دین

نصرانیت را و باین سبب رونق شد دین اسلام پس شبلی فریاد زد و گفت هرگاه کسی اکرام کند دین باطل را پس خدای تعالی رونق کند او را دین حق پس کسی که اکرام کند دین حق را رونق خواهد کرد خدای عز و جل باو رحمت و آمرزش را

حکایت زبیده زن هارون را بعد از مردن بخواب دیدند

و در کتاب مذکور مسطور است
که زبیده زن هارون را بخواب دیدند
بعد از مرگ پرسیدند
که چه پیش آمد
خدای عز و جل با تو
هارون گفت آمرزید
ما را پرسیدند بکدام
پرسیدند

بحدیث گفت نه گفتند بزهد و علم گفت نه گفتند پس بچه چیز آمرزیده شدی گفت آمدند دو ملک و گفتند بمن که کیست پروردگار تو و چه چیز است دین تو و کیست پیغمبر تو گفتم آیا از مثل من کسی پرسیده میشود اینها و حال آنکه خواندم خلق را بسوی خدا در مدت نود سال پس برگشتند ملکین از پیش من ٥

و در همان کتاب مذکور است که بعضی گفته اند لا اله الا الله محمد رسول الله بیست و چهار حرف است و روز و شب بیست و چهار ساعت است پس گویا گفته شده است که هر گناهی که از و صادر شود از صغیره و کبیره و پنهان و آشکار و خطا و عمد و قول و فعل در بیست و چهار ساعت آمرزیده میشود ببرکت این بیست و چهار حرف و ایضا لا اله الا الله هفت کلمه است و از برای بنده هفت عضو است

و از برای

وازبرای دوزخ هفت دراست چنانکه خدای عزوجل فرموده استکه سَبْعَةُ

اَبْوَابٍ وهر کلمهٔ ازین هفت کلمه می بندد یکی از درهای دوزخ را بر یکی از هفت

عضو و گفته اند نیز که کلمهٔ لا اله الا الله دوازده حرفست پس واجب شده است باین

دوازده حرف دوازده فریضه شش فریضه ظاهره و شش فریضه باطنه اما ظاهره

طهارتست و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و اما باطنه توکل است و تفویض

امر بخدای عزوجل و صبر بر مصایب و رضا بقضای الهی و توبه از معاصی و قناعت ٥

در کلام خداست که
معطل
گفته‌اند چاه معطله
و قصر محکم عالم
مشید یعنی چاه معطل
اینکه معطله و خفی
عزوجل که فرموده است
بسیار از قول خدای
از بعضی از علما

انکفتن لا اله الا الله و قصر محکم دل مؤمن استکه معمور است بگفتن لا اله

الا الله ٥

در کتاب مکارم در باب امور مشکله مرویست که کسی که عارض شود او را مهمی و خواهد

بداند وجه حیله را در خلاصی از ان سزاوار است که در وقتی که بر تخت خواب خواهد

برود سورهٔ والشمس وضحیها و سورهٔ واللیل اذا یغشی هر یک را هفت مرتبه

بخواند پس ببیند شخصی را که نزد او می آید و معلوم میکند باو طریق چاره

ازان مهم و نجات از ان را ٥ ظاهر اینستکه مراد انست که می بیند شخصی را که بگوید و تعلیم

کند طریق چاره را بعزیمه اینکه در وقتی که بر تخت خواب میرود باید این کار

کند ٥

در خواب

سخنان حکیمانهٔ بوذرجمهر حکیم

ازکلام بوزرجمهر استکه دشمنی کردند با من دشمنان پس ندیدم دشمنی دشمن

مرا از نفس خود علاج کردم شجاعان را و درندگان را پس مغلوب نکرد مرا هیچ
مثل مصاحب بد و خوردم چیزهای خوب و همخوابه شدم با زنان خوش رو
پس ندیدم لذیذتر از تندرستی چیزی را و خوردم صبر را و آشامیدم تلخ را پس
ندیدم چیزی را سخت‌تر از فقر و کشتی کردم با امثال و اقران خود و مبارزت
و جنگ کردم با شجاعان پس ندیدم کسی را غالب‌تر از زن سلیطه زده شدم
بر تیرها و زخم داده شدم بسنگها پس نیافتم چیزی را دشوارتر از حرف بدی که
بیرون آید از دهن کسی که مطالبه حق خود کند تصدق کردم اموال و ذخیره‌ها را
پس ندیدم ذخیره را نافع‌تر از اینکه کسی بر کرد اندکراهی را براه راست خوشحال شدم
بقرب پادشاهان و بخششهای ایشان پس ندیدم چیزی را نیکوتر از خلاصی از ایشان

یکی از ابدال
نقل کرده است که میگفت شنیدم
ببلاد مغرب طبیبی که
بیماران نزد آن بودند
و از نظر طبیب معالجه
الهامی که یکی هست ناو
رسم تو لطف تو علاج

مرض مرا خدای تعالی رحمت کند تو را پس طبیب تامل کرد و نظر کرد در روی من
ساعتی و گفت بگیر عروق فقر را و ورق صبر را و هلیله تواضع را و جمع کن اینها را
در ظرف یقین و بریز بر آن آب ترس را و بیفروز در زیر آن آتش اندوه را پس
صاف کن آن را بصافی مراقبت در جام رضا و ممزوج کن بعد از آن را بشراب
توکل و بخور آن را بکف راستی و بیاشام آن را بجام استغفار و مضمضه کن
بعد از آن بآب ورع و پرهیزکاری و پرهیز کن از حرص و طمع پس بدرستی که خدای
سبحانه شفا میدهد تو را ان شاء الله تعالی ۵

ازسهو

سخنی از بهلول

از سری سقطی منقولست که گفت بیرون رفتم روزی بسوی بوستان دیدم بهلول را پس گفتم
باو که چه میکنی اینجا گفت همنشینی میکنم طایفهٔ را که اذیت نمیرسانند مرا و اگر غافل شوم
از آخرت بیاد من می آورند آنرا و اگر غایب شوم غیبت نمیکنند مرا ٥

سخنی از مجذوبی

مجنونی از قبرستان می آمد از و
پرسیدند از کجا می آیی گفت
از پیش این قافله که فرود
آمده اند پرسیدند که
چه گفتی با ایشان و
ایشان چه گفتند با تو
مجنون گفت که گفتم
با ایشان که چه وقت
کوچ می کنید

ایشان گفتند وقتی که شماها باین منزل میرسید ٥

از کلام حکماست که بهترین
کارها محافظت کردن
عیش است بر حال ٥

منقول استکه یکی از اهل کمال میگفت چون شب نزدیک میشود خوشحال میشوم و میگویم
که خلوت میکنم با پروردگار خود و چون می بینم که صبح نزدیک میشود وحشت میکنم
از جهت ناخوشی برخوردن کسی که مرا مشغول کند از پروردگار من ٥

از کلام بعضی از اکابر است که هرگاه عصیان و نافرمانی کند ترا نفس تو در آنچه امر میکنی
بآن پس تو اطاعت مکن آن را در چیزی که خواهش دارد ٥

و از کلام اکابر است که بگیر خدای عز و جل را مصاحب و بگذار مردمان را بیگانه ٥

ابو الربیع زاهد
بداود طائی گفت
موعظه کن مرا داود
گفت روزه بگیر
از دنیا و افطار کن
بآخرت و بگریز از
مردم همچنان که بگریزی
از شیر ٥

یکی از اصحاب حال میگفت برادران خودرا ای برادران صفا این زمانه نیست که باید خاموش بود و از خانه بیرون نیامد

و فضل میگفت که هر که بمن خورد و سلام نکند گویا او را بر من نعمتی و منتی هست

سحابی

دی آینه خویش بصیقل دادم ؛ چون روشن شد پیش خود بنهادم
در آینه عیب خویش چندان دیدم ؛ کز عیب کسان هیچ نیامد یادم

چو شد پیمانه مجنون پر از دوست
نماند از هستیش جز نام و پوست
سراسر هستی شد از غیر پرداخت
ز سر پیراهن هستی بینداخت
به ابنای زمان دامن فشان شد
ده صحراش راه خان و مان شد

چو بیگانان که از انس و زن بتا
سر کوه از شرف خطا آمدند پیدا
ازان کس که در اندیشه ازان
بکوه آورد آن زنگ کوه تمکین

ز جا جنبید کوه از بهر تعظیم
بیابانش سر نهادند و تسلیم
ز کوه و دشت و وحش و طیر هر دم
همی آمد ندای خیر مقدم
لبوش ... هاده وحش ...
نشوق الفتش وابسته از ...

هم انموذجش

چو لیلی را بخلوتگاه خود دید
در وصل ابست بر غیر بخشید

چنان قالب تهی کرد از تن و جا
که از خود رست و لیلی شد سراپا

نمی‌زد تشنه مجنون بود و می‌خفت
بجز لیلی نمی‌دید و نمی‌گفت

همه با او ز الفت کرده میلی
ولی میل دل او سوی لیلی

هم آغوشش شده وحشی غزالان
ز سوز ناله‌اش گردیده نالان

طلب زاین و آن آثار مرغوب
که گردد قصد طالب عین مطلوب

چو آن معشوق یعنی شاهد ناز
که انجام حقیقت داشد آغاز

نگارش نگارستان مجنون
غمش راحت رسان جان مجنون

ز مجنون دید کوی خویش خالی
نماندش در نمود عشق حالی

که از مجنون من این عرض حالست
درین مثنوی نمیدانم از سبب چیست

که ای از تو بنای عشق محکم
توئی مطلوب و معشوق دو عالم

نهانی روی سوی آسمان کرد
بخلوت [illegible] از خود فغان کرد

ز دیده بر نشست آتشش سر ناز
لب [illegible] سرشکش گشت غماز

بعشاق از هجوم غم نیاز است
که این جلوه را [illegible] انداخت

خداوندا عیان کن حال مجنون
برا معلوم کن احوال مجنون
اگر هست اندرم باز آورش زود
که تا بینم بندوی روی مقصود
وگر بیرون شد از دنیای فانی
مرا هم تلخ گردان زندگانی
ندا آمد ز لیلی کای غم افروز
بجز او هیچ مجنون خود امروز
لباس عاشقی در پوش و برخیز
ز خود افسون معشوقی فرو ریز

که چون شب رو کند در صف آخر
عماری باشدم در پیش حاضر
چو عشقش در دل لیلی زد آتش
عماری دار را خواندان پریوش
توان تازی که دی بودت بپایی
همه جمع آمده استادند روی
گر اینهم آمد آن یار موافق
ز شوق عشق معشوق و تو عاشق

کرا دو رنجانم نبود از دو کیهان
عمی کز بسر خواهم کرد بیرون
چو کردان ماه رو بر پیل سواری
عماری دار آورد بش عماری
در آمد مهروش در هودج ناز
جهانا نا نهادم وهم حرف دمساز
زبان با شوق کرده هم عنانی
ندل با یار در گفتار جانی
توکل کرده در راه او فتاده
عنان خود بدست شوق داده

عنانش

فرود آمد ز هودج ماه پرنور
تجلی یافت کوه از شعله طور

نوای پرده اش تار عناکب
درش را طی جاجی وحش حاجب

چه دید از دور مجنون نشسته
در خلوت بروی خویش بسته

زهی اعجاز عشق و جذب بر دل
که در یک لحظه شد طی مراحل

عنانش جذب بر شوق آنچنان داشت
که از ره لیلیش یکسوی نگذاشت

سوی مجنون خرامید آن پریوش
که تا دیگر زند بر جانش آتش

سلامی کرد و پیشش از سر ناز
نشست و مهربانی کرد آغاز

کهای مجنون زکوی ما چه دیدی
که دوری جسته در کوه آرمیدی

اگر صد کون در دوست همنشین بود
که آئین وفاداری نه این بود ٥

کهای آنکس که بر من خوانی افسون
چه خواهی کیستی تو کیست مجنون

پس از تمهید این شکر و شکایت
در آمد جسم مجنون در حکایت

زبان بر حرف نادر هودج ناز
در آیم و شوم از شوق همراز

ز لیلی هیچکس خواهد جدائی
جدا منشین اگر مجنون مائی

جدا گشتن ز من کاریست مشکل
چه سان دادی رضا این را تو بر دل

چو مهر آشنائی پرتو انداخت
نقاب از دیده مجنون برانداخت

منم لیلی ز تو پیکان خورده دور
بتو زنهار شده تو محروم و مهجور

منم لیلی ز هجران گسسته
بتو همراز و همزانو نشسته

بگفت ای بحر مستی و مدهوش
در از خواب و لیلی بین در آغوش

مرا بگذار کز شغل حکایت
ز لیلی دور ماندم تا نهایت

نظر بگشود از استغناء و تمکین
بر پهلو دید شخصی لیلی آئین

ز دیدن بست دیده عندجویان
ز بیم احولی لا حول گویان

بعذرش از زبان بی زبانی
تکلم کرد کای دلدار جانی

اگر از عشق گشتم مست و مدهوش
نخواهم کرد مهرت را فراموش

سخن حق

منقولست از بعضی از
اصحاب حال که میگفت روزی با صحاب
خوشم که اگر بهشتم شوم مانند از اهل
شنیدن بهشت و
دو

از کلام بعضی از علما است که عزلت
یعنی گوشه‌گیری عین علم زلت است
یعنی خواب عجبی زاد و زهد علت است

اگر سوی بهشت ما نشاید یک نظر بیش
مرا میسوختند از غیرت خویش

مرا از جنت بستن دار معذور
ز بهر غیرت دلدار معذور

مرا این رتبه لطف حق ابر شاد
که ارتحق آفرین برجا برات باد

دکر

رکعت نماز گذاردن اختیار میکنیم و دو رکعت نماز گذاردن را از وی پرسیدند که چه

جهت دارد این گفت برای آنکه در بهشت مشغولم بحظ خود و در نماز مشغولم بحق

پروردگار خود چه قدر فرقست میان این طاعت و آن حالت ۵

بیان معنی زهد

در کتاب معیشت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که پرسیدند از زهد دنیا آنکه ضایع و برطرف کند مال را و حرام کند حلال را بلکه زهد در دنیا این است که اعتقاد

تو بانچه داری بیشتر نباشد از آنچه نزد خداست مراد آنست که زهد دنیا آنست که

آنکس اعتماد نکند بانچه خود دارد از مال دنیا بلکه باید اعتمادش بخدا باشد

حکایت نفیس از حضرت یحیی و عیسی علیهما السلام

در کتاب انیس الخاطر مرویست که چون یحیی علیه السلام بحضرت عیسی علیه السلام حضرت یحیی گفت ستره است مرا که می بینم تو را خوشنود و خوشحال

آیا که ایمنی از عذاب الهی حضرت عیسی گفت تو را چه شده که می بینم تو را که

عبوس کرده گویا مأیوسی از رحمت خدا با یکدیگر گفتند که ما درین باب منتظر

وحی الهی می باشیم پس وحی فرستاد خدای عزّ و جلّ بسوی آن دو پیغمبر عظیم

الشان که دوستترین شما بسوی من کسی است که گشاده رو و بسیار خندان

باشد و آنکه گمان نیک او بمن بیشتر باشد ۵

مدح تصدق و دعا

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که صدقه و دعا بر میگردانند

بلا را و باعث زیادتی عمر میشوند ۵

در افواه والسنه مشهور است که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم این شعر را بر کفن حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه نوشتند

وَفَدْتُ عَلَی الْکَرِیْمِ بِغَیْرِ زَادٍ ... مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِیْمِ

وارد شدم بر خداوند کریم بدون توشه ... از عملهای صالح و بدون دلی که فرمان بردار باشد

وَحَمْلُ الزَّادِ اَقْبَحُ کُلِّ شَیْءٍ ... اِذَا کَانَ الْوُفُوْدُ عَلَی الْکَرِیْمِ

پس برداشتن توشه قبیح تر از هر چیز است ... هرگاه وارد شدن آدمی بر کسی باشد که صاحب کرم است

زمخشری در
کشاف و در تفسیر قول خدای
عز و جل یوم ندعوا
کل اناس بامامهم
گفته است و از غرایب
تفاسیر ایشانست که امام
جمع ام است و سبب
اینکه ما نخوانده ملحقند

در روز قیامت بنام مادرها و حکمت در خواندن مردم بنام مادرها نه پدرها رعایت حق حضرت عیسی علیه السلم است و اظهار شرف حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام که خوانده شوند بنام حضرت فاطمه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اینکه تفضیح احوال اولاد زنا نشود و بنابرین تفسیر معنی آیه کریمه اینست که روزی که میخوانیم هر کسی را بنام مادر او و بتفسیر مشهور معنی آیه اینست که روزی که میخوانیم هر طایفه را به پیشوای ایشان یعنی بنام امامی که در عصر ایشان بوده و مراد از آن روز روز قیامت است

حکایت

مولانا نظام الدین نیشابوری در تفسیر آیه کریمه وَاِذَا سَأَلَکَ عِبَادِیْ عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ گفته است که نیست ذره از ذرات عالم مگر آنکه نور الانوار احاطه کرده است و غالب است بر آن و نزدیک است بآن زیرا که از وجودش بسوی آن نیز بمجرد علمی که بآن دارد و نیز باین معنی که صانع و موجد اوست پس لکن بقسمی دیگر که منکشف نمیشود بگفتگو و حاصل نمیشود مگر در خیال اما [illegible] تعبیر از بعضی ازین مراتب موجب شناخت است

نزدیکها

نزد جاهلان ٥

منقولست از بعضی اصحاب حال که مردمان میگویند که بگشایند چشمهای خود را تا ببینند و من میگویم بپوشانید چشمهای خود را تا ببینید ٥

حکایت

منقولست که ابراهیم بن ادهم
پاسبانی باغها میکرد روزی
نزد او آمد شخصی از سپاهیان
وطلب کرد انگور از ابراهیم
ابا کرد از دادن میوه
باد مرد سپاهی تازیانه بر
سر ابراهیم

زد پس پیش داشت ابراهیم سر خود را و گفت بزن سر ظالمی را که عصیان کرده خدای عز وجل را مرد سپاهی ابراهیم را شناخت شروع کرد بعذرخواهی ابراهیم گفت که سری که لایق عذرخواهی است در بلخ گذاشته ام ٥

بعضی از اعلام گفته اند که در بی باید بنده خدا کرامت را تا اینکه بوده باشد مردمان را از چشم خود پس نه بیند در دنیا مگر خالق قادر خود را و اینکه هیچکس قادر نیست بر انکه ضرر رساند باو یا انکه نفع رساند باو یا اینکه ببیند از دخول اندل خود پس آیات نداشته باشد بهر حالی که بر بینند مردمان او را

بعضی از مفسرین
از قول خدای عز
و جل که در سوره
یحیی الله الذین
اتقوا اعمال ارحام
گفته که عمل صالح در
روزی نفس متحیر
خود

در وقت مشاهده اهوال میگوید که سوار شو بر من این بحقیق که متقی بود که در دنیا من بر تو سوار بودم پس صاحبش بر آن سوار میشود و میکند رد بسبب آن از شداید قیامت ٥

از کلام بعضی عباد استکه بکردان آخرت را سرمایه خود پس الحمد دست بهم میدهد
برای دنیا از دنیا سودی است ۵

از کلام اکابر استکه ای فرزند آدم نیست عمر تو مکر عدد و شمار پس چون بکذرد روزی کردد
پس کویا رفت جزؤ تو رفته است ۵

از کلام اکابر است که عجب است از کسی که شناخته باشد پروردکار خود را که غافل شود
از او بقدر چشم برهم زدن ۵

از کلام بعضی صوفیه استکه اکر از تو پرسند که چه چیز عجب تراست پیش تو از همه
چیز خواهی کفت دلی که بشناسد خدا را و معصیت او کند ۵

بسم الله الرحمن الرحیم
این چهل حدیث است از طریق اهل بیت
نبوت و ولایت که جمع کرده است
فاضل عالم شیخ بهاء الدین محمد
علیه الرحمه حدیث اول
نبی که حفظ کند بر امت من
چهل حدیث را

از احادیث که محتاج باشد بآن در امر دین خود مبعوث میکند او را خدای عز و جل
در روز قیامت فقیه عالم دویم حدیث کسی که بشناسد خدای را و تعظیم کند او را نکاه
میدارد دهان خود را از حرف زدن و شکم خود را از طعام خوردن و بتعب
می اندازد نفس خود را بروزه کرفتن و ایستادن بنماز مردمان کفتند فدای تو شود
پدر و مادر ما ای رسول الله این جماعت اولیای خدا اند حضرت فرمود بدرستی
که اولیای خدا خاموش میشوند پس خاموشی ایشان فکر است و حرف میزنند پس کلام
ایشان ذکر است و نظر میکنند پس نظر کردن ایشان عبرت است و لب میکشایند بسخن

پس

نطق ایشان حکمت است و راه میروند پس راه رفتن ایشان میان مردمان برکت است
اگر نبود اجلهائی که نوشته شده است بر ایشان قرار نمیگرفت روحهای ایشان
در جسدهای ایشان از جهت ترس از عذاب و شوق بثواب حدیث سیم
نیست هیچ نمازی که حاضر شود وقت آن مگر آنکه ندا میکند ملکی میان مردم که
برخیزید بسوی آتشکدهائی که افروخته اید بر پشت خود پس خاموش کنید
آنها را بنماز خود حدیث چهارم حدیثی است که حکایت کرده است آن را امام
ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را
که طلب فرمود قدح آبی را پس داخل کرد دست راست خود را در قدح و برداشت
کف آبی و ریخت بر روی خود از طرف بالای رو دست کشید بدو جانب روی خود
پس دست چپ را داخل کرد در قدح و کف آبی در دست راست ریخت و دست
بر اطراف دست خود مالید پس دست راست را در قدح کرد و ریخت بر دست چپ
و چنان کرد که با دست راست کرده بود پس مسح کرد ببقیه آبی که در دست او مانده
بود سر خود و پاهای خود را بدون آنکه دست را در قدح داخل کند حدیث پنجم
حدیثی است که روایت کرده است عبد الرحمن بن کثیر از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد
صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با
محمد حنفیه نشسته بود فرمود که ای محمد ظرف آبی بیاور تا وضو سازم
برای نماز محمد ظرف آبی آورد حضرت بدست راست آب بر دست چپ خود
ریخت و گفت بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ
بنام خدا و سپاس مر خدا را که گردانید آب را

طهورا ولم یجعله نجسا پس استنجا کرد وگفت اللهم حصن

پاک کننده ونکردانید آن را نجس خداوندا نگاه دار

فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار پس مضمضه حرمهما ار

فرج مرا از حرام وعفیف کردانیدن آن را وبپوشان عورت مرا وحرام کردان مرا بر آتش حرام کردان آنها را

کرد وگفت اللهم لقنی حجتی یوم القاك واطلق لسانی

خداوندا بفهمان بمن حجت مرا روزی که ملاقات کنم تو را وروان کردان زبان مرا

بذکراك پس استنشاق کرد وگفت اللهم لا تحرم علی ریح

بذکر تو خداوندا حرام نکردان بر من بوی

الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها پس

بهشت را وبکردان مرا از آنجماعت که میبویند بوی آن را ونسیم خوش آن را وبوی خوش آن را

شست روی خود را وگفت اللهم بیض وجهی یوم تسود

خداوندا سفید کردان روی مرا روزی که سیاه میشود

فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه

در آن روز روها وسیاه مکردان روی مرا روزی که سفید میشود در آن روز روها

پس شست دست راست خود را وگفت اللهم اعطنی کتابی

خداوندا بده بمن نامه عمل مرا

بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا

بدست راست من وهمیشه بودن در بهشت را بدست چپ من وحساب بکن مرا حسابی

یسیرا

بِيَسَارِي پس شست دست چپ خود را و گفت اَللّٰهُمَّ

آسان خداوند

لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي

عطا مکن نامه مرا بدست چپ من و مگردان آن را غل کرده شده در گردن من

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ پس مسح کرد سر خود را

و پناه میبرم بتو از جامهای بریده شده از آتش

و گفت اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ پس مسح کرد

خداوندا بپوشان بمن رحمت خود و برکتهای خود را

پاهای خود را و گفت اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ

خداوندا ثابت گردان مرا بر پل صراط روزی که میلغزد

فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي پس بالا

در آن روز پاها و بگردان رفتار مرا در آنچه راضی کرده اند تو را از من

کرد سر خود را و نظر کرد بمحمد و گفت ای محمد کسی که وضو سازد مثل وضوی

من و بگوید مثل آنچه من گفتم خلق میکند خدای تعالی برای او از هر قطره ملکی

که تقدیس و تسبیح و تکبیر میگوید خدای را پس می‌نویسد خدای عز و جل ثواب

آن را برای آن شخص تا روز قیامت حدیث ششم حدیثیست که روایت

کرده است داود بن نعمان که گفت سؤال کردم از حضرت ابا عبد الله جعفر بن

محمد صادق علیه السلام از تیمم پس حضرت فرمود که عمار یاسر رسید

بود جنابت پس بخاک غلطید چنانکه چهارپایان بخاک می‌غلطند حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود بعمار در حالتی که استهزا میکرد با و که ای عمار
غلطیدی بخاک چنانکه چهارپایان می غلطند پس عرض کردیم با آنحضرت
که پس چگونه تیمم کنیم

حرف غیبت مذکور میشد نزد عبد الله مبارک پس گفت اگر من غیبت کننده بودم غیبت میکردم مادر خود را بسبب آنکه او سزاوارتر است بحسنات من مراد آنست که چون وارد شده که هرگاه شخصی غیبت کند مؤمنی را حسنات غیبت کننده را در آخرت بانکس که غیبت او کرده است میدهند پس عبد الله گفته که هرگاه بسبب غیبت حسنات را بدیگری دهند اگر غیبت کننده باشم غیبت مادر خود میکنم تا حسنات مرا باو دهند ۵

کلام امیر المؤمنین علیه السلام

بریدن از جاهل پیوند کردن با عاقل است یعنی در خوبی و نیکوئی

۵

پرهیز کنید از کسی که دشمن دارد دلهای شما او را ۵

کسی که آرام گیرد بخدا وحشت میگیرد از مردمان ۵

حکایت

ابراهیم بن ادهم گوید که شبی تاریک طواف میکردم در حالتی که مطاف خالی بود و دیگر عبد در مطاف نبود گفتم ای پروردگار من نگهدار مرا تا معصیت نکنم تو را هرگز هاتفی از خانه آمد که میگفت ای ابراهیم تو سؤال میکنی عصمت را و همه مؤمنان طلب میکنند عصمت را پس هرگاه همه خلق معصوم باشند پس برای که خواهد بود تفضل من و که را خواهم آمرزید ۵

موعظه

فرزند آدم آخر بیدار شو ز خواب
از کهل رخصت خام و
مبتلا و شده است جاهل
و تا بدار اشتن از شب
لیت یا لیت میکنند خجلت همه
تیر ز غفلت وعید اندکه
خصلتهای غایتو از جهان
بجهد بدکار راست از

چنینهائی که ایشان کسب کرده ۵

قوله تعالی وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیست حیاة دنیا مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند این متاع غرور نسبت بکسی است که دنیا را دست افزار نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار گردد که باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد اخروی سعی نماید و از مراضی دنیاوی بهره بردارد نسبت باو متاع سرور است نه متاع غرور تفسیر ۵

[illegible]

مارا ز دوی تعصب معانی بپای ساید
بپای بر بندی جمع معنی بر اشتیاق الله
هوای آدم و کف نم که او مشتبع
با جمله قرینی جمع خلق فارار الله
مشنیبی ازین آن نیکو کرمن غنه زود آرد
رد ابلیس کرد و دنیا بیکنند دره ۵

قطعه شیخ

محروم جانی که سایر نا محرم بود
زان نسایم باو بنود همراه بود
احمد ناجی که سرور عالم بود
ای کلفتی کن انبیا اعلم بود

حدیث

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بطریق حسن منقول است که فرمود کسی که کاهلی

کند

کند در وضو و نماز خود نپسندد و خیری در امر آخرت و کسی که کاهلی کند در
امری که باعث اصلاح امر معیشت او باشد پس نپسندد خیری برای امر دنیای او

واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام بسند صحیح منقول است که فرمود که من دشمن میدارم مردی را که ... باشد کاهل در امر دنیای خود پس او در امر آخرت خود کاهل‌تر است

نیشابوری در تفسیر آیه کریمه انه لا یحب المعتدین یعنی بدرستی که خدا دوست
نمیدارد از حد تجاوز کنندگان را ذکر کرده است که اهل اسلام اتفاق کرده اند
براینکه محبت هرگاه اطلاق شود بر ذات مقدس الهی مراد از ان خواهش نفس و میل
طبع نیست بلکه عبارتست از رسانیدن ثواب یا اراده رسانیدن ثواب لیکن
حقیقت این محبت و کیفیت آن بر ما معلوم نیست و عدم علم بچیزی دلیل عدم فی
نفسه آن نیست نظیر این انست که اهل سنت میگویند که خدای عز و جل در قیامت
دیده میشود بدیهی که نیست مثل دیدن اجسام و رنگها و حقیقت این دیدن معلوم
ما نیست و مراد از معتدین آنانست که تجاوز از اوامر الهی کرده اند پس شامل است
هر کسی را که مخالفت کند امر خدای عز و جل و نهی او را و کلبی و ابن جریج گفته اند که
از جمله اعتدا و تجاوز از امر خدا اینست که کسی بلند کند صدای خود را در دعا و
مؤید این کلام است انکه امر شده است به دعا در حالتی که مقرون باخفا باشد و
ظاهرا هم وجه بسته خدای عز و جل مدح کرده است حضرت زکریا را در آیه کریمه
که فرموده است اذ نادی ربه نداء خفیا یعنی ندا کرد و خواند زکریا پروردگار

خود را بنمائی خفی و از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که دعا کردن در خفیه
معادل است با هفتاد دعا کردن در علانیه و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
منقولست که بهترین ذکر آنست که خفی باشد و بهترین رزق آنست که کافی باشد و از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که زود باشد که بهم رسند جماعتی که در
در دعا از حد تجاوز کنند و کافی است مرد را که بگوید بار خدایا بدرستی که سؤال میکنم
از تو بهشت را از گفتنی یا کردنی و پناه میبرم بتو از آتش دوزخ و آنچه نزدیک سازد
بآتش دوزخ از گفتنی یا کردنی پس خواند آیهٔ کریمهٔ اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ را
و از اینجا اختلاف کرده اند ارباب طریقت در اینکه بهتر در عبادات اخفاست یا
اظهار بعضی گفته اند که اخفا بهتر است از جهت محفوظ بودن از ریا و بعضی
گفته اند بهتر اظهار است تا رغبت کنند دیگران بعبادت و بواسطه قائل
شده است شیخ محمد بن علی حکیم ترمذی و گفته است اگر خائف باشد بر نفس خود
از ریا بهتر اخفاست و اگر رسیده باشد در صفا و قوت باطن بحیثیتی که ایمن
باشد از شائبه ریا بهتر در حق او اظهار است تا حاصل شود فایده اقتدا کردن
مردم باو در عبادات

شیخ سعدی

خوشا وقت شوریدگان غمش
اگر زخم بینند وگر مرهمش
گدایانی از پادشاهی نفور
بامیدش اندر گدائی صبور
دمادم شراب الم درکشند
وگر تلخ بینند دم درکشند

ترنج است

شیخ

نه تلخ است صبری که بر یاد اوست
که تلخی شکر باشد از دست دوست

ملامت کشانند مستان یار
سبکتر برد اشتر مست بار

اسیرش نخواهد رهائی ز بند
شکارش نجوید خلاص از کمند

سلاطین عزلت گدایان حی
منازل شناسان گم کرده پی

بسر وقتشان خلق کی پی برند
که چون آب حیوان بظلمت درند

دلارام در بر دلارام جو
لب از تشنگی خشک بر طرف جو

که آسوده در گوشه خرقه دوز
که آشفته در مجلسی خرقه سوز

بتسلیم سر در گریبان برند
چو طاقت نماند گریبان درند

فرد

گر دل خوش مطلبی زینهار
کوش که دل بر خوش ناخوش نهی

سعدی

عجب داری از سالکان طریق
که باشند در بحر معنی غریق

ز سودای جانان بجانان مشتغل
بذکر حبیب از جهان مشتغل

بیاد حق از خلق بگریخته
چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید بدارو دوا کردشان
که کس مطلع نیست بر دردشان

نثر

الست از ازل همچنانشان بگوش
بفرمان قالوا بلی در خروش

گروهی عمل دار عزلت نشین
قدمهای خاکی دم آتشین

بیک نعره کوهی ز جا بر کنند
بیک ناله شهری بهم بر زنند

چو بادند پنهان و چالاک روی
چو سنگند خاموش و تسبیح گوی

سحرها بگریند چندانکه آب
فروشوید از چشمشان کحل خواب

فرس کشته از بسکه شب رانده‌اند
سحرگه خروشان که وامانده‌اند

شب و روز در بحر سودا و سوز
ندانند ز آشفتگی شب ز روز

چنان فتنه بر حسن صورت نگار
که با حسن صورت ندارند کار

ندادند صاحبدلان دل بپوست
وگر ابلهی داد بی‌مغز اوست

می صرف وحدت کسی نوش کرد
که دنیا و عقبی فراموش کرد

نظام

حمزه کام دل ازین منزل ویران مطلب
غنچه‌صفا مست از گلشن دوران مطلب

باش قانع بنشان نفع تا فرصت
خاک خور خاک و خود زنده ز کسان نان مطلب

بهای

بزانوی مراحله رهروان عالم قربت
که مرغ وهم نپرد بال در مراحل ایشان

نعیمی

بزرگوار خدایا بسوز سینه ایشان
که علم و حکمت تو راه یافته در مسائل ایشان

دل پریشان مکن از زنده صبا نا خوش
سر بدون آرزو دامان دگر یا مطلب

برقعهای دل سودا زده خونین را
بر سر خاک کن از لاله نعمان مطلب

باه و ناله بیچارگان بپیرو بیابیت که هیچ نفس مقدس نشد مقابل ایشان بر بینیازی دیوانگان سلسله دارت که زهر عشق بود ناله سلاسل ایشان

بزرگوار خدایا بگویم آنکه مراتب
بدین جریده مقصود ساز داخل ایشان

بجز زیارت شهیدان ببیل و دینت
که هیچ دید نبوده است و ستاقل ایشان

باب دیده پیران ز تیغ پوشش غربت
که جز تو نیست کسی در ز بدنده مایل ایشان

نثار هدان معانی که چشم گوشه نشینان
نظر نگاه عیند اعدا از شمایل ایشان

باب روی عجوزان نو رسیده بوصلت
که نفس ناطقه لا السند رضا مایل ایشان

تتمه

دلی چو کشتی تن بشکنند ز موج حوادث
رسان تو تخته جان مرا بساحل البقا
کریا وجود تعیین نعیم و فتح را
رهائی ده از آن تا شعر و اصل البقا

کلام صوفیه

بعضی از صوفیه گفته اند که جمیع اجزاء عالم حی و ناطق اند و نیست چیزی مگر انکه تسبیح میکند بحمد خدا ولیکن نمیفهمید شما تسبیح آنها را لیکن نطق بعضی شنیده میشود و فهمیده میشود مثل کلام دو کسی که متفق باشند در زبان هرگاه بشنوند هر یک از انها کلام دیگری را و نطق بعضی شنیده میشود و مفهوم نمیشود مثل کلام دو کسی که با یکدیگر مختلف باشند در لغت و از این باب ثانی است شنیدن ما اصوات حیوانات را و شنیدن حیوانات کلام ما را و بعضی از کلامها شنیده نمیشود و مفهوم نمیگردد مثل کلام غیر انها که مذکور شد از قبیل جمادات و سایر اجزاء عالم و نشنیدن کلام آنها بسبب با مثال ما جماعتی است که از شنیدن آنها ممنوعیم و اما غیر ما میشنوند کلام هر چیز را ملا جلال رومی گوید

هست محسوس حواس اهل دل
نطق خاک و نطق آب و نطق گل

هو
گر ترا از غیب چشمی باز شد
با تو ذرات جهان همراز شد

تتمه
هر جمادی با تو گویان سخن
کو ترا آن چشم و گوش ای بو الحزن
گر نبودی واقف از حق جان باد
فرق کی کردی میان قوم عاد

حلم

جملهٔ ذرات عالم در نهان / با تو میگویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم / با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید / غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت / وسوسهٔ تاویلها نربایدت

چون ندارد جان تو قندیلها / بهر بینش کردهٔ تاویلها

موعظه

یکی از پیغمبران سؤال کرد از پروردگار خود که باز دارد زبان مردم را از تو خدای عز و جل وحی فرستاد بسوی آن پیغمبر که این خصلت را قرار ندادم برای خود پس چگونه قرار دهم برای تو یعنی چنین نکردم که زبان مردم را باز دارم از خود پس چگونه باز دارم از تو ۵

در کتاب کافی در باب شرک از ابی العباس روایتست که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کمتر چیزی که میشود بان آدمی مشرک حضرت فرمود آن حال کسی است که بدعت کند حکمی را اگر از روی ظن باشد در مسائل دین پس دوستی کند بر سر آن با کسی که موافقت کند با او و دشمنی کند بر سر آن با کسی که مخالفت کند ۵

و در کتاب مذکور در همان باب مذکوراست روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عزوجل که وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون یعنی و مؤمن نمیشوند اکثر مردمان بربوبیت خدای عزوجل مگر بر حالی که ایشان شریک قرار میدهند برای خدای عزوجل در ربوبیت امام علیه السلام فرمود که شرک طاعتست و شرک عبادت نیست یعنی آنها هرگاه شریکی برای خدا قرار میدهند که عبادت او کنند لیکن اطاعت میکنند کسی را که حق تعالی امر باطاعت کردن او ننموده بنحوی که گویا او را عبادت میکنند یا آنکه در عبادت خود ریا میورزند ٥

فرد

شناسیم قدر سکان درش را　　که ما هم در آن کوی دیدیم چند

مؤلف مجموعه از خط شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه دیده است که نوشته بود و شنیدم از پدر خود که نقل کرده بود از بعضی علما که گفته بدرستی که

خطابیات غزالی و قیع تراست در نفس و دخیل تراست در دل از برهانیات شیخ ابو علی یعنی آنچه غزالی بطریق موعظه و خطابه بی دلیل نقل کرده وقع آن در نفس زیاده است و نفس قبول آن بیشتر میکند تا آنچه شیخ ابو علی متوجه دلیل و برهانی بر آن شده بجهت آنکه دلایل او ناتمام است　مؤلف مجموعه گوید که آنچه شیخ از والد خود نقل کرده کلام حقی است که مجال شک در آن نیست ٥

قضا وجود جمیع موجوداتست در لوح محفوظ بعنوان اجمال و قدر تفصیل

این

این اجمال است باین نحو که ایجاد کنند مواد خارجیه را هر یک بعد از دیگری
در وقتی که تعلق گرفته علم ازلی واجب الوجود بایجاد آن ٥

یعنی تا عقل کل موافق
عقل او و خواهش او
گفت ای عقل کل زنون
در میان ز نیا الست
گفتند که سبب در زلال
بعضی از اعراب

عقل و تدبیر کند بر موافق خواهش و لذت نفس و پیشی کند رضای او بر
غضب او و بانداز ند قبیله خود از بیت خود یعنی ذریت و بقبیله او رسد
و در گذر د آنها را حلم او و بخشش او یعنی اگر از ایشان تقصیری سر زند حلم کند
و در رضای ایشان کرم کند ٥

در حدیث وارد شده که نفسها ملول میشوند چنانکه ملول میشوند بدنها پس
شاد کنید آنها را بحکمتهای تازه یعنی علاج رفع ملال آنها اینست که طلب
کنید از برای آنها حکمتهای تازه که با موختن آنها و تأمل در آنها شاد و مسرور
کرد ند کدورت و ملال آنها زایل گردد

مولای روم
ظاهرش چون گور کافر پر حلل
و اندرون قهر خدا عز و جل
از برون طعنه زند بر بایزید
وز درونش ننگ میدارد یزید
هر چه را بعد سبیل از ملک و دود
پیش ما پیدا بعد ما نبود

کر هوسش نیست ز بند بروی
تو چه رسوائی ز حله میبری

روز آخر شد سبق فرد ابود
راز ما را روز دیگر کانجا بود

کر بگویم تا قیامت زین کلام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام

ور بگنجد عشق در گفت و شنید
عشق دریائی است قعرش ناپدید

کر بود در ماتمی صد نوحه کر
آه صاحب درد را باشد اثر

سربلندی بین که دادیم درسرم سودای اوست
همت هرکس بقدر همت والای اوست

قاسم انوار علیه الرحمه گوید

ناخوش تو خوش بود بر جان من
جان فدای یار دل رنجان من

برات کاهم پیش نوای شد باد
من ندانم تا کجا خواهم فتاد

لن ترانی میرسد از طور معنی در خطاب
این همه فریاد مشتاقان ز استغنای اوست

بنده آن چشم مخمورم که از مستی و ناز
در میان شهر هر گوشه غوغای اوست

ای دل اندر راه عشق از خوردن غم غم مخور
ما به شادی غم عالم دولت تنهای اوست

از تو تنها ماند قاسم گر تو تنها کس مباد
لاجرم غمهای عالم بر تن تنهای اوست

٥

بنوجان

والد علیه الرحمه

بتو جان کجا بره دل اگر تو شاه بی نشانی
ز تو دل کجا گریزد اگر تو معدن امانی

همین خوش است جانم که رسد ز تو بیانم
چکنم چه چاره سازم اگرم زند برانی

ثنای تو نیابم ز نسیه و کنک گشتم
پس از این مگر بگویم بزبان بی زبانی

بچه لستنت کند جان که رسید اندر تو حیران
بتو هیچکس نماند تو بهیچ کس نمانی

شهاب جفا و جور تو کم شد مگر شدی آگه
که من بجور و جفا نیز خوش شدم از تو

منه علیه الرحمه

متاع شکوه بسیار است عاشق را همانا به
که چند بدر دو روز ناز از رقیبان تا بر نکشاید

قاسم انوار

قاسم جناب وصل نیابد بهیچ باب
هر لحظه او مقید ز نسبت او ز دوست

فرح

سنلشنوار از کوه طلب ید غلطیدم
تا بدیوار لحد با نهادیم جبین

فرد

ما است از کنه خویشتن دمی صد تاب
کهی ندای پشیمان که صدای استغفار

شعر

چنان افسرده شد مسکین تن از غم
که گر دم میزنم میرنجم از هم

چنین خاطر عجیم از دم چه باد
چنین دلی چگونه باشم شاد ۵

شعر

دلم از خاطرم حلب ترا است
جگرم از دلم کباب ترا است

میر مغیث سعدآبادی

نه دل از هوای نفس پرداخته شد
نی زاد رهی ز بهر جان ساخته شد
با هیچ کیان بهیچ حالت آخر
افسوس که نقد عمر بر باخته شد ۵

منقولست که هرم بن حیان گفت با اویس وقتی که با یکدیگر ملاقات کردند که ای اویس منتفع ساز ما را بزیارت و برخوردن اویس در جواب گفت رسانیدم بتو چیزی را که نافع ترا از زیارت و برخوردن باشد که آن دعای غایبانه است برای اینکه زیارت بر طرف میشود و برخوردن بدین کسی را کردن در عرضه خود را آراستن وریا کردن است ۵

وانفضل منقولست که گفت بر پسر خود بجز برای من خانه دوراز ده چه کار است مرا با مردم که اگر ظاهر شود از من لغزشی و غلطی هتک عرض من کنند و اگر بهم رسد برای من نعمتی حسد برند بر من و می بینی این قوم را که زیرکی میکنند

بر مردم وخفت واهانت میرسانند با آنها در حالتی که برافروخته است کونه آنها
وعبوس کرده رویهای ایشان چنانکه گویا آمده است از جانب خدای عزّ وجلّ
منشوری برای آنها بهشت وبیزاری از دوزخ یا آنکه گویا یقین دارند
نیک بختی را برای خود وبدبختی را برای سایر مردم وبا اینها می پوشند پوشاک
متواضعین را از پشمینه وغیر آن و بازمیدارند خود را از مناهی جهت پارسائی
نمودن بدروغ واین لایق نیست بتبختر وتکبر وملایم آن حالت نیست بلکه مناقض
آن حالتست ولیکن کورمی بینداینرا

تفسیر یا من اظهر الجمیل وستر القبیح

در کتاب عجایب المخلوقات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود
نیست مؤمنی مگر آنکه برای او مثالی است در عرش پس چون مشغول شود مؤمن برکوع
وسجود میکند همان عمل را مثال او پس می بینند آن را ملائکه ومطلع میشوند برکوع
وسجود او پس رحمت میفرستند برو وطلب آمرزش میکنند برای او وچون مشغول شود
بنده خدا بمعصیتی میپوشاند خدای عزّ وجلّ بر مثال او ستری تا اینکه ملائکه
بر آن مطلع نشوند واین است تاویل قول آنحضرت علیه السلام که فرموده یَا مَنْ أَظْهَرَ
الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یعنی ای آنکسی که ظاهر میسازد نیکوئی را ومیپوشاند قبیح را

ذکر اوصاف کوثر

در کتاب
امالی شیخ طوسی علیه
الرحمة از عبد الله بن
عباس رضی الله عنه
بحذف اسناد روایت
که گفت چون نازل
شد بر پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله
إِنَّا أَعْطَیْنَاكَ
الْکَوْثَرَ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله چه چیز است کوثر حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که اکرام کرده خدای عزّ و جلّ بآن مرا پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که این نهر شریف است پس وصف کن آن را
برای ما یا رسول الله پیغمبر صلعم فرمود ای علی کوثر نهریست که روانست در زیر عرش خدا
و آب آن سفیدتر است از شیر و شیرین‌تر است از عسل و نرم‌تر است از روغن کنجد
ریگهای آن زبرجد و یاقوت و مرجانست سبزه که بر کنار آن رویید زعفرانست
خاک آن مشک اذفر است قواعد آن در زیر عرش خدا است بعد از آن حضرت پیغمبر صلعم
دست مبارک خود را بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و گفت ای علی بدرستی که این نهر برای من
و برای تو و برای دوستان تو است که بعد از من باشند ۵

و در کتاب مذکور بحذف اسناد از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام منقول است که فرمود که
کسی که دوست دارد مرا می‌بیند مرا در روز قیامت در مکانی که دوست میدارد و کسی که
دشمن دارد مرا می‌بیند مرا در روز قیامت در مکانی که ناخوش است او را

شیخ نظامی
در خانه را چون سپهر بلند
زدم بر جهان قفل بر خویش بند
ندانم که گیتی چسان میرود
چه نیک و چه بد در جهان میرود

همه روزه غمخوار کار جهان
[illegible] ۵

شیخ نظامی
عجب یاد هم زیاران کر خفتند
که خواب چه بد و از کس نگفتند
خانه زادان کرم تکیه که جو بجا بست
نو شه غارت زده از سفر غم می آید ۵

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

این پنج روز مهلت ایام آدمی
بر خاک دیگران به تکبر چرا رود

غزل

بسیار سالها به سر خاک ما رود
کین آب چشمه آید و باد صبا رود

هر زمان به بهره راهبری می آید
تو دعا کن که درین بادیه سرگشته شوی

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم
مانند سرمه‌دان که در آن توتیا رود

دامن کشان که میرود امروز بر زمین
فردا غبار کالبدش بر هوا رود

اینست حال تن که بر آن مینشینی بزیر خاک
تا جان نازنین که برآید کجا رود

بر بناهای حسن عمل اعتماد نیست
سعدی مگر بنا بر لطف خدا رود

من و دوری که ز دل ذوق و قرار ابرد
عاقبت باد بر انجام طلبان ارزانی

شیخ بهاء الدین محمد

راه مقصد دور و پای سعی لنگ
وقت همچون خاطر ناشاد تنگ

جذبه‌ای از عشق باید بی‌گمان
تا شود طی هم مکان و هم زمان

روز از دود دلم تار بات و تار
شب چو بعید آمد از آه شعله تابار
گاه مهر از فضل عشق تو لاله گون
روز من شب شد ز شبم بعید از خون
تا مهر منیر شد ز خط لوح دل من
شد در شبم به محو ز لوح دل من

در کتاب امالی بحذف اسناد از شیخ طوسی
از ابان بن عثمان روایت شده که او از
پدر شریف روایت شده که گفت شنیدم از حضرت
ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام که

میفرمود هر گاه داخل شوند اهل بهشت بهشت را بعملهای خود پس کجا بند آزاد
کرده شدهای خدای عزّ و جل از آتش دوزخ یعنی هر گاه اهل بهشت بسبب اعمال حسنه
که کرده باشند داخل بهشت شوند و هر کس معصیتی کرده باشد داخل دوزخ شود
پس بفضل خدای عزّ و جل و آزاد کردن او بندگان را از دوزخ از کجا ظاهر میشود
بلکه کدام بنده است که بسبب عمالی که کرده باشد مستحق بهشت شده باشد ه

بعضی گفته اند که اتفاق کرده اند علما بر اینکه جنّ و شیاطین نیستند عبارت از اشخاص
که جسم کثیف بوده باشند که بروند و بیایند مثل ادمیان و بهایم بلکه آنها اجسام
هوائیه اند و قدرت دارند که متشکل شوند باشکال مختلفه بقدرت خدای
عزّ و جل صاحبان عقل و فهم اند و قوت دارند بر عملهای شاق دشوار و بعضی
صاحب هیئت نورانی می باشند در صحن اینکه از آنها کار خیر آید و آنها را کارهای
خیر نمی آید آنها را شیطان می نامند مجملاً جنّ و شیاطین یکنوع اند که بسبب

اختلافات

اختلافات عارض بعضی را جن و بعضی را شیطان نامیده اند ۵

منقولست که حضرت
امام حسن ع گذشت
بجوانی که خنده میکرد
پس فرمود با وی که ای
برادر آیا گذشته
از صراط گفت نه
فرمود که آیا میدانی که
بهشت

خواهی رفت یا بدوزخ گفت نه فرمود که پس برای چه چیز است این خنده راوی
گوید که دیگر کسی ندید آن جوان را که خنده کند

بعضی از تابعین گفته اند که میوه اصحاب پیغمبر ص نان گندم بود که بعوض میوه
و نان خورش صرف میکردند ۵

بعضی از صوفیه
گفته اند که عظیم ترین
حجابی که میان بنده
و خدا است
مشغول شدن بنده است
بتدبیر امور خود
و اعتماد کردن بنده است
بعاجزی مثل خود
یعنی

بنده خدا باید که امور خود را بخدا واگذارد و اعتماد بر خدا کند نه آنکه خود
مشغول تدبیر امور خود گردد و اعتماد کند بر بندگان که آنها نیز مثل او
عاجزاند ۵

از بعضی صوفیه پرسیدند که عظیم ترین بلاها چه چیز است گفت صحبت کسی که موافق
نباشد ترا اخلاق او و ممکن نباشد ترا جدائی از او و از بعضی صوفیه
پرسیدند که علامت و نشان صبر چه چیز است گفت ترک شکوه و پنهان
کردن بلا ۵

از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلم منقول است که

او از پدر خود و آنحضرت از پدر خود و آنحضرت از پدر بزرگوار خود و آنحضرت از پدر بزرگوار خود و آنحضرت از پدر بزرگوار خود علی بن ابیطالب علیهم السلام نقل فرموده که پدرم که آنحضرت فرموده بدرستی که از برای محنتها انتهاهای باشد که ناچار است که بآن انتهاها برسد پس لازم است بر عاقل که صبر کند بر آن محنتها تا وقتی که آنها رو گردان شوند پس بدرستی که بر گردانیدن آن محنتها در وقتی که روی آورده و بنهایت خود نرسیده زیادتی است در محنت مراد اینست که گاه هست که از برای محنتهای مقدر شده که ممکن نیست زوال آن محنت پیش از آنکه بآن انتها برسد پس در این صورت باید خواهید از برای آن یعنی فارغ بود از سعی در رفع آن زیرا که بکار بردن چاره و تدبیر در آن سودی ندهد مگر اینکه تعب و زحمت آن هم زیاد شود و مخفی نیست که این در صورتی است که اینکس بداند که محنت او از این قبیل است و دانستن این برای اکثر مردم نادر است مگر از برای ائمه علیهم السلام چنانچه آنحضرت علیه السلام خود صبر فرمود بر محنتهای که در غصب حق خلافت باو رسید ۵

و از کلام حضرت امام محمد جواد است علیه السلام که فرموده روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز جور بر مظلوم یعنی فردای قیامت که مردمان بدیوان عدالت حاضر شوند آن روز بر ظالمان سخت تر میگذرد از روزی که در دنیا ستم بر مظلومان رسیده و محنت کشیده اند ۵

و نیز آنحضرت فرموده که شخصی که دوست دارد باقی بودن در دنیا را پس باید مهیا کند برای مصیبتها دل صبر کننده یعنی کسی که خواهد طول عمر را باید صبر کند

بر مصیبت زیرا که دنیا محل مصایب و مکاره است ٥

و نیز آنحضرت علیه
السلام فرموده که اگر
خاموش شود جاهل
اختلاف در میان
مردم بهم نرسد
یعنی اگر نادان خاموش
شود و امور را بمردم
عاقل

گذارد عقول آنها هر آنچه موافق حق است حکم میکنند و اختلافی میان مردم
بهم نمی رسد ٥

و نیز فرموده که کسی که نداند حکمت را صبر نمیکند صبر نمیکند بر زیاد از آن یعنی کسی که
حکمت را دارا است خواهش زیاده بر آن قدر که داده میداند میکند و صبر
بر آن قدر نمیکند ٥

و نیز فرموده که کسی که نیکو شمارد بدبینی را شرهایست خواهد بود در آن قبیح ٥

در کتاب تهذیب به سند از اسحق بن
عمار منقول است که گفت
شنیدم از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام
که میفرمود که هرگاه
یاد آوری نعمتهای
خدا عز و جل را که بر تو

انعام کرده و در جائی باشی که کسی ترا نبیند پس بچسبان گونه خود را بر زمین
و هرگاه در میان مردم باشی بگذار دست خود را بر زیر شکم خود و خم کن پشت
خود را و این فعل خواهد بود تواضعی برای خدای عز و جل پس بدرستی که این را
دوست میدارم من یا اینکه این دوست تراست بسوی من و بنمای بمردم
این فعل را چنانکه گمان کنند که آزاری در شکم تو بهم رسیده که چنین
کرده ٥

در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود بیرون رفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از صبح یا پیش از نماز صبح و با آنحضرت نان
خشکی بود که بشیر فرو برده بود و آن را تناول میفرمود و براه میرفت و بلال اقامه
نماز میگفت پس نماز کرد آنحضرت با مردم ه

و در کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که باکی نیست اینکه
چیزی خورد مرد در حالی که راه رود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند
این را ه

تضرع و زاری کن در دلهای شب بسوی عالم اسرار با توبه چون توبه نصوح
و دل مجروح و چشمی گریان و جسدی انداخته شده پس بهترین اوقات وقت
سحر است پس بغنیمت بهشت است برای کسی که توفیق یابد بیداری سحر را ه

حافظ شیرازی

تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم ؛ از که مینالی و فریاد چرا میداری ؛

کلامی است متعلق بقول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود

که فرموده نِیَّةُ المُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ نِیَّةُ الکافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ نقل کرده اند
خاصه و عامه این حدیث شریف را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علما چند
معنی برای این حدیث گفته اند اول آنکه مراد بر نیت مؤمن اعتقادات
حقه ایست که مؤمن را میباشد و شکی نیست اینکه آن اعتقادات بهتر است
از عمل بجهت آنکه ثمره اعتقادات حقه خلود در بهشت است و کسی اگر آن اعتقادات
نباشد مخلد در نار خواهد بود بخلاف اعمال حسنه که اگر کسی آنها را بعمل نیاورد

موجب

خلود در زنا نخواهد بود
اعتقاد آنکه زنا حرام نیست
از عمل بد ظاهرا اینست که
اعتقاد آنکه زنا موجب

موجب خلود اوست در زنا بخلاف اعمال او و باین توجیه دفع میشود اشکالی که
درین مقام کرده اند که تتمه این حدیث بحسب ظاهر منافی است با حدیث دیگر که از
اهل بیت علیهم السلم منقولست که فرزند آدم هرگاه قصد کند معصیتی را
نوشته نمیشود بر او تا نکرده باشد آن معصیت را و هرگاه نیت درین حدیث بمعنی
اعتقاد باشد منافاتی با این حدیث ندارد که مدلول آن اینست که بر قصد معصیت
عقابی نخواهد بود دویم آنکه مراد این باشد که نیتی که با آن عمل نباشد بهتر است
از عمل بی نیت یعنی چون کسی نیت عمل خیری کند و بفعل نیاورد آن را بهتر از انست که
کسی کاری کند و قصد آن نداشته باشد مثل آنکه صورت نماز را بی آنکه قصد نماز
داشته باشد بعمل آورد و این توجیه را رد کرده اند باینکه عمل بی نیت اصلا
خوبی نمی باشد و هرگاه گوئیم نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت باید در آن عمل
بی نیت خوبی باشد و نیت بی عمل از آن بهتر باشد ولیکن در عمل بی نیت هیچگونه
خوبی نمی باشد سیم آنکه مراد آن باشد که چون مومن را نیت خیرات بسیار میباشد
که عمر او بهمه آنها وفا نمیکند و آنچه میکند در برابر آنچه نیت دارد بکند اندکی است
از بسیار پس ثوابی که بسبب نیت خیر بمومن داده میشود بیشتر است از ثوابی که
بسبب عمل باو داده میشود و این توجیه را نسبت داده اند بابن دریلعوی
رحمه الله چهارم اینکه طبیعت و حقیقت نیت بهتر است از طبیعت عمل بسبب
آنکه بر نیت عقابی مترتب نمیشود چه ظاهر است که هرگاه کسی نیت چیزی کند
ثواب خواهد داشت و اگر کسی نیت بدی کند تا آن بد را نکرده معاقب نخواهد
بود بخلاف عمل که هر که خوبی کند ثواب باو میرسد و هر که بدی کند معاقب

خواهد بود چنانکه آیهٔ کریمهٔ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ بر این معنی دلیلی است واضح یعنی هر که از اهل ایمان عمل کند برابر
ذرهٔ نیکی را می بیند پاداش آنرا و هر که بکند برابر ذرهٔ بدی را می بیند مکافات
آن را پس صحیح است اینکه گفته شود که طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل که بر نیت
هرگز عقابی و مکافاتی بهم نمی رسد و بر عمل مترتب میشود و این وجه از شیخ حسین بن عبد الصمد
منقولست پنجم اینکه چون نیت از اعمال دل است و نیت در دل می باشد و دل
افضل سایر جوارح است پس عمل آن نیز بهتر از عمل سایر جوارح است یا نظر نمیکنی
بقول خدای عز و جل که میفرماید أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي یعنی بر پای دار نماز را برای
آنکه مرا یاد کنی در آن کردانیده است خدای عز و جل نماز را که عمل سایر جوارح است
وسیله یاد خود که عمل دل است و ظاهر است که مقصود اشرف است از وسیله دیگر آنکه
اعمال دل از خلق پنهان می باشد و در آن ریائی نمی باشد بخلاف اعمال سایر
جوارح که در معرض ریاست پس ظاهر شد که نیت که عمل دل است بهتر است از اعمال
باقی جوارح ششم انکه مراد آن باشد که بعضی از نیتهای مؤمن بهتر است
از بعضی عملهای او چنانکه نیت اعمال شاقه مثل حج و جهاد بهتر است از بعضی
اعمال خفیفه مثل خواندن یک آیه از قرآن یا تصدق کردن یک درهم هفتم
اینکه لفظ خیر که در حدیث شریف واقع شده بمعنی بهتر نباشد بلکه بمعنی خوب
باشد و لفظ من تبعیضی باشد یعنی نیت مؤمن از جمله اعمال خوب و سند این
معنی منقول است از سید مرتضی علیه الرحمة و باین توجیه رفع میشود منافات
که بحسب ظاهر میان این حدیث و حدیث دیگر است که از حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده که بهترین اعمال آنست که مشکلتر باشد
و دفع میشود اشکالی که در قول آنحضرتست که نیت کافر بدتر است از عمل او بسبب
انکه بنا برین توجیه شر بمعنی بدخواهد بود نه بمعنی بدتر و معنی حدیث
چنین میشود که نیت کافر از جمله اعمال بد اوست و بعضی رفع منافات میان
دو حدیث بنحوی دیگر کرده اند و آن اینست که مراد از آنکه بهترین اعمال آنست که
مشکلتر باشد اینست که هرگاه یک عمل را بچند نحو توان کرد که بعضی مشکل و بعضی
آسان باشد هرگاه بطریقی که مشکل است بعمل آید افضل و ثواب آن بیشتر است
چنانکه روزه در ایام گرما و روزهای طولانی که نهایت مشقت دارد ثواب
آن بیشتر است از روزه که در ایام زمستان که روزها کوتاه است بعمل آید و
همچنین ثواب زکوة در اوقاتی که غله تسعیر زیاد داشته باشد بیشتر است از
ثواب زکوة در اوقاتی که تسعیر غلات کمتر باشد و همچنین نظایر اینها و بنابرین
منافات در میان این دو حدیث نخواهد بود بسبب آنکه در نیت نیز هرگاه
شرایط اخلاص که نهایت مشقت دارد بعمل آید بهتر است از نیتی که در آن مرتبه
اخلاص نباشد پس در بعضی نیتها مشقت بیشتر است از بعضی دیگر چنانکه

محفی نیست ۵

شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که آمد مردی بسوی حضرت عیسی علیه السلام و گفت من زنا کرده ام پس حد
الهی بر من جاری کن و مرا پاک کن از گناه حضرت عیسی علیه السلام فرمود
که منادی کردند در میان مردم که همه بیرون آیند برای پاک کردن آن

مرد از گناه چون مردم جمع شدند و آن مرد زانی را در گودالی نشاندند آن مرد ندا
کرد که حد بر من جاری نشانند و سنگ نیندازند کسی که از خدای عز و جل بر او حدی
باشد پس جمیع خلایق برگشتند مگر حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام پس
بنزدیک آن مرد آمد حضرت یحیی و گفت ای گناه کار مرا موعظه کن آن مرد گفت
وامگذار نفس خود را با خواهش آن که هلاک میکند ترا حضرت گفت زیاد کن
موعظه را گفت سرزنش مکن گناه کار را بگناهی حضرت گفت زیاد کن گفت
خشمناک مشو گفت بس است مرا ۵

و روایت کرده شیخ صدوق از صفوان جمال از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که آنحضرت فرموده است که پدر من میفرمود که اعتماد نیست بکسی که قصد میکند
این خانه را هرگاه نبوده باشد در وسه خصلت خلقی که خوش خوئی کند با آن یعنی بیت الله الحرام
کسی را که مصاحب او باشد و حلمی که مالک باشد بآن غضب خود را و پرهیزکاری
که منع کند او را از محارم خدای عز و جل ۵

و مرویست از یونس بن ظبیان که او از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که مشهور شدن بعبادت در معرض تهمت است بدرستی
پدرم حدیث کرده مرا از پدر خود از جدش علیهم السلام اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله فرموده است که عبادت کننده ترین مردم کسی است که بر پای دارد واجبات
خدای عز و جل را و سخی ترین مردم کسی است که بدهد زکوة مالش را و زاهد بجد غبت
ترین مردم بدنیا کسی است که اجتناب بدوری کند از حرام و پرهیزکارترین
مردم کسی است که حق را بگوید در چیزی که برای او نافع باشد و در چیزی که مضر

باشد رساند

باور رساند و عادل‌ترین مردم کسی است که راضی باشد برای مردم چیزی را که راضی است
برای خود و ناخوش دارد برای مردم چیزی را که ناخوش دارد برای خود
و زیرک‌ترین مردم کسی است که بیشتر یاد مرگ کند و نیکوحال‌ترین مردم کسی است
که بوده باشد در زیر خاک ایمن از عقاب خدای تعالی و امیدوار ثواب
باشد و غافل‌ترین مردم کسی است که بیند که بر او از تغییر دنیا از حالی بحالی و عظیم‌ترین
مردم در دنیا از روی خطر کسی است که کن اشتر باشد دنیا را در نزد مردمان
مرتبتی و عالم‌ترین مردم کسی است که جمع کند با علم خود علم مردم را و شجاع‌ترین
مردم کسی است که مغلوب کند خواهش خود را و قیمت‌دارترین مردم کسی است که
علم او بیشتر باشد و کم‌قیمت‌ترین مردم کسی است که علم او کمتر باشد و کمترین مردم
از روی لذت یعنی کسی که لذت کمتر میبرد کسی است که حسد اشتر باشد و کم‌راحت
ترین مردم کسی است که بخیل باشد و بخیل‌ترین مردم کسی است که خلل رساند و
بجای دنیا و در چیزی را که خدای عز و جل واجب کرده است بر او و کم‌وفاترین
مردم کسی است که طامع باشد و طمع در مال مردم کند و مالدارترین مردم کسی است
که اسیر حرص نباشد و بهترین مردم بحسب ایمان کسی است که نیکوخلق‌تر باشد
و عظیم‌ترین مردم بحسب قدر و رتبه کسی است که ترک کند آن چیزی را که حاجتی
بآن نیست و صاحب ورع‌ترین مردم کسی است که ترک کند مجادله را هر چند محق
باشد و سخت‌ترین مردم بحسب جد و جهد کسی است که ترک کند گناهان را و اولی
مردم بتهمت کسی است که همنشینی کند با اهل تهمت و در محلی که تهمت زده اند و
بهترین مردم ببخشش و عفو کسی است که بیشتر باشد قدرت او بر مؤاخذه و بهترین

مردم کسی است که منتفع شوند مردم ۵

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرموده است که خاموشی گنجی است
و افزون بینت کسی است که صاحب حلم باشد و پوشش است برای جاهل که عیب و ظاهر
نمیشود ۵

و از آنحضرت علیه السلام منقولست که فقیهان و حکیمان هرگاه چیزی بیکدیگر
مینوشتند سه چیز مینوشتند که چهارمی نداشت کسی که غم او آخرت باشد خدای
عز و جل غم دنیای او را برطرف میکند و کسی که اصلاح کند امور پنهان خود را خدای
عز و جل اصلاح امور ظاهر او میکند و کسی که اصلاح کند اموری را که میان او و خدای
عز و جل است خدای تعالی اصلاح میکند در میان او و میان مردم ۵

منقولست که با براهیم
گفتند چرا مصاحبت نمیکنی
با مردم ابراهیم گفت که
اگر مصاحبت کنم با پست
تر از خود از دنیت
او میترسانند و اگر مصاحبت
کنم با مثل خود حسد
میبرد و اگر مصاحبت
کنم

با بالاتر از خود تکبر میکند با من پس مشغول شده ام بکسی که نمیشود صحبت او اندوهی
مدروام شدن با او وحشتی و نزد وصل او انقطاعی و لهذا یقت ۵

ذکر هشت نصیحت از نصایح حضرت لقمان

منقولست که لقمان گفت
پسر خود را که ای فرزند
بدرستیکه من خدمت کردم
چهار هزار سال
چهار هزار پیغمبر را
و اختیار کردم از
کلام آن پیغمبران
هشت کلمه را

در نماز باشی نگاه دار دل خود را و هرگاه در مائده و خوانی باشی نگاه دار
حلق خود را و هرگاه در میان مردم باشی نگاه دار زبان خود را و هرگاه

در خانه

در خانهٔ غیر خود باشی نگاه دار چشم خود را و بیاد آور دو چیز را و فراموش کن
دو چیز را اما دو چیز که باید بیاد داری پس خدای عز و جل است و مرگ و آن
دو چیز که باید فراموش کنی نیکی که در حق غیر کرده باشی و بدی که غیر در حق
تو کرده باشد

در کتاب امالی شیخ طوسی علیه الرحمة از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست
که فرموده است که بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که هرگاه پیش
می آمد اورا چیزی که مسرور و خوشحال میگردانید اورا میفرمود که اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ و هرگاه پیش آمدی اورا
سپاس مر خدای را که بسبب نعمت او تمام میشود عملهای صالح چیزی که ناخوش بود اورا
میفرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ
سپاس مر خدای را بر هر حالی

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از پدر خود علیه السلام روایت
کرده است که آمد اعرابی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت یا مُحَمَّدُ خبر
ده مرا بکاری که دوست دارد مرا خدای عز و جل حضرت فرمود که ای اعرابی
زهد بورز و بی رغبت شو بدنیا تا دوست دارد خدای عز و جل ترا و بی
رغبت شو بچیزی که در دست مردمانست تا دوست دارند مردمان ترا راوی
گوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده است که کسی بیرون کند خدای
عز و جل اورا از خواری معصیت بعزت پرهیزکاری غنی میگرداند اورا
بی مالی و عزیز میگرداند اورا بی قبیله و عشیرتی و آرام میدهد اورا بی

وکسی که بترسد از خدای عزّوجلّ میترساند خدای تعالی از وهر چیزی را وکسی که نترسد

از خدای تعالی میترساند اورا خدای تعالی از هر چیزی ٥

ودر روایت کرده است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جدش

علیهم السلم که کفته است در حکمت آل داود که ای فرزند ادم کردیده است دل تو

سخت وفراموش کرده بزرکی خدای تعالی را واکر بوده باشی بخدای عزّوجلّ دانا

وبزرکی او عارف خواهی بود همیشه از و ترسان و بوعدهای او امیدوار پس

وای بر تو یاد نمی آوری لحد خود را وتنهائی خود را دران ٥

نصیحت و بکر از نصایح حضرت لقمان

ودر نصایح لقمان بر پسر
خود مذکور است که ای
فرزند من عالم باش
واکر نتوانی پس متعلم باش
ا معذرند علم را دوست
نتوانی پس باش نسبت
کننده خود با عالم
واکر نتوانی

پس باش دوستدار آنها واکر نتوانی پس مباش دشمن آنها ای فرزند من واکذار

دوست اوّل خود را تا مطمئن شود بدوستی تو دوست دوّیم ویکی هزار

دوست پس هزار دوست کم است ومکر یکی دشمن پس یک دشمن بسیار است ٥

مدح خاموشی

در حدیث وارد شده است که در خاموشی هفت خصلت است عبادتی است

بی مشقت وتعب وزینتی است بی زیور وهیبتی است بی سلطنت و

حفظی است بی دیوار واستغنائی از عذر خواستن وپوشش است از

عیبها واسایش دادنی است ملکین را ٥

روایت

روایت کرده است شیخ مفید علیه الرحمة باسناد خود از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام در حدیثی که ذکر کرده دران حدیث فضل امیر المومنین علیه
السلام و بعضی از خصایص او را این گفته است که نبود از اولاد آنحضرت و اهل
بیت او کسی که شبیه تر باشد با آنحضرت در لباس و علم از علی بن الحسین علیهما السلام
و داخل شد حضرت ابو جعفر بر پدرش علیهما السلام که رسیده بود از بسیاری عبادت
بجائی که هیچکس بان حد نرسیده بود پس دید آنحضرت را پس دید آنحضرت را که زرد شده
بود رنگ مبارکش از بیداری شب و سوخته بود چشمهای حضرت مبارکش از
گریه و زخم شده بود جبین مبارکش و مجروح شده بود جبین مبارکش و مجروح
شده بود بینی او از سجود و ورم کرده بود ساقها و پاهای او از ایستادن در نماز
پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود که چون او را باین حال دیدم بی اختیار شدم
از گریه پس گریستم از جهت ترحم بر او و او متفکر شد پس اندک زمانی ملتفت
شد بسوی من و فرمود که ای فرزند من بده بعضی از ین صحیفه را که مکتوب است
دران عبادات امیر المؤمنین علیه السلام پس دادم باو آن صحیفه را پس خواند
اندکی از ان و او گذاشت آن را از دست خود از روی اندوه و فرمود که کیست که
قوت دارد بر عبادت علی علیه السلام ۵ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده است که ببینید که مر وحوش و مرغان و جانورهای درنده که نمی کارند
و نمی دروند و نگاه نمیدارند و نیست برای آنها خزینه و خدای عز و جل روزی
میدهد آنها را اندوه مکنید شما روزی فردا پس بدرستی که خدای
عز و جل اوست روزی دهنده صاحب قوت محکم ۵

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که مسکین فرزند آدم رغبت میدارد به بهشت چنانکه رغبت دارد بدنیا هر آینه میرسید بر بهشت و اگر میترسید از آتش چنانکه از فقر هر آینه نجات مییافت از آتش و اگر اطاعت میکرد پروردگار خود را چنانکه اطاعت میکند نفس خود را هر آینه سالم می‌بود در دنیا و آخرت ه

و آنحضرت ع فرموده است که هرگاه اراده کند خدای عز و جل به بنده خیر را طالبی فرا رسید هد میان او و خواهش او و طالبی فرا رسید هد میان او و دل او و هرگاه اراده کند خدای عز و جل به بنده بدی را وا میگذارد او را با نفس خودش ه

و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده است که صبر شتر سواریست که بسر در نمی آید و قناعت شمشیری است که کند نمیشود و فرموده است که بهشت برای کسی است که بیاد آورد قیامت را و قناعت کند بقدر کفاف و مهیا باشد برای حساب روز قیامت ه

از شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه است بزبان بهلول که بخط خود در مجموعه در محروسه هرات در دکان کاذرگاه نوشته

خرم آنان که هر از بر نداننَد | نه حرفی و انویسند نه بخوانند
چو مجنون سر نهند اندر بیابان | از ین کوکل رمند آهو چرانند

للمترجم قال

هبلس هبلس که کر باشو بدانی | که درویشی چه حب بو و استانی

شاه

ولد ایضا
تاریخ جلوس نواب شاه سلطان محمد

شاه سلطان محمد صفوی
ابن طهماسب شاه را چو نصیب

بود ارشاد و تخت پادشهی
دیگری کام جو نشد بغریب

دین و دولت ز من معدلتش
شکر لله که یافت زینت و زیب

بر عضد روز و شب معاش کنند
ملت و انس در فراز و نشیب

بهر تاریخ این خجسته جلوس
هاتف غیب یافت ظل عجیب ۵

وله

بکاشان یکی اهرمن کشته آصف
که از خلق او خلق را داد بیم است

مسمی بعبد الرحیم است نام
ز عبد الرحیم است عبد الرحیم است

وله

در شهر هر چه بنا غم از الغاف
مشهور بخاص و عام باشد

تاریخ ز بهر قتل سلمان
نام پسرش نظام باشد

شیخ عطار

گفتم دل و جان نذر نگارت کردم
هر چیز که داشتم نثارت کردم

تمه

کفتا تو که باشی که کنی یا نکنی
آن من بودم که بیقرارت کردم

وله در تعرض کال

باسرار حقیقت نیست چیزی پیش معاندانا
له فضل علی اهل النهی علماً و عرفانا
زمانی گوش بر گفتار او نه تا یقین دانی
که جز تلبیس نبود حاصل اندر پیش مولانا
اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی
چرا آن قبله کل نانویسا بود و ناخوانا

هفت بند در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام از گفته کاشی

بلبلانند در فصل نوروزی عمر با ما آمدند
کم زمانی که بلبل ما نیز در تا دیگر نخیزیم

نفطا را نه بکر عشرت عشق تا دیگر نخیزیم
کینه ایم از بوستان زوان در دست ما تا دیگر نخیزیم

بر حزب کفته اند

حالیا ای عندلیب کهنه سال
ساز کن افغان و بجنبان بال
چون نکردی ناله در فصل بهار
در خزان باری فغانی کن بزار

هفت بند در منقبت علی بن ابیطالب علیه السلام از کاشی

در جواب غزلیه

السلام ای منبع فیض اله العالمین
مستفیض از فیض احسانت قدیم اهل دین

لاه

در هوا بنیرا اعظم هند بود زمین
تا شفت برج زمین ای آفتاب شرع خالد
در ستانت را چو خورشید درخشان از جبین
نور مهرت گشته تابان تا شکار در جهان
آورد خورشید روشن آفاق در زیر نگین
هر کجا از مهر تو همچون صبح صادق دم زند
رشته مهر تو و اولاد تو حبل المتین
عروة الوثقای ارباب یقین دامان تو

گرچه هستند از ساکنان بارگاه کبریا   برهیم بر ضلالت غیرت بروح الامین   ایزدش از مهر در رفع جهنم جا کند   آنکه از مهرش کند چون صبح بر سیمین جبین

تا دو رخ کس عین انسان در علیین
گرهم خلق جهان مهرت بدل پیدا نشنند
گر دارای روی خدا مهر بین جانشین
لایق تخت امامت همچو حسین روح را
و ایم الحکمة شرع دست کرام الکاتبین
چون نفخ صبح از دم گرم تو ای جان تو
میکنند همچون زحل جا بر سپهر هفتمین
گر بهند بعضی نشقفت کوشش چشم آنکه

از بنی آدم مثال او رسول الله بود
هرکه از حق چون رسول الله وش آگه بود
عالم علم لدنی همچو ختم المرسلین
گشته از نور ان النفس نفس قد سبت
ور نه از نور حق کی پیدا شود از ماء و طین
آفریده با نبی الله ز یک نور خدا
هرکه او را شد به آب حب تو خاک تن عجین
گر به آتش جا کند ننهد هوای وی ز نفس

بند دوم ای ذره هر نور صبح صادق از مهرت نفس
دیده عالم داستان را مهر تو سرمایه بس

کس باستحقاق غیر از تو ندارد دسترس
جانشینی کرد بنی البشر با الحق
هرکه را در پای تو جان باختن نبود هوس
یک نفس یا رب چنان جان یار مباد در بدن
مر تنفخ را بهشت ندامت چون مگس
هرکه را امروز نبود با محبت استوار

گر شفیع المذنبین گردی تو در یوم الحساب
تا امید از رحمت ایزد نگردد هیچ کس

از غلامان تو میخواهم که بنویسد مرا
این بود از کاتب یوم الحساب ملتمس

اشارت تام
از مشرف ساختی خورشید را
از فرح هر روز تا شب بر فلک تا از زمین

هر که را دل با تو و اولاد پاکت پاک نیست
باد پیوسته دلش از درد بلا آن چون جرس

هستی آن مولا که از شوقت نباشد هیچ دور
بشکند گر مرغ روح آرزومندم قفس
کل خواهد که خصم از دشمنی کردن بتو

جز بگل آتش کرد بد رخ اندر خون حبس

بهر دربانت کهکشان پیوسته شبها تا بروز
پاسبانت سپهر گردون گرده چون سد درس

قیصر و فغفور تخت و تاج شاهی داشتند
از غلامان در تو مستفاد و مقتبس

کرده از تمکین تو کوه زمین کسب وقار
پیش پیش حلم تو الوند را قدر عدس

یا امام انس و جن شایسته و زیبنده هست
اینکه وصف دست و تیغت هر زمان گویند و بس

بلکه مبدا اینکه کرده از مو الیه آشکار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

پادشاهی دو عالم نیست غیر از شمه   زان سعادت کز غلامی تو قنبر یافته
پادشاه است آن بلند اقبال صاحب دولتی   کو نظر از خواجه سلمان و بوذر یافته

بند سیم

ای ز تو فردوس اعلی زینت و زیور یافته
باهم اهل بهشت ایزد ز نور سر یافته

عرش را افتاده بر خاک آن تو آفتاب
کز غبار راه تو خود را منور ساخته

ذات تو چون جوهر اکسیر از بحر ظهور خدا
در شرف با ذات پاک مصطفی برابر یافته

جز نبی الله محال است آنکه قدرت را کسی
این خبر باشد ز نبی نوع بشر دریافته

ره نه از بیم خنش تیغ تو بیاد فنا
هم اگر ... زابر انشکر یافته

خلق را حد ثنا یت چون بود چون جبرئیل
از خدا صلح تو را دیدار در فتح یافته

[illegible]

چون لباس هل اتی شد راست بر بالای تو
سر تو از انما تشریف پیکر یافته

هر که نام مصطفی بر رنگ جان ... یاد
از علو شان پس از الله اکبر یافته

هر که تخم مهر تو در مزرع دل کاشته
در بهشت عدن صد حور و قصر یافته

بر زبان ذکر جلالت کی مکرر میشود
چون مکرر کردنش قند مکرر یافته

صاحب یوفون بالنذر و در جنات عدن
اجر جوی سلسبیل و حوض کوثر یافته

مدح تو شایسته چون گویم که عقل خورده بین
ما سوی الله در مدیح تو محقر یافته

جمله خلق زمین و آسمان را روز و شب
امد از عهده وصف عجیب ام عجب

بند چهارم

ای جمالت آفتاب آسمان مصطفی
کشته گلزار عذارت زیب بوستان مصطفی

چون تو غیر از مصطفی و افضل از اسرار حق
سر حق ظاهر تو کردی از زبان مصطفی

بد نبی همچو جان کریم بعد با خدای خویشتن
محو ذات حق شناس و قدردان مصطفی

چون گرفتی خاتم از دست نبی الا عرش
از شب معراج بنمودی نشان مصطفی

بر تو ظاهر انچه پیغمبر نهان از خویش دید
ای تو واقف از همه راز نهان مصطفی

به حقیقت همچو تن مصطفی را بسته
انچه از این نو بیان کرده زبان مصطفی

از فرح گل گل شکفته چون از روی نبی
شاد گشته از گل نقش روان مصطفی

یا امیرالمؤمنین ای شبه اندر شان نیست
مصطفی بود از تو و بودی تو آن مصطفی
نی ز پیغمبر جدا بودی نه پیغمبر ز تو

انچه نازل گشته در قرآن بشان مصطفی

رهنمای هر که باشد غیر تو در عرض خویش
ره نخواهد یافتن بر آستان مصطفی

چون ببین از خیر الوری همتای او غیر تو نیست
غیر تو پس چون کند جا در مکان مصطفی

متعال اینست از نظامی که مبرم بهر تو
غیر از این جانی نخواهم از جان مصطفی

یک سر مو خطا نبا بیک کم مباد از روی من
زانکه آب روی خاک پای تو باشد هم روی من

اعجزا

بند پنجم

ای خدا کرده عطایت یا امیر المؤمنین
انما و هل اتی آیت یا امیر المؤمنین

هستی آن منتظر دین کز خدا خیر الوری
خواستی با صد تعایت یا امیر المؤمنین

حاتم طائی که بخشش بود کارش و ام داشت
جود کمتر از گدایت یا امیر المؤمنین

آنچه او در بحث امکان آمده از ممکنات
کرده خلق ایزد برایت یا امیر المؤمنین

نخل حسن ستایت یا امین المؤمنین

کرده بر خلق خدا بیرون اشکار

کی شود هر گز زمین آسمان داند آنگاه
با ندی قلبست ثنایت یا امیر المؤمنین

صبح صادق نارون را از آن گوید صفا تو کرد
یک نفس جز در هوایت یا امیر المؤمنین

کی قضا را آن قدر قدرت که در عالم کند
هیچ کاری بی رضایت یا امیر المؤمنین

سر حق کس نداند و نمیداند تورا
آنچه باشد جز خدایت یا امیر المؤمنین

شبه و قدر نور را آنکس که داند عرش

کی تواند گفت حاجت یا امیر المؤمنین

پایه قدر و شرف از آسمان بالاتر بود

در مقام کبریا ثابت یا امیر المؤمنین

کی رسد در صد هزاران قرن طوبی در بهشت

بر لوای عرش ثابت یا امیر المؤمنین

نیست لاف مدح تو ذات اقدست حاجتش

زان کند از خود ثنایت یا امیر المؤمنین

چون خدا اوصاف ذاتت گفته باشد کی بود
خلق را حد ثنایت یا امیر المؤمنین

حد خلقان گر بود عاجز نفس شد کان نور را

تا تو بیچون شناسد قدر مقدار نور را

بند ششم

ای که کیوان بر فلک هندوی دربان تست

این ثنات و دو چرخ اعظم را بفرمان تست

فاتح ابواب خلد و حوض دار السلام

روز محشر بود نعمت او در دربان تست

هر کسی امروز گر سخن بدل ایمان تست

دستها بیچارگان فردا بدامان تست

جعفر او

اسمان با صد هزاران چشم حیران شماست
حیرت افزای لبان کنه ذات ذوالجلال

عقل کل در معرفت طفل دبستان شماست
از سلوکی چون زبانه دعوی عرفان کند

بی تکلف عرش و کرسی قصر و ایوان شماست
از علو منزلت اندر بارگاه کبریا

گفتن مدحی که آن شایسته شان شماست
جز خدا و مصطفی دیگر کرا قدرت بود

هرچه او جان دارد از مخلوق و روزی میخورد   دیده اش تا باز باشد چشم با جان شماست

باکش از سوزش چون شمع شبستان شماست
شعلهٔ آتش در دلم افکنده و میسوزند دلی

چشم اهل درد را هم چون بدرمان شماست
درد مندان را نکی کنند از لطف تو قطع نظر

هر که از جان بندهٔ سرو خرامان شماست
میکنند چون سرو نام خود با آزادی بلند

ابر نیسان شرمسار جود و احسان تو شد
بحر از بند دُر افشان تو شد غرق عرق

از عنایت بخش جانی کوش خطاپوشی مکن
زانکه او را زندگی کردن با احسان شماست

از سر اخلاص تا جان را کند قربان تو
در ببین چون نیم جانش هم بفرمان شماست

هر که خواهد جان دریغ از راه جانان داشتن
ورنه به زان زندگانی کردن و جان داشتن

بند هفتم

هست چون خورشید ظاهر با تمام خاص و عام
اینکه هست از مقتدای دین نبی دار السلام

پیشوای انس و جن چون در حرم مولود شد
نام کعبه شد ز یمن مقدمش دار السلام

چون نجف مسکن کند با یکدگر از ذوق شوق
کعبه بر جا آورد هر نجف صد احترام

باغ خلد روضه رضوان ز فردوس برین
هست آن جائی که در دعوی کرده شادی مقام

هر که را نفس پیمبر گفته در قرآن خدای
چون نبی الله بفعل حق بود خیر الانام

آنکه از جان شد غلام او شهنشه آفاق
در دو گیتی فاش خواهد شد بسلطانی تمام

همی

همت والای او مایل به بنای دل شد
شاه باز لامکانی کی کند با صعوه رام

ای خوارج از دل بر کفر و کین خویشتن
دور کن با صیقل حب علی زنگ و ظلام

هر که در دنیا بدامانش زند چنگ امید
کی بعقبی رو کند کوتاه دست اعتصام

ای طاهره رو نو نسب آستان تو ضیت
آسمان رخشان از خورشید و از ماه تمام

منتظم هست از تو و اولاد معصومین تو   ورنه می افتاد عالم یکسان از انتظام

ناجوانمردی که با تو قد تیغی او درکرح
میکنم فریاد از و داد از بیداد او انتقام

بود محراب نبی پیوسته از پشت تو گرم
واز تو دارد سربلندی معبد خیر الانام

جان نثار خواهم کنم بر تو و اولاد تو
غیر ازین مقصود من نبود بقا کم والسلام

چون نجیبت شکایت آلست جانب تو از اهل دین
بهرهم آید ندای فاسلکوها خالدین

مولانا صید جفا ثانی

از هجر و جفا انست مرا زاریکی
دیده همه شب تا به سحر بیداریکی
مطلوب یکی طالب یکی کاریکی
در بیکسی و محنت افتاده زاریکی

رباعی که مولانا ملی دشت
رباعی در وقت کشته شدن
در دست اوزبکان گفته

مولانا ملی دشت بیاضی در قضیه خراسان بدست لشکر بی ایمان عبد الله
خان والی ترکستان افتاد چون آن گروه قدر وقیمت او نمیدانستند و مع هذا
بر عقیده او اطلاع یافتند که او مداح سلسله رفیعه صفیه صفویه است
در صدد قتل او شدند این رباعی را در محل شهادت گفته که رباعی

دل تحفه جان برای تیغ آورده ؛ آورده سری سزای تیغ آورده
هر کس سر تحفه برده او نیز سری ؛ برداشته و بپای تیغ آورده

و از غرایب اینکه این رباعی سال شهادت و وفات مولانا مذکور بعمل معما
مستخرج میشود چه این قضیه در هزار و یک هجری روی داده و هرگاه سر کلمه
لفظ او که الف است بپای لفظ تیغ که غین است بیاید مطلوب حاصل گردد

حکمی از منجمان سابق که مانند
باعث ناحکام ایشان
در تیغ آمده

در شب پنجشنبه بیست و دوم ماه رجب سال هزار و دوازده هجری اتفاق
می افتد قران علویین در برج قوس و این دلالت میکند بر متغیر شدن
اوضاع خلایق حتی در دین و ملت و خرابی بسیاری از بلاد مشهور و

مشهور

فرو رفتن بعضی از ربع زمین که از آب بیرون است در آب و هلاک شدن
مشاهیر و معارف از هر قومی و ظاهر شدن غیر ایشان و منتقل شدن دولت
بصاحب شوکتی که ظاهر میشود از او خوارق عادات و ظهور میکند بشمشیر و
بیشتر سواری او شتر است و ممتد میشود ملک او و از خواص و خواهد بود علما
و اشراف و واقع میشود در زمان او امور عظیمه و احتمال دارد که آن حضرت
امام محمد مهدی علیه السلام باشد که وعده شده است خروج او در آخر الزمان
و رغبت میکنند خلایق در پوشیدن جامهای پنبه و پشم که رنگین باشد برنگهای
تیره و حادث میشود در عالم حوادث عجیبه و حاصل میشود برای اهل قهستان
و جرجان و دماوند و بغداد و اصفهان رفعت شان و دخل در اموری که
ملکی و بهره از پادشاهی و اعوان و انصار او ثابت قدم خواهند بود در نصرت
و او را در تعبیر خواب ید طولی خواهد بود والله اعلم بحقایق الامور

نماز در صد و دو موضع از قرآن مذکور است

از کلام اکابر است که نماز معراج عارفین است و وسیله گناه کاران و بستان
زاهدان و از این جهت است که وارد شده است در حدیث که نماز ستون
دین است و مذکور شده است نماز در صد و دو موضع از قرآن مجید

دریکتا بکانی در باب کسی که ایذا کند مسلمانان را یا حقیر شمارد ایشان را
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی فرموده که

هر که خوار کرد دوستی از دوستان مرا پس بتحقیق کرد در کمین نشسته است برای محاربه من
وطلب نزدیکی نکرد بنده بسوی من بوسیله که محبوب تر باشد بسوی من از اینچه کردن
آنچه واجب کردم برو بدرستی که بنده من هر آینه نزدیکی میجوید بسوی من بکردن
نافله تا بجدی که دوست دارم او را و چون دوست داشتم او را میباشم گوش او که
میشنود بآن و چشم او که می بیند بآن و زبان او که میگوید بآن و دست او که میگیرد
چیزها را بآن اگر بخواند مرا اجابت او میکنم و اگر سؤال کند از من عطا میکنم باو ٥

در کتاب صفوة الصفوة ابو الفرج بن جوزی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که فرمود احسان تمام نمیشود مگر بسه چیز بتعجیل و زود بعمل آوردن آن
و کوچک شمردن آن و پنهان داشتن آن ٥

و در کتاب مذکور از آنحضرت علیه السلام منقولست که فرمود کسی که بغضب نیاید
از زحمت شکر نمیکند نعمت را ٥

و در کتاب مذکور از آنحضرت علیه السلام منقولست که فرمود حذر کنید نیکبخت
کسی است که یافته باشد در پیش خود خلوتی که مشغول شود بآن ٥

و در کتاب مذکور از آنحضرت علیه السلام منقولست که کسی پرسید از جمله فضایل
علی بن ابیطالب علیه السلام که شریک نباشد باو در آن فضیلت دیگری آنحضرت
فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلم فضیلت و زیادتی داشت بر نزدیکان به سبقت
در اسلام و پیشی گرفت بر جماعتی که دور بودند بنزدیکی و خویشی رسول

خدا

خدا صلی الله علیه و آله ۵

و در کتاب مذکور از آنحضرت علیه السلام منقولست که فرمود قرآن ظاهر آن

آسان و باطن آن عمیق است ۵

و در کتاب مذکور از آنحضرت علیه السلام منقولست که فرمود که هرگاه

داخل منزل برادر مؤمن شوی قبول کن از او هر کرامتی را غیر از بالا نشینی

و در کتاب مذکور
از آنحضرت علیه السلام منقولست
که محب اهل بیت فرمود حذر
کنند از همزبانی و منادمت
با شعرا بد رسم که ایشان
حسنه را کم کنند و مدح
کردن و هجو میکنند
و جرأت

میثمایند در هجو کردن ۵

شقیق بلخی در اوایل حال صاحب ثروت و مال بسیار بود و مسافرت بسیار

میکرد برای تجارت در سالی از سالهای مسافرت وارد بلاد ترک شد و ساکنین

آن بلاد بت پرست بودند شقیق بلخی بیکی از اهل آن بلاد گفت که شما بر باطل هستید

و خدا یتعالی خالقی دارد که نیست مثل او چیزی و او است روزی دهنده هر چیزی

بت پرست گفت که گفتار تو موافق کردار تو نیست شقیق پرسید که چرا بت

پرست گفت تو میگوئی برای تو خالقی و رازقی است و با وجود این زحمت

سفر کشیده و آمده تا باین مکان برای طلب روزی شقیق چون این سخن شنید

برگشت بوطن خود و جمیع مال خود را تصدق کرد و ملازمت علما و زهاد را

اختیار کرد تا فوت شد

در کتاب کافی در باب شرک از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود
کسی که اطاعت کند مردی را در معصیت خدا پس بتحقیق که عبادت آن مرد
کرده است ۵

خیاطی از ابن مبارک پرسید که من خیاطی میکنم جامهای ظالمان را آیا کمان
میکنی که من از اعوان ظلمه باشم ابن مبارک کفت نه اعوان ظلمه آنانند که
خیاط و سوزن بتو میفروشند و تو خود از جمله ظالمانی ۵

راه دورست ای پسر هشیار باش ؛ خواب با کو وا فکن بیدار باش ؛
کار آسان نیست بر درکاه او ؛ خاکها باید شدن در راه او ؛

تفسیر

بعضی از مفسرین در تفسیر قول خدای عز و جل که فرموده است وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا یعنی جزای عمل بد بدی است مثل آن کفته اند این از باب
مشاکلهست بسبب آنکه جزای سیئه سیئه نیست بلکه انجه جزای بد باشد خوب
خواهد بود مثلا هر کاه شخصی بر دیکری ظلمی کند و خدای عز و جل او را در قیامت
عذاب بکند آن عذاب که جزای ظلم او ست بد نخواهد بود بلکه محض عدل است و
بعضی از ارباب تحقیق کفته اند که از باب مشاکله نیست بلکه مراد انست که سزاوار
نیست اینکه جزا داده شود کناهکار بلکه سزاوار انست که عفو شود از کناه و معنی
آیه اینست که جزا دادن کناهی است مثل آن کناه یعنی اکر با شخصی که کناه کرده
بجزا عمل شود و جزای او داده شود لایق نیست و کناه است و اشاره باین

معنی است

معنی است انچه شاعر گفته بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت
بود بجز دی بمعنی کسانی که پی برده اند بدی دیده و نیکوئی کرده اند

واللّه اعلم

حکایت

شبلی صوفی را دید
که حجامی میکفت بتراش
سر مرا از بهر خدا حجام سر
صوفی تراشید شبلی
چهل اشرفی بحجام داد
و کفت بکیر این از زر
باجرت خدمتی که
این فقیر را

کردی حجام کفت من این خدمت را برای خدا کردم و نمیکشایم عقدی را که میان
من و خداست بچهل اشرفی شبلی دستی بر سر خود زد و کفت همه مردمان بهتر اند
از من حتی حجام

کلام اکابر

بعضی از اکابر کفته اند که
سزاوار است برای عاقل
که باید هیچ ادا باید عمل
خود از راعی کوسفند
از وی بیاموزد که چکونه است
او را مید راعی کفت

راعی در وقتی که نزدیک کوسفندان نماز میکذارد طمع ندارد که کوسفندان
اورا مدح و ستایش کنند پس همچنین عاقل سزاوار است که مبالات نکند بنظر
کردن مردمان بسوی او کاری که میکند برای خدا کند و پیش مردمان و خلوت
یکحال داشته باشد و طمع نداشته باشد بعمل خود مدح و ستایش مردمان را

کلام اکابر

بیکی از عارفین کفتند که کیست مُخلِص کفت کسی که پنهان کند اعمال حسنه خود را
چنانکه پنهان میکند اعمال سیئه خود را

از شقیق بلخی پرسیدند که چه چیز است اخلاص گفت جدا کردن عمل از عیوب
مثل جدا کردن شیر از سرگین و خون

حکایت

منقولست از افلاطون
که گفت هرگاه بیابی از
نفس خود نکو خصال
بیشتر بدیع و
اندوهناک نمیشود
بعد مقیت بسی کردید
حکیم

امیر خسرو

نور رضا بر همه از خوی خویش
موی سفید عکسند از بوی خویش
ملک ام گر چه بکشت چو در هر
همه رها از فضه خود نیز هم

رونق در آئینه زانو کردید
لذتی از نغمه نیرو کردید
سرمه چشم و فرح دل شود
زنگ شکستن باطل شود

حدیث

دوازده کلمه از توریة که آنها را حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام اختیار نموده

از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که فرمود اختیار کردم از توریة دوازده کلمه را و نقل کردم بزبان عربی و نظر میکنم بآن کلمات در هر روز سه مرتبه اوّل ای فرزند ادم باید که نترسی و خایف نباشی از هیچ صاحب سلطنتی مادام که سلطنت من باقی است و سلطنت من همیشه باقی است دویم ای فرزند ادم باید که نترسی از بر طرف شدن روزی مادام که

خزانهای

خزانهای من پر باشد و خزانهای من همیشه پر است سیم قسم بحق خودم بر تو
که من دوست توام پس قسم بحق من بر تو که تو نیز دوست من باش چهارم
ای فرزند آدم آرام مگیر بکسبی غیر از من مادام که بیابی مرا و هر وقت که اراده من
کنی و بخواهی مرا مهربان و نزدیک خواهی یافت بجوید پنجم ای فرزند آدم آفریدم
همه چیزها را برای تو و آفریدم تو را برای عبادت خود پس اهمال مکن در آن چیزی
که آفریده ام تو را برای آن بسبب مشغول کردن بچیزهائی که خلق کرده ام برای تو ششم
ای فرزند آدم آفریدیم تو را از خاک و ماندگی بهم نرسانیدم در آفریدن تو پس
آیا مانده میکند مرا کرده ثانی که روزی تو باشد و برسانم آن را بتو هفتم
ای فرزند آدم آیا غضبناک میشوی بر من برای خاطر خود و غضبناک نمیشوی
بر نفس خود برای خاطر من هشتم ای فرزند آدم همه کس تو را میخواهد برای خود
و من میخواهم تو را برای تو و تو میگریزی از من آیا انصاف نمیدهی نهم
ای فرزند آدم برای من است بر تو آنچه واجب کرده ام بر تو و برای تو است بر من
روزی تو پس اگر مخالفت کنی مرا در آنچه برای من است بر تو مخالفت نمیکنم
من در آنچه برای تو است بر من دهم ای فرزند آدم چنانکه من کار فردا را از تو
امروز نمیطلبم پس تو نیز طلب مکن از من امروز روزی فردا را یازدهم
ای فرزند آدم اگر راضی باشی بآنچه قسمت تو کرده ام براحت می افکنی دل و
بدن خود را و تو ستوده شده خواهی بود و اگر راضی نباشی بآنچه قسمت
تو کرده ام مسلط خواهم ساخت بر تو دنیا را تا راه روی مانند راه رفتن
حیوانات وحشی در بیابان پس نمیرسی مگر بآنچه تقدیر کرده ام برای تو

وحال انکه مذموم باشی وحال انکه دوازدهم ای فرزند آدم اکر باسبقی در پیش من یعنی
بعبادت من پس تا بیست چنانکه کویا می بینی مرا پس اکر تو نمی بینی مرا من می بینم تو را

مناجات

مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

از مناجات حضرت سید الاوصیاء علیه السلام ست که بار خدایا کافی ست برای
عزت من اینکه بنده تو ام و کافی ست برای فخر من اینکه تو پروردکار منی

حکایت

مرویست که شخصی جنید را در
خواب دید بعد از فوتش از او
پرسید که ما الخبر یا جنید
ما آل الیه احوال العبارات
فقیل یا ابا القاسم
جنید کفت هبا رفت
شد

عبارات و برطرف شد اشارات و نفع نکرد ما را مکر چند رکعت نمازی که در دل
شب کردیم ۵

موعظه

ای فرزند مباش از عملهای خیر دست تهی و از تحفهای نیک خالی و بیقین
بدان که علم بی عمل نمیکیرد دست تو را مثالش اکر مردی در بیابان ده شمشیر
هندی داشته باشد با حربهای دیکر و آن مرد شجاع و از اهل جنک باشد پس
حمله کند بر او شیری مهیب کمان میکنی که محض داشتن حربه دفع شیر کند بی آنکه
آلات حرب را استعمال کند و بزند شیر را و معلوم است که دفع نمیشود شر او مکر آنکه
حرکت دهد آلات حرب را و بزند شیر را پس همچنین اکر مردی بخواند صد هزار مسئله
و بیاموزد آنها را و عمل نکند بآنها فایده نخواهد بخشد ۴ اکر مردی حرارت
مزاج و مرض صفراوی عارض شود علاجش سکنجبین و آشامیدن مسهل است
و حاصل نمیشود برای آن مرد صحت مکر باستعمال سکنجبین و مسهل کر نو

دوهزار

دو هزار رطل می پیمائی ؛ تا می نخوری نمی شوی شیدائی ؛ و اگر قرائت

قران کنی صد سال و جمع کنی هزار کتاب آماده رحمت الهی نمیشوی مگر بعمل

چنانکه خدای عز و جل میفرماید که نیست برای انسان مگر انچه کرده است و

فرموده است که پس کسی که امیدوار باشد ملاقات پروردگار خود را باید

که عمل صالح کند و فرموده است که بدرستی آنان که ایمان آورده اند و کارهای خوب

کرده اند خواهد بود در رضا منزل آنها جنتهای فردوس و فرموده است

مگر انکسی که توبه کرده است از گناه و ایمان آورده و عمل صالح کرده منقولست

از کلام ‌ از کلام غزالی ه

حکایت منقولست که مردی عابد از بنی اسرائیل عبادت کرد خدای عز و جل را الحزین سال پس اراده کرد خدای عز و جل که حال او را ظاهر سالها در [illegible] بنی

فرستاد بسوی او ملکی را که خبر دهد باو که با این همه عبادت لتقابی مثوی واقع

نمیشوی پس چون ملک خبر را باو رسانید عابد گفت که ما خلق شده ایم برای عبادت

و سزاوار برای ما آنست که عبادت کنیم خدای را چون ملک برگشت گفت بار

خدایا تو دانا تری بانچه عابد گفت خدای عز و جل فرمود که چنانکه این مرد رو

نگردانید از عبادت ما ما باوجود کرم رو نمیگردانیم از و شاهد باشید ای ملائکه

من که من می آمرزم او را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده استکه حساب

کنید نفسهای خود را که پیش از انکه بایستند در قیامت بپای حساب و بسنجید

عملهای خود را پیش از انکه سنجیده شود در قیامت ای فرزند چه بسیار

شبها را که زنده داشتی بتکرار علم و مطالعه و حرام کردی بر خود خواب را نمیدانم
که چه باعث بود ترا بر آن اگر باعث تو بر آن غرضهای دنیا و تحصیل مناصب
دنیا یا افتخار بر اقران و امثال باشد پس وای بر تو و اگر مقصود تو احیای شریعت
نبوی و تهذیب اخلاق و کسر نفس بود پس خوشا حال تو و راست گفته است شاعری
که گفته است سَهَرُ العُیُونِ لِغَیرِ وَجهِکَ باطِلٌ وَ بُکاؤُهُنَّ لِغَیرِ
بیداری چشمها برای غیر روی تو باطل است و گریستن چشمها برای غیر
فَقدِکَ ضائِعٌ
نیافتن تو ضایع است

تقسیم عالم بدو قسم

بعضی از اهل عرفان تقسیم نکرده اند
عالم را بچهار قسم چنانکه مشهور است
بلکه تقسیم عالم کرده اند به
دو قسم عالم امر و عالم خلق و
اخذ کرده اند این تقسیم را
از قول خدای عز و جل
که

میفرماید لَهُ الخَلقُ وَ الأَمرُ یعنی برای اوست خلق و امر و مراد از عالم خلق آن چیزیست
که مشاهده میشود بحواس ظاهره و از عالم امر آن چیزیست که مشاهده نمیشود بحواس
ظاهره مثل روح و مستند این قول خدای عز و جل است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله
خطاب فرموده که سؤال میکنند ترا امت از روح بگو که روح از امر پروردگار من است
و این دو قسم را در تقسیم مشهور که عالم را بچهار قسم میکنند مانند عالم غیب و عالم
شهادت

حدیث

شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند معتبر
از علی بن اسباط و حجال روایت کرده است که گفتند شنیدیم از حضرت امام
رضا علیه السلام که میفرمود بنی اسرائیل هر کسی را عابد میشمردند تا ده سال

دوره

روزه صمت و سکوت می‌داشت ٥

حکایت

لطیفه

یکی از اکابر بصره خانه بنا کرد و در همسایگی او پیره زنی خانه داشت که قیمت آن بیست اشرفی بود و آن مرد محتاج بود بخانه پیره زن تا آنکه خانه او مربع شود دویست اشرفی بقیمت خانه پیره زن میداد که خانه را از او بخرد پیره زن راضی نمیشد آن مرد باو گفت که قاضی باید تو را حجر کند برای آنکه چیزی که بر بیست اشرفی گنجایش دارد بدویست اشرفی نمیفروشی پس سفیهی پیره زن گفت چرا سفیه نباشد کسی که میخرد چیزی را که بر بیست اشرفی نمی‌ارزد بدویست اشرفی ٥

حکایت در بغداد عابدی بود رویم نام تکلیف قضا باو کردند قبول کرد روزی جنید باو رسید و گفت کسی که خواهد امانتی بکسی سپارد در رخنه که هیچکس بران مطلع نشود باید که بسپارد برویم بسبب آنکه پنهان کرد خواهش و دوستی دنیا را تا چهل سال تا دست یافت بر دنیا ٥

حکایت حکیمی ببرادر خود نوشت که ای برادر پرهیز کن از برادرانی که اکرام تو میکنند بسبب آمدن تو پس غضب میکنند روزهای عمر تو را و تو میخری بدنیا و آخرت مگر بوسیله روز و عمر خود پس هرگاه صرف شود روز بمصاحبت دوستان پس بتحقیق که نقصان تو شده است دنیا و آخرت ٥

کلام بطلمیوس

بطلمیوس گفته است که سزاوار است برای عاقل که حیا کند از پروردگار خود چون بطول انجامد فکر او در غیر طاعت پروردگار ۵ و از کلام اوست که بدرستی که خدای عز و جل را در حال خوشیها وفات شود تو را نعمت نعمت افضال و انعام است و در حال سختی نعمت آرایش و ثواب آخرت و از کلام اوست که امنیت بر طرف میکند وحشت تنهائی را همچنانکه زن بر طرف میکند انس جمعیت را ۵

شیخ نظامی

خاموش دلا ز بیهده گوئی
محفوظ که عیب ناز ره بکوئی
چون گل ز چراغ گوش مرنج
بگذشت ز بیم بوم مرنج ۵

هیچ عیش است که در حال بجان نظر نیست
اسیر لذت تن مانده و گرنه تو را
بار تعقل بدیوان عشق تحمل نیست
دگر ز عقل حکایت بنواست ز فنون نیست

هو

کلام افلاطون

از کلام افلاطون است که کسی که مدح کند تو را بچیزهائی که در تو نیست در حالتی که راضی باشد از تو مذمت تو خواهد کرد بر بدیهائی که در تو نیست در حالی که غضبناک باشد بر تو ۵

حکایت

ابن مقفع

ابن مقفع و خلیل هر یک خواهش داشتند که با یکدیگر مجتمع شوند پس اتفاق
افتاد که ملاقات کردند با یکدیگر در مکه معظمه و سه روز با یکدیگر صحبت
داشتند چون جدا شدند ابن مقفع پرسیدند که چه یافتی خلیل را گفت یافتم
او را مردی که عقل او زاید بود بر علمش و از خلیل سؤال کردند که چه یافتی
ابن مقفع را گفت یافتم او را مردی که علمش زیاده بر عقلش بود در باب تواریخ
گفته اند که هر یک راست گفته اند بسبب آنکه موت شد خلیل در حالتی که زاهد
ترین مردم بود بر دنیا و فرا گرفت ابن مقفع آنچه را مستغنی بود از آن تا آنکه
کشت او را منصور بد ترین کشتنی ٥

در تاریخ ابن خلکان مذکور است که جار الله زمخشری وصیت کرد در وقت مردن
خود که بنویسند این دو بیت را بر قبر او و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه
گفته است که ظاهر است که این دو بیت از جار الله باشد

اِلٰهی قَدْ اَصْبَحْتُ ضَیْفَکَ فِی الثَّرٰی — وَلِلضَّیْفِ حَقٌّ عِنْدَ کُلِّ کَرِیمٍ
بار خدایا بتحقیق گردیدم مهمان تو در خاک — و برای مهمان حقی است نزد هر کریمی
فَهَبْ لِی ذُنُوبِی فِی قِرَایَ فَاِنَّهَا — عَظِیمٌ وَلَا یُقْرٰی بِغَیْرِ عَظِیمٍ
پس ببخش گناهانم را در مهمانی پس بدرستیکه آن گناهان — بزرگ است و مهمانی نمیکنی تو بغیر چیزیکه بزرگ

حکایت
در شرح مثنوی آنکه پیش از حکایت
مرغ الحی که زینب پیت یافته
بعد در زیر مرغ منقول است
که روی که کامل آن اینست که
جار الله زمخشری ملاقات
کرد در بغداد با سلطان الاسلام
غزالی

کرد بر وعبارتی را از کشاف غزالی مطالعه آن عبارت کرد و بر زمخشری
گفت که تو از علمای بوستی بیز از علمای مغرب زمخشری افتخار میکرد باینکه
غزالی اورا از علما گفته بعضی از فضلا گفته اند که این حکایت موضوع
و بی اصل است چه غزالی و زمخشری معاصر نبودند و زمخشری بعد از غزالی
بوده و شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة گفته که ایضا از تواریخ مستفاد میشود
است که وفات غزالی در سال پانصد و پنج بوده و وفات زمخشری در سال
پانصد و سی و هشت پس وفات غزالی مقدم است بر وفات زمخشری پس ولادت
سی و سه سال پیش و ریبست که در یک زمان مجتمع باشند ۵

موعظه

بعضی از علما گفته اند که هر گاه موافق نباشد پنهان مؤمن با آشکار او افتخار
میکنند باو ملائکه

بعضی از علما گفته اند در دعاهای خود که بار خدایا معامله کردم با مردمان
برامانت و معامله کردم با تو بخیانت ۵

حکایت

ام ربیع چون دید ربیع پسر خود را که بسیار میگرییست و شب بیدار بود
باو گفت که ای فرزند آیا کسی را کشته ربیع گفت بلی گفت کیست آن تا طلب
اهل او را که عفو کنند از تو بخدا سوگند که اگر بدانند اهل آن کشته شده
حالت تو را رحم میکنند تو را و می بخشایند بر تو ربیع گفت ایما در من
نفس خود را کشته ام ۵

حکایت

مردی فقیر هزار درهم پیش ابراهیم آورد و التماس کرد از او که آن دراهم را

قبول

قبول کند ابراهیم قبول نکرد و آن مرد الحاح میکرد ابراهیم گفت ای مرد میخواهی که بر طرف کنی نام مرا از دیوان فقرا بده هزار درهم هرگز این را نکنم ۵

موعظه

یحیی بن معاذ گفته است طاعت خزانه‌ایست از خزانهای خدای تعالی و کلید آن دعاست و دندانهای آن لقمهٔ حلال است ۵

بشر حافی گفتند از کجا میخوری گفت از آنجا که دیگران میخورند ولیکن نیست کسی که بخورد و گریه کند مثل کسی که بخورد و خنده کند ۵

کلام اکابر در معنی اخلاص

معنیهای اخلاص

سهل گفته است اخلاص آنست که بوده باشد سکون بنده و حرکات او برای خدای تعالی و بس و گفته است که اخلاص سختترین چیزیست بر نفس بسبب آنکه نیست برای نفس در آن نصیبی و بهره و دیگری گفته است اخلاص در عمل آنست که اراده نکند صاحب آن عمل بر عمل خود عوضی در دنیا و آخرت ۵ و محاسبی گفته است اخلاص بیرون کردن خلق از معامله پروردگار تعالی شانه یعنی در عملی که برای خدا کند خلق را در آن دخل ندهد ۵ و دیگری گفته است که اخلاص دوام مراقبت و فکر است و فراموش کردن همهٔ حظوظ ۵ و جنید بغدادی گفته است اخلاص صاف کردن عمل است از کدورات ۵

موعظه

در بعضی از کتابهای آسمانی
وارد شده که ای فرزند
آدم بنده باشید
همه دنیا برای تو مسخر
نمیشوی از آن مکرر نفع
نعمت ببین من هر که
بدهم و قوت نوا

اندر دنیا و حساب دنیا را از تو نخواهم و اندیگران بجویم پس بتو احسان کنم کرده ام یا نه ۵

کلام امیر المؤمنین علیه السلم

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است که کوتاه کن جامه خود را پس بدرستی که آن بیشتر باقی میماند ۵

کلام حکما

حکیمی گفته که صبر بر دو نوع است صبر کردن بر چیزی که ناخوش است ادمی را و صبر کردن بر نبودن چیزی که دوست میدارد آن را ادمی و صبر دویم سخت تر و گران تر است بر نفسها ۵

تفسیر حم الشوری

قال تعالی وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ یعنی اگر پهن کند و وسیع کرداند خدای تعالی روزی را بر بندگان خود بر آن قدری که طلب کنند هر اینه باطل میکنند نعمت خدا را و ظلم میکنند در زمین و غلبه میکنند بقهر و غضب بعضی بر بعضی و بیرون میروند از طاعت خدا ابن عباس گفته است که بغی مردمان در زمین بتدریج میباشد منزله بعد از منزله و چهارپائی بعد از چهارپائی و پوششی بعد از پوششی یعنی بتدریج بالا میروند چنانکه هرگاه منزله یا چهارپائی یا لباسی بهم رسانیدند بالاتر از آن را توقع میکنند و همچنین وَلٰکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا یَشَآءُ یعنی و لیکن فرو میفرستد از روزی بقدر صلاح ایشان آنچه را خواهد و مرویست از قتاده که معنی آیه کریمه این است که وسیع میکند روزی را بر کسی که مصلحت او در توسعه روزی باشد و تنگ میکند بر کسی که مصلحت او در تنگی روزی باشد و مؤید این معنی است حدیثی که روایت کرده است انس از حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله

از جبرئیل

از جبرئیل جبرئیل علیه السلام از خدای عزّ و جلّ که از بندگان من کسی هست که
مصلحت حال او نیست مگر بیماری و اگر صحت دهم او را باعث افساد حال او میشود
و از بندگان من کسی هست که مصلحت حال او نیست مگر مالداری و اگر فقیر کنم او را باعث
افساد او میشود و از بندگان من کسی هست که مصلحت حال او نیست مگر فقر و
اگر غنی کرده ام او را باعث افساد حال او میشود و اینست که من تدبیر حال بندگان
خود میکنم بسبب علمی که باحوال ایشان دارم اگر کسی گوید که من می بینم بسیاری از بندگان را
که وسیع شده است بر ایشان روزی و طغیان میکنند در زمین در جواب گوئیم
که هرگاه معلوم شد فی الجمله اینکه خدای سبحانه تدبیر امور بندگان میکند بحسب
آنچه میداند مصلحت ایشان را پس شاید که این جماعت مساوی باشد حال ایشان
در طغیان و ظلم در حالی که روزی ایشان وسیع باشد یا تنگ باشد یا آنکه شاید
که اگر روزی بر ایشان وسیع نباشد بغی ایشان زیاده شود پس از این جهت روزی را
بر ایشان وسیع کرده باشد و خدای عزّ و جلّ عالم تر است بتفاصیل احوال ایشان

تفسیر مجمع البیان

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ یعنی آنچنان کسانی که اجتناب میکنند از گناهان
کبیره وَالْفَوَاحِشَ جمع فاحشه است یعنی قبیح ترین گناهان و افحش گناهان و بیان
کرده ایم اختلاف علما را در گناهان کبیره در سوره نساء و بعضی گفته اند
کبیره هر گناهی است که وعده آتش بآن شده باشد و فاحشه هر گناهی است
که در آن حدّ باشد إِلَّا اللَّمَمَ اختلاف کرده اند در معنی لمم بعضی گفته اند
که گناهان صغیره است مثل نظر کردن بنامحرم و بوسیدن او و هر چیز بیست

ارزنا باشد این سخن منقولست از ابن محبوب بمسعود و ابی هریره و شعبی و بعضی
گفته اند لمم گناهانیست که در جاهلیت کرده پس بدرستی که آنها بخشیده میشود
در اسلام و این قول منقولست از حسن و سدی و این معنی مختار زجاج است
زید بن ثابت بنابرین استثنا منقطع خواهد بود و بعضی گفته اند لمم آنست
که اتیان کند کسی بگناه یکمرتبه بعد از آن توبه کند از آن و اعاده آن نکند و این
قول منقولست از حسن و سدی و این معنی مختار زجاج است بسبب آنکه گفته است
لمم آنست که انسان اتیان کند بمعصیتی و ایستادگی بر آن نکند و دلیل است برین
معنی قول خدای عز و جل که ان ربک واسع المغفرة یعنی بدرستی که پروردگار
تو وسیع است آمرزش او و ابن عباس گفته است که وسعت مغفرت نظر بکسی است
که گناهی کرده باشد و توبه کرده باشد و معنی آیه اینست که رحمت خدا واسع است
نسبت بجمیع گناهان و تنگ نیست نسبت بهیچ گناهی

اوحدی

کسی کور است با خر آشنائی
نباید هر که از وی خر نمائی
همه روی تو در جله است زنهار
مکن خود را بدین غفلت گرفتار

اوحد شیخ سعد الدین حموی رحمه ایشان رحمه

تا گناهی چون فلک ابتر کشیم
تا فلک وار دیده ور کشیم
از برون در میان تا با دم
و از درون خلق نیست با یادم

کسر

کس نداند جمال سلوت من
ره ندارد کسی بخلوت من

سر کنج فنا رها جانا غمی نیست
باز کن دیده کاین نگاری نیست

کنه از نقش تو تیغ آید و سلطان بنظام
جز تو بر نقش بد اندیش تو سلطان نیست

بلک عید هر چه کنی بهر تو خاک سازند
جز تو بر جان بدو بنا تو بجهان نیست

هلالی

لذت دیوانگی در سنگ طفلان خورد است
حیف مجنون را ناواقفی که در هامون گذشت

شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی وفات یافته در سال ششصد و چهل
و دو از هجرت و از ابیات اوست این: هم جان بهزار دل گرفتار تو است:
هم دل بهزار جان خریدار تو است: اندر طلبت نه خواب ماند و نه قرار:
هر کس که در آرزوی دیدار تو است: در اوایل ثلث آخر کتاب نفحات
مذکور است که این شیخ مسافرت هند کرده و مصاحب بوده با ابو الرضا رتن
و رتن شانه باو داد که اعتقاد داشت که شانه حضرت رسول الله است صلی
الله علیه و آله و نیز در نفحات مذکور است که این شانه نزد علاء الدوله
سمنانی بوده و گویا از شیخ رضی الدین باو رسیده باشد و علاء الدوله

نوشته بود بخط خود پیچیده بود آن پاره چوبرا شانه را در پاره چوب پیچیده بود پاره چوبرا

در کاغذی و نوشته بود در آن کاغذ بخط خود که این شانه از شانههای حضرت

رسول الله صلی الله علیه وآله است که رسیده است باین ضعیف از یکی از اصحاب

رسول الله صه واین خرقه رسیده است از ابی الرضا رتن باین ضعیف و مذکور است

اینکه علاء الدوله نوشته بود بخط خود که گفته شده است که این شانه امانت

پیغمبر است تا برسد بسوی شیخ رضی الدین لالا ومخالفت میان کلمات صاحب

نفحات ظاهر است ۵ کلام اکابر از کلام یکی از عارفین است

که این نفس در غایت خباثت و دناءت و نهایت جهل و کودنی است و تنبیه

میکند ترا براین معنی اینکه نفس هرگاه قصد معصیتی کند یا شوق بشهوتی و

لذتی بهم رساند اگر شفیع کنی بسوی نفس خدا و پیغمبر او را و جمیع انبیا را و کتاب خدا را

و گذشتگان از صالحان را و عرض کنی براو مرگ و قبر و قیامت و بهشت و دوزخ را

فرمان نمیبرد و ترک خواهش خود نمیکند پس اگر منع کنی از وی گرده نانی را ساکن

میشود و خوار میشود و نرم میشود بعد از سختی و سرکشی و ترک شهوت میکند شاعر

گفته : نبان ساز نند مردم رام هر سلطان ولی بانو : اگر خواهی که گردد رام

نفس سلطه ده نانش ۵ از کلام افلاطون است که هرگاه خواهی که

نیکو شود عیش تو پس راضی شو از مردم که تو را بجنون و دیوانگی نسبت دهند

در عوض اینکه بگویند عاقلی ۵

حکایت منقول است که آتشی بشهر مداین افتاد سلمان رضی الله عنه برداشت

شمشیر و مصحف خود را از خانه و بیرون آمد و میگفت همچنین نجات می یابند

جماعت

جماعت سبکباران

یا نسیم جانفزا نسیم بسیر
منتظم شود در بلا
مرسان نسیم بسوی ایشان
میکرد و نمی‌خواهی الم
و از خواب غفلت بیدار
میشود بنده برای عبادت
در وقتی که بنده آگاه

چیزی آسمانی که بخاطر او خطور میکند و بسبب جذبهٔ الهی و تحریک خدائی
و توفیق سبحانی و اینست مراد بقول خدای عزّ و جلّ که فرموده است أَفَمَن
شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِن رَبِّهِ و اشارت بسوی این
معنی شده است در کلام صاحب شرع صلی الله علیه و آله که نور هرگاه
داخل دل شود گشاده و منشرح میشود از آنحضرت صلعم پرسیدند که یا رسول الله
آیا برای این علامتی هست که بآن علامت دانسته شود فرمود تهی کردن پهلو
از سرای غرور و پشیمانی بسوی سرای خلود و مهیای مرگ بودن پیش از رسیدن
مرگ ٥

از کلام شیخ بهاء الدین علیه الرحمه

از صحبت من پیر مغان رفت از هوش
وز ناله من فتاد در شهر خروش
آن رند که سبحه داد و زنّار خرید
تسبیح زمن گرفت و میکرد فروش ٥

شیخ ابو القاسم ولد شیخ عبد العالی

از بسکه فغان و ناله میکردم دوش
در عرش صدای ملک افتاد خروش
امروز برای ساغری سجاده
کردم بگرو نزد مغ باده فروش ٥

وله ایضا

از میکده سوی کعبه میرفتم دوش
کز هاتف غیبم آمد این صوت بگوش
زنار ببند و خرقه را آتش زن
هر صبح بجای سجده می بنوش ۵

حاجی بابا

از میکده سوی مسجدم رو نبود
دیدند ز بس خراب حالم بردند
مستم بحجیم چنان که برد از هوش
کز همنفسان در بر خواست خروش ۵

موعظه

در احیاء العلوم از یحیی بن معاذ منقول است که میگفت زاهد صادق خوراک او چیزی است که بیابد و لباس او چیزی است که بپوشاند بدن او را و مسکن او هر جائی است که وارد شود دنیا زندان او است و خلوت مجلس اوست و تدبر خوابگاه اوست و عبرت گرفتن فکر اوست و قرآن حدیث اوست و پروردگار انیس اوست و ذکر رفیق اوست و ترک دنیا قرین اوست و اندوه مشغل اوست و حیا شعار اوست و گرسنگی نان خورش اوست و حکمت کلام اوست و خاک فرش اوست و پرهیزکاری توشه اوست و خاموشی غنیمت اوست و صبر محل اعتماد اوست توکل کار گذار اوست و عقل دلیل اوست و عبادت پیشه اوست و بهشت جائی است که آخر بانجا خواهد رسید ۵

کلام سمنون المحب

از کلام سمنون المحب است که اول وصال بنده خدا بود کار را دوری

اوست

اوست از نفس خود یعنی ترک کردن خواهشهای نفس و ابتدای دوری بنده
پروردگار را مواصلت اوست با نفس خود و منقولست که شخصی سمنون را
دید بر کنار دجله که در دست او شاخی بود و میزد بر ران خود تا مجروح کرده
ران خود را و از خود بیخبر بود و این ابیات میخواند

كَانَ لِي قَلْبٌ اَعِيشُ بِهِ ضَاعَ مِنِّي فِي تَقَلُّبِهِ
بود برای من دلی که زندگی میکردم بآن رفت از دست من در حال گردشهای آن
رَبِّ فَارْدُدْهُ عَلَيَّ فَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي فِي تَطَلُّبِهِ
پروردگارا پس برگردان آن را بر من پس بتحقیق که تنگ شده است سینه من در طلب آن
وَاَغِثْ مَا دَامَ بِي رَمَقٌ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِ بِهِ
بفریاد رس مادام که رمقی بمن باقی باشد ای فریادرس طلبه فریادرسی کننده باو

ومنقولست که روزی خواند این بیت را

تُرِيدُ مِنِّي اخْتِبَارَ سِرِّي وَقَدْ عَلِمْتَ الْمُرَادَ مِنِّي
اراده میکنی از من آزمایش باطن مرا وبتحقیق که دانسته مراد مرا از من
وَلَيْسَ لِي فِي سِوَاكَ حَظٌّ فَكَيْفَ مَا شِئْتَ فَاخْتَبِرْنِي
ونیست برای من در غیر تو نصیبی پس چگونه که خواهی آزمایش کن مرا

پس عارض شد حبس البول و شدید شد آزار او و صبر کرد بر شدت الم
پس یکی از اصحاب او در خواب دید او را که دعا میکند و از خدا شفا
میخواهد چون خواب خود را باو نقل کرد دانست که مقصود متادب شدن
باداب بندگی و اظهار عجز و احتیاج است پس بیرون رفت و دور میگشت

وبهر مکتبی چو رسید با اطفال میگفت دعا کنید عم دروغ گوی خود را ۵

مولوی

توچه کرمی در میان سیب در
از درخت و باغبانش بیخبر

کرم کی داند که این باغ از کی است
در بهار آن زاد و مرگش در دی است

وله

لذت و خوبی بقدر در طعام
هست چندانی که اندر نابکام

اینقدر ذره صبر کن کاسان شود
تا خوش و ناخوش ترا یکسان شود

هرچه غیر شورشی و دیوانکی است
اندرین ره دوری و بیگانکی است

وله

تا غلاف اندر بود با قیمت است
چون شکستی سوختن را آلت است

وله

جان بی معنی درین تن بی خلاف
هست همچون تیغ چوبین در غلاف

صلح و ندمت کر نفا و میکنند
بت کر عبا نبی کر او بت میکنند

وله

سنک باشد سخت بعضی چشم شوخ
می نترسد از جهان پر کلوخ

کاین کلوخ از خشت زن یک لخت شد
سنک از صنع الهی سخت شد

تفسیر

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ
رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ لغت اصل کظم بستن
سر خیک است وقتی که مملو باشد میگویی کَظَمْتُ الْقِرْبَةَ هرگاه پر کنی
خیک را از آب و بر بندی سر آن را و فلان کظیم و مکظوم است هرگاه پر باشد
از اندوه و حزن و ازین جهت است که هرگاه مکظوم پر باشد از غضب انتقام
نمیکشد که اگر انتقام کشد پر نخواهد بود از غضب و کظائم بمعنی کاریزهاست
که جاری میشود از زیر زمین و کاریزها را کظائم نامیده اند بمناسبت آنکه
پر است از آب در زیر زمین و در کتاب غریب الحدیث ابی عبید از اوس بن اوس
منقولست که دید پیغمبر صلی الله علیه و آله را که رسید بکظامه قومی یعنی بکاریز
جماعتی پس وضو ساخت و مسح پاها کشید و عرب از آن میگویند گرفت کظم فلان را
یعنی مجرای نفس او را برای آنکه موضع پر شدن است بسبب نفس و فرق میانه
خشم و غضب آنست که غضب ضد رضا است یعنی اراده عقاب عاصی بعقابی
که مستحق باشد و خشم چنان نیست بجهت آنکه خشم برانگیختن بسبب کراهت و
ناخوشی از معاصی است و ازین جهت است که میگویند غضب کرد خدا بر کفار
و نمیگویند که خشم گرفت بر ایشان معنی چون تحذیر و تخویف کرد خدای
عز و جل از آیات سابقه بندگان را از افعالی که موجب عقابست ذکر کرد
عقب آن تحریص و ترغیب بندگان را بطاعت و افعالی که موجب ثواب است
پس فرمود که مبادرت کنید و پیشی گیرید بمغفرت و آمرزشی که از جانب
پروردگار است بدوری از معصیت او و مراد اعمالی است که موجب مغفرت

شود و اختلاف کرده‌اند مفسرین در تفسیر آن اعمال پس بعضی گفته‌اند مبادرت
کنید باسلام این منقولست از ابن عباس و بعضی گفته‌اند بادای فرایض این
منقولست از علی بن ابیطالب علیه السلم و بعضی گفته‌اند بسوی هجرت این
منقولست از ابی العالیه بعضی گفته‌اند بسوی تکبیر اولی و این منقولست
از انس بن مالک و بعضی گفته‌اند بسوی ادای طاعات و این منقولست از
سعید بن جبیر و بعضی گفته‌اند بنمازهای یومیه و این منقولست از عکرمه
ایمان و بعضی گفته‌اند بسوی جهاد و این منقولست از ضحاک و بعضی گفته‌اند
بسوی توبه و این منقولست از عکرمه **وجنّة** یعنی و بسوی بهشتی که عرض آن آسمانها
و زمین است اختلاف کرده‌اند مفسرین در معنی این بر چند قول **اوّل** آنکه معنی
آنست که عرض آن بهشت مثل عرض آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه است اگر
هرگاه ضم کنیم آنها را باهم منقولست این معنی از ابن عبّاس و حسن و اختیار
کرده است این را جبائی و بلخی و در مقام عظم و بزرگی عرض ذکر شده نه طول
برای آنکه دلالت میکند بر آنکه طول بهشت اعظم است و اگر طول را ذکر میفرمود این
معنی ظاهر نمیشد و مثل اینست آیه کریمه مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
یعنی نیست خلق کردن شما و برانگیختن شما در قیامت مگر مثل خلق کردن
و برانگیختن یک نفس **دویّم** آنکه معنی اینست که قیمت آن بهشت اگر فروخته شود
مثل قیمت آسمانها و زمینهاست اگر فروخته شوند چنانکه عرب میگویند
عَرَضْتُ هٰذَا الْمَتَاعَ لِلْبَيْعِ یعنی عرض کردم این متاع را برای فروختن
و مراد بآن بزرگی مقدار بهشت و جلالت قدر آنست و اینکه مساوی

آن

آن نیست چیزی هرچند عظیم باشد و این منقولست از ابی مسلم اصفهانی و این
وجه ممکنی است اما خالی از تعسف نیست سیم آنکه مراد از عرض خلاف طول
نیست بلکه مراد وسعت استیعنی وسعت و بزرگی آن بهشت مثل وسعت و بزرگی
آسمانها و زمین است و متعارفست میان عرب آن که هرگاه چیزی را وصف
کنند بوسعت وصف میکنند بعرض چنانکه امرء القیس گفته است بِلَادٌ
شهرها نیست
عَرِيضَةٌ وَأَرْضٌ أَرِيضَةٌ مَوَاقِعُ غَيْثٍ فِي فَضَاءٍ عَرِيضٍ
وسیع و زمینیست کامل در روئیدن بود جاهای باران در فضای وسیعی
و ذو الرمه گفته است فَأَعْرَضَ فِي الْمَكَارِمِ وَاسْتَطَالَا یعنی توسعه
پس وسیع شده است در صفتهای نیکو و کردن فرازی نموده است
دارد در مکارم و درینجا سوال مشهوریست که هرگاه بوده باشد عرض بهشت
مثل عرض آسمانها و زمین پس کجاست دوزخ جواب آنست که مرویست از
پیغمبر صلی الله علیه و آله از ین معنی سوال کردند حضرت فرمود سبحان الله
هرگاه بیاید روز بکجا میرود شب و این جواب معارضه ایست که در ان اسقاط
مسئله است براء اینکه کسی که قادر است براینکه برطرف کند شب را در وقتی
که خواهد قادر است براینکه خلق کند دوزخ را هرجا که خواهد و درین مقام
سوال دیگر هست و آن اینست که هرگاه بهشت در آسمان باشد پس چگونه تواند
بود که عرض آن مثل عرض آسمانها و زمین باشد جواب آنست که بعضی گفته اند
که بهشت بالای هفت آسمانست در زیر عرش و این منقولست از انس بن
مالک و بعضی گفته اند که بهشت در بالای هفت آسمان است و دوزخ

در زیر هفت طبقه زمین است و این منقولست از قتاده و بعضی گفته اند که
معنی اینکه بهشت در آسمانست اینست که بهشت در جانب آسمانست نه آنکه
در میان آسمانست و بعید نیست که خدای تعالی خلق کرده باشد در جانب بالا چیزی
مثل آسمان و زمین را و بتقدیری که صحیح باشد حدیثی که وارد شده که بهشت در آسمان
چهارم است از آن قبیل است که گویند در خانه باغ است یعنی متصل بخانه باغ است
و باغ در میان خانه است یا آنکه در باغ از خانه مفتوح میشود هر چند باغ اضعاف
خانه باشد و بعضی گفته اند که خدای عز و جل در روز قیامت زیاد میکند عرض
بهشت را پس مراد از اینکه عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است اینست که در
روز قیامت چنین خواهد بود نه حالا و این منقول است از ابی بکر احمد بن علی و
این جواب بر تقدیر تسلیم اینست که بهشت در آسمان باشد اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی
مهیا شده است بهشت از برای آنان که اطاعت خدا و رسول او کرده اند بسبب اجتناب
ایشان از قبایح و بجا آوردن ایشان طاعات را و نسبت داده شده است بهشت
بمتقیان بسبب اینکه مقصود ایشان اند هر چند اطفال و مجانین نیز داخل بهشت
شوند بالتبع و همچنین است حکم فساق اگر بخشیده شود گناهان ایشان و بعضی گفته اند
که معنی این اینست که اگر نمیبودند متقیان خلق نمیکردیم بهشت را چنانکه گفته
میشود که مهیا شده است مایده برای پادشاه هر چند غیر پادشاه از آن مایده
تناول کنند مراد آنست که اگر پادشاه نمی بود مهیا نمی شد مایده و بدانکه این
تتمه این دلالت میکند بر اینکه بهشت امروز خلق شده است بسبب آنکه چیزی
که خلق نشده باشد گفته نمیشود که مهیا شده است اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي

السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ صفت متقیان است و در معنی سرّاء و ضرّاء دو قول است
اوّل آنکه بمعنی یسر و عسر است یعنی آنچنان پرهیزکارانی که انفاق میکنند مال
خود را در حال یسر و عسر یعنی قلّت مال و کثرت مال و این منقول است از ابن
عبّاس دوّیم آنکه بمعنی شادی و اندوه است یعنی انفاق مال میکنند و باز
نمیدارد ایشان را از انفاق مال در وجوه برّ چیزی در حال سرور و غم وَالْكَاظِمِينَ
الْغَيْظَ یعنی آنان که فرو میبرند خشم را در حالتی که پر شده باشد نفوس ایشان
از خشم پس انتقام نمی کشند از کسی که داخل کرده است بر ایشان ضرر را بلکه صبر میکنند
بر این حالت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ یعنی صالحین از مردم که می گذرند و عفو
می کنند از چیزی که جایز است گذشتن و عفو کردن از آن از گناهانی که مؤدّی
نیست باخلال بحقّ خدای عزّ و جلّ و بعضی گفته اند که معنی این اینست که عفو کنندگان
از مملوکین وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی کسی که بکند این افعال را پس او نیکوکار است
و خدای تعالی دوست میدارد او را و محتمل است که اشاره باشد باینکه احسان نهم شرطی است
منضمّ بشروط سابقه ثوری گفته است که احسان آنست که نیکویی کنی با کسی که
با تو بدی کند امّا احسان با کسی که با تو احسان کند کرده باشد تجارتست مثل
کسی که در بازار نقدی میدهد و جنسی میگیرد منقول است که جاریه حضرت امام زین
العابدین علیه السلام آب بر آنحضرت میریخت برای تهیّه نماز ابریق از
دست آن کنیز افتاد و سر مبارک آنحضرت را شکست پس حضرت سر مبارک را بالا
کرد و نگاه کرد بجانب آن کنیز آن کنیز گفت خدای عزّ و جلّ میفرماید وَ
الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حضرت فرمود فرو بردم خشم خود را کنیز گفت وَالْعَافِينَ

عَنِ النَّاسِ حضرت فرمود که عفو کنند خدای عزّ و جلّ از تو کینه‌ات کفت وَاللّٰهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حضرت فرمود که بود که آزادی در راه خدای تعالی **فصل**
اوّل چیزی که شمرده است خدای عزّ و جلّ در آیهٔ کریمه وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ
از اخلاق اهل جنّت سخاوت است و مؤکّد این از اخبار حدیثی است که روایت
کرده است انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است سخاوت
درختی است در بهشت که شاخهای آن در دنیا است کسی که بگیرد شاخی از آن را
می‌کشاند او را بسوی بهشت و بخل درختی است در دوزخ که آن شاخهای آن
در دنیا است پس کسی که بگیرد شاخی از آن را می‌کشاند او را بسوی دوزخ و نیز از
آن حضرت منقول است که بهشت خانهٔ صاحبان سخاوت است و فرموده است که
صاحب سخاوت نزدیک است بخدا و نزدیک است به بهشت و نزدیک است بمردمان و دور است
از آتش دوزخ و بخیل دور است از خدا و دور است از بهشت و دور است از مردمان
و نزدیک است بآتش دوزخ بعد ازان شمرده است از اخلاق اهل بهشت فرو بردن
خشم را و لهذا وارد شده است درین باب از اخبار حدیثی است که روایت کرده است ابو
امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده است کسی که فرو برد خشمی را و قادر
باشد بر تدارک آن پر میکند خدای تعالی او را از رضای خود در روز قیامت
از امن و ایمان و فرموده است که نیست قوّت بکشتی کرفتن و لیکن قوی کسی است که
مالک نفس خود باشد در وقت غضب بعد ازان فرموده است خدای تعالی که
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ مرویست که رسول الله صلعم فرمود که این جماعت در امّت
من کم‌اند مگر کسی که نگاه دارد خدای تعالی او را و بسیار بودند در امم سابقه

و درین

ودرین حدیث دلالتست واضح است بر اینکه عفو کردن از گناه کار مرغوب شارع و مندوبست هرچند واجب نباشد و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود درمیگذرد مردی از مظلمه کسی هرگز مگر اینکه خدای تعالی زیاد میکند عزت او را بعد ازین ذکر کرده است خدای عز و جل که والله یحب المحسنین و محسن کسی است که انعام کند بر غیری بر وجهی که عاری باشد از وجوه قبح و نیز محسن کسی است که افعال حسنه کند از وجوه طاعات و قربات این منقولست از تفسیر مجمع البیان ٥

مدح کسی که نام او محمد یا احمد باشد

حدیث

بسند مسند علی بن موسی الرضا علیه السلام از انس علیهم السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هرگاه فرزندی بهم رسد محمد نام کنید

اکرام کنید او را و جای او را وسیع کنید در مجالس و زشت مکنید روی خود را برای او و نیستند قومی که مشورتی داشته باشند و حاضر باشد با ایشان کسی که اسم او محمد یا احمد باشد و داخل کنند او را در مشورت خود مگر اینکه خیر با ایشان میرسد و نیست مائده که گسترده شود پس حاضر شود آن مائده را کسی که نام او احمد یا محمد باشد مگر اینکه تقدیس میکنند فرشتگان در هر روزی آن منزل را دو مرتبه و از انس بن مالک منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در بازار بود مردی گفت یا اباالقاسم حضرت ملتفت آن مرد شد آن مرد گفت که من دیگری را میطلبم پس حضرت فرمود که نام مرا باولاد خود بگذارید و کنیت مرا کنیت او قرار مدهید و از ابوهریره منقولست که حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله فرمود که جمع مکنید میان اسم و کنیت من منم ابو القاسم خدای عزّ و جلّ عطا میکند و من تقسیم میکنم پس مرخّص ساخت تسمیه بمحمّد و کنیت کند بعد ن بابی القاسم امیر المؤمنین علیه السّلام و فرزند او و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرمود که گفت حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله بمن که اگر متولّد شود برای تو پسری بخشیدم باو اسم و کنیت خود را منقولست از مجمع البیان ٥

شیخ عطار

دریغا پیره زن صرف همی
که در وقت دعا با ما یاد آورد

ببین تا خود چه کار سخت افتاد
که جوید آفتاب اندر ره فریاد

یقین میدان که شیران شکاری
درین ره خواستند از مور یاری

گفتند ای فقیر که صد ای استغفار
هست از گناه خویشتن من صد هزار

۲۰۶

شیخ سعدی

گوش تواند که همه عمر وی
نشنود آواز دف و چنگ و نی

دیده شکیبد ز تماشای باغ
بی گل و نسرین بسر آرد دماغ

ور نبود بالش آکنده پر
خواب توان کرد حجر زیر سر

ور نبود

ور نبود دلبر همخوابه پیش
دست توان کرد در آغوش خویش

ور نبود شکر و بهی پیچ پیچ
صبر توان کرد که انسان بهیچ

ور نبود مشربه از زرنگار
با دو کف دست توان خورد آب

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه

گر نبود رخش مطلا لگام
زد بتوان با قدم خویش گام

ور نبود بر سر خوان آن و این
هم بتوان ساخت بنان جوین

ور نبود جامه اطلس ترا
دلق کهن ساتر تن بس ترا

شانه عاج ار نبود بهر ریش
شانه توان کرد با انگشت خویش

جمله که بینی همه دارد عوض
ور عوضش گشته میسر عوض

وانچه ندارد عوض ای هوشیار ؛ عمر عزیز است غنیمت شمار ؛

حکایت

کذا رمرد صوفی بزنی صاحب جمال افتاد که شوهر دار بود محبت آن زن
بر مرد صوفی کار کر افتاد چون زن را محبت آن صوفی معلوم شد گفت

من نمکین تو از خود میکنم پس چه چیز مانع تو است صوفی کفت فرموده خدای عزّ و جلّ که دوستان در ین روز بعضی دشمن بعضی دیکرند در قیامت مکر پرهیزکاران و ناخوش دارم که محبت من عداوت شود در روز قیامت ۵

شیخ بزرکوار ابو الحسن خرقانی اسمش علی بن جعفر بود از اعاظم اصحاب حال وفات او در شب عاشورای سال چهارصد و بیست و پنج بوده و از کلام اوست در مذمّت علمائی که عمر خود را صرف تصنیف کتب کرده اند اینکه وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی است که اقتدا کند باو در افعال و اخلاق نه کسی که سیاه کند بقلم روی کاغذها را از شیخ ابو الحسن پرسیدند که چه چیز راست کفت آنچه دل پیش از زبان کوید .

حکایت
یکی از پادشاهان
غضب کرد بر یکی از کوشتر
نشستنا نمجلس خود
و دبیر اسم او را از دیوان
عطاها انداخت پادشاه
بوذر نکفت باقی کذار
اسم او را ابجه بود

برای انکه غضب من برطرف نمیکند بخشش مرا ۵

بیکی از صوفیه کفتند که چرا خدای عزّ و جلّ را خیر الرّازقین میکویند صوفی کفت برای انکه هر کاه کافر شود روزی خورنده قطع نمیشود نمیکند خدای عزّ و جلّ روزی او را ۵

سخن الطیفی
شخصی طلب کرد از دوست خود چیزی دوست باو نوشت که من قادر نیستم بر دادنی بسبب تنکدستی آمرزد در پشت همان مکتوب نوشت که اکر راست

کفته

کفته دروغ کو کند تو را خدا و اکر دروغ کفته راست ۵
کو کند تو را خدا ۵

لطیفه
مردی به یکی کفت که آمده ام پیش تو برای حاجت حقیری آن مرد کفت
برو پیش مرد حقیری ۵

لطیفه
شخصی به مردی کفت آمده ام پیش تو برای حاجت کوچکی آن مرد کفت بکذار
تا بزرک شود ۵

قاعده در ترتیب آنکه انکشتری که در کدام انکشت است

قاعده
در استخراج انکشتری چون انکشتری را در انکشتی کنند و بپرسند که در کدام انکشت است که نعیم کنیم تا آن انکشت که انکشتری در اوست راست هر یکی بکیرد و بباید

اوست از سوی انکشت بزرک سه کیرد و هر چه زیر آن بود دو کیرد و از مجموع
خبر دهد اکر دوازده باشد در انکشت بزرک بود و اکر سیزده بود در
سبابه باشد و اکر چهارده بود در میانی و اکر پانزده بود در بنصر و اکر
شانزده بود در خنصر یعنی انکشت کوچک

قاعده دیکر — یعنی انکشت پیش از انکشت کوچک
اکر انکشتری در انکشتی از ده انکشت باشد وخواهیم که بدانیم که در کدام
انکشت است کوئیم تا از طرف راست آن انکشت که انکشتری در اوست هر
انکشتی را دو بکیرد و انکشت انکشتری دار را نیز دو بکیرد و هر یک از باقی
انکشتان را یکی بکیرد و از مجموع خبر دهد و بعد از دانستن مجموع ده
عدد آن را نقصان کنیم باقی از جانب راست آغاز کنیم باز اء هر یک
عدد انکشتی میشماریم انجا که عدد منتهی شود در آن انکشت بود ۵

قاعده بجهت پیدا کردن قیمت اسب

اکر پرسند که اسبی فروختیم وبها کرفتیم امّا چند است میکوییم بهارا کرفتیم مضاعف کن وسه عدد بر آن بیفزا ومجموع را در شش ضرب کن واز حاصل ضرب جزو ده چون جزو ده هجده از مبلغ کم کنیم وباقی را دوازده قسمت کنیم خارج قسمت بهای اسب بود واکر از قسمت چیزی بماند آنرا نسبت بمقسوم علیه که دوازده است بدهیم هر کسری که باشد آن با خارج قسمت بهای اسب بود ۵

قاعده در پیدا کردن سر عدد پنهان

بده بهم نشستن خود چند چیز را وامر کن اورا که پنهان کند بعضی از آن را در طرف راست خود وبعضی را در طرف چپ خود وبعضی را در کنار خود وبکو باو که انچه در جانب چپ خود کذارد کمتر از نهشت باشد پس امر کن اورا که ضرب کند عدد انچه را در طرف راست کذاشته در دو وعدد انچه را در کنار جانب چپ کذاشته در نه وعدد انچه را در کنار خود کذاشته در ده وسؤال کن اورا از مجموع عددی که از این ضربها بهم رسیده وبیند از آن را از حاصل ضرب عدد انچه باو داده در ده پس انچه باقی ماند قسمت کن آن را بر هشت قسمت پس صحیح از خارج قسمت عدد آن چیز است که در عدد راست کذاشته ومنکسر عدد آن چیز است که در جانب چپ کذاشته پس بیند از مجموع عدد انچه را که در جانب چپ وجانب راست کذاشته از عدد انچه باو داده پس انچه باقی ماند عدد آن چیز است که در کنار خود کذاشته وبهمین قاعده ممکن است استخراج اسم پنهان هر کاه

سه حرفی باشد مثال هرگاه دو چیز بر هیئت خود داری و او سه تا را
بدست راست گرفت و پنج تا را بدست چپ و دو تا را در دامن خود گذاشت
وضرب کرد آنچه را در دست راست دارد در ده و آنچه را در دست
چپ دارد در نه و آنچه را در دامن خود گذاشته در ده مجموع عددی
که حاصل میشود هفتاد و یک چون هفتاد و یک را کم کنیم از صد که
حاصل ضرب عدد اصل است در ده باقی میماند بیست و نه پس چون تقسیم
کنیم بیست و نه را بر هشت سه هشت بهم میرسد و پنج سه که صحیح قسمت است
عددیست که در دست راست است و پنج که منکسر است عددی است که
در دست چپ است و چون سه و پنج را که هشت باشد بیندازیم از ده
که عدد اصل است باقی میماند دو که عددیست که در دامن گرفته

سخن حکمی

کلام حکما

یکی از حکما گفته که
جدائی از خلق پسندیده نیست
مگر در حق سه کس
پادشاه با رعیت بر
مملکت و حکیم با او
استنباط حکمت
و عابد

برای مناجات رب العزة ه

از بقراط حکیم پرسیدند که چرا هیجان می آید اخلاط در هنگام خوردن
مسهل گفت چنان است که هیجان می آید غبار در هنگام جاروب
کردن خانه ه

از اسطرخس پرسیدند که چه چیز است سبب خاموشی تو گفت آنست
که پشیمان نشدم از خاموشی هرگز و چه بسیار پشیمان شدم از

سخن گفتن ٥

یکی از حکما گفته اند که کسی که اظهار شکر تو کند در چیزی که باو نرسیده باشد
از تو حذر کن که کفران نعمت تو خواهد کرد در آنچه از تو باو رسیده

حکایت

ظفر یافت اسکندر
بپادشاهی و او را
گرفت که از تو رسید که
چه خواهی که با تو
کنم پادشاه گفت
آنچه سزاوار است
بصاحبش

کرم هرگاه ظفر یابد بر کسی اسکندر عفو کرد از آن پادشاه ٥

حدیث

از حضرت ابی عبدالله علیه
السلام جعفر بن محمد صادق
علیه السلام منقول است
که روزی بگذشت و عیسی
بن مریم علیهما السلام
بدهی که اهل آن ده

و مرغها و چهارپایان آن ده مرده بودند عیسی علیه السلام گفت که این قوم
بغضب الهی مرده اند و اگر متفرق میمردند بایستی که دفن کنند یکدیگر را حواریون
گفتند یا روح الله بخواه از خدای عز و جل که زنده کرداند این قوم را تا خبر
دهند ما را از آن عمل خود که باعث این غضب شده تا اجتناب کنیم از آن
حضرت عیسی علیه السلام از خدای عز و جل درخواست که آنها را زنده کرداند
ندا آمد از میان زمین و آسمان که بخوان ایشان را حضرت عیسی علیه السلام
در شب بر زمین بلندی بر آمد و گفت ای اهل این ده یکی از آن مردها جواب
گفت که لبیک یا روح الله پس آنحضرت گفت چه بود عمل شما در دنیا آمرزد
گفت عبادت اهل ضلال و دوستی دنیا با ترسی اندک و امیدی دور

حکایت سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام با مردگان

مدام بودران و غفلتی در لهو و لعب حضرت گفت چگونه بود دوستی شما دنیا را
گفت مثل دوستی طفل مادرش را چون روی آورد دنیا خوشحال میشدیم
و چون پشت میکرد بر آن میگریستیم و دلگیر میشدیم حضرت گفت چگونه بود
عبادت شما اهل ضلال را گفت اطاعت میکردیم اهل معصیت را آنحضرت گفت
چگونه بود عاقبت کار شما گفت خوابیدیم شبی در عافیت و صبح کردیم در حالتی
که بودیم در هاویه یعنی زمینی که فرو رفته بود در قعر جهنم حضرت گفت چه چیز است
هاویه گفت سجین حضرت گفت چه چیز است سجین گفت کوهها ست از آتش که
افروخته شده است بر ما تا روز قیامت حضرت گفت چه گفتید شما و چه گفتند
بشما گفت گفتیم بر گردانید ما را به دنیا تا زهد بورزیم گفتند شما دروغ
میگوئید حضرت فرمود چه جهت دارد که غیر تو با من سخن میگوید و غیر تو سخن
نمیگوید در میان این جمع گفت یا روح الله بدرستیکه آنها لجامهای آتشین بر سر
دارند که در دست ملائکه غلاظ شداد است و من در دنیا در میان این جماعت
بودم و از جمله ایشان نبودم پس چون عذاب الهی نازل شد فرو گرفت مرا با ایشان
و من آویخته ام بموئی در کنار جهنم نمیدانم که انداخته خواهم شد یا نجات
خواهم یافت از آن پس رو کرد حضرت عیسی بحواریون که ای اولیای خدا خوردن
نان خشک با نمک در شتی و خوابیدن در مزبلها بسیار بهتر است با عافیت

دنیا و آخرت ۵

شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة گوید اینجا آن مرد که با حضرت عیسی متکلم شد
نقل کرده از اصحاب آن ده و طالاتی که بر آن بوده اند از خوف قلیل و آرزوی

دور بود را از غفلت و لهو و لعب و خوشحالی باقبال دنیا داند و بادبار آن
بعینه حال ما و اهل زمان ماست بلکه اکثر اهل این زمان از آن خوف قلیل نیز
خالی اند نعوذ بالله از غفلت و چه نیکوست آنچه نقل کرده است شیخ صدوق
محمد بن بابویه ره در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة از بعضی حکما در تشبیه حال
آدمی و فریب خوردن او بدنیا و غفلت او از مرگ و بعد از مرگ از اهوال و مبالغه
کردن در لذتهای عاجله فانیه که ممزوجست بکدورات بشخصی که آویخته باشد
در چاهی بریسمانی و در سر چاه اژدهای دهن گشوده باشد در انتظار او
و دو موش یکی سفید و یکی سیاه همواره مشغول خاییدن آن ریسمان باشند
و این شخص با آنکه ببیند که آن دو موش دایم در کار خاییدن ریسمانند و لحظه
فارغ نیستند و مشاهده کند که در سر چاه اژدهای عظیم منتظر فرو بردن اوست
مع هذا سعی کند که اندک عسلی که بر دیوار آن چاه مالیده و ممزوج بخاک شده
و بر گرد آن عسل زنبورها فراهم آمده و آن شخص مطلق ملتفت اژدها و ریسمان
نشود و با زنبورها مخاصمه و مضاربه کند پس تشبیه کرده دنیا را بچاه و عمر را
بریسمان و مرگ را باژدها و روز و شب را بآن دو موش سفید و سیاه که مشغول
قطع کردن ریسمان عمرند و لذتهای دنیا را که مخلوط بکدورتست بعسلی که مخلوط
بخاک است و اهل دنیا را بزنبورها و این مثل بغایت انطباق دارد بر ممثّل ٥

حدیث

در آنکه با چه کس همنشینی باید نمود

از حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که حواریون بحضرت عیسی علیه السلام

گفتند

علیه گفتند یا عیسی با که مجالست کنیم عیسی علیه السلام گفت با کسی که دیدن
او باعث یاد خدا شود و گفتگوی او باعث زیادتی علم و عمل او باعث رغبت
شما در آخرت شود ۵

و در حدیث وارد شده که بهترین از مردمان مثل کرم ابریشم ۵

حکایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باب تحصیل روزی

حدیث

در کتاب کشف الغمه از
حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است
که فرمود روزی در مدینه
گرسنه بودم نظر انداختم
بالای مدینه که عملی کنم
که از آن ما
یحتاج

خود را تحصیل کنم برخوردم بزنی که خاکی جمع کرده بود که تر کند و گل سازد
با او مقاطعه کردم که هر دلو آبی که از چاه برآرم یکخرما بستانم پس کشیدم
شانزده دلو تا دستهای من آبله کرد پس آب بآن خاک رسید و گل شد پس
بنزد آن زن آمدم و شانزده عدد خرما شمرد و آوردم نزد پیغمبر صلی الله
علیه وآله و بآن حضرت نقل کردم حضرت با من در خوردن آن خرما مشارکت
نمود ۵

کلام انبیا

از کلام بعضی از انبیا صلوات الله علیهم است که آدم چون از بهشت بدنیا
آمد و طلب غذا کرد محتاج شد بهزار عمل تا آنکه نانی پخت و زیاد کرده یکی را
بر هزار و آن این بود که سرد کرد نان را پس خورد و چه نیکو گفته است شیخ
سعدی شیرازی که ۞ ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ۞ تا تو
نانی بکف آری و بغفلت نخوری ۞ همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردارند ۞
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری ۞

ذکر فضیلتی از فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

حدیث

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در جنگ احزاب فرمود که مبارزت علی با عمرو بن عبدود افضل است از عمل امت من تا روز قیامت ۵

نبشتا بجو عمر زغیب
سعی کن در جد و قل خیر عمل
غیر قحل لیلة القدر
خیر من الف شهر
گفته است که در دین
ای برادر بشناس نعمت عظمی
بر عطا عنت کوشان

درین شب بسبب آنکه فرموده استکه این شب بهتر است از هزار شب است و بیان نفرموده است قدر بهتری پس درین ابهام اشاره است باینکه این شب بسیار بهتر است از هزار شب و همچنین است قول پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرموده است مبارزت علی با عمرو بن عبدود افضل است از عمل امت من تا روز قیامت و بیان قدر افضلیت آن نموده است ۵

میشود چون سعی بسته منزلا
در برابر سیئه واقع
سیئه نیست بلکه اجر
گفته اند جزای سیئه
جزاء سیئة سیئة مثلها
عز و جل که مثلها در
مفسرین نعل نفس قول خدای
تفسیر

هرگاه کسی بدی نسبت بدیگری کند هرگاه آن شخص همان بدی نسبت باو کند منکو نیند بکرده است پس نامیدن آن بسیئه از باب مشاکلت است و مشاکله صنعتی است مذکور در کتب معانی بیان و بعضی از ارباب تحقیق گفته است که از باب مشاکله نیست بلکه مراد اینست که سزاوار نیست که جزا داده شود بدکار بلکه سزاوار آنست که عفو شود از او و احسان نسبت باو واقع شود پس معنی

این چنین مشو که جزای بدکار را دادن بانچه مقتضای عمل اوست بدیست
مثل بدی که او کرده بلکه باید در برابر بدکاری او احسان کرد و باین معنی اشاره
کرده شاعر که گفته است ❀ بعد اکافات کردن بدی ❀ بر اهل صورت بود بجزای ❀

مکن ای جوان نزد صاحب خرد
بد اندر حق مردم نیک و بد
سعدی
بعهد بدو نیکوئی کرده تر
بعهد کسانی که بد کرده اند
تتمه

تتمه
گر بد مرد را خصم خود میکنی ❀ وگر نیک مرد است بد میکنی ❀

مدح خاموشی

حدیث

از افادات حضرت اهل بیت شیخ عبد الصمد حارثی رحمه الله است که گفته است
حدیث لهم در بیان فضیلت ساکت بودن و نگاه داشتن زبان است
از سخنی که نفس آدمی مایل بگفتن آن باشد و متابعت راستی و اداء امانت
حضرت ابوالحسن ع فرموده است که از جمله علامتهای فقیه کی آهستگی در
کارهاست و دانش در گفتار و ساکت بودن در چیزهائی که نداند بدرستی
که خاموش بودن در چیزهای ندانسته دریست از درهای دانش بدرستی
که خاموشی سبب دوستی مردمان و راه نماینده است بهر خیری ❀

حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده است
که رهائی مؤمن
از آتش جهنم بسبب
نگاه داشتن زبان
اوست از سخن
ناشایسته ❀

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که گفت در حکمت داود این است
که بر عاقل لازم است که شناسا باشد باهل زمان خود تا این عمر برود آورنده
باشد بر کار خود تا این عمر عزیز صرف لاطایل نشود نگاه دارنده باشد زبان
خود را که کلید بهشت و جهنم است ۵

مذمت دو روئی و دو زبانی

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود بد بنده ایست بنده که می
باشد دو رو و دو زبان ثنا میگوید برادر مؤمن خود را در حضور او و میخورد
گوشت بدن او را بغیبت غایبانه او اگر داده شود بآن برادر عطائی رشک
میخورد آن بنده بر او و اگر مبتلا شود ببلائی فرو میگذارد او را ۵

از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام
منقولست که هر که
ملاقات کند مسلمانان را
بدو رو و دو زبان
بیاید روز قیامت
و از برای او ست دو
زبان از آتش ۵

مذمت دروغ گفتن

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که نمی یابد بنده مزه ایمان را تا وقتی
که ترک کند دروغ را خواه دروغ بخوشطبعی و خواه دروغ بجد ۵

و از آنحضرت منقولست که فرمود سزاوار است برای مرد مسلمان که اجتناب کند
از دوستی و مصاحبت دروغگو بدرستی که او دروغ محض میگوید تا بجائی
که راست میگوید و کسی باور نمیکند ۵

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حضرت عیسی

علیه السلام گفت که هر که بسیار شد دروغ او رفت و برطرف شد فروغ و منزلت

او ٥

از آنحضرت علیه السلام منقولست که بدرستی که خدای عز و جل نفرستاد پیغمبری را

مگر با راستگوئی و رسانیدن امانت بسوی صاحبش خواه صالح باشد و خواه

فاسق ٥

و از آنحضرت علیه السلام منقولستکه فریفته میشوید مشوید بنماز مردمان و نه

بروزه ایشان ولیکن امتحان کنید حقیقی ایشان را نزد راستی سخن و رسانیدن

امانت بصاحبش ٥

و فرمود آنحضرت علیه السلم که از هر دروغی پرسیده خواهد شد صاحبش مگر

دروغی که از یکی از سه کس باشد مردی که حیله کند در جنگ خود با دشمن دین

یا مردیکه اصلاح کند میان دو کس که میان آنها فسادی بهم رسیده باشد میگوید

بیکی از ایشان سخنی غیر آنچه میگوید بدیگری و منظورش اصلاح است در میان

ایشان یا مردی که وعده کرده باشد عیال خود چیزی را که نیابد در وقت حاجت

ایشان باشد و نمیخواهد که آن چیز را با ایشان دهد ٥

و از آنحضرت علیه السلم منقولست که فرمود کلام بر سه قسم است راست و دروغ

و اصلاح میان مردم و اصلاح کننده میان مردم دروغگو نیست

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله منقولست که نیست
دروغگو آنکه اصلاح کند
یعنی دروغگو آنکه دروغ
گوید از اصلاح کنندهٔ
حال مسلمانان
مفرغ است ٥

حدیث بیست و پنجم

در بیان احوال کسی است که جستجو کند عیبهای مؤمنان را و لغزشهای ایشان را و تفحص کند چیزی را که پنهان میکنند از مردمان از ترس شر او از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است که تفتیش مکنید عیبهای برادر مؤمن خود را پیروی میکند حق تعالی عیب او را و هر کسی که پیروی کند حق تعالی عیب او را رسوا میکند او را هر چند که در میان خانه خود باشد ۵

و نیز آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده است که هر که شایع کند کار بد را اگر از کسی صادر شده باشد مانند کسی است که آن کار بد را کرده باشد و هر کسی که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی نمیمیرد تا خود مرتکب آن گردد ۵

وحضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام فرموده است که نزدیکترین احوال بنده بسوی کفر این است که برادری کند با مردی در دین یعنی با آن که بر لغزشهای او باشد پس در خاطر خود نگاه دارد عیبها و بدیهای او را تا سرزنش کند او را بآن بدیها روزی

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که بدترین مردمان نزد حق تعالی بحسب منزلت در روز قیامت کسانی اند که مردمان اکرام آنها کنند از جهت پرهیز از شر ایشان ۵

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسی که بترسند مردمان از زبان

اولیس

او پس در آتش جهنم خواهد بود ۰

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست در باب دو مردی که دشنام دهند یکدیگر را حضرت فرمود که ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالمتر است و گناه او و گناه آن دیگری بر اوست مادام که عذرخواهی نکند از آنکه مظلوم است

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود بدرستیکه لعنت هرگاه بیرون آید از دهان گوینده دو دل میکند از میان پس اگر نیابد جای خود را در آنکسی

که برو لعن شده در او قرار میگیرد و الا باز میگردد بآن کسی که لعن کرده ۰

محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمود که دوست‌ترین

عملها بسوی خدای عزوجل سیر کردن مؤمن است و دفع کردن اندوه او یا ادا کردن دین او ۰

ذکر دعاهائی که در قبرستان خوانده میشود

چون بمزاری برسی و بتحقیق بدانی که از اولاد ائمه هدی است بایدکه سوره قدر و فاتحه و اخلاص بخوانی و صلوات بر محمد و آل او فرستی و بگوئی

یا صاحِبَ القَبْرِ اِنْ کانَ لَکَ قَدْرٌ وَمَنْزِلَةٌ وَصُحْبَةٌ وَاُلْفَةٌ

ای صاحب قبر اگر بوده باشد تو را قدری و منزلتی و مصاحبتی و الفتی

مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَانْتَ شَفِيعِي عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَى وَمَلَائِكَتِهِ

با ملائکه مقربین پس تو شفاعت کن مرا نزد خدای تعالی و ملائکه او

فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي وَحُصُولِ مَرَامِي فِي الدَّارَيْنِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

در بر آمدن حاجتهای من و حاصل شدن مقاصد من در دنیا و آخرت و درود فرستد خدا بر محمد

وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ و از عدل منقولست که هر کس بگورستان بگذرد

و آل او که پاکیزه گانند

و این کلمات را بگوید که

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا

سلام بر شما ای اهل لا اله الا الله از طرف اهل لا اله الا

اللّٰهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ إِنَّا نَقُولُ لَا إِلٰهَ إِلَّا

الله چگونه یافتید شما گفتن لا اله الا الله را ما میگوییم لا اله الا

اللّٰهُ اللّٰهُمَّ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ احْشُرْنَا وَإِيَّاهُمْ فِي زُمْرَةِ لَا إِلٰهَ

الله بار خدایا نیست خدائی مگر خدای یگانه محشور گردان ما را و ایشان را در زمره لا اله

إِلَّا اللّٰهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ

الا الله و رحمت فرستد خدا بر محمد و آل او که پاکیزه گانند همه

حضرت عزت تعالی شانه او را ثواب پنجاه ساله عبادت دهد و گناه

پنجاه ساله گناه او و مادر و پدر او شود و هر که یازده بار سوره اخلاص

در مقبره بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه از اموات حسنه در نامه

اعمال

اعمال او ثبت نماید و در محل نگاه کردن در قبور این دعا بخواند

السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَهْلَ الْقُبُورِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ

سلام بر شما باد ای اهل قبرها از مؤمنین و مؤمنات

اَنْتُمْ سَلَفٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ نَحْنُ عَلَى آثارِكُمْ وارِدُونَ

شما که شما رفته اید و ما شما را پیروانیم و ما از پی شما وارد شونده گانیم

نَسْئَلُ اللّٰهَ الصَّلوٰةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْمَغْفِرَةَ لَنا وَ لَكُمْ

سؤال میکنیم از خدا رحمت فرستادن را بر محمد و آل محمد و آمرزش را برای ما و شما

و چون بسر قبر مؤمنی رسی بگو اَللّٰهُمَّ اجْعَلْها رَوْضَةً مِنْ رِياضِ

بار خدایا بگردان این قبر را روضه از روضهای

الْجَنَّةِ وَ لا تَجْعَلْها حُفْرَةً مِنْ حُفَرِ النّيرانِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

بهشت و مگردان آن را گوی از گوهای جهنم و ستایش برای خدائی که پروردگار

الْعالَمِينَ

عالمیانست

در ادعیه سفر و انچه متعلق بآنست

شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مزار گفته است

که هرگاه عزم کنی سفر را بایستی ابتدا غسل کنی

بسیار احتیاط کنی در روز حرکت را و باید که بعد

باشد اختیار روز شنبه یا سه شنبه یا

پنجشنبه و اما شنبه

پس بنابر حدیث صادق

علیه السلام که کسی که اراده سفر داشته باشد باید سفر کند در روز شنبه

پس اگر سنگی حرکت کند از جای خود در روز شنبه بر میگرداند خدای

در ادعیه سفر و انچه متعلق بآنست

روزهائی که بجهة سفر کردن خوبست

عزّ وجلّ آن را بجای خود و امّا سه‌شنبه پس از آنحضرت علیه السلام منقول است
که مسافرت کنید در روز سه‌شنبه و طلب کنید حاجتهای خود را در آن
پس بدرستی که آن روزیست که نرم کرده است خدا در آن روز آهن را برای حضرت
داود علیه السلام و امّا پنجشنبه پس از آنحضرت علیه السلام مرویست
که پیغمبر صلّی الله علیه و آله بجنگ میفرستاد اصحاب خود را در روز پنجشنبه
پس ظفر می‌یافتند بر دشمنان پس کسی که اراده سفر داشته باشد باید که
سفر کند در آن روز و در این مقام فواید متفرقه است که اخذ شده است
از کتب متعدده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود
بجماعتی سفر مکن در روز دوشنبه و طلب مکن در آن روز حاجتی را و از آنحضرت مذمت روز دوشنبه
علیه السلام منقولست که فرمود بجماعتی که اراده سفر داشتند گویا طلب کرده اید
برکت روز دوشنبه را و کدام روز شوم‌تر است از روز دوشنبه بر طرف
شد از ما در آن روز پیغمبر ما صلعم و منقطع شد وحی الهی از ما یعنی در آن روز
وحی الهی از پیغمبر ما بسبب آنکه از دنیا رفت منقطع شد در این روز بیرون
مروید و بیرون روید در روز سه‌شنبه نقل کرده است این حدیث را ابن
بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه و سید عمید الدین در شرح قواعد و شیخ
مفید علیه الرحمة در کتاب مزار گفته است که پرهیز کنید از سفر کردن در
روز دوشنبه پس بدرستی که آن روزیست که از دنیا رفت پیغمبر صلّی الله
علیه و آله و منقطع شد در آن روز وحی و غصب شد حق اهل بیت در آن روز
و شهید شد در آن روز حضرت امام حسین علیه السلام و آن روز

نحسیست

مذمت روز چهار شنبه

نحسیست و پرهیز کن از بیرون رفتن در روز چهارشنبه پس بدرستی که آن
روزیست که خلق شده است در آن روز ارکان آتش و هلاک کرده در آن
روز خدای عز و جل امتهای طغیان کننده را که اطاعت پیغمبر خود نمیکردند و

مذمت سفر کردن در روز جمعه پیش از نماز

پرهیز کن از بیرون رفتن در روز جمعه پیش از نماز پس از حضرت امام رضا ع
منقولست که ایمن نیست کسی که سفر کند در روز جمعه پیش از نماز از اینکه حفظ
نکند خدای تعالی او را در آن سفر و جانشینی نکند او را در اهلش و روزی او نگرداند

ذکر ایامی از ماه که سفر کردن در آنها بد است

فضل خود را و بیرون مرو در روز سیم ماه پس آن روز نحسیست که در آن روز
کنده شد جامهای بهشت از آدم و حوا و بیرون مرو در روز چهارم ماه پس
بدرستی که بر مسافر در آن روز خوف نزول بلاست و پرهیز کن از سفر در روز
بیست و یکم ماه و پرهیز کن از سفر در روز بیست و پنجم ماه پس آن روزیست
که در آن روز نازل گردانید حق تعالی بر اهل مصر و فرعون بلای چند را که
در قرآن مجید تعبیر شده است از آنها بآیات یعنی علامات حقیت حضرت
موسی علیه السلام پس اگر مضطر شوی بسفر کردن در یکی از این روزها که شمرده
شد طلب خیر کن از خدای عز و جل و سؤال کن از او عافیت و سلامت را و چیزی

چیزهائی که برای مسافر شوم است و دعا جهت رفع ضرر آن

تصدق کن و بیرون رو ببرکت دعا و اسم خدا و روایت کرده ابن بابویه
علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام که شش چیز است که اگر در برابر مسافر ظاهر شود برای او شوم است
کلاغی که فریاد کند از جانب راست او و بلند کرده باشد دم خود را و گرگی
که بر دم خود نشسته باشد و بر روی او فریاد کند پس سه مرتبه بلند شود و بنشیند

شود و آهویی که از جانب راست بیاید و بجانب چپ برود و جغدی که
فریاد کند و زنی پیر و موشی که رو بروی او بیاید و ماده الاغی که گوش
بریده باشد پس کسی که از دیدن اینها ترسی در خاطرش بیاید بگوید
اِعْتَصَمْتُ بِكَ یا رَبِّ مِنْ شَرِّ ما اَجِدُ فِی نَفْسِی فَاعْصِمْنِی مِنْ ذٰلِكَ
چنگ زدم و متوسّل گردیدم بتو ای پروردگار من از شرّ آنچه می یابم در نفس خود پس نگاه دار مرا از آن
چون این را بگوید ضرری باو نرسد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
منقولست که بدترین مردم کسی است که سفر کند تنها و منع کند عطای خود را از
مردمان و بزند بندهٔ خود را و در حدیث معتبر منقولست که حضرت رسول صلّی
الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام وصیّت کرد و فرمود که یا علی
هرگز تنها بسفر مرو که شیطان با یک کس است و از دو تا دورتر است یا علی
شخصی که تنها بسفر میرود گمراه است و دو کس که میروند دو گمراه اند و سه کس
مسافرانند و از آنحضرت علیه السّلم منقولست که دوسترین مصاحبان نزد خدا
چهار نفرند و زیاده نمیشوند قومی بر هفت نفر مگر آنکه صداهای ایشان بسیار
میباشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلم منقولست که نظر کرد بسفره که در آن
حلقهای برنج بود فرمود که این حلقها را بکنید و حلقهای آهن بگذارید تا جانوران
داخل سفره نشوند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که از جمله شرف
آدمی آنست که توشه خود را نیکو کرده اند هر گاه بسفر برود و در حدیث
منقولست که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چون بسفر حجّ میرفتند
از بهترین توشها برمیداشتند مانند لوز و شکر و قاووت ترش و شیرین

ودر حدیث معتبر منقولست که حضرت لقمان با پسر خود گفت ای فرزند چون بسفر
روی شمشیر و موزه و عمامه و کمان و رشتهائی که ضرور میشود و مشک آب و درفش
و خیاطه با خود بردار و دواها آنچه تو و اصحاب تو بآن محتاج باشند بردار
و باش با اصحاب خود موافق مگر در معصیت خدای عز و جل و هرگاه رفقا از تو
چیزی بخواهند در جواب ایشان بگو بلی و مگو نه پس بدرستیکه گفتن نه علامت
عجز و موجب ملامت است و چون راه را گم کنید و حیران بمانید باز ایستید و
باید یکدیگر مشورت کنید و مصلحت بر بینید و اگر یک کس را ببینید خبر راه از و
مپرسید که یک شخص در بیابان اینکس را ایشان نمیدانند که شاید که جاسوس
دزدان باشد یا شیطانی باشد که خواهد شما را گمراه کند و از دو شخص نیز
حذر کنید مگر آنکه چیزی چند از علامتها و قرینها ببینید که من نمیبینم زیرا
که عاقل هرگاه بدیده خود نظر کند بسوی چیزی آنچه حق است از آن میشناسد
و حاضر چیزی چند می بیند که غایب نمی بیند و چون وقت نماز در آید پس آنرا
تاخیر مکن و نماز را بجا آور و راحت بیاب که نماز قرضی است هر چند بیشتر
اداکنی سبکبار میشوی و نماز را با جماعت بکن هر چند بر سر نیزه باشی و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون راه را گم کنی فریاد کن که یا صالح — آنچه باید کرد در سفر وقتی که راه گم شود
و یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق رحمکم الله و مرویست که صالح موکل است
بر بر و حمزه موکل است بر بحر و مرویست که چون گم کنی راه را بطرف دست راست
برو و چون بسفر روی بیرون رو با وضو و عمامه بر سر و تحت الحنک بر بند
و تصدق کن بچیزی و با خود بردار عصای چوب بادام تلخ و بخوان ان

ايات واكه ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربي ان يهديني سواء
السبيل ولما ورد ماء مدين وجد عليه امة من الناس يسقون ووجد
من دونهم امرأتين تذودان قال ما خطبكما قالتا لا نسقي حتى يصدر
الرعاء وابونا شيخ كبير ۝ فسقى لهما ثم تولى الى الظل فقال رب
اني لما انزلت الي من خير فقير ۝ فجاءته احديهما تمشي على استحياء
قالت احديهما يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين
قال اني اريد ان انكحك احدى ابنتي هاتين على ان تأجرني ثماني
حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وما اريد ان اشق عليك ستجدني ان
شاء الله من الصابرين الصالحين قال ذلك بيني وبينك ايما الاجلين
قضيت فلا عدوان علي والله على ما نقول وكيل وچون بيرون روی
بسفر انگشتر عقيق در دست كن ودر اول شب سفر مكن بلكه در آخر شب حركت
كن ودر اصل راه وميان درها فرود ميا برای خوابيدن چون دانستی اين را
پس شروع كنيم در دعيه مختصر باين مقام كه مرويست از پيغمبر صلى الله عليه
واله وائمه عليهم السلام پس گوئيم كه هر گاه اراده بيرون رفتن بسفر كنی
جمع كن اهل خود را ودو ركعت نماز بگذار وبگو اللهم اني استودعك
خداوندا بدرستيكه من ميسپارم
الساعة نفسي واهلي ومالي وولدي وديني وذريتي و
در اين ساعت جان خود را وعيال ومال خود را خود را ودين خود را وفرزندان خود را و
دنياي واخرتي وامانتي وخاتمة عملي اللهم احفظ
دنيای خود را وآخرت خود را وامانت خود را وآخر كار خود را خداوندا نگاه دار

قالت ان ابي يدعوك ليجزيك اجر ما سقيت لنا فلما جاءه وقص عليه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمين

الشاهد

الشَّاهِدَ مِنَّا وَالْغَائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا وَاحْفَظْ عَلَيْنَا

حاضر ازما وغایب را خداوندا نگاه دار مارا ونگاه دار برما

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِي جِوَارِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تَسْلُبْنَا نِعْمَتَكَ وَلَا

خداوندا بگردان مارا در پناه وسایه خود خداوندا قطع مکن ازما نعمت خودرا و

تُغَيِّرْ مَا بِنَا مِنْ عَافِيَتِكَ وَفَضْلِكَ پس کسی که بخواند این دعارا

تغییر مده آنچه باماست از عافیت تو وفضل تو عطا کرده میشود باو آنچه

سؤال کند بعد از آن بگو مَوْلَايَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ اِلَّا مِنْكَ وَ

ای آقای من بریده شد امید مگر از تو و

خَابَتِ الْآمَالُ اِلَّا مِنْكَ اَسْئَلُكَ اِلٰهِي بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ وَاجِبٌ

زیان کار شد امید ها مگر در راه تو سؤال میکنم از تو ای خدای من بحق کسی که حق او لازم است

عَلَيْكَ مِمَّنْ جَعَلْتَ لَهُ الْحَقَّ عِنْدَكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى

بر تو از جمله کسانی که کردانیده تو برای او حق را نزد خود آنکه رحمت بفرستی بر

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي پس بخوان دعای

محمد وآل محمد واینکه برآوری حاجت مرا سفر را که اینست

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَمَامِي وَعَلِيٌّ

محمد رسول خداست رحمت فرستد خدا براو وبر آل او پیش روی منست وعلی

وَرَائِي وَفَاطِمَةُ فَوْقَ رَاْسِي وَالْحَسَنُ عَنْ يَمِينِي وَ

از پس من است وفاطمه بالای سر من است وحسن از جانب راست من است و

الحسين عن يساري وعلي ومحمد وجعفر وموسى

حسين از جانب چپ من وعلی ومحمد وجعفر وموسی

وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة عليهم السلام حولي

وعلی ومحمد وعلی وحسن وحجت که بر ایشان باد سلام بر دور منند

الهي ما خلقت خلقا خيرا منهم فاجعل صلواتي بهم مقبولة

ای خدا من نیافریده تو مخلوقی را که بهتر از ایشان باشد پس بگردان نماز مرا بسبب ایشان قبول کرده شده

ودعواتي بهم مستجابة وحوائجي بهم مقضية وذنوبي

ودعاهای مرا بسبب ایشان برآورده شده وحاجتهای مرا بسبب ایشان برآورده شده وگناهان را

بهم مغفورة وآفاتي بهم مدفوعة وأعدائي بهم

مرا بسبب ایشان آمرزیده شده وآفتهای مرا بسبب ایشان دفع کرده شده ودشمنان مرا بسبب ایشان

مقهورة وارزاقي بهم مبسوطا اللهم صل على محمد وآل

مغلوب کرده شده وروزیهای مرا بسبب ایشان پهن کرده شده خداوندا رحمت بفرست بر محمد وآل

محمد منکوی این راسه مرتبه پس بخوان کلمات فرج را که اینست

لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم

نیست خدائی مگر الله که بردبار وصاحب کرم است نیست خدائی مگر الله که بلند وبزرگ مرتبه است

سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع

تسبیح میکنم تسبیح خدا که پروردگار آسمانهای هفتگانه است وپروردگار زمینهای هفتگانه است

وما فيهن وما بينهن وما تحتهن ورب

وانچه در آنهاست وانچه میان آنهاست وانچه زیر آنهاست وپروردگار

وارزاقي بهم مبسوطة

العرش

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

عرش عظیم است وسلام باد بر فرستاده شدگان وستایش از برای خدا که پروردگار

الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ پس چون

عالمیانست ورحمت فرست بر محمّد وآل او که پاکان اند

ذکر روزهائی که در هر ماه نحس است

متوجّه سفر شوی در روزی که ممنوع است در آن روز شروع در کاری

نمودن مثل روزهای نحس در هر ماه وآن هفت روز است در هر ماهی

سیّم وپنجم وسیزدهم وشانزدهم وبیست و یکم وبیست و چهارم و

دوازده روزی که در سال نحس است

بیست وپنجم ودوازده روز است در سال بیست و هشتم جمادی الاوّل

وپنجم ذی القعده وپنجم ربیع الثانی ودوازدهم رجب وششم جمادی

الثانیه وبیست و ششم شعبان وبیست و دویّم محرّم ودهم صفر وچهارم

دعا بجهت رفع نحوست سفر کردن در روزهای نحس

ربیع الاوّل وهفتم ذو الحجّه ودویّم شوّال وبیست و چهارم رمضان پس

بگو چون صبح کنی سه مرتبه وچون شب شود سه مرتبه اَمْسَیْتُ

شام کردم

اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ الْمَنِيعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَلَا

خداوندا دست زننده جهت قوی شدن بامان تو که نزاع کرده نمیشود و که درازی کرده نمیشود و

يُحَاوَلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ غَاشِمٍ وَطَارِقٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ وَمَا

قصد کرده نمیشود از شر هر ستم کننده ووارد شونده در شب از جمیع هر که آفریده تو والخ

خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ وَالنَّاطِقِ فِي جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ

آفریده تو از مخلوقات خودت خاموش وگویا در سپر از هر

بخوفٍ بلباسٍ سابغةٍ وبولاءِ اهلِ بيتِ نبيّكَ محمّدٍ عليهم

هر شیئی بزره تام کاملی و بدوستی اهل بیت پیغمبر تو که محمد است بر ایشان با

السّلامُ محتجبًا من كلِّ قاصدٍ لي الى اذيّةٍ بجدارٍ حصينٍ

سلام پوشیده شده از هر که قصد کند مرا بآزار رسانیدنی بدیوار محکمی

الاخلاصِ في الاعترافِ بحقّهم والتّمسّكِ بحبلِهم موقنًا انّ

اخلاص در اعتراف بحق ایشان و دست زدن بریسمان ایشان یقین دارنده باینکه

الحقَّ لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب

حق از برای ایشانست و با ایشانست و در ایشانست و بسبب ایشان دوستی میکنم با هر که ایشان دوستی کردند و دوری

من جانبوا فصلِّ على محمّدٍ وآله واعذني اللّهمّ بهم من

از هر که دوری کرده اند پس رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و پناه ده مرا خداوندا بسبب ایشان از

شرِّ كلِّ ما اتّقيه يا عظيمُ حجزتُ الاعادي عنّي ببديعِ السّموات

شر هر چه حذر میکنم از آن ای بزرگ منع کردم دشمنان را از خود بنو بدید آورنده آسمانها

والارضِ انّا جعلنا من بينِ ايديهم سدًّا ومن خلفهم سدًّا

و زمین بدرستی که ما گردانیدیم از پیش روی ایشان سدی و از پشت سر ایشان سدی

فاغشيناهم فهم لا يبصرونَ بعد از ان بخوان سوره فلق

پس پوشانیدیم ایشان را پس ایشان نمی بینند

وقل اعوذ بربّ الفلق و سوره

قدر و آیه کریمه انّ في خلقِ السّموات والارضِ واختلافِ اللّيلِ

بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف شب

والنّهار

وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا

و روز هر اینه علامتها از برای صاحبان خردها آنجماعتی که یاد میکنند خدا را ایستاده

وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و نشسته و بر پهلوهای خود خوابیده و تفکر میکنند در خلق آسمانها و زمین

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا

ای پروردگار ما خلق نکردی این را باطل تسبیح میکنم آن را تسبیح کردنی پس نگاه دار ما را از عذاب آتش ای پروردگار ما

إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

بدرستیکه تو کسی را که داخل کنی در آتش پس بتحقیق که خوار کردی او را و نیست برای ظالمان از مددکاران

رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ

ای پروردگار ما بدرستیکه ما شنیدیم نداکننده را که ندا میکرد برای ایمان که ایمان آورید به پروردگار خود

فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا

پس ایمان آوردیم ای پروردگار پس بیامرز از برای ما گناهان ما را و دور کن از ما بدیهای ما را و بمیران ما را

مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا

با نیکان ای پروردگار ما و بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر زبان رسولان تو و خوار مکن ما را

يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ

روز قیامت بدرستیکه تو خلاف نمیکنی وعده را پس اجابت کرد دعای ایشان را پروردگار ایشان

أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ

باین وجه که من ضایع نمیکنم کار دینات کارکنان از شما از مرد یا زن بعضی از شما از

بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي

بعضی پس آنان که مهاجرت کردند و آواره شدند از خانهای خود و آزار رسیده شدند در راه من

وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ

و کشتند و کشته شدند هر آینه می پوشانم از ایشان بدیهای ایشان را و هر آینه در می آورم ایشان را

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ

در بوستانها که روانست از زیر درختان آنها جوها مزد یافتند از نزد خدا و خدا نزد اوست

حُسْنُ الثَّوَابِ لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ

نیکوئی مزد نفریبد ترا آمد و رفت آنانکه کافر شدند در شهرها

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ لَكِنِ الَّذِينَ

این بهره داری اندکست بعد از این آرامگاه ایشان دوزخ است و بد آرامگاهیست آن لیکن آنان که

اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

ترسیدند از عذاب پروردگار خود آماده است برای ایشان بوستانها که روانست از زیر درختان آنها جویها در حالتی که جاوید در آن

نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ

در حالتی که آن نعمتها ضیافتی است از نزد خدا و آنچه نزد خداست بهتر است برای نیکوکاران و بدرستی که بعضی از اهل

الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ

کتاب کسی است که میگرود بخدا و آنچه فرستاده شده است بسوی شما و آنچه فرستاده شده است بسوی ایشان

خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ

در حالتی که فروتنی نماینده اند مر خدا را نمی خرند آیتهای خدا را ببهای اندکی این گروه

لهم

لهم اجرهم عند ربهم ان الله سريع الحساب يا

آماده است برای ایشان مزد ایشان نزد پروردگار ایشان بدرستی که خدا زود حساب کننده است ای

ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا

آن گروهی که گرویده اند صبر کنید بر بلاها و مصابره نمایند و آماده باشید برای جهاد و بترسید

الله لعلكم تفلحون ۝

از عذاب خدا تا شاید شما رستگار شوید

ملاح وصیت کردن

در وصیت و آنچه متعلق است بآن سزاوار است که ترک نکند آدمی در هیچ حالی از احوال وصیت را و مؤکد است در حال بیماری و اینکه فارغ کند خود را از حقوق خدا و مظالم عباد و کامان ایشان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه مرویست که کسی که نیکو نکند وصیت را نزد مردن خواهد بوده نقصان در عقل و مروت او پرسیدند از آنحضرت هرگاه که حاضر شود وفات

کیفیت وصیت

صلی الله علیه و آله که یا رسول الله چگونه است وصیت فرمود که هرگاه حاضر شود وفات و جمع شوند مردم نزد او بگوید اللهم فاطر

خداوند ای آفریننده

السموات والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم

آسمانها و زمین دانای غیب و شهادة بخشاینده مهربان

اني اعهد اليك اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك

بدرستی که من پیمان میکنم بسوی تو که من گواهی میدهم اینکه نیست خدائی مگر تو یگانه

لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّ السَّاعَةَ

نیست شریکی برای تو وانیکه محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و رسول تست وانیکه قیامت

آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّكَ تَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ

آینده است نیست شکی در آن وانیکه تو برمی انگیزانی هر کسی را که در قبرهاست وانیکه

الْحِسَابَ حَقٌّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَمَا وَعَدْتَ فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ

حساب حق است وانیکه بهشت حق است وانچه وعده کرده در بهشت از نعمتها

مِنَ الْمَأْكَلِ وَالْمَشْرَبِ وَالنِّكَاحِ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ

از خوردنی و آشامیدنی و نزدیکی با زنان حق است وانیکه آتش حق است

وَأَنَّ الْإِيمَانَ حَقٌّ وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ وَأَنَّ

وانیکه ایمان حق است وانیکه دین چنانست که تو وصف کرده وانیکه

الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا قُلْتَ وَأَنَّ الْقُرْآنَ

اسلام چنانست که تو قرار داده وانیکه گفتار چنانست که تو گفته وانیکه قرآن

كَمَا أَنْزَلْتَ وَأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَأَنِّي أَعْهَدُ

چنانست که تو فرو فرستاده وانیکه تو توئی خدای حق هویدا و بدرستی که من عهد میکنم

إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي رَضِيتُ بِكَ رَبّاً وَ

بسوی تو در خانه دنیا اینکه من راضی شده‌ام بتو از جهت پروردگاری و

بِالْإِسْلَامِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله نَبِيّاً وَبِعَلِيٍّ وَلِيّاً وَ

باسلام از جهت دین و بمحمد صلی الله علیه و آله از جهت پیغمبری و بعلی از جهت امامت و

بِالْقُرْآنِ

بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَاَنَّ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ

بقرآن از جهت کتاب واینکه اهل بیت پیغمبر تو بر او و

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَئِمَّتِي اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِي عِنْدَ

بر ایشان باد سلام امامان منند خداوندا توئی معتمد من نزد

شِدَّتِي وَرَجَائِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَعُدَّتِي عِنْدَ الْاُمُورِ

سختی من وامیدواری من نزد مشقت من ومهیا کرده شده من نزد اموری

الَّتِي تَنْزِلُ بِي وَاَنْتَ وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي وَاِلٰهِي

که نازل میشود بمن وتوئی صاحب اختیار من در نعمت دادن بمن وخدای من

وَاِلٰهُ اٰبَائِي صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَلَا تَكِلْنِي

وخدای پدران من رحمت بفرست بر محمد وآل او وواگذار مرا

اِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا وَاٰنِسْ فِي قَبْرِي وَحْشَتِي

بسوی نفس خودم بقدر برهم گذاردن چشمی هرگز وانس بفرما در قبر من وحشت وتنهائی مرا

وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا يَوْمَ اَلْقَاكَ مَنْشُورًا

وبگردان برای من نزد خودت عهدنامه روزی که ملاقات میکنم تو را پراکنده شده

پس اینست عهد وصیت در روزی که وصیت میکند بحاجت خود و
وصیت حق ولازم است بر هر مسلمانی حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده است که مصداق اینست قول خدای عزّ وجلّ که
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا یعنی مالك

نمیباشند هیچیك از مردم شفاعت کردن کسی را مگر کسی که فرا گرفته باشد نزد
خدا عهدی و پیمانی را و این دعا آن عهد است حضرت پیغمبر صلّی الله علیه
و آله بعلی بن ابیطالب علیه السّلام فرمود که بیاموز این دعا را و تعلیم
کن باهل بیت و شیعه خود پس بتحقیق که تعلیم من کرده است این دعا را
جبرئیل علیه السّلم و سزاوار و مستحبّ است که چون حاضر شود کسی را موت اینکه
خوانده شود پیش او قرآن خصوصاً سوره یس و والصّافات و تلقین
کنند باو شهادتین را و اقرار بائمّه علیهم السّلم را مرتب بعد از دیگری و کلمات
فرج را که اینست لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لا اِلٰهَ اِلاَّ
نیست خدائی مگر خدای بردبار صاحب کرم نیست خدائی مگر
اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ
خدای بلند مرتبه بزرگ رتبه تسبیح میکنم تسبیح خدا که پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار
الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ ما فِیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ ما تَحْتَهُنَّ
زمینهای هفتگانه است و آنچه در آنهاست و آنچه میان آنهاست و آنچه زیر آنهاست
وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ
و پروردگار عرش بزرگ است و سلام باد بر فرستاده شدگان و ستایش
لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ الصَّلوٰةُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ
از برای خدائی که پروردگار عالمیانست و رحمت باد بر محمّد و آل او که پاکیزگانند
و مستحبّ است که نوشته شود بر جبهه و بر سایر قطعات کفن و جریدتین

که فلان

که فلان یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

واقرار بائمه علیهم السلام هر یک بعد از دیگری وباید که بمرکب نوشته

نشود بلکه بتربت حسینی یا بانگشت نوشته شود بیان نماز برمیت نماز میت

وآن پنج تکبیر است که درمیان آن تکبیرات چهار دعاست باین کیفیت که

بگوید الله اکبر واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

خدا بزرگتر است گواهی میدهم اینکه نیست خدائی مگر خدا یکتا نیست شریکی

له واشهد ان محمدا عبده ورسوله پس تکبیر ثانی را

برای او وگواهی میدهم اینکه محمد بنده او ورسول اوست

بگوید وبگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی

خداوندا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد وبرکت فرست بر

محمد وآل محمد وارحم علی محمد وآل محمد کافضل

محمد وآل محمد ورحم کن محمد را وآل محمد را مثل بهترین

ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم انک حمید وآل ابراهیم وآل ابراهیم

آنچه رحمت فرستاده وبرکت فرستاده وترحم کرده بر ابراهیم بدرستیکه تو ستوده شده

مجید پس تکبیر سیم را بگوید وبگوید اللهم اغفر للمؤمنین

بزرگی خداوندا بیامرز از برای مردان مؤمن

والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم

وزنان مؤمنه ومردان مسلمان وزنان مسلمان زندگان از ایشان

وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ

و مردگان وصل کن میان ما و میان ایشان بکارهای خیر بدرستی که تو اجابت کننده

الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس تکبیر چهارم

دعاهائی بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی

بگوید و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَ

خداوندا بدرستی که این بنده تو و پسر بنده تو و

ابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ

پسر کنیز تست فرود آمده است بتو و تو بهترین کسی که فرود آمده شناست باو خداوندا

اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ

بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر خوبی را و تو داناتری باو از ما خداوندا

اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي اِحْسَانِهِ وَاِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ

اگر بوده باشد او نیکوکار پس زیاد کن در احسان او و اگر بوده باشد بدکار پس درگذر

عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ

از او و حشر کن او را با کسی که بوده است که دوست میداشته او را از امامان پاکیزگان

و اگر میت مستضعف باشد بعوض دعای آخر بگوید اَللّٰهُمَّ

خداوندا

اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

بیامرز از برای کسانی که توبه کردند و پیروی کردند راه ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب آتش

واکر میت کسی باشد که مصلی اعتقاد او را نداند بکوید اللهم

خداوندا

إن هذه نفس انت احییتها وانت امتها وانت

بدرستیکه این نفسی است که تو زنده کرده اورا و تو میرانیده اورا و تو

اعلم بسرها وعلانیتها فاحشرها مع من تولت و

داناتری بر پنهان او و آشکار او پس حشر کن اورا با هر کسی که دوست داشته است

اکر میت طفل باشد بکوید اللهم اجعله لنا ولابویه فرطا

خداوندا بکردان اورا برای ما و برای پدر و مادر او فرط

پس تکبیر پنجم بکوید و از نماز فارغ کردد و اکر نماز کننده پیش نماز باشد

بجای خود بایستد تا آنکه جنازه را بردارند و ولی میت یا کسی که ولی

او را نایب کرده باشد در وقتی که میت را بقبر کذارد بکوید اللهم

خداوندا

اجعلها روضة من ریاض الجنة ولا تجعلها حفرة

بکردان این قبر را چمنی از چمنهای بهشت و مکردان آنرا کودی

من حفر النیران و میکوید کسی که میت را بقبر میبرد که

از کودهای آتش

بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله

بنام خدا و بیاری خدا و در راه خدا و بر ملت رسول خدا

صلی الله علیه وآله اللهم ایمانا بك وتصدیقا

رحمت فرستد خدا بر او و آل او خداوندا ایمان آورده‌ام بتو ایمان آوردنی و تصدیق کردنی

بِنَبِيِّكَ وَبِكِتَابِكَ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ

بکتاب تو اینست آنچه وعده کرده است مارا خدا و رسول خدا و راست گفته است

اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِيمَانًا وَتَسْلِيمًا و مستحب است

خدا و رسول خدا خداوندا زیاد کن مارا ایمانی و اطاعت کردنی

که تلقین کند بمیت شهادتین در لحد ده مرتبه و اسماء ائمه

علیهم السلام را نزد گذاشتن در قبر دو مرتبه یک مرتبه پیش از

چیدن خشت بران و یک مرتبه بعد از برگشتن مردمان و مستحب است

که دعا کند برای میت نزد چیدن خشت بران و بعد از دفن بدعائی

که مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام و آن اینست

اَللّٰهُمَّ آنِسْ وَحْشَتَهُ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَاَسْكِنْ رَوْعَتَهُ

خداوندا مونس باش وحشت اورا و رحم کن غریبی اورا و ساکن گردان ترس اورا

وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَاَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً يَسْتَغْنِي

و رعایت کن تنهائی اورا و ساکن گردان بسوی او از رحمت خود رحمتی که بی نیاز شود

بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ

بسبب آن از رحم هر کسی که غیر تو است و محشور ساز اورا با کسی که بوده است که دوست میداشته است اورا

پس بخواند سوره قدر را هفت مرتبه و ببخشد ثواب آن را بمیت

و سوره توحید را یازده مرتبه و ببخشد ثواب آن را

بمردگان.

فصل

کرتیشه داخل شدن بخلا و دعای آن

فصل دوم

در اموری که متعلق است بخلا و وضو و غسل و داخل شدن مسجد اما

خلا پس پیش گذارد پای چپ خود را نزد داخل شدن در بیت الخلا

و بگوید بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس النجس

بنام خدا و بیاری خدا پناه میبرم بخدا از کننده نجس

الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و بگوید نزد استنجا اللهم

پلید پلید کننده یعنی شیطان رنده شده خداوندا

حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمنی علی النار

نگاه دار فرج مرا و عفیف گردان آن را و بپوشان عورت مرا و حرام گردان مرا بر آتش

و وفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال والاکرام

و توفیق ده مرا برای چیزی که نزدیک گرداند مرا از تو ای صاحب بزرگی و گرامی داشتن

و چون برخیزد از جای خود بکشد دست خود را بر شکم و بگوید

الحمد لله الذی اماط عنی الاذی و هنانی طعامی و

سپاس مر خدای را که دور کرد از من آزار را و گوارا گردانید برای خوردنی و

شرابی و عافانی من البلوی و چون اراده بیرون آمدن کند

آشامیدنی را و عافیت داد مرا از بلا پای راست خود پیش گذارد و بگوید

الحمد لله الذی عرفنی لذته و ابقی فی جسدی قوته

سپاس مر خدای را که شناسانید بمن لذت آن را و باقی داشت در بدن من قوت آن را

وَأَخْرِجْ عَنِّي آذَاهُ يَا لَهَا نِعْمَةً يَا لَهَا نِعْمَةً يَا لَهَا نِعْمَةً لَا

و بيرون كرد از من آزار آنرا اى قوم تعجب كنيد از نعمتى اى قوم تعجب كنيد از نعمت اى قوم تعجب كنيد از نعمتى كه

يَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا وأما وضو پس بگويد چون

قادر نيستند قادرون اندازه كردن آن را

نظر كند بآب

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا وبگويد

سپاس مر خدايرا كه گردانيد آب را پاك كننده و نگردانيد آن را نجس

نزد مضمضه اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي

خداوندا بفهمان بمن حجت مرا روزى كه ملاقات كنم ترا و روان كردان زبان مرا

بِذِكْرِكَ ونزد استنشاق اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ طَيِّبَاتِ الْجِنَانِ

بياد تو خداوندا حرام مگردان بر من چيزهاى خوشبوى بهشتها را

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَيْحَانَهَا ونزد

و بگردان مرا از آن جماعت كه مى بو يند بوى آن را و نسيم خوش آن را و ريحان آن را

شستن رو اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا

خداوندا سفيد كردان روى مرا روزى كه سياه ميشود در آن روز روها

تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ ونزد شستن دست راست

سياه مگردان روى مرا روزى كه سفيد ميشود در آن روز روها

اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِشِمَالِي

خداوندا بده بمن نامه عمل مرا بدست راست من و هميشه بودن در بهشت را بدست چپ من

وطاشني

وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا ونزد شستن دست چپ اَللّٰهُمَّ

وحساب کن مرا حسابی اندک خداوندا

لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا

عطا مکن کتاب مرا بدست چپ من ونه از پشت سر من ومگردان آن را

مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ

غل کرده شده در گردن من وپناه میبرم بتو از جامهای بریده شده از آتش

ونزد مسح سر اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي رَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ ونزد مسح

خداوندا بپوشان بمن رحمت خود وبرکتهای خود را

پایها اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ

خداوندا ثابت گردان پاهای مرا بر پل صراط روزی که بلغزد در آن روز

الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ

پاها وبگردان رفتار مرا در آنچه راضی کرداند تو را از من ای صاحب بزرگی

وَالْإِكْرَامِ وچون فارغ شود از وضو بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ

وگرامی داشتن سپاس مر خدای را که پروردگار

الْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَمِنَ

همه عالمهاست خداوندا بگردان مرا از توبه کنندگان واز

الْمُتَطَهِّرِينَ پس بخواند سورهٔ قدر را وبگوید اَللّٰهُمَّ

پاکیزگان خداوندا

اِنّی اَسْئَلُکَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَتَمامَ الصَّلوٰةِ وَتَمامَ رِضْوانِکَ

بدرستی که من سؤال میکنم از تو تمام بودن وضوء و تمام بودن نماز را و تمام بودن خوشنودی ترا

وَتَمامَ مَغْفِرَتِکَ غسلهای سنّتی پس محقّق علیه الرّحمة در کتاب

وتمام بودن آمرزش ترا

شرایع ذکر کرده که مشهور از آنها بیست و هشت غسل است شانزده

غسل متعلّق است بوقت و هفت غسل متعلّق است بفعل و پنج

غسل متعلّق است بمکان و هم مذکور است در جای خود و

مستحب است که بخوانند در اثنای هر غسلی دعائی را که نقل کرده شیخ شهید

علیه الرّحمة در کتاب نفلیّه و آن اینست اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبی

خداوندا پاک کردان دل مرا

وَاشْرَحْ لی صَدْری وَاَجْرِ عَلیٰ لِسانی مِدْحَتَکَ وَالثَّناءَ

وکشاده کردان از برای من سینه مرا و جاری کردان بر زبان من مدح تو و ثنا بر تو

عَلَیْکَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لی طَهُوراً وَشِفاءً وَنُوراً اِنَّکَ

بر تو را خداوندا بکردان این را برای من پاک کننده و شفاء و نوری بدرستی که تو

عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ و بعد از فراغ از غسل بگوید اَللّٰهُمَّ

بر هر چیزی بغایت توانائی خداوندا

طهّر

ذکر بیست و هشت غسل سنّتی

دعائی که در وقت کردن هریک از غسلها خوانده آن سنّت است

دعائی که بعد از فراغ از غسل خوانده میشود

طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اَللّٰهُمَّ

پاکیزه کن دل مرا و پاکیزه کن عمل مرا و بگردان آنچه را که نزد تست بهتر برای من خداوندا

اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَمِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وامّا داخل شدن

بگردان مرا از توبه کنندگان و از پاکیزگان

مسجد پس باید که پیش گذارد پای راست خود را نزد داخل شدن

وبگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَإِلَى اللّٰهِ وَخَيْرُ

داخل میشوم بنام خدا و بیاری خدا و از جانب خدا و بازگشت بسوی خداست و بهترین

الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا لِلّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا

نامها همه نامها از برای خداست توکل کردم بر خدا و نیست گردیدنی از معصیت و نه توانائی بر طاعت مگر

بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ

بخدا خداوندا رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و بگشا از برای من درهای

رَحْمَتِكَ وَتَوْبَتِكَ وَأَغْلِقْ عَنِّي أَبْوَابَ مَعْصِيَتِكَ

رحمت خود را و توبه خود را و بربند از من درهای معصیت خود را

وَاجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَمِمَّنْ يُنَاجِيكَ

و بگردان مرا از جمله زیارت کنندگان و معمور کنندگان مسجدهای خود ت و از جمله آنها که با تو راز میگوید

بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

در شب و روز و از جمله جماعتی که ایشان در نمازهای خودشان فروتنی میکنند

وَاجْعَلْنِي
و بگردان مرا

کیفیت داخل شدن مسجد و دعای آن

وَادْحَرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ وَجُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعِينَ از

ودفع کن از من شیطان راندهٔ شده را و سپاه ابلیس را همه

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کسی که وضو سازد پس بیرون

رود بسوی مسجد و بخواند هنگام بیرون رفتن از خانه بِسْمِ اللهِ

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ

بنام خدائی که آفریده است مرا پس او هدایت میکند مرا و آن خدائی که او طعام میدهد مرا و آب میدهد

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ

و هر گاه بیمار شدم پس او شفا میدهد مرا و آن خدائی که میمیراند مرا بعد از آن زنده میکرداند مرا

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ

و آن خدائی که طمع دارم اینکه بیامرزد برای من خطاهای مرا در روز جزا ای پروردگار من

هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ

ببخش بمن حکم و فرمانی و ملحق کردان مرا بصالحان و بگردان برای من زبان

صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ

راستی در پسینیان و بگردان مرا از وارثان بهشت

النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي را برای او چنین و چنین خواهد بود

نعیم و بیامرز پدر مرا و آن مذکور است در کتاب مذکور از ثواب

و مغفرت و هر گاه بیرون آید از مسجد پیش کذارد پای چپ را و بگوید

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لَنَا بَابَ

خداوندا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگشا برای ما در

اذان واقامه

فضیلت فصل سیم در اذان واقامه وروی آوردن بنماز است

فضل و انعام خود را

واما اذان واقامه پس علامه در کتاب قواعد گفته است که اذان

واقامه مستحب است در نمازهای یومیه واجبه پس خواه ادا باشد وخواه قضا

برای منفرد وجماعت کننده خواه مرد وخواه زن بشرط آنکه زن آهسته گوید وموکد است

استحباب اذان واقامه در نمازهای جهریه واجبه خصوصا نماز صبح ومغرب ونیست

اذان در غیر نمازهای یومیه مثل نماز کسوف ونماز عید ونمازهای سنتی بلکه میگوید

مؤذن در نمازهای واجبه غیر یومیه الصلوة سه مرتبه وشرط صحت اذان واقامه

داخل شدن وقت نماز است ورخصت داده شده است در پیش انداختن اذان صبح

پیش از داخل شدن صبح لیکن مستحب است که اعاده کند اذان را بعد از طلوع صبح پس

چون برخیزد بنماز اذان بگوید وچون فارغ شود از اذان سجده کند وبگوید

لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سَجَدْتُ لَكَ خَاضِعًا خَاشِعًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ

نیست خدائی مگر تو سجده کردم از برای تو در حالتی که فروتنی کننده و افتاده کی کننده ام خداوندا بگردان

قَلْبِي بَارًّا وَرِزْقِي دَارًّا وَعَيْشِي قَارًّا وَاجْعَلْ لِي عِنْدَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ

دلم را نیکو کار وروزی مرا افزاینده وعیش مرا ثابت وبگردان از برای من نزد قبر محمد

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا پس بنشیند وبگوید سُبْحَانَ

که رحمت فرستد خدا براو وبر آل او مکان افزایی و قرار گرفتنی تسبیح میکنم تسبیح

مَنْ لَا يَبِيدُ مَعَالِمُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْسَى مَنْ ذَكَرَهُ سُبْحَانَ

کسی که زایل نمیشود علامتهای او تسبیح میکنم تسبیح کسی که فراموش نمیکند کسی را که یاد او کند و تسبیح میکنم تسبیح کسی

ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یغشی

تسبیح میکنم تسبیح کسی که نیان کار نمیکرد اند سوال کننده خود را تسبیح میکنم تسبیح کسی که نیست برای او حاجبی که فریفته شود

ولا بواب یرشی ولا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه

ونه دربانی که رشوه داده شود ونه ترجمانی که سرگوشی کرده شود تسبیح میکنم کسی را که اختیار کرده است برای نفس خود را

احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا

نیکوترین نامها را تسبیح میکنم تسبیح کسی که شکافته است دریا را از برای موسی تسبیح میکنم تسبیح کسی که

یزداد علی کثرة العطاء الا کرما وجودا سبحان من هو

زیاد نمیشود با بسیاری دهش مگر کرم او و بخشندگی او تسبیح میکنم کسی را که او

هکذا لا هکذا غیره واگر اذان از برای نماز ظهر باشد شش رکعت

چنین است ونیست چنین کسی غیر او از نماز نافله ظهر را بگذارد وبعد از آن اقامه گوید

پس اذان بگوید و دو رکعت دیگر نافله را بگذارد و بعد از آن اقامه گوید و بگوید

اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة بلغ

خدایا ای پروردگار این دعوة تامه ونماز برپای شده برسان

محمدا صلی الله علیه وآله الدرجة والوسیلة والفضل

محمد را صلی الله علیه وآله بپایه بلند وبهشت وسیله وبزیادتی

والفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمد صلی الله علیه | رسول الله

وفضیلت بسبب خدا طلب فتح میکنم وبسبب خدا طلب مطلب میکنم وبمحمد صلی الله علیه | که رسول خدا است

وآله اتوجه اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی

وآله روی می‌آورم خداوندا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد وبگردان مرا

ربهم

بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ پس بگو يَا مُحْسِنُ

بسبب ایشان صاحب جاه در دنیا و آخرت و از جمله مقربان ای نیکوکار

قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ وَقَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِيءِ وَأَنْتَ

بتحقیق که آمده نزد تو بدکردار و بتحقیق که امر کرده‌ئی نیکوکار را که درگذرند از بدکردار و توئی

الْمُحْسِنُ وَأَنَا الْمُسِيءُ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

نیکوکار و منم بدکردار پس بحق محمد و آل محمد رحمت بفرست بر محمد و

آلِ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

آل محمد و درگذر از زشت آنچه میدانی از من ای صاحب بزرگی و گرامی داشتن

پس چون متوجه قبله شوی بگو اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَمَرْضَاتَكَ

خداوندا بسوی تو رو آورده‌ام و خوشنودی ترا

طَلَبْتُ وَثَوَابَكَ ابْتَغَيْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ

طلب کرده‌ام و ثواب ترا طلب کرده‌ام و بتو ایمان آورده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام خداوندا

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ قَلْبِي لِذِكْرِكَ وَثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ

رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگشا دلم را از برای یاد تو و ثابت بدار مرا بر دین تو

وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ

و میل مفرمای دل مرا از حق بعد از آنکه هدایت کرده مرا و ببخش از برای من از نزد خود رحمتی بدرستی که تو

أَنْتَ الْوَهَّابُ و مستحب است توجه بهفت تکبیر در هفت موضع در اول

توئی بسیار بخشاینده

هر نماز واجب و در رکعت اول از نوافل نماز ظهر

دعائی که خوانده میشود و وقتی که بجهت کفاره نماز متوجه قبله شود

ذکر مواضعی که هفت تکبیر در آنها سنت است

و اوّل رکعت از نوافل مغرب و در رکعت اوّل از نوافل مغرب و در رکعت اوّل از

نوافل شب و در نماز وتر و در رکعت اوّل نماز احرام و در رکعت اوّل نماز

وتیره و چون اراده کند توجّه را سه مرتبه تکبیر بگوید و بگوید اللّهمّ

خداوندا

انْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ

توئی پادشاه حق هویدا نیست خدائی مگر تو تسبیح میکنم ترا تسبیح کردنی و ملتبسم بحمد تو

عَمِلْتُ سُوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ لِيْ اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ

عمل کرده ام بدی را و ستم کرده ام نفس خود را پس بیامرز از برای من بدرستی که نمی آمرزد گناهان را مگر تو

پس دو مرتبه تکبیر بگوید و بگوید لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِيْ يَدَيْكَ

لبیک وسعدیک و خیر در دستهای تو است

وَالشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ

و شر نیست بسوی تو و هدایت کرده شده کسی است که تو هدایت کرده او را من بندهٔ توام و پسر بندهٔ توام

مِنْكَ وَبِكَ وَلَكَ وَاِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا وَلَا مَفَرَّ مِنْكَ

از جانب تو و بیاری تو و از برای تو و بسوی تو نیست پناهی و نه محل نجاتی و نه گریزگاهی از تو

اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَانَيْكَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ

مگر بسوی تو تسبیح میکنم ترا تسبیح کردنی و سؤال میکنم رحمتی از تو بعد از رحمتی تسبیح میکنم ترا تسبیح کردنی ای پروردگار خانهٔ حرام

پس دو مرتبه تکبیر بگوید و بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوَاتِ

گردانیده ام روی خود را بجانب کسی که آفریده است آسمانها

وَالْاَرْضَ عَلٰى مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ وَدِيْنِ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَاجِ عَلِيٍّ حَنِيْفًا

و زمین را در حالی که هستم بر ملت ابراهیم و دین محمد و طریقهٔ واضحهٔ علی مایلم از باطل بحق

مسلماً

مُسْلِماً وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اِنَّ صَلوٰتِيْ وَنُسُكِيْ وَمَحْيَايَ وَ

مسلمانم ونیستم من از مشرکان بدرستی که نماز من وعبادت من وحیات من و

مَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا

مردن من از برای خداست که پروردگار عالمیان است نیست شریکی برای او وباین امر کرده شده ام ومن

مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ویکی از هفت تکبیر

از مسلمانانم پناه میبرم بخدا از شیطان رانده شده واجبست وباقی

سنّت است وواجب آن تکبیریست که بآن نیّت کند داخل شدن در

نماز را وبهتر آنست که تکبیر آخر را واجب قرار دهد **فصل ششم** در دو

سجده شکر است وصفت آن دو سجده اینست که سجده کنی در حالتی که پهن

شده باشی بر زمین بخلاف سجده نماز ومیگوئی در آن دو سجده صد مرتبه

شُكْراً شُكْراً واگر بگوئی سه مرتبه شُكْراً لِلّٰهِ مجزیست وحضرت کاظم علیه

السّلام میگفت در سجده شکر رَبِّ عَصَيْتُكَ بِلِسَانِيْ وَلَوْ شِئْتَ وَ

ای پروردگار من عصیان کرده ام ترا بزبان خودم واگر میخواستی

عِزَّتِكَ لَاَخْرَسْتَنِيْ وَعَصَيْتُكَ بِبَصَرِيْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ

بعزت تو قسم که هر آینه لال میکردی مرا ومعصیت کردم ترا بچشم خودم واگر میخواستی بعزت تو قسم

لَاَكْمَهْتَنِيْ وَعَصَيْتُكَ بِسَمْعِيْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَاَصْمَمْتَنِيْ وَعَصَيْتُكَ بِيَدِيْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَكَنَعْتَنِيْ

که هر آینه نابینا میکردی مرا ومعصیت کردم ترا بگوش خودم واگر میخواستی بعزت تو قسم که هر آینه کر میکردی مرا ومعصیت کردم ترا بدست خودم واگر میخواستی بعزت تو قسم که هر آینه شل میکردی مرا

وَعَصَيْتُكَ بِفَرْجِيْ وَلَوْ شِئْتَ وَعِزَّتِكَ لَاَعْقَمْتَنِيْ وَعَصَيْتُكَ

ومعصیت کردم ترا بفرج خودم واگر میخواستی بعزت تو قسم که هر آینه عقیم میکردی مرا ومعصیت کردم ترا

کیفیت سجده شکر ودعاهای آن

برجلي ولو شئت وعزتك لجذمتني وعصيتك بجميع جوارحي

بپای خودم واگر میخواستی بعزت تو قسم که هرآینه قطع میکردی پای مرا ومعصیت کردم تو را بهمه اعضای خودم

التي انعمت بها علي ولم يكن هذا جزاءك مني پس میگفت العفو

که انعام کرده بآنها بر من ونبوده است این جزای تو بر من العفو هزار

مرتبه پس میگذاشت طرف راست روی خود را بر زمین ومیگفت بصدای اندوهناک

سه مرتبه بؤت اليك بذنبي عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر

بازگشت کردم بسوی تو بگناه خودم کردم بدی را وظلم کردم نفس خودم را پس بیامرز

لي فانه لا يغفر الذنوب غيرك يا مولاي پس میگذاشت طرف

برای پس بدرستی که نمی آمرزد گناهان را غیر تو ای آقای من روی خود را بر زمین و

میگفت سه مرتبه ارحم من اساء واقترف واستكان واعترف

پس برداشت سر خود را رحم کن کسی را که بد کرده و تحصیل گناه کرده و فروتنی نموده و اعتراف کرده

بعد از سجده شکر بگو اللهم اعط محمدا وآل محمد السعادة في

دعائی که بعد از فراغ از سجدهٔ شکر خوانده میشود

بارخدایا عطا کن محمد وآل محمد را نیکبختی در

الرشد وايمان اليسر وفضيلة في النعم وهناءة في العلم حتى

رشد وایمان آسان وزیادتی در نعمتها وگوارائی در علم تا اینکه

تشرفهم على كل شريف الحمد لله ولي كل نعمة وصاحب كل

شرافت دادی ایشان را بر هر صاحب شرفی سپاس مر خدا راست که صاحب اختیار هر نعمتی است وصاحب هر

حسنة ومنتهى كل رغبة لم يخذلني عند شديدة ولم

خوبی است ومنتهای هر رغبتی است خوار نساخت مرا نزد سختی و

يفضحني

تَفْضَحْنِي بِسُوءِ سَرِيرَتِي فَلِسَيِّدِي الْحَمْدُ كَثِيراً پس بگوا اللّٰهُمَّ لَكَ

در رسوا نکردانیدمرا بسببی پنهانی پس از برای آقای من ستایش بسیار بارخدایا برای تست

الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي وَلَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً رَبِّ أَعِنِّي عَلَى أَهْوَالِ

ستایش چنانکه آفریدی مرا و نبودم چیزی یاد کرده شده ای پروردگار من یاری کن مرا بر هولهای

الدُّنْيَا وَبَوَائِقِ الدَّهْرِ وَنَكَبَاتِ الزَّمَانِ وَكُرُبَاتِ الْآخِرَةِ وَ

دنیا و هلاک کنندهای روزگار و بمصیبتهای زمان و مشقتهای آخرت و

مُصِيبَاتِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَاكْفِنِي شَرَّ مَا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي

مصیبتهای شبها و روزها و کفایت کن مرا شر آنچه میکنند ظالمان در

الْأَرْضِ وَفِي سَفَرِي فَاصْحَبْنِي وَفِي أَهْلِي فَاخْلُفْنِي وَفِيمَا رَزَقْتَنِي فَبَارِكْ

زمین و در سفر من پس رفاقت کن مرا و در اهل من جانشینی کن مرا و در آنچه روزی کرده مرا پس برکت ده

لِي وَفِي نَفْسِي لَكَ فَذَلِّلْنِي وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِي وَإِلَيْكَ فَحَبِّبْنِي

از برای من و در نفس من بسبب تو پس خوار کردان مرا و در چشمهای مردمان پس بزرگ کردان مرا و بسوی تو پس دوست کردان مرا

وَبِذُنُوبِي فَلَا تَفْضَحْنِي وَبِعَمَلِي فَلَا تُبْسِلْنِي وَبِسَرِيرَتِي فَلَا

و بسبب گناهان من پس رسوا نکردان مرا و بعمل من پس هلاک مکردان مرا و بکارهای پنهان من پس

تُخْزِنِي وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَسَلِّمْنِي وَلِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَوَفِّقْنِي

خوار مکن مرا و از شر جن و انس پس سلامت دار مرا و از برای خلقهای نیکو پس توفیق ده مرا

وَمِنْ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَجَنِّبْنِي إِلَى مَنْ تَكِلُنِي يَا رَبِّ

و از خلقهای بد پس دور کردان مرا بسوی که وامیکذاری مرا ای پروردگار

الْمُسْتَضْعَفِينَ وَاَنْتَ رَبِّي اِلَى عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ اَمْرِي اَمْ اِلَى

ناتوانان و تو پروردگار منی بسوی دشمنی که صاحب اختیار کرده او را در کار من یا بسوی

بَعِيدٍ فَيَتَجَهَّمُنِي فَاِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ يَا رَبِّ فَلَا

دوری پس ناخوشی کند با من پس اگر نبوده باشی تو که غضب کرده باشی بر من ای پروردگار من پس

اُبَالِي غَيْرَ اَنَّ عَافِيَتَكَ اَوْسَعُ لِي وَاَحَبُّ اِلَيَّ اَعُوذُ بِنُورِ

پروا ندارم مگر آنکه بخشایش تو وسیع تر است برای من و دوست تر است بسوی من پناه میبرم بنور

وَجْهِكَ الَّذِي اَشْرَقَتْ لَهُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَكَشَفْتَ بِهِ

روی تو که درخشان شد برای آن آسمانها و زمین و برطرف شد بآن

الظُّلْمَةُ وَصَلَحَ عَلَيْهِ اَمْرُ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنْ اَنْ تُحِلَّ

تاریکی و نیکو شد براو امر کار پیشینیان و پسینیان از آنکه فرود آید

عَلَيَّ غَضَبُكَ اَوْ يَنْزِلَ بِي سَخَطُكَ لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى وَ

بر من غضب تو یا فرود آید بمن خشم تو برای تست ستایش تا آنکه راضی شوی و

بَعْدَ الرِّضَا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ

بعد از راضی شدن و نیست قوتی و نه توانائی مگر بتو

ذکر نسب لقمان و بعضی از احوال او

تفسیر

قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ و بدرستی که ما دادیم لقمان بن عور را

حکمتی که قول صایب و عقل کامل است با شناخت توحید و نفی شرک و در

احقاق گفته که اقامه ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی

شرک

شرائط و اضافه دلایل سمعیه با آن علما را در نبوت آن لقمان اختلاف است
سدی و عامر و شعبی بر آنند که پیغمبر بود و مراد از حکمت در این آیه نبوت است
واو خواهر زاده ایوب علیه السلام بوده یا پسر خاله او و در تیسیر گوید پسر باعور بن
ناحور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم علیه السلام بوده امام ابو اللیث
فرموده که کنیت وی ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت
داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافته بعضی گویند
هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی
بوده و شبانی میکرده یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و در بنی اسرائیل
قضا برسیده و بقول مجاهد بنده از بندگان نوبه بوده مردی سیاه چهره و لب
کنده بوده روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بجانب وی در آمدند و بر او سلام
کردند جواب داد ایشان را نمی دید گفتند ای لقمان ما فرستادگان پروردگار توایم
ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد
که اگر حکمی جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم
که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض
فتنه نمی شوم ملائکه را ازین سخن عجب آمد و حق سبحانه قول او را پسندید
و حکمت بر او اضافه کرد بمثابه که ده هزار حکمت از و منقول است و هر کلمه بعالمی ارزد
یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع
کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی
میکردی در رمه فلان گفت هستم فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید

جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن در تفسیر ثعلبی از حکمت لقمان آورده که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کرد گفت بانکه ما را آب گرم بخورانند در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون آید خاین است دیر رومی در مثنوی این حکایت را آورده و سه بیت که مشتمل برین نکته است اینجا ثبت افتاده کشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن ز بیم بعد از ان میراندشان در دشتها میدویدند آن نفر تحت و علا در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد از ایشان میوها چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف می بر آمد از درونش آب صاف

حکمت تا چه باشد حکمت رب وجود

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که منم درخت هدایت و علی بیخ آن درخت و فاطمه شاخ آن درخت و حسن و حسین میوه آن و شیعیان برگهای آن درخت الله ٥

و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که چهار چیز خلق شده برای چهار چیز دنیا برای عبرت نه برای عمارت و عمر برای عبادت نه برای تنعم و مال برای صرف کردن نه برای نگاه داشتن و علم برای عمل نه برای فخر کردن و جدل

کردن

حال ارواح در عالم برزخ

کردن ۵

حدیث
شیخ ابن بابویه و محمد
بن یعقوب کلینی علیهم الرحمة
در اواخر کتاب جنایز
کافی از حضرت امام
جعفر صادق علیه
السلام روایت کرده اند
که گفت بدرستیکه
روحها در صفت
مانند

جسدهایند در درختانی در بهشت میشناسند یکدیگر را و سؤال میکنند از یکدیگر
از آنچه خواهند و چون وارد میشود روحی بر آن روحها میگویند بگذارید که
واگذارید او را بدرستیکه او آمده است از هولی عظیم بعد از آن می پرسند از او که
چه حال دارد فلان کس پس و چه حال دارد فلان کس پس اگر گوید که واگذاشتم او را
زنده امیدوار میشوند از آمدن او نزد ایشان و اگر گوید که وفات یافت میگویند
بتحقیق که هلاک شد هلاک شد ۵

حدیث
در کتاب مذکور از آنحضرت
علیه السلام روایت کرده
بدرستیکه روحهای
مؤمنان می باشند در
حجرهای بهشت میخورند
از خوردنیهای بهشت
و میآشامند از آشامیدنیهای
بهشت

میگویند ای پروردگار ما برپای دار برای ما قیامت را و بعمل آور برای ما آنچه
وعده کرده ما را و لاحق کن اول ما را بآخر ما آخر ما را باول ما و روایت شده است
در باب ارواح کافران ضالین ۵

حدیث
از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست
که بدرستیکه میان دنیا و
آخرت برزخی است
که سهل نمی شود آسان شد
آن عقبها مگر ... است ۵

جابر بن عبد الله انصاری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او از پدرش امام
زین العابدین علیه السلام و او از پدرش حضرت امام حسین علیه السلام و او
از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که شکایت کردم
بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله از قرضی که داشتم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که دعا بجهت ادا شدن دین
یا علی بگو اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک
پس اگر بوده باشد بر تو مثل کوه عظیمی از قرض خدای عز و جل قضا میکند دین
ترا ٥ شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة نقل کرده که در بعضی از سالها قرضی
بهم رسانیدم که زیاده بر هزار و پانصد مثقال طلا بود و صاحبان طلب تشدد
میکردند در باز یافت طلب خود و بغایت تشدد بمرتبه رسید بود که تشدد آنها
مانع من شده بود از کارهائی که داشتم و چاره در ادای آن نداشتم پس مواظبت
کردم برخواندن این دعا هر روز بعد از نماز صبح و گاهی بعد از نمازهای دیگر نیز
میخواندم پس آسان کرد خدای عز و جل ادای آن دین را در زمان بسیار کمی باسباب
غریبه که خطور نمیکرد بخاطر و نمیکند بخیال ٥
حدیث
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر گاه احدی از شما خواهد که
هر چیزی که از خدای عز و جل طلب کند رد نشود و خدای عز و جل کرامت کند باید که
مایوس شود از همه مردم و امیدی نداشته باشد مگر از جانب خدا پس چون دانست
خدای عز و جل این معنی را از دل او طلب نمیکند از خدا چیزی را مگر آنکه عطا
میکند باو ٥
حدیث
در کتاب کافی از اصبغ بن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که

گفت

گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که چون غضب کند خدای
عز و جل بر امتی و عذاب بر آنها نفرستد گران میشود نرخهای آنها و کوتاه میشود
عمرهای ایشان و سود نمیکنند معاملات ایشان و وافر نمیشود میوههای ایشان
و پر نمیشود نهرهای ایشان و بسته میشود از آنها باران و مسلط می شوند
بر ایشان اشرار ایشان ٥

کلام امیر المؤمنین علیه السلم در نهج البلاغه

وصیت میکنم شما را بر پنج کلمه که اگر بزنید پاشنهای پای خود را بر بغلهای
اشتران برای تحصیل آن کلمات هر آینه سزاوار این خواهد بود این عبارت
کنایه است از سعی کردن در طلب آنها یعنی سوار شوند بسرعت شتران خود را
بدوانند برای رسیدن باین کلمات و کلمات اینست باید که امیدوار نباشد یکی از
شما مگر از پروردگار خود و نترسد مگر از گناه و کردار بد خود و شرم نکنند
هیچکس از شما هرگاه پرسیده شود از چیزی که نداند اینکه بگوید نمیدانم و حیا نکند
هیچکس از شما چون نداند چیزی را اینکه بیاموزد آن را و لازم است بر تو صبر کردن
پس بدرستی که صبر کردن از ایمان همچون سر است از بدن و نیست خیر در جسدی
که سر با آن نباشد و نیست خیر در ایمانی که صبر با آن نباشد یعنی صبر نسبت
با ایمان همچون سر است نسبت به بدن چنانکه بدن بی سر زنده نمی باشد و بی
فایده است ایمان بی صبر بی فایده است

و از کلام آنحضرت است در کتاب نهج البلاغه که واجب کرده است خدای

عزّ و جلّ ایمان را از برای پاک کردانیدن از شرک و نماز را از برای پاکیزه کردانیدن
از تکبّر و نخوت و زکوة را از برای سبب شدن از برای روزی و روزه را از برای
آزمایش کردن اخلاص خلایق و حجّ را از برای قوی نمودن دین و جهاد را از برای غالب
شدن اسلام و امر بمعروف را از برای مصلحت عوام و نهی از منکر را از برای باز داشتن
سفیهان کم عقلان از حرامها و رعایت خویشان را از برای زیاد شدن عدد
بنی آدم و قصاص را از برای حفظ کردن خونها و برپا داشتن حدها را از برای
عظیم شمردن قباحت کناهان و ترک آشامیدن شراب را از برای واجب ساختن
عفت و زهد و ترک زنا را از برای ضبط کردن و نکاه داشتن نسبها و ترک لواطه را
از برای بسیار شدن نسل و کواه کرفتن را برای انکه مباد آن شخص انکار کند و اکر انکار
کند چاره بجهت آن حاصل باشد و ترک دروغ را از برای اظهار شرف راستی
و اسلام را از جهت برای ایمنی از مخاوف و امامت را از برای انتظام احوال امت
و اطاعت کردن امام را از برای تعظیم امامت

موعظه

پنج نصیحت از لقمان

و حق فرستاد خدای عزّ و جلّ بسوی داود علیه السّلام که بکذارد کرسی را برای لقمان
و بشنود از او حکمت را پس کذاشت برای او کرسی را و لقمان بر آن کرسی بالا رفت
و کفت ای داود حفظ کن پنج خصلت را که داخل است در آن خصلتها علم اوّلین
و آخرین بوده باشد حرص تو در دنیا بقدر بودن تو در دنیا و باشد کردار
تو برای آخرت بقدر بودن تو در آخرت و بوده باشد خدمت تو برای آقای
خود بقدر احتیاج تو بسوی او و بوده باشد جرأت تو بر کناهان بقدر

صبر

صبر تو بر آتش و اگر خواهی که عصیان آقای خود کنی طلب کن جائی را که

او نبیند تورا ٥

مناجات حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام

بار خدایا اگر مرا داخل دوزخ کنی باعث خوشحالی دشمن تو میشود و اگر

داخل کنی مرا در بهشت باعث خوشحالی پیغمبر تو میشود و قسم بخدای که میدانم من

که خوشحالی پیغمبر تو دوست تر است بسوی تو از خوشحالی دشمن تو ٥

مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام

بار خدایا اطاعت کردم ترا در دوست ترین چیزها بسوی تو که ایمانست

و عصیان تو نورزیدم در دشمن ترین چیزها بسوی تو که کفر است پس بیامرز برای

من آنچه میان ایمان و کفر است یعنی از گناهانی که بحد کفر نرسیده است در گذر ٥

وصیت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بجابر جعفی

ای جابر تو نخواهی بود ولی و دوست ما تا بمرتبه نرسی که اگر جمع شوند اهل شهر

و بگویند که تو مرد بدی بد نیاید ترا این معنی و اگر بگویند که تو مرد صالحی خوش

نیاید ترا این معنی ٥

موعظه از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله

الا است که مثل دنیا

مثل من مثل کسی است

راه رود در گرما

یا مستقلی که

راه رود در گرما

محافظت کند خود را از اینکه تر شود پاهای او ٥ و نوشت حضرت امیر

المؤمنین علیه السلام بسلمان فارسی رضی الله عنه که مثل دنیا مثل مار است

که زهر است در حال دست مالیدن بآن و میکشد آدمی را زهر آن پس روی بگردانی
از آنچه خوش می‌آید ترا در آن بسبب کمی آنچه همراه خواهی برد از آن و دور کن
از خود غمهای دنیا را از آن جهت که یقین داری که مفارقت خواهی کرد از آن
و باید که در وقتی که تو خوشحال تر از همه اوقات باشی حذر کنی تو در دنیا زیاده
از همه اوقات باشد پس بدرستی که صاحب دنیا هر گاه که مطمئن شد بدنیا و آرام
گرفت بشادی و خوشحالی منتقل ساخت او را دنیا بجانب مکروهی و ناخوشی
و حضرت علیه السلام گفته است مثل دنیا مثل کسی است که بیاشامد آب دریا را
که چندان که می‌آشامد از آن آب زیاده میشود تشنگی او تا آنکه میکشد او را و مرویست
که ظاهر شد دنیا بحضرت عیسی علیه السلام پس دید دنیا را بر صورت زن پیری
دو موی که انواع زینتها داشت حضرت عیسی علیه السلام از وی پرسید که بنکاح
چند کس در آمدی گفت عدد آنها بیرون از حساب است گفت آیا طلاق گفته‌اند
ترا یا بر شوهری تو مرده‌اند گفت هیچیک بلکه بقتل رسانیدم همه را حضرت عیسی
گفت وای بر آن جماعتی که بعد از این نکاح تو خواهند کرد که عبرت نمیگیرند بشوهران
گذشته ۵ و بدان بدرستی که کسی که مطمئن شود بدنیا و یقین داشته باشد
که رحلت خواهد کرد از دنیا پس او در نهایت حماقت است بلکه مثل دنیا مثل
خانه‌ایست که مهیا کرده باشد آن را صاحبش و زینت داده باشد آن را برای ضیافت
واردین و صادرین پس داخل شود کسی در آن خانه و بیاید صاحب خانه برای او
طبقی از طلا که در آن ریحانها و خوشبوئیها باشد که بو کند آنها را و طبق را
بگذارد برای کسی که بعد از این وارد آن خانه شود پس آن مرد قاعده و روش

آن را

آن را نداند و گمان کند که طبق را آورده است که ملک او باشد پس چون دل بر بندد
بآن طبق را از پیش او بردارند و اندوهناک و دل تنگ گردد و کسی که دانا باشد بر هم
و روش منتفع میشود از ان و شکر آن میکند و رد آن میکند بطیب خاطر پس همچنین
است طریقه خدای عزّوجلّ در دنیا پس بدرستی که آن خانه ضیافت است بر کنند
کنندگان نه بر مقیمان تا آنکه توشه آخرت بردارند از ان و منتفع شوند از ان
چنانکه منتفع میشوند بعاریت پس بگذارید آن را بطیب خاطر برای آنانکه بعد از
شما خواهند آمد ۵

از جمله هزار کلمه

کسی که بشناسد دنیا را اندوهناک نمیشود از بلاها ۵ اگر نبود ضعف
یقین هر آینه ما را نمیرسید که شکایت کنیم از محنتی که امید آن هست که بزودی
برطرف شود و در آخرت توقع ثوابهای عظیم داریم که اضعاف آن محنت است
بلی اگر جمع شوند اهل آسمانها و شمردن آن وفا نمیکنند بآن چه جای آنکه قیام
کنند بشکر آن ۵ کافی است آنچه گذاشته است و دیده ایم برای خبر دادن از
آنچه باقی مانده یعنی خبر دهنده است آنچه گذشته است از احوال بآنچه آینده
برای نکبتها انتهایها است که منتهی میشود آن نکبتها برسند بآن انتهایها و دوای
انتها صبر کردن است بر آنها و ترک تدبیر است در برطرف کردن آنها پس بدرستی که
تدبیر در برطرف کردن آنها پیش از انتهای آن محنت سبب زیادتی آن
میشود ۵ کسی که بدنیا مبتلا باشد مثل کسی است که گلوی او را گرفته باشد
هر چند بیشتر اضطراب کند زیاد میشود گرفتگی گلوی او ۵ کسی که زیاد شد

عقل او کم میشود بهره او از دنیا ۵ هرگاه ندانی که از انجا آمده نمیدانی که
بکجا میروی یعنی چون مبدأ حال خود را ندانی و ندانی که از انجا امده نمیدانی
که مآل کار چه خواهد بود و بکجا خواهی رفت ۵ همچنانکه کوزه که امتحان
میکنند شکسته و درست کوزه را بصدای آن همچنین امتحان کرده میشود آدمی
بگفتگو پس معلوم میشود انچه نزد اوست ۵

کلام اکابر

کلام بعضی از اصحاب دل [illegible] طبایع و برطرف شدن وقت سخت تر است از
برطرف شدن جان چه برطرف شدن جان انقطاع از خلق است و برطرف
شدن وقت انقطاع از خالق ۵

حدیث و گفتگوی از حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام

در کتاب انیس الخاطر مرویست که برخورد حضرت یحیی بحضرت عیسی علیهما السلام یحیی
گفت که چه شده است مرا که می بینم ترا که بازی کنند گویا که ایمنی از عذاب الهی
حضرت عیسی گفت که چه شده است مرا که می بینم ترا که عبوس کرده گویا ناامیدی از
رحمت الهی یحیی گفت نمیرویم از اینجا تا وحی الهی درین باب بما رسد پس وحی فرستاد
خدای تعالی بسوی آن دو پیغمبر عظیم الشان که دوست تر از شما بسوی من کسی است
که گشاده روی و خندان باشد و گمان نیک او بمن بیشتر باشد ۵

نفسی بیش نمانده از من و دارم هوسی ۵
که بکام دل خود با تو برآرم نفسی

مرویست که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گذشت بمردی که نابینا
و مبروص و زمین گیر و مفلوج بود و گوشت بدن او از مرض جذام ریخته
بود و با این حال میگفت که حمد از برای خدائی که عافیت داد مرا از انچه

مبتلا

مبتلا گردانیده است بآن بسیاری از خلق خود را پس حضرت عیسی باو گفت که ای
مرد کدام بلاست که حق تعالی تو را از آن عافیت داده جواب گفت که یا روح الله من
بهترم از کسانی که معرفت حق تعالی در دل ایشان نیست بنحوی که در دل من هست
پس حضرت عیسی ع گفت راست گفتی دست خود را بمن ده پس آن مرد دست خود را
بحضرت عیسی ع داد و باعجاز آنحضرت روی او بغایت نیکو گردید و بلاهای او
بتمامی دفع شد و رفیق حضرت عیسی علیه السلام شد و پیوسته در خدمت
آن حضرت میبود

در حدیث شریف
متعلق بمعراج
حضرت رسول خدا

منقولست از خط بعضی از اصحاب معتمد علیه که یافتم در تفسیر منسوب بعلی بن ابراهیم
بن هاشم ره عبارتی که ترجمه آن اینست که حدیث کرد مرا پدرم از حماد از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون
در شب معراج باسمان رفتم داخل بهشت شدم دیدم که قصری از یاقوت سرخ که از
درون آن بیرون آن دیده میشد و از بیرون آن درون آن قصر دیده میشد از
روشنی که داشت و در آن قصر دو خانه بود از مروارید و زبرجد گفتم یا جبرئیل
این قصر از آن کیست جبرئیل گفت از کسی که خوش باشد کلام او و همیشه باشد
روزه داشتن او و اطعام کند مردمان را و بنماز مشغول شود در حالتی که
مردمان در خواب باشند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله
در امت تو کسی طاقت اینها دارد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی
نزدیک من آی امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک آنحضرت رفت پس گفت
میدانی که چه چیز است کلام خوب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت خدا

و رسول او دانا ترند پیغمبر گفت کسی که گوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلهِ وَلا اِلهَ اِلّا
اللهُ وَاللهُ اَکبَر آیا میدانی که چه چیز است همیشه روزه داشتن گفت خدا و
رسول او دانا ترند گفت کسی که روزه بدارد رمضان را و هیچ روز آن را افطار
نکند آیا میدانی که اطعام چه چیز است گفت خدا و رسول او دانا ترند گفت کسی که طلب کند
برای عیالش هدیه که کفایت کند ایشان را از طلب کردن از مردم آیا میدانی که چه
چیز است تهجد در شب حال آنکه مردمان در خواب باشند گفت خدا و رسول خدا
دانا ترند گفت کسی که نخوابد تا تمام نخستین را بکند و مردمان عبارت از یهود و نصاری است
که ایشان می خوابند میان ما بین مغرب و عشا و باین سند از حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقول است که در شب معراج چون بمعراج رفتم داخل بهشت شدم دیدم در آن
زمینهای هموار در میان کوه عظیم پس دیدم در آن ملائکه که بنا میکردند خشتی از
طلا و خشتی از نقره و گاهی دست باز میگرفتند از بنا کردن پس گفتم با ایشان که
چه شده که گاهی مشغول بنا میشوید و گاهی دست باز میدارید گفتند برای آنکه بیاید
نفقه گفتم چه چیز است نفقه شما گفتند این است که مؤمن در دنیا بگوید
سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر پس چون مؤمن این
تسبیح را بگوید مشغول بنا میشویم و چون باز دارد خود را از ذکر خدا و از
گفتن این تسبیح باز میداریم خود را از کار خود و طریق این دو روایت حسن است ٥

حدیث

مردمان پنج قسم اند

در کتاب امالی شیخ طوسی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مردمان
بر پنج قسم اند اول کریمان و دویم صاحبان سخاوت و سیم بخیلان و

چهارم

چهارم صاحبان شقاوت و پنجم لئیمان کریم کسی است که خود بخورد و ببخشد و سخی کسی است که خود بخورد و بدیگران ببخشد و شقی کسی است که خود نخورد و بدیگری نیز ندهد و لئیم کسی است که خود نخورد و بدیگری ندهد و دیگران را نیز منع نماید از دادن

ذکر قدری از فضایل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ای طالب حق کرمهم فضایل علی علیه السلام را و حال او را در تعریف کمال او بر زکوة فصل اول چنانکه

بران هست نمیدانند کسی بغیر خدا و پیغمبر او چنانکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که نشناخته است تو را ای علی حق شناختن تو مگر خدای عز و جل و من و اینست سرّ در نمایید شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم باشباح پنجگانه چه نمیدانیم ما شخصیت ایشان و کنه خلقت ایشان را بسبب جلالت شان ایشان و بلندی مراتب ایشان از ما مثل سیاهی را که از دور ببینیم و دانیم که شخصی است اما ندانیم حقیقت و کنه او را و لیکن خدای عز و جل افاضه میکند بهر نفس سعیدی قدری از فضل او را بقدر استعداد آن نفس چنانکه گفته اند که امور بر هر کسی بقدر فهم او ظاهر می شود و اتفاق کرده اند امت بر آنچه روایت کرده است ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر درختان قلم شوند و دریاها مرکب و جنیان حساب کنندگان و انس کاتب کنندگان نمی توانند شمرد فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام را و کسی که غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین وصف او کرده باشد چه میرسد ما را که بگوییم در تعریف

او از ابن جوزی پرسیدند که از پیشوایان طایفه حنبلیه است پرسیدند از فضایل
علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلم گفت چه گوئیم در حق کسی که پنهان کردند دشمنان او
فضایل او را از راه حسد و پنهان کردند دوستان او فضایل او را از جهت ترس بر خود

الناس مسافر است و منازل
او شش تا است و قطع کرده
از آن سه منزل را و باقی
مانده است سه منزل دیگر
پس منازلی که قطع کرده
اول آن از آنکه علم شد
تا صلب پدر و سینه مادر

چنانکه خدای عز و جل میفرماید یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ یعنی بیرون میآید
نطفه فرزندان پشت پدر و از رگهائی که در سینه و نزدیک پستان مادر است
منزل دویم رحم مادر است خدای عز و جل میفرماید هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ
کَیْفَ یَشَاۤءُ یعنی آن خداوندی که صورت می بخشد بشما در رحمها هر نحو که بخواهد منزل سیم از رحم است تا فضای دنیا خدای عز و جل میفرماید وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
ثَلٰثُونَ شَهْرًا یعنی حمل فرزند و از شیر باز گرفتن آن سی ماه است اما منازلیکه
قطع نکرده منزل اول قبر است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که قبر
اول منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است از منازل دنیا منزل دویم فضای
محشر است خدای سبحانه میفرماید وَعُرِضُوا عَلٰی رَبِّکَ صَفًّا یعنی عرض کرده میشوند
مردمان بر پروردگار تو در حالتی که صف زده اند منزل سیم بهشت و دوزخ است
خدای سبحانه میفرماید فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ یعنی طایفه در بهشتند
و طایفه در جهنم و ما تا حال در طی کردن راه منزل چهارمیم و مدت طی
کردن آن مدت عمر ماست پس روزهای ما مانند فرسخها است و ساعتهای ما

مانند

ماننده میلهاست و نفس کشیدنهای ما مانند گام زدنهاست پس جمعی از ما چند فرسخ
دارند تا بمنزل رسند و جمعی چند میل و بعضی چند گام پس پناه میبریم بخدا از
مرحله که بی تهیه باشد ٥

حدیث

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود عمل مؤمن خالص انست
که نخواهی که مدح کند ترا بر آن عمل کسی غیر از خدای عز و جل و نیت بهتر است از عمل ٥

صدقه او خالص است چنانکه
لا غرض فیه یا مجنب لغرض
یعنی کسی که تصدق کند
نسبتی از آن باشد
غیر از آن یا
یعنی بنا باشد خواه آن
که صاف باشد و غرض
خالص در لغت هر چیز است

هر گاه تصدق کند برای محض ثواب و در عرف تخصیص داده اند عمل خالص را بانکه
برای مجرد تقرب باشد و خالی از جمیع شوایب باشد و این تجرید را اخلاص نامیده اند
و تعریف کرده اند بعضی از اصحاب قلوب اخلاص را به تعریفهای دیگر بعضی گفته اند
اخلاص بیرون کردن منزه ساختن عمل است از اینکه برای غیر حق تعالی با شخصی در آن
نصیبی باشد و بعضی گفته اند اخلاص بیرون کردن خلق است از معامله با
پروردگار و بعضی گفته اند که پنهان کردن عمل است از خلق و صاف کردن
است از جمیع علایق و بعضی گفته اند انست که عمل کننده خواهش عوض نداشته
باشد از ان عمل در دنیا و آخرت و این درجه عالیه است و اشاره کرده بسوی
این امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه بقول خود فرموده است که
عبادت نکردم ترا از جهت ترس از آتش تو و نه برای طمع در بهشت تو
ولیکن یافتم ترا سزاوار عبادت پس عبادت تو کرده ام ٥

معنی ابجد

ابجد هوز حطی کلمن سعفص

پیدا کرد در پیوست واقف شد سخن گوی شد زود بیاموخت

قرشت ثخذ ضظغ

در دل گرفت نگاه داشت تمام کرد

مکتوب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بعبد الله بن عباس

اما بعد از حمد خدا و نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بدرستی که نیستی تو پیشی
گیرنده بر اجل خود و نه روزی داده شده چیزی که نباشد برای تو و بدان بدرستی که
روزگار دو روز است روزی برای تو است بشادی و فرح و روزی بر تو است با اندوه
و رنج و بدرستی که دنیا سرای گردش دولتهاست پس آنچه از دنیا برای تو است می آید بسوی تو
با وجود ضعف و سستی تو در تحصیل آن و آنچه از دنیا که بر ضرر تو است از مکان دفع
نمیکنی آن را بقوت خود و قادر نیستی بر دفع آن ۵

حدیث قدسی

چون صلح کردی با او و دوری
پس عجب است از تو که
سجده نکرد پدر تو
از درگاه خود براندیم
که ما را ندیم شیطان را
ای عجز ز بنی آدم بلی
کردی از ما ۵

منظوم

عارفی بر وی گفت که چگونه است
طلب تعود نما را گفت بسخت
طلب میکنیم آن را گفت الا یا فتی
از آن انجیر را که میخواهی
گفت نزد عارف که
سبب انجیر صرف کردی
عمر خود را در طلب آن

تحصیل

تحصیل آن نکردی از آنچه خواهش داری پس چگونه خواهی یافت آنچه را طلب نکرده
و بنظم در آورده این مدعا را شیخ بهاء الدین محمد بقاه الله تعالی

عارفی از روی صدق کرد این سؤال
کای تو را ملهم ز رب ذو الجلال

سعی تو از بهر ثنای چون
تا چه مقدار است از مرد غنی

گفت افزون است از عدّ و شمار
کار من استغفار لیل و نهار

عارفش گفت اینکه هر شب و روز یکی
حاصلت زان چیست گفتا اندکی

شغل آن را قبله خود ساختی
عمر خود را صرف آن در باختی

گفت غایت اینکه هستی بود و نیست
اندکی تحصیل آن در تا به چیست

انچه مقصود است ای دانای خوش سخن
بر نیامد زان ما کر عشق عقبی

انچه زان مقصود است اصل نشد
مدعای تو از آن حاصل نشد

دار عقبی کان ز دنیا برتر است
وز پی آن سعی خود اکبر است

چون نشد وجهی تو را حاصل از نعم
خود بگو ای مرد دانا خود بگو

شیخ ابو سعید ابو الخیر

ای در سر هر کسی از خیالت هوسی
بی یاد تو بر نیامد از من نفسی

مفروش مرا مبخش وازاد مکن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ من خواجه یکی دارم وتو بنده بسی

موعظه

عارفی گفته که هر گاه پدر ما ادم علیه السلام بعد از انکه گفته شد باو که ساکن شو
تو وزوجه تو در بهشت چون صادر شد از وی یک گناه مامور شد بر بیرون رفتن
از بهشت پس امید داشته باشیم داخل شدن بهشت را با انکه ما مشغول گناهان
پی در پی وخطاهای متوالی هستیم ونظم در آورده این مضمون را شیخ بهاء الدین
محمد ادام الله وجوده پس گفته است شعر جد تو ادم بهشتش جای بود
قدسیان کردند بهر او سجود ‌ یک گنه چون کرد گفتندش تمام ‌ مذنبی مذنب
برو بیرون خرام ‌ تو طمع داری که با چندین گناه ‌ داخل جنت شوی ای روسیاه

حکایت عابد

در کتاب احیاء العلوم منقول است
که عابدی عبادت خدای عز
وجل میکرد در زمینی وسیع
زمانی طولانی پس نظر کرد
بمرغی که آشیانه کرده
بود در درختی که
ساکن شود در ان وصدا میکرد در اشیان عابد با خود گفت که اگر مسجد خود را
نزدیک آن درخت قرار دهم انس خواهم گرفت بصدای آن مرغ پس مسجد خود را در
حوالی آن درخت قرار داد پس وحی فرستاد خدای عز وجل بر پیغمبری که در ان زمان
بود که بفلان عابد بگو که انس گرفتی بمخلوقی انداختم ترا از درجه که بسبب عبادت
هرگز بآن درجه نمیرسی

حدیث فضایل امیر المومنین علیه الصلوة والسلام

در جزو ثانی از کتاب الشریعة تصنیف شیخ ابی بکر محمد بن حسین اجری شاگرد

ابی بکر

ابی بکر ولد ابی داود سجستانی در باب ذکر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام روایت
بسندهای معتبر که متصل است بعلقمة بن قیس و اسود بن یزید گفتند آمدیم نزد
ابی ایوب انصاری و گفتیم با وی که خدای عز و جل گرامی داشت تو را بمحمد صلی الله
علیه و آله چون برد لشتر سواری او انداخت که خوابید بر در خانه تو پس حضرت
رسول صلعم مهمان تو شد این فضیلتی است که تفضیل داده خدای عز و جل تو را بان
فضیلت پس تو خروج کردی با علی بن ابیطالب علیه السلام و مجادله کردی با اهل
شرک ابو ایوب گفت مرحبا بدوستی که من قسم میخورم بخدا که رسول خدا صلعم در همین
خانه بود که الحال شما در آمدید و نبود در این خانه غیر از رسول خدا صلعم و علی نشسته
بود بطرف دست راست آنحضرت و من در برابر آن حضرت ایستاده بودم که شخصی در خانه را
حرکت داد حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای انس ببین که چه کس است بر در خانه انس
بیرون رفت و نگاه کرد و برگشت و بخدمت آن حضرت عرض کرد که عمار بن یاسر است
ابو ایوب گوید که شنیدم از حضرت رسول خدا صلعم که فرمود ای انس بگشای در را
برای عمار پاکیزه پاکیزه کرده شده پس انس در را گشود و عمار داخل شد و سلام
کرد بر حضرت پیغمبر صلعم حضرت جا گشود برای عمار و گفت ای عمار زود باشد که
بهم رسد در امت من بعد از من اختلافی تا آنکه بکشند شمشیر در میان خود و
بکشد بعضی بعضی دیگر را و بیزاری جویند بعضی از بعضی پس چون ببینی این
حالت را پس بر تو است که دست برنداری از این شخصی که بر دست راست من است
یعنی علی علیه السلام و اگر بروند همه امت از راهی و علی علیه السلام براهی دیگر رود
تو با علی علیه السلام برو و بگذار مردمان را ای عمار بدرستی که علی ع تو را

از هدایت باز نمیکرد اندای عمار بدرستیکه اطاعت علی عم از اطاعت من است و اطاعت من از اطاعت خدای عز و جل است ٥

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که هرگاه لرزید دل مؤمن از خوف و خشیت خدا میریزد از او گناهان او چنانکه فرو میریزد برگها از درخت و ایضا منقولست که آن حضرت صلعم فرموده است که نمیباشد بندهٔ مؤمن تا آنکه بلا را نعمت و آسایش را محنت حساب کند بجهت بلای دنیا در آخرت نعمت است و آسایش دنیا در آخرت محنت است ٥

رباعی

تمثیل حال دنیی و عقبی بگویمت
بر مقتضای سنت بر منهج کتاب
دنیا عدیم اصل و وجودی بسان حباب
عقبی عدیم شکل و وجودی کران سحاب ٥

کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

بهترین توانگریها ترک آرزوهاست و این بملازمت قناعت است که مستلزم غنای نفس است و آن اشرف انواع توانگری است ٥ و از کلام آنحضرت است عم که کسی که تند روی کند بسوی مردم بچیزی که ناخوش آید ایشان را میگویند در حق او چیزی که ندانند و باید این بعلت آنست که غالب میشود قوای غضبی ایشان بر عقلهای ایشان بسبب تصور مکروه از و ٥ و از کلام آنحضرت علیه السلام که کننده خیر بهتر از خیر است و کننده شر بدتر از شر است بسبب آنکه آنها فاعل خیر و شر اند و علت افضل و اقوی است از معلول

در آن

دران جهتی که علت است ۵ و از کلام آنحضرت علیه السلام که بپرهیزید از
کالها که مؤمنان بشما برند پس بدرستی که خدای عز و جل جاری ساخته است
حق را بر زبانهای ایشان واین بسبب شرف صفای باطن ایشان است و بر خودن
ایشان لسوانح الهی بانکار صانیه پس جاری میشود بر زبانهای ایشان مگر بحق
که استنباط کرده اند از علامتهای داست ۵ و از کلام آنحضرت علیه السلام که
دوستی پدران خویشی پسران است و خویشی محتاج تر است بدوستی از دوستی
بخویشی استعاره کرده است حضرت علیه السلام لفظ قرابت را برای اتصال صیانت
پسران باعتبار قوت مودت یعنی بجای انکه بایست بگوید گفته شود که دوستی
پدران اتصال و آمیزش میان پسران است فرموده است که خویشی میان پسران است
بسبب انکه چون میان پسران کمال دوستی بهم میرسد گویا خویشی است و تفضیل
داده است حضرت عزة دوستی را بر خویشی بسبب احتیاج خویشی بدوستی و عدم
احتیاج دوستی بخویشی ۵

حدیث

از حضرت رسول خدا صلی
الله علیه و آله مرویست
که هر که بطلب کند بجا آرم
دنیا دید موص
و اطلاع میکند خدای
عز و جل عمل بیست و
پنج ساله او را اول
در مجلس دوم
ذکر
خواندن قرآن سیم دراز کفن چهارم در عقب جنازه پنجم در قبرستان ۵

حدیث

بسند متصل بابی حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلم
مرویست که مؤمن در نماز است مادام که در ذکر خدای عز و جل باشد خواه

خوابیده وخواه نشسته یا بر پهلو افتاده خدای عزّ وجلّ میفرماید اَلَّذِینَ
یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ آنانکه

یاد میکنند خدا را ایستاده ونشسته وبر پهلوهای خود و تفکر میکنند

فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا

در خلق آسمانها وزمین ومیگویند ای پروردگار ما خلق نکردی این را باطل

سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

تسبیح میکنیم ترا پس نگاهدار ما را از عذاب آتش

وَلَا تَرْکَنُوا اِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ یعنی میل مکنید بکسی که یافته شد
ازو ظلم را در وقتی از اوقات اندک میلی پس بدرستی که رکون عبارت از
میل قلیل است مثل در آمدن بزیّ ایشان وتعظیم ذکر ایشان ودایم بذکر ایشان
مشغول بودن پس اگر چنین کنید پس میرسد بشما آتش جهنّم بسبب میلی که
کرده اید بظلم پس هرگاه میل اندک بکسی که در وقتی از اوقات ازو ظلمی سر زده باشد
موجب دخول جهنّم باشد پس چه گمان میکنید بکسی که میل بسیار داشته باشد بظالمان
یا بکسی که ظلم بنفس کند یا میل بسیار بظلم داشته باشد صاحب کشّاف گوید که
در آیه که نهی از میل بظلمه واقع شده شامل است افکندن خود را در خواهش
ایشان وتوسّل بایشان ومصاحبت وهمنشینی ورفتن بدیدن ایشان وسهل
انگاری با ایشان ورضا بعملهای ایشان وشبیه کردن خود با ایشان وبزیّ ایشان
در آمدن وچشم داشتن بمال ونعمت ایشان ویاد کردن ایشان بچیزی که باعث
عظم ایشان شود وامثال آن را وبنگر تأمّل کن در قول خدای عزّ وجلّ که

فرموده ولا ترکنوا الی الذین ظلموا یعنی اندک میل مکنید بسوی جماعتی که
یافت شده است ازیشان ظلم چه جای بجماعتی که پیوسته ظلم می نمایند بعد
ازان نقل کرده صاحب کشاف که موفق که یکی از اهل علم است در وقتی که
پیشنماز این آیه را خواند او بیهوش گشت و چون بحال آمد سبب بیهوشی را
ازو سؤال کردند جواب گفت که هرگاه حال کسی که میل بظالم کند چنین باشد پس
حال ظالم چگونه خواهد بود ٥

شیخ ابو سعید ابو الخیر

با فاقه و فقر همنشینم کردی
وز خویش و تبار بی قرینم کردی
این مرتبهٔ مقربان در تست
یارب بچه خدمت این چنینم کردی

حدیقه

چون ترا بار داد بر درگاه   آرزو زو مخواه او را خواه

از حضرت رسول خدا صلعم روایتست که کسی که اعانت کند جابری را بر جوری خواهد بود
همنشین هامان در جهنم ٥

حدیث

منقولست از عماد بن
علی از معوذ بن نبا
عمار که گفت پیش [illegible] از
حضرت امام جعفر صادق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تلاوت میکند و آن دیگری دعا بیشتر میخواند پس با هم از نماز فارغ میشوند کدام یک
از آنها افضل است حضرت علیه السلام فرمود که هر یک را فضیلتیست هر یک خوبست
راوی گوید که عرض کردم که دانسته ام که هر یک خوبست و در هر یک فضیلتیست میخواهم
بدانم که کدام افضل است حضرت فرمود که دعا افضل است آیا نشنیده قول خدای عز و جل را
که فرموده است که وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی و فرموده است پروردگار شما دعا کنید مرا تا مستجاب گردانم برای شما بدرستی که جماعتی که تکبر و سرکشی میکنند
از عبادت من سیدخلون جهنم داخرین دعا افضل است بخدا
قسم این افضل است زود باشد که داخل جهنم شوند در حالتی که ذلیل و خوار باشند بخدا قسم این افضل است
بخدا قسم آیا نیست این عبادت این قسم بخدا که عبادت است این قسم بخدا
که عبادت است این سخت ترین عبادات است این قسم بخدا که سخت ترین عبادات است
این قسم بخدا که سخت ترین عبادات است ۵

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که در شهری جمعی بودند که عیبها داشتند
پس ساکت و خاموش شدند از عیبهای مردم پس ساکت کردانید خدای سبحانه مردم را
از عیبهای ایشان تا بعد از آن مردند و نبود عیبی برای ایشان نزد مردمان و بودند در
شهری جمعی که عیب برای ایشان نبود پس گفتگو کردند در عیبهای مردمان پس ظاهر
کردانید خدای عز و جل برای ایشان عیبهائی که پیوسته معروف بان عیبها بودند
تا مردند ۵ منقولست از ابی العباس فضل بن عبد الملک از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که صحیفه مؤمن بعد از مردنش چیزیست که بگویند مردمان در حق

او اگر

او اگر خوب گویند در حق او خوب است و اگر بد گویند بد است و اوّل تحفهٔ مؤمن اینست
که آمرزیده میشود او و کسی که تشییع جنازهٔ او کرده ای فضل برهیزگار و کسی که بمسجد رفته
باشد از مسجد بگیرد از یکی از سه چیز یعنی هرگاه کسی بمسجد رود البتّه یکی از سه فایده
باو عاید میشود یا دعائی که در مسجد کرده باعث داخل شدن او به بهشت میشود
یا دعائی که کرده باعث آن میشود که بگرداند خدای عزّ و جلّ از او بلای دنیا را یا برادری
که تحصیل کرده باشد او را در راه خدا پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که
که تحصیل نکرده است مرد مسلمان فایده را بعد از اسلام مثل برادری که همرسانیده
باشد در راه خدا بعد از آن فرموده است ای فضل مؤمن نامیده شده است مؤمن
بسبب آنکه با امانت سپرده دین خود را بخدای عزّ و جلّ پس پناه داده خدای عزّ و جلّ
امانت او را بعد از آن فرمود ای فضل بی رغبت مباش بفقرای شیعهٔ ما پس بدرستی
که یک فقیر از شیعهٔ ما شفاعت خواهد کرد در روز قیامت در حق مردم بسیار
که در کثرت مانند قبیلهٔ ربیعه و مضر باشند بعد از آن فرمود آیا نشنیده قول خدای
عزّ و جلّ را که فرموده است در باب دشمنان شما چون ببینند شفاعت مری ن
شما را در حق دوست خود در روز قیامت گویند که نیست برای ما شفاعت کنندگان
و نه دوستی خویش آوندہ ٥

حدیث

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که سه چیز است نجات دهنده
بنده از آتش دوزخ ترس خدای عزّ و جلّ در پنهان و آشکارا و میانه روی در حال
توانگری و بی چیزی و عدالت در حال غضب و رضا ٥

حدیث در کتاب کافی از حضرت
امام جعفر صادق علیه
السلام مرویست که فرمود
نه و قسم بخدا که آنحضرت خواهش
بهره خدای بیشگاه آید
از مرحمت آن نمکند و
خصلت را انکه نعمتی

بنعمتهای خدا پس یاد کند نعمت ایشان را و اعتراف کنند بگناهان خود پس بیامرزد

گناهان ایشان را ۵

و در کتاب تهذیب الاحکام از حسن بن سعید از ابن ابی عمیر از حسین بن مصعب روایت
کرده که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود سه چیز است که
نیست در آنها عذری برای کسی ادای امانت بصاحبش خواه خوب باشد و خواه
بد و نیکی بوالدین خواه خوب باشند و خواه بد و وفا کردن بعهدی که کرده باشد
خواه برای شخص خوب و خواه برای شخص بدی ۵

شیخ ابو حامد غزالی در کتاب اربعین ذکر کرده که فصل اول در حرص طعام است و آن
از اصول عظیم الضرر است در دین بسبب انکه معده منبع خواهشهاست چون از ان
منبعث میشود خواهش فرج پس چون غالب شد شهوت ماکول و منکوح منشعب میشود
از ان خواهش مال بسبب انکه رسیدن بماکول و منکوح بدون مال میسر نیست و منشعب
میشود از خواهش مال خواهش جاه چون دشوار است تحصیل کردن مال بی جاه پس حاصل
شدن مال و جاه و طلب کردن آنها باعث بسیار آفات میشود مثل تکبر و ریا و حسد و دشمنی
و غیر آن و منبع جمیع اینها شکم است پس ازین جهت بزرگ شمرده حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله امر گرسنگی را و فرموده است شریف ترین عملها گرسنگی است که نیست عملی دوست
تر بسوی خدای عز و جل از گرسنگی و تشنگی و فرموده است شریف ترین عملها گرسنگی است

و فرموده است

و فرموده است فکر نصف عبادت است و کم خوردن طعام اصل عبادت است و فرموده است
افضل شما نزد خدای عز و جل کسی است که گرسنگی و تفکر او بیشتر باشد و دشمن ترین
شما بسوی خدا هر بسیار خورنده بسیار خواب کننده بسیار آب آشامنده است و
فرموده است که شیطان داخل میشود در بدن آدمی از مجاری خون پس تنگ کنید
مجاری خون را بگرسنگی و تشنگی ابو سلیمان درانی گفته است که کسی که سیر شد داخل
میشود بر او شش چیز برطرف شدن حلاوت عبادت و دشواری حفظ حکمت و محروم
شدن از شفقت بر خلق چون سیر شد آدمی گمان میکند مردمان را هم سیر و سنگین
می شود بر او عبادت و باعث زیادتی شهوتها میشود و مؤمنان میگردند بر دور
مسجدها و او می گردد بر دور مزبلها

ز کم خوردن یکی را تب نگیرد
ز پر خوردن برون صد بمیرد

سخن سلمان در وقت موت

حکایت
منقولست که چون محتضر
شد حضرت سلمان فارسی
رضی الله عنه اندوهناک
شد که موت او را رسیده
از او گفتند که چرا گریه
تاسف تو چیست یا ابا عبد الله
سلمان گفت تاسف نیست

من بر دنیا ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده است بما و فرموده است
که باید مدار کند ارشما در دنیا مثل توشه سواری باشد که آنقدر از توشه بر میدارد
که او را بمنزل رساند و میترسم من که تجاوز از امر او کرده باشم و حال آنکه در دور من
این همه چیزهاست و اشاره کرد بانچه در خانه او بود و آن دیگی و شمشیری و کاسه
چوبینی بود دیگر چیزی نبود

یحیی بن معاذ بسیار میگفته اَیُّهَا العُلَمَاءُ اِنَّ قُصُورَکُم قَیصَرِیَّة

ای علما بدرستی که قصرها و عمارتهای شما مانند عمارتهای قیصر است

وَبُیُوتُکُم کَسرَوِیَّة وَمَرَاکِبُکُم قَارُونِیَّة وَاَوَانِیکُم

و خانهای شما مانند خانهای کسری است و مرکبهای شما مانند مرکبهای قارون است و ظرفهای شما

فِرعَونِیَّة وَاَخلَاقُکُم نَمرُودِیَّة وَمَوَائِدُکُم

مانند ظرفهای فرعون است و اخلاق شما مانند اخلاق نمرود است و طعامهای شما

جَاهِلِیَّة وَمَذَاهِبُکُم سُلطَانِیَّة فَاَینَ المُحَمَّدِیَّة

مانند طعامهای زمان جاهلیت است و طریق شما مانند طریق پادشاهان است پس کجاست ملت حضرت محمد مصطفی است

منفعت بسیار خوابیدن در شب

خواب در بستر صباح
حذر را
پس بدرستی که بسیاری
بسیار خواب مکن
از فضائل کرامی فقرا
که نیست که فقیر نمود بر دی
پناه صلی الله علیه و آله
از حضرت رسالت

فقیر و تاجر میکند در روز قیامت

در لباب مذکور است که حضرت موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بود حیات اند باز نتوان داشت سر وَاَمَّا مَا یَنفَعُ النَّاسَ فَیَمکُثُ فِی الاَرضِ اینجا ظاهر میشود هر نهالی که برآید در وی بر باد از آب حیات تازه تر والیضرب ما یه باشد و سایه به که کرده و نور را مایه من

تفسیر ملا حسین الکاشفی

تادیج

تزویج حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در کتابهای اهل سنت مذکور است

تزویج حضرت فاطمه علیها السلام با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
بامر خدای عز و جل و وحی او بود منقولست از انس بن مالک که گفت خواستکاری
نمود ابو بکر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر او حضرت فاطمه علیها السلام را
حضرت فرمود که ای ابا بکر هنوز فرمان نیامده در این باب حکمی بعد از آن خواستکاری
او کرد عمر با جمعی از قریش و حضرت نیز با ایشان نیز چنین گفت پس بعضی بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفتند که اگر تو خواستکاری فاطمه علیها السلام کنی سزاوار است
اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را بتو تزویج کند امیر المؤمنین علیه السلام
گفت خواستکاری او نمودند اشراف قریش و حضرت رسول ص فاطمه را با ایشان تزویج نکرد امیر المؤمنین
علیه السلام گفت پس خواستکاری او کردم حضرت پیغمبر ص فرمود که امر کرده مرا پروردگار
من باین انس گوید که پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از چند روز و فرمود که
ای انس برو و طلب کن ابو بکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن
عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و جمعی از انصار را انس گوید که رفتم و طلب ایشان
کردم پس چون جمع شدند ایشان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر یک بجای خود قرار
گرفتند حضرت علی امیر المؤمنین علیه السلام غایب بود و بجهت مهمی که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرموده بود بیرون رفته بود حضرت رسول ص فرمود

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ

ستایش از برای خدای که حمد کرده شده است بسبب نعمتهای او و پرستیده شده است بسبب قدرت او و اطاعت کرده شده است

بسلطانه المرهوب من غفرانه وسطوته النافذ امره في سمائه
بسبب تسلط او ترسیده شده است از آمرزش و سختی گیری او جاریست فرمان او در آسمان او
وارضه الذي خلق الخلق بقدرته وميّزهم احكامه
وزمین او آنچنان خدائی که آفریدگان را خلق را بقدرت خود وممتاز کرده اند حکمهای خود را
واعزّهم بدينه واكرمهم بنبيّه محمّد صلى الله عليه
وعزیز کرده اید ایشان را بسبب دین خود وگرامی داشت ایشان را بسبب پیغمبر خود محمد رحمت فرستد خدا بر او
وآله وسلم انّ الله تبارك اسمه وتعالى عظمته جعل
وبر آل او وسلام فرستد بدرستی که خدائی که مبارک است نام او وبلند است بزرگواری او گردانیده است
المصاهرة نسبا لاحقا وامرا مفترضا اوشج به الارحام والزم
خواستگاری وپیوند را نسبت خویشی تازه وامری واجب گردانیده شده زننده وپیوند است بآن رحمها ولازم کرد آن را
الانام فقال عزّ من قائل وهو الذي خلق من الماء بشرا
بر مردمان پس فرمود که عزیز وغالب باد گوینده که او است خداوندی که آفرید از آب بشری
فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا فامر الله تعالى
پس گردانید او را خویش وقریب وبوده پروردگار تو بغایت توانا پس امر کردن حق تعالی
يجري الى قضائه وقضاؤه يجري الى قدره ولكل قضاء قدر
جاری میشود بجانب قضای او وقضای او جاری میشود بسوی تقدیر او وبرای هر قضائی تقدیری
ولكل قدر اجل ولكل اجل كتاب يمحو الله ما يشاء و
وبرای هر تقدیری مدتی وبرای هر مدتی کتابی ونوشتنی هست محو وبرطرف میکند خدا هر چیز را که میخواهد

يثبت

وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَمَرَنِي اَنْ

وثبت میکند ونزد اوست لوح محفوظ پس بدرستی که خدای عز و جل امر کرده است مرا اینکه

اُزَوِّجَ فَاطِمَةَ بِنْتَ خَدِيجَةَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ فَاشْهَدُوا

تزویج کنم فاطمه دختر خدیجه را از علی بن ابی طالب پس گواه باشید

اَنِّي زَوَّجْتُهَا عَلٰى اَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ اِنْ رَضِيَ ذٰلِكَ عَلِيُّ

که بدرستی که من تزویج کردم او را بر مهر چهار صد مثقال نقره اگر راضی باشد باین علی

بْنُ اَبِي طَالِبٍ پس فرمود تا طبقی از خرما آوردند و پیش ما گذاشتند حضرت

بن ابی طالب فرمود که بربائید پس ما برداشتیم از آن خرما پس درین وقت

داخل شد علی بن ابیطالب علیه السلم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرده بروی

و فرمود که خدای عز و جل امر کرده است مرا که فاطمه را بتو تزویج کنم بر چهار صد مثقال

نقره اگر تو راضی باشی امیر المؤمنین ع گفت راضی شدم یا رسول الله اس کو بعد که حضرت

رسول صلعم فرمود جَمَعَ اللّٰهُ شَمْلَكُمَا وَاَسْعَدَ جَدَّكُمَا وَبَارَكَ

جمع کند حق تعالی پراکندگی شما را و نیکبخت گرداند بهره شما را و برکت فرستد

عَلَيْكُمَا وَاَخْرَجَ مِنْكُمَا كَثِيرًا طَيِّبًا اس کو بعد که قسم بخدا که بیرون

بر شما و بیرون آورد از شما اولاد بسیار و پاکیزه

آمد از ایشان نسل بسیار پاکیزه ۵

و از انس منقولست که گفت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که نازل شد بر او

وحی پس چون فارغ شد فرمود دانستی که جبرئیل چه خبر آورده از نزد خدای

کفتم خدا و رسول او دانا ترند فرمود که امر کرده مرا که تزویج کنم فاطمه را بعلی پس برو و بخوان

ابا بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و جمعی از انصار را پس ذکر کرده تتمه

حدیث را و گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت رسول خدا ص

گفت یا علی بدرستی که خدا امر کرده مرا که تزویج کنم بتو فاطمه را و بتحقیق که تزویج کردم

او را بتو بر چهار صد مثقال نقره آیا راضی شدی امیر المؤمنین علیه السلام گفت راضی شدم

یا رسول الله انس گفت پس ایستاد علی علیه السلام و بسجده شکر افتاد پس حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرمود که بگرداند حق تعالی از شما نسل بسیار و خوب و برکت قرار دهد در شما

انس گوید که قسم بخدا که بیرون آورد از ایشان نسل بسیار و پاکیزه ۵ و در

روایت دیگر از انس منقولست که گفت در صحبت بودم با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که

آنحضرت با علی گفت اینست جبرئیل خبر میدهد مرا که خدای عز و جل تزویج کرده است بتو فاطمه

و شاهد گردانیده است بر تزویج فاطمه چهل هزار فرشته را و وحی فرستاده است بسوی درخت

طوبی که بیفشاند بر آن فرشتگان در و یاقوت را پس درخت طوبی نثار کرده است

بر ایشان در و یاقوت را پس شتافتند بسوی در و یاقوت حور العین که

بر چینند آنها را و در طبقهای مروارید گذارند و هدیه میفرستند آنها را برای

یکدیگر تا روز قیامت ۵ روایت کرده است ابو سعید در کتاب شرف النبوة

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی بن ابی طالب علیه السلام که عطا شده است

بتو سه چیز که عطا نشده است بکسی غیر تو و بمن هم عطا نشده است عطا شده است

بتو پدر زنی مثل من و عطا نشده است بمن پدر زنی که مثل من باشد و عطا شده است

بتو زوجه صدیقه معصومه مثل دختر من و عطا نشده است بمن زوجه مثل

ذکر سه چیز که بحضرت سید الاوصیاء صلوات الله علیه عطا شده است و بدیگری عطا نشده است

او

او وعطا شده است بتو حسن وحسین که از صلب تو اند وعطا نشده است بمن از صلب
من مثل ایشان ولیکن شما ها از منید ومن از شمایم وحضرت امام علی بن موسی
الرضا علیه السلم همین حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده باین لفظ
که عطا شده است بتو سه چیز که جمع نشده است برای غیر تو پیوند با من وزوجه تو
ودو پسر تو وچهارم اینکه اگر تو نمی بودی شناخته نمیشدند مؤمنان چون حب
علی بن ابیطالب علامت ایمانست چنانکه در احادیث وارد شده که دوست نمیدارد علی را
مگر مؤمن ودشمن نمیدارد او را مگر منافق جای آنست که بگوئیم که اگر علی نمیبود مؤمن
شناخته نمی شد بجهت آنکه علامت می شناسد ذو العلامت را بانکس پس اگر علی نمیبود
علامت نبود وهر گاه علامت نبود شناخته نمیشد صاحب علامت ٥ از ام سلمه
رضی الله عنها منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت بعلی دشمن نمیدارد ترا مؤمن
ودوست نمیدارد ترا منافق ٥ از انس مرویست که علی بن ابیطالب علیه السلم درهمی
ببلال داد که بخرد خربزه بلال گفت خریدم خربزه را وآنحضرت علیه السلم آنرا پاره کرد
پس آنرا تلخ یافت گفت ای بلال رد کن این خربزه را بصاحبش ودرهم را بیاور
بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته است بمن که بدرستی که خدای عز وجل
فرا گرفته دوستی ترا با آدمی ودرختان ومیوهها وتخمها پس آنچه از آنها قبول
کرد دوستی ترا خوشگوار وپاکیزه شد وهر چه قبول نکرد خبیث وتلخ شد ومن گمان
میکنم این خربزه را که از آنهائی باشد که قبول نکرده است دوستی ترا ٥
از اسماء بنت عمیس مرویست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که
میفرمود که خداوندا بدرستی که من میگویم چنانچه گفته است برادر من موسی

که بار خدایا بگردان از برای من وزیری از اهل من برادرم علی را محکم گردان بوی
پشت مرا و شریک کن او را در کار من تا بسیار یاد کنیم ترا و در زمان بسیار و یاد
کنیم ترا بحمد و ثنا در زمان بسیار بدرستی که تو باحوال ما بینائی ٥ از عمار منقولست
که گفت شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود برای علی که ده
خصلت است که دوست میدارم من که برای من یکی از آن خصلتها باشد وقتی که بودم
من و ابو عبیده و ابو بکر و جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چون زد پیغمبر صلی
دست خود را بر پشت شانه علی و فرمود که یا علی تو اول مؤمنی از جهت ایمان و اول
مسلمانی از جهت اسلام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی ٥ از سلمان
منقولست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که بودم من و علی نوری
در برابر خدای عز و جل پیش از آنکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون خلق کرد
خدای عز و جل آدم را تقسیم کرد آن نور را بدو جزو یک جزء منم و یکی علی ٥
از حضرت ابی ذر رضی الله عنه منقولست که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که چون بمعراج رفتم گذشتم بر ملکی که نشسته بود بر کرسی از نور و یک پای
او در مشرق و دیگری در مغرب بود و در پیش او لوحی بود که نظر میکرد در آن و دنیا
همه در ما بین دو چشم او بود و خلایق همه در میان زانوهای او بودند و دست او
میرسید بمشرق و مغرب پس گفتم ای جبرئیل کیست این فرشته گفت این عزرائیل است
پیش رو و سلام کن بر او پس پیش رفتم و سلام کردم بر او گفت عَلَيْكَ السَّلَامُ یا
اَحْمَدُ چه کرد پسر عم تو علی گفتم آیا میشناسی پسر عم من علی را گفت چگونه نشناسم
او را و بتحقیق که موکل کردانیده است مرا خدای عز و جل بقبض ارواح خلایق

حدیث شریف را که عمار از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده

ذکر بعضی از احوال ملک الموت

غیر از روح

غیر از زوج تو و روح پسر عم تو علی بن ابیطالب علیه السلام پس بدرستی که خدای تعالی
میپرهیزد شما را بمشیت خود ه از عبدالله بن عباس منقولست که گفت من و عباس
نشسته بودیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که داخل شد علی بن ابیطالب علیه السلام
و سلام کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام او گفت و برخاست و
او را در بغل گرفت و بوسید میان دو چشم او را و نشانید او را بطرف راست خود عباس
گفت یا رسول الله تو او را دوست میداری این مرد را حضرت فرمود ای عم خدای عز و جل
دوست تر میدارد او را از من بدرستی که خدای تعالی گردانیده است ذریه هر پیغمبری را

ذکر بعضی از فضایل حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه

در صلب او و گردانیده است ذریه مرا در صلب این ه از ابن عباس
مرویست که گفت چون تزویج کرد رسول صلی الله علیه فاطمه را بعلی ع فاطمه گفت یا رسول
الله تزویج کردی مرا بمرد فقیری که هیچ چیز ندارد حضرت فرمود یا راضی نیستی
ای فاطمه بدرستی که خدای عز و جل اختیار کرده از اهل زمین دو مرد را یکی پدر تو
و دیگری شوهر تو ه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که کسی که صبح کند و فکر او دنیا باشد
متفرق میگرداند خدای عز و جل بر او امر او را و پراکنده میکند بر او حال او را و میگرداند الله
فقر او را میان دو چشم او و نمی آید او را دنیا مگر آنچه که تقدیر شده برای او و کسی که صبح کند
و فکر او آخرت باشد جمع میکند خدای عز و جل مقاصد او را و حفظ میکند بر او حال او را و
میگرداند غنای او را در دلش و می آید او را دنیا و حال آنکه دنیا ذلیل است پیش او ه
منقولست که چون سوال کرد شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قول خدای
عز و جل که فَمَنْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ و از معنی شرح

صدر حضرت فرمود که نور چون داخل دل شود گشوده میشود سینه و باز میشود
پرسید که آیا این را علامتی میباشد حضرت فرمود بلی کردن پهلو از سرای غرور و
بازگشت نمودن بسرای خلود و مهیا بودن برای مرگ پیش از رسیدن آن و فرموده است
حیا کنید از خدای عز و جل حق حیا از حضرت سؤال کردند که آیا حیا نمیکنیم ما فرمود
که بنا میکنید خانه را که در آن ساکن نمیشوید در آن و جمع میکنید چیزی را که نمیخورید و آرزو
میکنید چیزی را که در نخواهید یافت ۵ و در کتاب جواهر القرآن مذکور است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که کسی که ترک کند دنیا را داخل میکند
خدای عز و جل در دل او حکمت را و گویا میکند بحکمت زبان او را و می شناساند با و درد
دنیا و دوای آن را و بیرون می برد او را از دنیا سالما بدار السلام یعنی بهشت ۵
و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که کامل نمیشود برای بنده حقیقت ایمان
تا آنکه چنین نباشد که نشناختن خلق او را دوستر باشد بسوی او از اینکه خلق او را
بشناسند یا آنکه بوده باشد کم بودن چیزی دوستتر بسوی او از بسیار بودن
و از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که هرگاه اراده کند خدای عز و جل بر بنده
خیر را بی رغبت میکند او را در دنیا و با رغبت میکند او را در آخرت و بینا میکند او را
بعیبهای خودش و فرموده است که بی رغبت شود در دنیا تا دوست دارد خدای عز و
جل تو را و بی رغبت شو در آنچه در دست مردمان است تا دوست دارند تو را و
فرموده است که کسی که اراده داشته باشد که بدهد خدای عز و جل با و علمی را بی آنکه
زحمت آموختن بکشد و بینا بدراه راست را بی آنکه کسی راه نمائی او کند باید بی رغبت
شود بدنیا ۵

مجلس

حکایت

روایست که رابعه عدویه داخل مسجدی شد دید که موعظه میکرد در آن مسجد حسن
بصری رابعه این بیت را خواند : وَغَيْرُ تَقِيٍّ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتُّقَى ۵
طَبِيبٌ يُدَاوِي وَالطَّبِيبُ مَرِيضٌ و نا پرهیزکاری که امر میکند مردمان را بپرهیزکاری
طبیبی است که معالجه میکند و طبیب خود بیمار است حسن در جواب بیتی خواند که ترجمه آن
اینست که فرا گیر از علوم من و نظر مکن بعمل من نفع میکند تو را علم من و ضرر
نمیرساند بتو اصلا از من بدبختی که مردان مثل درختان میوه دارند بگیر
میوه‌ها را و بگذار چوب را برای آتش ۵

حدیث ذکر صبر و قناعت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها

در کتاب احیاء العلوم از جابر مرویست که گفت داخل شد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بر فاطمه در حالتی که گندم را با آسیا آرد میکرد و پوشیده بود جُل
شتر را چون نظر کرد حضرت بسوی او گریست و گفت ای فاطمه بنوش تلخی
دنیا را برای نعیم ابدی پس نازل شد کریمه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى
یعنی و هر آینه زود باشد که عطا کند بتو ای محمد صلی الله علیه و آله پروردگار
تو آنقدر که راضی شوی ۵

و در کتاب صفوة از عایشه منقول است که گفت میگذشت بر ما چهل شب که روشن
نمیشد در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آتش و نه چراغی پرسیدند ازو که
بچه چیز زندگانی میکردید گفت بخرما و آب ۵

ذکر بعضی از اوصاف حمیده حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه

منقول است که
افطار آنحضرت در رمضان که
حضرت امام زین
العابدین علی بن الحسین
در ایام رمضان مشغول
بنماز بود چون عصر
بعد بافطار شد ای
فرزند رسول خدا
صلی الله علیه و آله
چه دارد

کسی که حذر کند از آتش حذر کن از آتش حضرت سر مبارک از سجده برنداشت تا آتش خاموش شد بعضی از خواص آنحضرت باو گفتند که چه چیز مانع تو شد از خاموش کردن آتش حضرت فرمود که آتش آخرت ۵ و از داب آنحضرت ع این بود که چون می‌آمد سائلی بنزد او میفرمود مرحبا بکسی که میکشد توشه مرا باخرت و از داب آنحضرت علیه السلام این بود که میکشید انبان نان را بر دوش مبارک خود و شب بخانه‌های فقرا میبرد تا تصدق کند با آن نان بر فقرا و میفرمود که صدقه پنهان فرو مینشاند غضب پروردگار را و چون از دنیا رحلت کرد و غسل دادند او را آثار حمل انبان بر پشت مبارکش ظاهر بود ۵ و از داب آنحضرت علیه السلام این بود که در هر شبانروزی هزار رکعت نماز میکرد و پس چون صبح میشد غش بر او عارض میشد و نسیم او را حرکت میداد مانند سنبل خوشه ۵

حدیث

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که یاری کن برادر خود را خواه ظالم باشد و خواه مظلوم شخصی از آنحضرت پرسید که یا رسول الله یاری کنیم برادر خود را اگر مظلوم باشد پس چگونه یاری کنیم او را در حالی که ظالم باشد حضرت فرمود که منع کن او را از ظلم پس اینست یاری تو ظالم را ۵

حدیث

مرویست از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدرستی که ... که منبر من ... زنان و شراب انگور است

کلام اکابر

[illegible]

یحیی بن معاذ گفته است انکسار گناهکاران نزد ما بهتر است از صولت طاعت
کنند گان ۵

منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امر میکرد محمد حنفیه را باند اختن
خود در معرکها و جنگها و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را امر
بجنگ نمیفرمود در حروب از محمد بن حنفیه جهت این را پرسیدند گفت حسن
و حسین چشمهای امیر المؤمنین اند و من دست او هم پس او دفع میکند بلاها را از
چشمهای خود بدست خود ۵

مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که دو طایفه از امت
من در نمی یابند شفاعت مرا یکی فرمان فرمای که جور کند و هم فاسق طاغی که
بر نهج خود باقی باشد یعنی توبه نکند ۵

در حدیث وارد شده است که وا نمیگذارند مردمان چیزی از کار دین خود را برای
اصلاح دنیای خود مگر آنکه حق تعالی میگشاید بر ایشان چیزی را که ضرر رساننده
تر باشد بدنیای ایشان ۵

در نهج البلاغه مذکور است که دلها را اقبال و رو کردنی هست و بار و پشت کردنی
هست پس هرگاه رو کنند پس بدارید آنها را بر کردن نوافل و هرگاه پشت کنند
پس اکتفا کنند بکردن فرایض ۵

حدیث شریف

از حضرت امام جعفر صادق
علیه الصلوة والسلم
منقول است که گناهانی
که تغییر میدهد نعمتها
بغی و عدم و طغیان
که گناهانی است که
ایشانرا ... میکند
قتل

رسانیدن کسی است بناحق و کناهانی که فرود می آورند عذاب را ظلم کردن و ستم
نمودن است و کناهانی که میدرند پردها را آشامیدن شراب است و کناهانی که
حبس میکنند روزی را زنا کردن است و کناهانی که تعجیل میکنند فنا را و کوتاه
میکردانند عمر را قطع صله رحم است و کناهانی که باز میکردانند دعا را و تیره میکنند
هوا را عاق شدن با پدر و مادر است ۵

لطیفه
بهلول و علیان مجنون
داخل مجلس هرون الرشید
شدند پس هرون با
ایشان سخن گفت و
ایشان در جواب او
سخنان درشت
گفتند پس هرون
امر کرد
تا نطع و شمشیر آوردند که ایشان را سیاست نماید پس علیان گفت که درین
شهر ما دو دیوانه بودیم والحال سه دیوانه شدیم ۵

مرویست که هشام بحضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام عرض کرده نمود که خبر
ده ما را از چیزی که جایز است سجده کردن بر آن و چیزی که جایز نیست سجده کردن
بر آن پس حضرت فرمود که جایز نیست سجده کردن مکر بر زمین یا بر چیزی که از زمین
بروید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد هشام کوید که کفتم فدای تو شوم
علت این چیست جواب فرمود که سجده کردن خضوع و فروتنی نمودن است برای خدای
عز و جل پس سزاوار نیست که سجده بر چیزی باشد که خوردنی و پوشیدنی باشد بجهت
آنکه اهل دنیا هستند بندکان خوردنیها و پوشیدنیها و سجده کننده در حال
سجودش مشغول بعبادت حق تعالی است پس سزاوار نیست که بکذارد پیشانی
خود را بر چیزی که اهل دنیا آنرا می پرستند و بآن فریفته کردیده اند و سجود

کردن

کردن بر زمین افضل است بسبب آنکه در آن تواضع و فروتنی برای حق تعالی بیشتر است

فضیل بن عیاض
گفته است که گردانیده
شده است همه شرها
در خانه و گردانیده شده است
کلید آن دوستی دنیا
و گردانیده شده هم
خیرها در خانه و
گردانیده شده است
کلید آن ترک دنیا

میرعلی اصفهانی

همراهی تا بودم روان شد یار کو دشمن شد
که کرد هجر او مردم به بیند اعتبار مرا

هر تیغ کز نی با الماس زخم رخنه شد
هر کسی که ز نیش زخم رخنه شد

بغرضی که کرد ملت بهر جا نافتاده است
بیابانی که راه رضا پا نافتاده است

فرد

شد عشق نهان تو شرف شهره ایام
این طرفه که با هیچکس این راز نگفتی

مناجات

آگاهی هیچ بر بنده دانا شناس
بیسانی عقل صاحب قیاس

با زدم سلطان نه درویش او دوست
بد درویش قانع که سلطان خود اوست

میر شمس الدین صفوی در نزع مردن گفته است

خواهیم ازین جهان فانی رفتن
در زیر زمین بناتوانی رفتن

در کفن از زمین زبونی و فالک
صفت بایان بری تا کفن

شب زنده داران بیکاه خیز
بحال غریبان بخوابان بدریز

تتمه

بجانهای طفل تشنه لبش
بنوحه‌های دردمندان پیر

بدل غریبان بیمار هوش
بانک یتیمان نجیده کوش

بناخنکهای غمخوارگان
بدرماندگیهای بیچارگان

بژولیده موئیان صحرای درد
بناخن کبودان شبهای سرد

بدانسان که زخمش پدیدار نیست
بنوعی که با مرهمش کار نیست

بشرحی که در روی زیبا بود
بصبری که در وفا شکیبا بود

۵

ای خدا بنده گدای توام
چشم بر خوان کبریای توام

نفس و شیطان که خصم دین منند
چون سگان خفته در کمین منند

از بدان و سگان امانم ده
هرچه آنم براست آنم ده

حزو

بازار عیش و خانه هستی و کوی عقل
ویرانها شدند که تو آباد دیده‌ئی

فغانی

شیوه درویشی و رندی بر از تو آن جوید
این متاعی نیست ای منعم که در بازار هست

شیخ سعدی شیرازی

جای تو حرام است بخلوت نشست
حیف بود در چنین روی بست

اینم

عهد محبت تو ام نشکست
بار مذلت تو ام نکشید

وانکه در آمد بکمند تو بجست
هر که درافتاد به بند تو نرست

عقل درین روز بلیحی نشست
صبر درین راه بکاری نرفت

وین چه زبان بود که در تیغم نخست
این چه نظر بود که خونم بریخت

مستی خمرش نکند آرزو
هر که چو سعدی شود از عشق مست

سنائی غزنوی

داشت لقمان یکی سراچه تنگ
چون گلوگاه نای و سینه چنگ

بوالفضولی سؤال کرد ازوی
کین چه خانه است یک گز است و دو نی

این سگان پیر اطلس پوش بین
پیر سگ را بیحیلیم از پوستین

لاتد مردم کرد و سرکین کرد شد
ریخته شد اهل سلیمان چون نبر شد

مولوی معنوی

حرص در پیری جهودان را بباد
ای شقی که خداش این حرص داد

با دل گرم و چشم گریان پیر
گفت هذا الذی یموت کثیر

اینچنین نفرین بد عالم نابد راد او
چشم نگشاید سوی بازار او

میشود دلخوش بهالش ازجهد باز
چند بکوبندش که عمر تو دراز

مرضایان غضب را مسلح است
اینچنین عمری که باید درد و رنج است

دم بدم چون نسل سات بیش بیش
عشقشان و حرصشان در فرج و زر

تمت

که بد بدی یکسر هوا زمعاد
او بگفتی کین جهان عمر تو باد

وله ایضاً

پس بدانکه صورت خوب و نکو
باخصال بد بنیرزد یک طسو

ور بود صورت حقیر و ناپذیر
چون بود خلقش نکو در پاش میر

صورتش دید و زمعنی غافلی
از صدف در را گزین گر عاقلی

بگذر از نقش سبو و آب جو
چند بانی عشق با نقش سبو

طالب معنی شو و معنی بگو
چند بانی عاشق صورت بگو

عالم معنی بماند جاودان
صورت ظاهر فنا گردد بدان

کف لقمان

شیخ عطار

گفت لقمان سرخسی کای اله
پیرم و سرگشته و گم کرده راه
بنده کو پیر شد شادش کنند
پس خطش بدهند و آزادش کنند
من کنون در بندگیت ای پادشاه
همچو برفی کرده ام موی سیاه
بنده ای بس غم کشیدم شاد کن
پیر گشتم خط آزادیم بخش

هاتفی گفت ای حرم را خاص خاص
هر که خواهد تا بیابد او خلاص
محو گردد عقل و تکلیفش بهم
ترک کن این هر دو و در نه قدم
گفت الهی من ترا خواهم مدام
عقل و تکلیفم نباید والسلام
پس ز تکلیف و ز عقل آمد برون
پای کوبان دست میزد در جنون

گفت اکنون من ندانم کیستم
بنده او نیستم پس چیستم
بندگی شد محو و آزادی نماند
ذره ای در دلم غم و شادی نماند
بی صفت گشتم نه گشتم بی صفت
عارفم اما ندارم معرفت
من ندانم من توام یا تو منی
محو گشتم در تو و گم شد دوی

خاتمه ز مولوی معنوی

عار نبود شیر را از سلسله
نیست ما را از قضای حق گله

مولوی معنوی

می چو اندر هر سری شر میکند
آنچنان را آنچنان تر میکند

گر بود عاقل نکوتر میشود
ور بود دیوانه بدتر میشود

لیک چون اغلب بدند و بد پسند
بر همه می را محرم کرده‌اند

حکم اغلب راست چون اغلب بدند
تیغ را از دست ره زن بستدند

عارف شیرازی

تا یک سر موی از تو هستی باقیست
اندیشهٔ کار بت پرستی باقیست

گفتی بت پندار شکستم رستم
آن بت که ز پندار برستی باقیست

لله در شیر قدمن کان شد از پیری و من
من قال زه کرده بود عصا و خوش می کشمش

لاله را بین که با درخت ربود
از پی یک دو سیم خون آلود

چون ندرد ضد رم ندارد هیچ
باد بر پیکر نشاید پیچ

علیقلی همدانی

دوشم ز جگر سموم آهی سر کرد
با هر چه بر وزید در زمان اخگر کرد

برقی زدم آنچنانکه در ملک بدن
جز عشق تو هرچه بود خاکستر کرد

وله

از گریه نه بیند لیک شیرم واز طوفانش
ز آسیم نهان نکرده سر نقصانش

کو دارم

گرداب بسی قالب الفسرده که هست
دل کشتی و نوح عشق کشتی بانش

وله

دل را زغم تو در خروش آوردیم
بنگاه اشک را بجوش آوردیم
تا کشته شمشیر عتاب تو شویم
صد کوه گناه را بدوش آوردیم

وله

فرهاد که خون گشت زهجران دل ما
از عشق نشد بجز بلا حاصل ما
مانند یکی مشعل پر از آتش طور
هر لاله که روید پس از این از دل ما

وله

دوشم که فغان هرزه درائی میکرد
طاقت ز من زار جدائی میکرد
با آن همه آتشی که دارد دوزخ
از سینه من شعله گدائی میکرد

وله

با هوش شدم خود هیچ مرا کار نبود
از مستی و دیوانگیم عار نبود
تا خسته من و جنون و مستی زیرا
در دین و عقلی بر از این کار نبود

وله

در میکده همچو ... در آییم بجوش
در دیر کنیم همچو ناقوس خروش
در کعبه همی کشیم کز نشاه آن
در روز جزا نیز نیابیم هوش

وله

با این دل پاره پاره و چشم پر آب
با ناله جگرخراش و با جان خراب
فالست چه بود فرخ بر ما روز حساب
پیرامن من نگردد از شرم عتاب

وله من الغزلیات

زحمت مکش و روی مگردان ز نگاهم
بر دیده من پرده بود بخت سیاهم

وله

از سوزش فراق دل ما کباب شد
در جسم ما ز مستی ما خون شراب شد
امشب هیچ وجه نکرد در سحر عیان
بنجم مگر نقاب رخ آفتاب شد
لعد از هزار سال که شد فرصت نگاه
شرم آمد و میان من و او حجاب شد

وله

سینه ام را شب هجوم آرزو افکار داشت
مرغ آهم آتش سوزنده در منقار داشت
شکسته کشته خون آلوده از زخم دلم
تیغ مژگانی که از قتل ملالت عار داشت
آنکه او را سبحه مروارید روی شرم بود
دیدمش بالا زلفت در میان زنار داشت

وله

شبم آمد ز دل بر آسمان نشد
چو آهم آسمان آتش فشان شد
ازین بلبستان گلی گویا ربودند
که جوش بلبلان بر آسمان شد

هرآن

مغانی از دلم دودی برآمد
که مهر و ماه در ظلمت نهان شد

دمادم ریزد الماسم ز مژگان
مرا گوئی که دل الماس ریزان شد

وضو از چشم دل ساز ای عزیز
که تحصیل نماز عاشقان شد

مرا یک قطره اشک تلخ از چشم
فتاده ما به دریا ازان شد

همان برقی که امشب از دلم جست
چو شمعم در میان استخوان شد

تمت

ولہ

کشت ویران از غم هجرت دل آباد ما
شد گره از بیم خویت در جگر فریاد ما

معبد ما بیدلان تا سومنات عشق شد
ذکر خط و خال مه‌رویان بود اوراد ما

سر نهد جمعی نطاح عشق یارب از چه رو
آسمان از جان کمر بست از پی بیداد ما

ما کجا ای شیخ شهر و کعبهٔ عقل از کجا
رشد ما در کشتن عقل گره ارشاد ما

هر جفا کان ترک با ما میکند بر قوی جگر
هم ز ما بستان ز خدا یا روز محشر داد ما

شادی عالم مغانی گر هجوم آرد بما
چون غم از دست نگذارد دل ناشاد ما

ولہ در تعریف عشق

بطالت بیزه گر عشق افکند نور
شود پرتو فزای شعلهٔ طور

تنبیه

نماید سنگ را گر عشق تلقین
شود فرهاد و گوید وای شیرین

اگر در آتش دوزخ نشینند
بهشت از طرف دو رخ لاله چینند

هلد بر چرخ گر عشق آشیان را
نماید همچو خورشید آسمان را

در آن ساعت که عشق آتش فروزد
پر و بال ملایک را بسوزد

اگر جانست اگر جانان همین است
اگر کفر است اگر ایمان همین است

چو درد دوست آید در دل و پوست
شود عاشق ز سر تا پا همه دوست

اگر از آه عاشق آوری دود
کنی زان دود دیده شهر آلود

خواجه عصمت بخاری

روز نعیم بارگاه سلیمان روزگار
نعم آنکه قبله برادران آستان بود

دیدم بصدر مسند عزت فراشته
چترش سعادتی که کم از آسمان نبود

بنشسته بر صدارت ایمانش آصفی
کاندر بسیط خاک چو او خرده دان نبود

کردم ادا بمدح و ثنایش قصیده
کان نوع در سخن آخر زمان نبود

دانای ملک

تتمه

دانای ملک امیر مبارک که هر کرمش
در لطف طبع حاجت هیچ امتحان نبود

اسپی کرم نمود که از جنس وحش طیر
چون او ضعیف جانوری در جهان نبود

اسپی که چون کمان شکسته وجود او
سر تا قدم بغیر پی واستخوان نبود

لبها کشاده مش که بدندان نظر کنم
چیزی بجز آجسم تنش اندر دهان نبود

کفتم درین جهان بزمان که آمدی
کفت آن زمان که آدم وعالم نشان نبود

از تار عنکبوت شکل کردمش بپای
کش طاقت کسستن آن ریسمان نبود

ناکاهش از وزیدن بادی میان شکست
بیچاره را تحمل بار کران نبود

القصه چون برامدم نفس عقل کفت
ما را ازین نکاه ضعیف این کمان نبود

لا ادری

در توکل سعی کردم مدتی
کشته مستغرق بتسبیح ودعا

دست را بربسته بودم از طلب
ناله ها میدر روز و زیم از قضا

هاتفی از کوشه آواز داد
لیس للانسان الا ما سعی

٥

رباعی

سالی چه نشستی که یاران رفتند
ماندی تو پیاده سواران رفتند
بر جای نماند غیر زاغ و زغن
سیمین ذقن و سمن عذاران رفتند

دین نیابی که هست غم بدن است
زانکه کابین دین طلاق تن است

حکیم سنائی

عشق با سر بریده گوید راز
زانکه داند که سر بود غماز

عطار برج اولیا

بشب طلاج را ببیند خواب
بر بیع سر بکف بر جام جلاب
بلبلی گفتند چو فنی سر برید
بدست تیغ چلیپ این جام گزید

کسی این جام معنی میکند نوش
که کرده است او سر خود را فراموش

چنین گفت او که سلطان نکونام
بدست سر بریده صید هد جام

حکیم قطران تبریزی

حذر باید ز دلهای شکسته
که باشد پر خطر جای شکسته
ز آه گوشه نشینان که گوش پیش سفر کن
زهد ناید از پای شکسته
بعمری ناله بر ناید از من
که باشد بی نوا نای شکسته

۱۰۱

ز قبول

وحشی رحمه الله

درآن شبستان شب که زو سحر ندارد
من و بان آن دعاها که هیچ اثر ندارد

همه زهر خورده پیکان خورم و رطب شمارم
چکنم که نخل حرمان بر از این ثمر ندارد

افضل کاشی

گرنه آنکه هزار بنده آن آنکه فی
ور نه آنکه هزار سجده بار کنی
ور نه آنکه هزار شب درآئی بنماز
انشان نه هند که خاطری شاد کنی

همه صبح وصل جویان من و شام نا امیدی
که سیاه بخت عشقم شب من سحر ندارد

مولانا کاتبی

بهوش باش که در بزم کز ناظران سحر
نظاره بد و نیک تو میکنند از دور

میرزا اشرف

ز قبول خلق گفتم که مکر نکو نهادم
بنکه کائنات بودم چو بحال خود فتادم

من و زخم تیغ دستی که چنان بزد بر تیغم
که سرم فتاده در خون و تنم خبر ندارد

محو وصل نیست وحشی بکار هجر کن
کر شراب نا امید غم درد سر ندارد

احکام طلوع ستاره دنباله دار

هرگاه ستاره دنباله دار در برج حمل پدید
آید دلالت میکند بر اضطراب و تشویش
مملکت و گرانی و موت بسیار و [illegible]
[illegible] و هرگاه در برج ثور
بپدید آید

دلالت میکند بر ظهور دزدان و قاطعان طریق و خرابی ولایات و خون ریزش
و هرگاه در برج جوزا ظاهر شود دلالت میکند بر خراب شدن بعض شهرها و تغییر
یافتن دولتها و بدی حال زارعان و دهقانان و ظهور موت و ظلم و جور در میان
مردمان و هرگاه در برج سرطان ظاهر شود دلالت میکند بر مردن یکی از پادشاهان
بسبب زهر و دلیر شدن دشمنان او بر شهرهای او و وقوع بعضی از بعضی حوادث
آسمانی و هرگاه در برج اسد ظاهر شود دلالت میکند بر حدوث بیماریها و آفتها
و خرابیها و وبا و هرگاه در برج سنبله ظاهر شود دلالت میکند بر وفور ظلم و
جور و خراب شدن بعضی از شهرها بضرب شمشیر و بروز موت در میان مردمان
و قحط و غلا و هرگاه در برج میزان ظاهر شود دلالت میکند بر دست یافتن
قاطعان طریق در بر و بحر و بسیار مردن حیوانات و هرگاه در برج عقرب ظاهر شود
دلالت میکند بر مردن عابدان و زاهدان و علما و بر حدوث آفت آسمانی و
خراب شدن بعض شهرها و باریدن برف بسیار و هرگاه در برج قوس ظاهر شود دلالت
میکند بر مردن یکی از سلاطین و در ساختن مکاتیبکه حاصل شود بسبب آنها
خرابیها و بر حدوث قحط و غلا و هرگاه در برج جدی ظاهر شود دلالت میکند
بر سوختن یا غرق شدن شهری و باریدن برف بسیار و وقوع قتل و غارت
و خرابی در کوهستانها و برگرانی و هرگاه در برج دلو ظاهر شود دلالت میکند
بر وقوع محاربات و اسیر کردن زنان و اطفال و شیوع جور و ظلم و تغییر یافتن
اخلاق و اوضاع مردمان و هرگاه در برج حوت ظاهر شود دلالت میکند بر
خراب شدن بعضی از شهرها و سوختن یا غرق شدن قدری از مردمان

و فساد

و مشار احوال ایشان والله تعالی اعلم

مذمت خواب کردن ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب

از معصومین صلوات الله و سلامه علیهم وارد شده است احادیث بسیار در مذمت
ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و این ساعت را ساعت غفلت میگویند چنانکه
ما بین غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق را نیز ساعت غفلت مینامند و سزاوار است
که آدمی درین وقت بیدار باشد پس بدرستی که خواب کردن درین وقت شوم است
روایت کرده است رئیس محدثین در کتاب من لا یحضره الفقیه که حضرت امام محمد
باقر علیه الصلوة والسلم فرموده است که خواب کردن در وقت صبح شوم است منع
میکند روزی را و زرد میگرداند رنگ آدمی را و تغییر میدهد آن را و آن
خواب خواب کسی است که میشوم باشد بدرستی که حق تعالی قسمت میکند روزیها را
ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس حذر کنید از خوابیدن در آن وقت و ایضا
در آن کتاب روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه در تفسیر قول
حق تعالی فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا آنحضرت فرموده است که ایشان فرشتگانند که قسمت میکنند
روزیهای فرزندان آدم را در ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس هر که
درین وقت بخواب رود از روزی خود خوابیده است

فضیلت گذاردن نماز صبح در اول وقت

روایت شده است که نماز صبح را در نامه اعمال شب و نامه اعمال روز هر دو مینویسند
روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه
الصلوة والسلام در تفسیر قول حق تعالی که اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُودًا آن
حضرت فرموده است که یعنی نماز صبح را حاضر میشوند ملائکه شب و ملائکه
روز پس هرگاه بنده خدا نماز صبح را در وقت طلوع صبح ادا کند دو مرتبه

در نامهٔ عمل او نوشته میشود و مینویسند آن را مادامیکه روز و شب و مینویسند
آن را مادامیکه روز ۵

تاریخ ولادت و وفات شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة

تاریخ ولادت مجتهد الزمانی بهاء الملة والدین در روز چهارشنبه بیست
و هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال نهصد و پنجاه و سه و وفات او رحمه الله تعالی
در بلدهٔ اصفهان در روز سه شنبه دوازدهم ماه شوال در سال هزار و سی
هجری خداوند حشر کند او را با ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین کتبه
الفقیر المحتاج الی رحمة ربه الغنی الراجی شفاعة آل العبا حاجی بابا
عفی عنه

در روز دوشنبه دهم ماه ربیع الثانی در خدمت حضرات عالیات رفیع درجات
در شهر استنستان قزوین از صحبت ایشان مستفیض بودیم دیوان خواجه
حافظ شیرازی در مجلس حاضر بود تیمنا بجهت فتح بغداد تفأل نمود در اول
صفحه این مقطع بفال برآمد که: تا چند همچو شمع زبان آوری کنی: پروانه مراد
رسید حافظا خموش: و مطلع این مقطع این است که در دور پادشاه عطا
بخش جرم پوش: حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش: چون سلطان را
اسم پادشاه بود خواجه بیان واقع گفته ۵

از کلام عارف کامل ابی اسمعیل عبد الله الانصاری

الهی بحر تو کشتی آب ده و ابحر عبد الله کشت فرا آب ده الهی ما معصیت میکردیم
و دوست تو محمد صلی الله علیه و آله اندوهگین میشد و دشمن تو ابلیس شاد
فردا اگر عفو بکنی باز دوست اندوهگین شود و دشمن شاد الهی دو

بشادی

شادی بدشمن مده و دو اندوه بر دل دوست منه الهی اگر کاسنی تلخست از بوستانست و اگر عبدالله مجرم است از دوستانست الهی چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم الهی این چاشنی که دادی تمام کن و این برق که نمایان بنمودی مدام کن و از کلام اوست نیز اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن صحبت با اهل نااهل جانست و صحبت نااهل تاب جانانست بکودکی پستی بجوانی مستی بپیری سستی پس ای مسکین خدا را کی پرستی خوش عالمیست هرجا هستی کس نگوید کیستی اگر ائی در باز است و اگر نیائی حق بی نیاز است و اگر بر آبی روی خسی باشی و اگر بهوا پری مگسی باشی

حکایت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها

درشت از پشم شتر بجای مقنعه بسر افکنده زهرا علیها السلام از شدت فاقه بعضی را بر سید عالم صلی الله علیه و آله ظاهر کرده بر التعریض و تصریح فرمود که ای جان پدر فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم بر آن اعتماد مکن که من دختر احمد مختارم و جفت حیدر کرارم و مادر شبیر و شبیرم بعزت آن خدای که امر و نهی و قبض و بسط از وست که فردا در عرصات دستوری نیابی که قدم از قدم بر گیری تا از عهده این شال درشت بوریای کهنه بیرون نیایی ۵

آذری

نوبهاران بیر کر عزم عشرت باغ کنیم بکذریم از بوستان و زد و ستان یادی کنیم

بلبلان از بوی نوروزی بفریاد آمدند
کمترینم از بلبلی ما نیز فریادی کنیم

خیمه سلطان گل بر طرف صحرا زدند
خیز تا ما جا بدیر از دست ملامت کنیم

دهر بنیاد جوانی میکند ساقی کجاست
موسم عیش است تا ما نیز بنیادی کنیم

از نسیم چمن آبی در جهان بود تا بکی
چون صبا یکره هوای سرو آزادی کنیم

فرد

جناب عشق بس عالی است موسی همتی باید که نتوان بر چنین طوری شدن بی همت والا

از کتاب تاویل الایات الظاهرة فی فضایل العترة الطاهرة علیهم السلم نقل شده

از جمله احادیثی که وارد شده است در شان ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر حدیثی است که شیخ ابو علی طبرسی در کتاب اعلام الوری باعلام الهدی ذکر نموده است که حدیث کرد ما را چند کس از اصحاب ما که روایت کرده اند از محمد بن همام و او از جعفر بن محمد بن مالک الفزاری و او از حسن بن محمد بن سماعه و او از احمد بن حارث و او از مفضل بن عمر و او از یونس بن ظبیان و او از جابر بن یزید جعفی و او گفت که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که

ذکر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

میگفت

میگفت که چون نازل شد آیهٔ کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا
الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را
واطاعت کنید رسول خدا را و صاحبان فرمان را از شما جابر گوید که بحضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول را شناخته ایم
پس کیستند آن جماعتی که صاحبان فرمانند و حق تعالی طاعت ایشان را با طاعت
تو مقرون ساخته و پیوسته گردانیده است پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود که ای جابر ایشان خلفا و جانشینان منند و امامان مسلمانند بعد از
من اول ایشان علی بن ابیطالب است بعد از ان حسن بعد از ان حسین بعد از ان علی
بن الحسین بعد از او محمد بن علی که در تورات بباقر معروف است ای جابر تو او را خواهی
دید و زمان او را درخواهی یافت پس چون باو برسی سلام مرا باو برسان بعد از او
صادق جعفر بن محمد است بعد از او موسی بن جعفر است بعد از او علی بن موسی بعد
از او علی محمد بن علی بن بعد از او علی بن محمد بعد از او حسن بن علی بعد از او کسی است که
نام او نام من است و کنیه او کنیه من است حجت خداست در زمین او و باقی گذاشته
خداست در میان بندگان خود او پسر حسن بن علی است اینست امامی که حق تعالی بر دست
او فتح میکند مشارق و مغارب زمین را و اینست آن امامی که غایب میشود از شیعیان
و دوستان خود غیبتی که در ان غیبت ثابت نمی مانند بر اقرار بامامت او کسی
مگر آنکسی که حق تعالی دل او را برای ایمان امتحان نموده باشد جابر گوید که پس گفتم
یا رسول الله آیا در حال غیبت او شیعیان او ازو نفع میبرند آنحضرت صلعم فرمود
که آری و قسم بآنکسی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده است که شیعیان او طلب

روشنی میکنند بنور او و منتفع میشوند باعتقاد داشتن بامامت او و در حال غیبت
او مانند منتفع شدن مردمان بآفتاب که در پشت ابر باشد ای جابر این را که
گفتم بتو از علمهای مخزون اسرار الهی و سرهای مکنون پروردگار است پس کتمان
کن آن را مگر از کسی که اهل و لایق آن باشد تمام شد حدیث ۵

از صحیح مسلم که از کتب معتبره سنیان است نقل شده است

در باب فضایل علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده است از سعید بن مسیب و او از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدر
خود روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام
فرمود که تو از من بمنزله هرونی از موسی الا اینکه نیست پیغمبری بعد از من سعید گوید
که پس من خواستم که این حدیث را از سعد بن ابی وقاص بی واسطه بشنوم پس با او ملاقات
کردم و گفتم که عامر از تو این حدیث را روایت میکند آیا تو این حدیث را از
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده پس سعد دو انگشت خود را بر گوش خود
گذاشت و گفت آری باین دو گوش شنیده ام و ایضا در ان کتاب از مصعب بن سعد
و او از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون
بغزوه تبوک میرفت علی بن ابیطالب را در مدینه جانشین خود گردانید پس علی گفت یا
رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری و خود بجهاد میروی پس آنحضرت
جواب فرمود که آیا راضی نمیشوی که بوده باشی از من بمنزله هرون از موسی الا انکه
نیست پیغمبری بعد از من و ایضا روایت کرده است از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او

از پدر

از پدر خود که معاویة بن ابی سفیان سعد را امر نمود که ناسزا گوید بعلی بن
ابیطالب وبا او گفت که چه مانع است تورا از اینکه سب کنی ابو تراب را سعد جواب
گفت که بیاد دارم سه چیز را که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در شان علی
بن ابیطالب فرموده است که اگر یکی از آنها برای من باشد دوست تراست نزد من از شتران
سرخ ومالهای بسیار وبدین جهت هرگز ناسزا باو نخواهم گفت شنیدم که رسول خدا
صلی الله علیه وآله بعلی بن ابی طالب فرمود وحال آنکه او را در یکی از غزوات جانشین
خود گردانیده بود در مدینه واو گفته بود که یا رسول الله مرا با زنان واطفال
در شهر گذاردی آنحضرت صلی الله علیه وآله جواب فرموده بود که آیا راضی نمیشوی
که بوده باشی از من بمنزله هرون از موسی الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من وشنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله که در روز خیبر فرمود که زود باشد که بدهم رایت را
بمردی که دوست دارد خدا ورسول را و دوست دارند او را خدا ورسول سعد گوید که
پس ما همگی گردن فراز کردیم که رایت را شاید بما دهد پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله فرمود که بطلبید برای من علی را پس علی آمد وحال آنکه درد چشم داشت پس
آنحضرت آب دهن مبارک خود را در چشمهای او افکند و رایت را باو داد پس حق
تعالی خیبر را بدست او فتح نمود وچون در روز مباهله نازل شد این آیه شریفه
که قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا
وَاَنْفُسَکُمْ حضرت رسول خدا علی وفاطمه وحسن وحسین را طلبیده فرمود
خداوندا این جماعت اهل منند ۵
ومنقولست از ابی هریره که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز

خیبر فرمود که زود باشد که بدهم این رایت را بمردی که خدا و رسول را دوست دارد
و حق تعالی خیبر را بر دست او فتح نماید ابو هریره گوید که عمر بن الخطاب گفت که خواهش
ننمودم امارت و سرکردگی را مگر در آن روز پس نزدیک آنحضرت رفتم بامید اینکه
رایت را بمن دهد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب را
طلبید و رایت را باو داد و باو فرمود که برو و ملتفت بر پی سر مشو تا حق تعالی
فتح را بر دست تو جاری کند پس علی اندکی رفت بعد از آن ایستاد و ملتفت پشت
سر نشده گفت یا رسول الله تا چه حد با اهل خیبر حرب و قتال نمایم آنحضرت صلی
الله علیه و آله جواب فرمود که مقاتله کن با ایشان تا آنگاه که ایشان شهادت بدهند
بلا اله الا الله و محمد رسول الله و هرگاه شهادتین گفتند پس مالها و خونهای
ایشان محفوظ است و حساب ایشان بر خداست و حکایت دادن رایت بعلی بن
ابی طالب با این نحو که مذکور شد بسندهای بسیار روایت شده است ٥

تاریخ وفات بعضی از علمای خاصه و عامه

وفات جوهری
سال سیصد و نود و دو هجری

ابو نصر فارابی
سال سیصد و بیست و نه

وزیر ابن العمید
در سال سیصد و شصت

صاحب ابن عباد
سال سیصد و هشتاد و پنج

ابن سینا
سال سیصد و بیست و هشت

سید مرتضی
سال چهارصد و سی و شش

٥

برادر او سید رضی	ابو العلاء معری
سال چهارصد و شش	سال چهارصد و چهل و نه
امام الحرمین	شیخ ابو حامد غزالی
سال چهارصد و هفتاد و هفت	سال پانصد و پنج
برادر او ابو الفتوح	جار الله زمخشری
سال پانصد و چهل	سال پانصد و سی و هشت
محمد شهرستانی	شیخ مقتول
سال پانصد و چهل و هشت	سال پانصد و هشتاد و هفت
امام رازی	شیخ ابن فارض
سال ششصد و شش	سال ششصد و سی و شش
شیخ محیی الدین عربی	ابن حاجب
سال ششصد و سی و هشت	سال ششصد و چهل و شش
ابن بیطار	قاضی [illegible]
سال ششصد و چهل و شش	سال ششصد و نود و دو
محقق طوسی	علامه شیرازی
سال ششصد و هفتاد و دو	سال هفتصد و ده
شیخ عبد الرزاق کاشی	جاربردی
سال هفتصد و سی و پنج	سال ششصد و چهل و شش
محقق تفتازانی	علامه حلی

محقق تفتازانی
سال هفتصد و نود و دو

علامه حلی
سال هفتصد و بیست و شش

میثم ابن ... بحرانی
سال ششصد و هفتاد و نه

شاطبی
سال پانصد و نود

ابن جوزی
سال پانصد و نود و هفت

ابو البقا
سال ششصد و شانزده

جلال الدین قزوینی
سال هفتصد و سی و نه

نواوی
سال ششصد و هفتاد و شش

بدیع همدانی
سال سیصد و نود و چهار

آمدی
سال ششصد و سی و یک

جعبری
سال ششصد و هشتاد و هفت

روانست پیوسته از شهر هستی ؛ بملک عدم از پی هم قوافل

فراغ شیخ رضی از شرح کافیه سال ششصد و هشتاد و شش

ذکر عمر بعضی از انبیا علیهم السلام

آدم علیه السلم هفصد و سی	نوح علیه السلام دو هزار و چهارصد و پنجاه
ابراهیم علیه السلم یکصد و نود و پنج	اسمعیل علیه السلام یکصد سال
اسحق علیه السلم یکصد و هشتاد	یعقوب علیه السلام یکصد و چهل و نه
یوسف علیه السلم یکصد و بیست	موسی علیه السلام یکصد و بیست
هرون علیه السلم یکصد و سی و سه	داود علیه السلام یکصد سال
سلیمان علیه السلم هفتصد و دوازده	عیسی علیه السلام سی و دو
محمد صلی الله علیه و آله شصت و سه سال	امیر المؤمنین صلوات الله علیه شصت و سه

مثنوی

الا ای آنکه هستی سالک راه
بیا بشنو ز من اسرار الله

بیا بر گو که روح جمله اشیا
پس از مردن کجا باشد و در کجا

پس از مردن بگو تا در کجا اند
درین روی زمین یا در سما اند

همی گفتا که ای بشنو ای برادر
بگفتا اینجا ز سر آنجا خبر گیر

بگفتا روح انسانی به ... ات
بگفتا بشنو از افلاک و ... ات

دلم میخواست تا این سر بدانیم
که بعد از مرگ ما آنجا چسانیم

در آن عالم که باشیم ای نکوکار
از این عالم کسی باشد خبردار

دیار آنجا همه مشغول و مدهوش
شود احوال اینجائی فراموش

بگو تا حال اینجائی چه سانست
فراموشست یا کشف عیانست

کنون بکشای گوش ای خاص درگاه
رها کن گفتگوی مرد گمراه

دریغا این سخن کفرست گفتن
ولیکن هم نمی شاید نهفتن

بباید این حقیقت کردن اظهار
نظر باید نظر از بهر اعتبار

عزیزا روح پاکان را دو حالست
دریغا دم زدن اینجا وبالست

یکی احوال روح پاک دانا
شود در شکل انسان باز پیدا

ولی انسان کامل ای برادر
نه حیوان دو پای کمتر از خر

کنون انسان کامل کیست دانی
همیدانی ازان اندر گمانی

عزیزا آنکه هست انسان کامل
که باشد با خدای خویش واصل

چو دانا و چه بینا در همه حال
شود او صاحب ابرار و ابدال

ز حال اولیا آگاه باشد
همیشه ناظر الله باشد

ز پشت گاو و ماهی تا بافلاک
ببیند هر چه باشد جمله ادراک

بود انسان کامل مرد عاشق
وگر نه هست او حیوان ناطق

یکی احوال روح پاک اینست
میاور شک که بیشک اینچنین است

دوم

در بهر حال این بود تحقیق اسرار
که خواهم کرد اینک جمله اظهار

چو صبح پاک علوی از تن خاک
برآید مهر دیگر با افلاک

دگر ره مهر و آن روح افضل
بدان دریا که او میبود اول

کنون آن بحر نور آسمانست
که او نقاش این خلق جهانست

ز اول روح اینجا بود قادر
شود قادر بباطن هم ظاهر

دگر ره باز این روح منور
شود واصل بدان دریای جوهر

وجود جمله اشیا پیش آن نور
بود بس مختصر ای مرد مغرور

وجود آب و گل در پیش آن یار
چو مشت گل بود در دست فخار

چنان کان کوزه گر استاد کار است
بر آن گل کوزه گر را اختیار است

همی در آب و گل فی الحال بنیاد
بهر نوعی که خواهد مرد استاد

فرستد لعبها از نقش سوی بازار
چگونه شد مکمل آخر کار

کنون آن نور افلاک ای برادر
مثال کوزه گر دان نیک بنگر

کنون آن قادر است بر جمله اشیا
که اینها بر وی هست آشکارا

چو او نقاش این نقش جهانست
بر اشیا اختیار او روانست

وجود جمله اشیا کوزه گر
کز او میسازد او اینها را بتدبیر

چو نوح پاک علوی باز دیگر
شود واصل بدان دریای جوهر

وجود او شود دریای اعظم
تصرف یابد اندر کل عالم

چنان کو کاول اینجا بود قادر
شود قادر بباطن هم ظاهر

نبی زاد یابد او بدایت
شود بار دگر جامع ولایت

زاسم و رسم خود آزاد گردد
بدریای حقیقت شاد گردد

نماند در وجود قطره دیار
چو قطره غرق شد در بحر ابرار

شود از نو دیگر قطره سلطان
کند بر جمله اشیا حکم و فرمان

عزیزا حال روح پاک اینست
میاور شک کزین بوی یقین است

ولیکن روح ناپاک بداختر
عذاب بیحد شد او ابدی برآرد

گرفتار آید اندر جحیم فانی
نماند یاد حال آن جهانی

فراموشش شود احوال دنیا
نیابد یاد او را هیچ از اینجا

کنون او نیز اندر جحیم فانی
بماند در عذاب جاودانی

لیک از تبدیل تن دیگر چنان است
فراموشی است تا کشف عیان نیست

ویزا

نظم

عزیزا همکی او در صورت خیالات
نشسته اند عالم اسرار و آیات
بگشتند او صاحب اسرار آگاه
ملایک او و وحشی و طیر بیدار آله
لیک از مردم نخیزانا کس یقین
کسندیش حس اندیشه بندان

بود او بیحد ز خیال و احوال
بهر جانبکه باشد آن بد افعال

نظم

بیارندش بصد انواع بیرون
که هر دو بود باشد گاه ملعون

رقعه که نواب مجتهد الزمانی شیخ الاسلامی بهاء الدین محمد مد ظله بنواب
ظهیر الاسلام والمسلمین اعنی میرزا ابراهیم همدانی نوشته اند

بسم الله الرحمن الرحیم یا غائبًا عن عینی لا عن بالی · القرب الیک منتهی
امالی ایام نوالک لا تسئل کیف مضت · والله مضت باسوء
الاحوالی · قد نورت عیون قلوب المشتاقین لمعات انوار الرقعة القدسیة
المبانی وعطرت مشام ارواح المهجورین نسمات ازهار المفاوضة اللاهوتیة
المعانی المطویة علی کنوز الحقایق اللدنیة التی لا یصل الی غوامضها اکثر
الاذهان · المحتویة علی رموز الاسرار العرفانیة التی هی فوق مدرک ابناء
الزمان · جانا سخنت کرچه معما رنگست · وین زمزمه را بذوق یاران
جنکست · بخروش که مرغان چمن صید نند · کین نغمه ناقوس کدام آهنکست
ولقد جذبنی کل سطر منها الی شطر · ودلنی کل فصل الی اصل ·
وهدانی کل اشارة الی بشارة · وان کانت تلک الاسطار المخالفة

والفصول المتكاثرة والاشارات المتغايرة راجعة فى الحقيقة الى شىء وحدانى
لا تعدد فيه وامر فردانى لا كثرة تعتريه نواى عشق با زان خوش نوا نيست
كه هر آهنك آن را نه نجا نيست اكر چه صد نوا خيزد ازين چنك چه نيكو بنكرى
باشد يك آهنك وقد اشرت بنحو خلد ظلا لكم فيها الى الفحص عن حال مخلصكم
الحقيقى والسؤال عن اوضاع خادمكم التحقيقى وها انا اعرضها على
سبيل الاجمال وان كان استماعها ينجر الى فرط الملال كما قال من قال
آزرده دل آزرده كند انجمنى را فاقول ان بوايق الايام قد كدرت مشاربى
وطوارق الالام قد ضيقت مساربى وقلبى القاسى العاصى قد سودته
الذنوب والمعاصى واحاطت به ظلمة الغفلة والقساوة فصارت على
عين عبرته غشاوة آه ازين دل كز كريبان غم سر بر زند صد مصيبت
رفت ودست ستم بر سر زند ومع هذا جنود الضعف قد استولت على ممالك قوائم بر زد
قواى وذهب مع الركب اليمانى هواى ومناى حتى سئمت من المستلذات الرسمية
باسرها وبرئت من الحظوظ العادية عن آخرها مرغ آتش خواره كى لذت
شناسد دانه را وقد قلت فى المثنوى اندرين ويرانه پر وسوسه دل كرفت
از خانقاه ومدرسه نه ز مسجد كام بردم نه ز دير نه ز خلوت طرف بستم
نه ز سير عالمى خواهم ازين عالم بدر تا بكام دل كنم خاكى بسر لكن كلما
تراكمت على امواج الهموم وتلاطمت لدى امواج الغموم لا يحصل
لقلبى الحزين التسلى الا بتذكر العهد الشريف الذى عاهدناه فى
حضرتكم العلية وتدبر الميثاق المنيف الذى اوثقناه فى مدارسكم

السنية

السنیة ؛ ماییم و همین زمزمه عشق نهانی ؛ پیداست که دیگر به چه خورسند
توان بود ؛ فقم یا مطاع العارفین حتی ننفض عن اذیالنا غبار
التعلق بتمویهات عالم الزور ؛ وانهض یا سلطان المتألهین لکی
تخلص رقابنا من ربقة ملاقات اهل دار الغرور ؛ ثم یترنم لسان
حالنا بهذا المقال مع اطمینان القلب وفراغ البال ؛ از خلق جهان کنا
کردیم ؛ سررشته عقل پاره کردیم ؛ کس چاره ما نکرد و ما خود ؛ بی منت خلق
چاره کردیم ؛ ننمود رهی بجز ره عشق ؛ هر چند که استخاره کردیم ؛ وقد قیل
لا الفة الا فی قطع العلائق ؛ ولا عزة الا فی العزلة عن الخلائق ؛ راحة ز
وانا قلت فی المثنوی ؛ تو ز دیو نفس اگر خواهی امان ؛ رو نهان شو چون پری
از مردمان ؛ چون شب قدر از همه مستور شد ؛ لاجرم از پای تا سر نور شد ؛
اسم اعظم چون کسی نشناسدش ؛ سروری بر کل اسما باشدش ؛ تا تو نیز از
خلق پنهانی همی ؛ لیلة القدری و اسم اعظمی ؛ فلیت شعری متی تساعدنا
الایام علی الوصول الی هذا المرام ؛ وهل یسعفنا البخت الفاسد و
الطالع الکاسد بالظفر بهذه المطالب والمقاصد هیهات هیهات
من عادت بخت خویش نکو دانم ؛ من جرب المجرب حلت به الندامة
نمی بینیم در اقبال خود پرواز بستانی ؛ هم آخر بال مرغ ما در این ویرانه
می ریزد ؛ وکانما جرت قلم القضا علینا بالحرمان عن العروج الی
هذه المراتب السامیة ؛ والولوج فی سلک الفائزین بادراک
تلک المناقب النامیة ؛ چون شکر کهنه بنزدیکی کعبه ؛ گویا که

خدا خواستن کاباد نکردیم ❊ لا حول ولا قوة الا بالله ❊ استغفر الله من هذا
الیأس الکامل والقنوط الشامل ❊ هنوز از سر صلح داری چه بیم ❊ در بند
در عذر خواهان کریم ❊ کیف لا وابواب الرحمة غیر مسدودة ❊ ودعوة
المضطرین غیر مردودة ❊ ومناهل العفو مبذولة للطالبین ❊ وموائد
الکرم مبسوطة للراغبین ❊ ومنادی المغفرة ینادی بافصح لسان وابلغ
بیان ❊ تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم ❊ از که مینالی و فریاد چرا میداری
باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ ❊ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ ❊ این درگه ما
درگه نومیدی نیست ❊ صد بار اگر توبه شکستی باز آ ❊ نسئل الله سبحانه
ان یکحل ابصار بصائرنا بمیل المیل الی العوالم اللاهوتیة لکیما ننهض
باجنحة التوفیق للطیران فی فضاء العالم الملکوتیة ❊ وان یوفقنا
للسیر فی ریاض المجاهدة والتردی من رحیق ریاض المشاهدة وان یجعل
رغبتنا فی ذلک ملکة راسخة ❊ ولکل الرسوم العادیة ناسخة حتی
لا یکون لتلک الرغبة والعیاذ بالله من قبیل الهوس والادعاء
اللذین لا ثبات لهما ولا بقاء کما قال من قال ❊ بو الهوس را زود
از سر وا شود سودای عشق ❊ همت آوری که گر دهد شحنه زودش سر بهد
اللهم ثبت اقدامنا فی جادة الطلب ❊ واجعل منقلبنا الیک خیر
منقلب ❊ ونق الواح نفوسنا من اوساخ عالم الهیولی ❊ واهدنا الی
ما فیه الفوز والنجاة فی الآخرة والاولی ❊ وصیر مسارح افکارنا
ومطارح انظارنا مقصورة علی ما یوصلنا الی محاضر الانس و

بحظنا

يدخلنا حظاير القدس ۛ ووفقنا لخلع ملابس الاشباح ۛ وحبب الينا
المسافرة الى اقليم العقول والارواح الذي هو وطننا الاصلي و
مسكننا الحقيقي فان حب الوطن من الايمان كما جرى على لسان اشرف
نوع الانسان صلى الله عليه وآله وسلم وقد نظمت ذلك في المثنوي
القدسي فقلت مخاطبا لنفسي ۛ كنج علم ما ظهر مع ما بطن ۛ گفت
از ايمان بود حب وطن ۛ اين وطن مصر و عراق و شام نيست ۛ اين وطن
شهريست كان را نام نيست ۛ زانكه از دنياست اين اوطان تمام ۛ مدح
دنيا كي كند خير الانام ۛ حب دنيا هست راس هر خطا ۛ از خطا كي ميشود ايمان
عطا ۛ اي خوش آن كو يابد از توفيق بهر ۛ كاورد رو سوي آن بي نام شهر ۛ
تو درين اوطان غريبي اي پسر ۛ خو بغربت كرده خاكت بسر ۛ آنقدر در شهر تن
ماندي اسير ۛ كان وطن يكبارگي رفتت ز ضمير ۛ رو بتاب از جسم و جان را
شاد كن ۛ موطن اصلي خود را ياد كن ۛ تا بجند اي شاهباز پر فتوح ۛ بازماني
دور از اقليم روح ۛ تا بكي اي هدهد شهر صبا ۛ در غريبي مانده باشي بسته
پا ۛ جهد كن اين بند از پا باز كن ۛ بر فراز لامكان پرواز كن ۛ تا بكي در چاه
طبعي سرنگون ۛ يوسفي يوسف بيا از چه برون ۛ تا عزيز مصر رباني شوي
وارهي از جسم و روحاني شوي والسلام عليكم وعلى الحاضرين لديكم
والمنتسبين اليكم وقد قال صاحب حدسي انني مسلم في الفقرة الثانية
على الشريكة في الفقرة الاولى بل هي احق بذلك واولى كما
قال من قال انا من اهوى ومن اهوى انا ۛ نحن روحان حللنا

بدنا فإذا أبصرتنا أبصرته فإذا أبصرته أبصرتنا لكني
غير راض بقوله نحن روحان ولولا أن هذا الشعر من كلام أكابر
أصحاب الكمال لكنت مغنيا له هكذا نحن روح قد حللنا بدنا
والسلام على من اتبع الهدى

١١٤١
سنه